



۱۰۰

۹۷

استقصیه نفقہ احمد صادق
زید غفرلہ



۹۲

سورة الكهف ٢٠
سورة طه ٢١
سورة انبيا ٢٢

سورة هج ٢٣
سورة المؤمن ٢٤
سورة النور ٢٥

سورة الفرقان ٢٦
سورة النجم ٢٧
سورة القمر ٢٨

سورة النحل ٢٩
سورة العنكبوت ٣٠
سورة النمل ٣١

سورة الروم ٣٢
سورة لقمان ٣٣
سورة السجدة ٣٤

سورة الاحزاب ٣٥
سورة البقرة ٣٦
سورة فاطر ٣٧

سورة يس ٣٨
سورة الصافات ٣٩
سورة ص ٤٠

سورة الزمر ٤١
سورة الطور ٤٢
سورة النجم ٤٣
سورة الحديد ٤٤
سورة الزمر ٤٥
سورة الزمر ٤٦

سورة الحديد ٤٧
سورة الحديد ٤٨
سورة الحديد ٤٩

سورة الفتح ٥٠
سورة المجاد ٥١
سورة ف ٥٢
سورة الذاريات ٥٣

سورة الطور ٥٤
سورة الفرقان ٥٥
سورة الزمر ٥٦
سورة المؤمن ٥٧
سورة النور ٥٨

سورة الحديد ٥٩
سورة الحديد ٦٠
سورة الحديد ٦١
سورة الحديد ٦٢
سورة الحديد ٦٣

سورة الحديد ٦٤
سورة الحديد ٦٥
سورة الحديد ٦٦
سورة الحديد ٦٧
سورة الحديد ٦٨

سورة الحديد ٦٩
سورة الحديد ٧٠
سورة الحديد ٧١
سورة الحديد ٧٢
سورة الحديد ٧٣

سورة الحديد ٧٤
سورة الحديد ٧٥
سورة الحديد ٧٦
سورة الحديد ٧٧
سورة الحديد ٧٨

سورة الحديد ٧٩
سورة الحديد ٨٠
سورة الحديد ٨١
سورة الحديد ٨٢
سورة الحديد ٨٣

سورة الحديد ٨٤
سورة الحديد ٨٥
سورة الحديد ٨٦
سورة الحديد ٨٧
سورة الحديد ٨٨

سورة الحديد ٨٩
سورة الحديد ٩٠
سورة الحديد ٩١
سورة الحديد ٩٢
سورة الحديد ٩٣

سورة الحديد ٩٤
سورة الحديد ٩٥
سورة الحديد ٩٦
سورة الحديد ٩٧
سورة الحديد ٩٨

سورة الحديد ٩٩
سورة الحديد ١٠٠
سورة الحديد ١٠١
سورة الحديد ١٠٢
سورة الحديد ١٠٣

| | | |
|----------------------|---------------------|---------------------|
| سورة البدر ٤٦٦ | سورة الشمس ٤٦٧ | سورة الليل ٤٦٧ |
| سورة الضحى ٤٦٨ | سورة الشرح ٤٦٩ | سورة النجم ٤٧٠ |
| سورة القدر ٤٧١ | سورة البقرة ٤٧٢ | سورة الزلزال ٤٧٣ |
| سورة العاديات ٤٧٤ | سورة التكاثر ٤٧٤ | سورة العصر ٤٧٥ |
| سورة الرعدة ٤٧٥ | سورة الفيل ٤٧٥ | سورة القريش ٤٧٦ |
| سورة الماعون ٤٧٦ | سورة الكوثر ٤٧٧ | سورة الكاف ٤٧٧ |
| سورة النصر ٤٧٧ | سورة الخطب ٤٧٨ | سورة الاضداد ٤٧٨ |
| سورة الفلق ٤٧٩ | سورة الناس ٤٨٠ | |

مما قلته
العصر النبوي
الشيخ محمد
بن عبد الله



Süleymanîye U. Kütüphanesi
Hasan Hüsnü 13
92

که جبرئیل برای مریم **بشرا** آید می نام خلقت یعنی صورت آدی خود را می نمود
نمود مریم که در غفلت خود مرد بیکانه دید **قالت ایی گفت بدستق که من اعود**
بالحق پناه میگیرم بخدا بیسیار بخشش **منک** از شر تو **انکنت قتی** اگر هستی تو
بر همین کار غایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر نومیته و متوجه من از تو چیزی میکنم
و پناه بحق می برم فیکف که چنین نیلایه و گفته اند قیام نام شریقی بود در آن زمان که
نسلان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود که آن مرد که از تو بخواه پناه
برد اما چون جبرئیل هم اضطراب مریم مشاهده نمود **قالت انکنت** گفت چنین
نیست که من **رسول ربک** فرستاده خداوند توام که پناه میگیری مرا بخواه پناه ده
لا تخش تا بخشش ترا بفران او **غدا انک** پسری پاک و ستوده **قالت** گفت مریم **ای**
یکون حکم بود **ای غلام** مرا پسری و **لم یسئو** و من انسوده است **بشرا** آدی یعنی نمود
دست کسی بطرف مباشرت من رسید و **کفر اک** و نمود **بغیبا** زنا کار و جوینده
نمود **قال الذلک** گفت جبرئیل هم که چنین است که تو میگری چه عکس بناح و سفاح ترا
مست کرده **فاما قال ربک** گفت برورد کار تو **هو** این کار که اعطا و داد است **یهد**
علیه بر من آساست از پسری میدهم تا استدلال بدهد بر قدرت **و انک**
و تا گردانیدیم او **ایة للناس** علامتی برای مردمان که بتدبر در آن توانایه ما را در پند
و رحمة منک و تا گردانیم او را سبب بخشش از ما برای آنان که بدو برگرد **و کان** و مست
خلق او بود **امر مقضی** کاری محکوم به یعنی مقدر و مقر شد و مسطر گشته
در لوح محفوظ پس جبرئیل هم نزدیک وی آمد و بدید در آستین یا کوبان
یاد هار او **فخلت** پس مریم را گرفت در همان دم بعبیه عم **فانبت** پس برون
شد و در کشت **به** بعبیه یعنی و قی که در بطن او بود **مکانا قیما** مکانی در و
از شهر بلیا کویند بجه رفت در جانب شرقی از شهر تا بودی بیت لحم که شش
میل و بود از بلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند
حمل وضع در یک ساعت بود و در زاد السیر نه ساعت و مود و مقابل کوید
یک ساعت خلق بود و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل
نزدیک رسید مریم در خنجر خرای خشک شده دید شاخهای او بریده و تنه مانده **فاجاءها**

الحاض پس او را در ده زادن **لی خلع القل** بسوی تنه درخت خراپا پشت
خود بدو باز نهاد **قالت** گفت **یا لیت** مت کاشکی من مردی **قبل** پیش از این
صورت **و کنت** و بودی **و نسیا منیا** چیزی بافکلاشته و او شش و شصت و هشت
مر اندانستی و از هر حساب تلاشتند بحالامه احیاء بیت المقدس را شناسند
که دختر امام ایشانم و در کفالت ذکر با عم بوده ام و اکنون بکارت من زایل
نشده و شوهری نگرفته ام و اکنون فرزندی میزایم و از بحالت این حال پیدا نمیکند
هر چند برقی کار در میگیرم محنت زده جو خود نمی بینم **فناهی** پس او را داد پس
را **من تحتها** آنکه درین بر او پیچید و در شکم او بود مراد عیبی است عم که با او سخن گفت
گفت و نداد فرمود **الاخبر** آنکه اندوهگین مباش و تنای مرگ کن و حفص من تحتها
میخونی اندی بعبیه عم از زیاده افروخته از درخت خراپا از ده ادا که غم خود **قد**
جعل ربک بدستی که بیافید و روان کردی و بکار تو **تحتک** در زیر قدم تو
سربا جوی آب که از بیاضای و بدان طهارت کنی و **هر** و بچنان و میل ده **ایک**
القله بسوی خود تنه درخت خرای خشک شده را **تسا** و طافری و زرد و حفص
تسا قطر خونی اندی بعبیه تا درخت بيفکند **علیک** بر تو **طبا** خرای تو قان و **فحک**
پس بخور و از طب **و اشربه** و بیاشام از آب **و قری عین** و روشن ساز چشم را
بفرض زایل شود پسین شدن درخت و بود اذن او که مناسبتی با حار و قان
چنانکه قادر است بر اظهار خرا از درخت یا بر قدرت دارد بر ایجاد و ولد از او
نی و ساطت بدو پس حق سبحانه و تعالی که فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیبی عم متولد
شد او را فرا گرفته بستند و در حریم بست بچند درگاه مریم نهادند و نذرانیک
فاما تو پس اگر بری **من البشرا** از آدمیان کی با و از تو پس سده که این فرزندان
بکارت **فقوی** پس تو بکن **ای قدر** بدستی که من نذر کرده ام **للی جان من** برای
خدا و زنده و دوزخ ایشان ترک طعام و کلام بوده **فلن** **اکلم** **البشر** پس سخن
نخواهم گفت امر و **نسیا** با هیچ آدی بلکه بالمیکه سخن میگویم و با حق مناجات
میکم و این مقلان سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا یا شاد است ازین خبر داده اند
که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نباشد و شخص مشغول شده از هر جای هر کس

میجستند کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او را بخارفتند و میر چون
ایشان را بدید عیسی را عمر برداشته او را برین کچشم آن کرد و روی افتاد **قَالَ**
يَا مَرْيَمُ كَفْتَنَايَ مَرِمَ لَقَدْ جِئْتِ بِدَسْتِي که آوردی **شَيْءًا فَرِيحًا** چیزی شکفت یا
که در میان اهل بیت تو مثل این واقع بوده **يَا اخْتِطَاعِي** خواهی هر و کیند او را
بر ادبی بود هارون نام با هارون مردی صلح بود در پی اسیران که در صلاحیت
بد و مثل زندگی یا فاسفه بود که عرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل
هارون در زهادت یا مانند او در غیور **مَا كَانَ يَكُنْ** بود **أَبُو كَرِيمٍ** پدر تو عریان
مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشراف و احبار بود **وَمَا كَانَ يَكُنْ** بود **أَبُو كَرِيمٍ** مادر تو حقه
بنت فاقه **فَقِيحٌ** زکا و فاضل تو با وجود این بد و در فرزند بد و بد از کجای او
فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس میرم اشارت کرد بعیسی عم که با او سخن گوید و جواب از او شنید
قَالُوا كَفْتَنَدُ كَيْفَ تَكَلَّمُ حَكُونَهُ سخن گویم **مَنْ كَانَ** با آنکه هستی **الْمَرْءُ صَبِيحًا** که او
یعنی در خور کوه و **صَبِيحٌ** کی که فهم خطاب و قدر تو جواب ندارد گویند عیسی
بستان در دهان داشت چون کلام قوم شود در هر از بستان باز گرفت و زبان فصیح
قَالَ كَفْتَنِي عَبْدُ اللَّهِ بدستی که من بند خدا **يَا نَبِيَّ الْكَتَابِ** داده است مرا کتاب
یعنی حکم کرده در آن که بخیل من دهد و قلبی برده که تعلیم داده است مرا توبت
در شکم مادر و **جَوَّجِي كَيْفًا** و کرد ایند مرا بغیر گویند در آن حال بغیر بود و تکلم بطرف
اعجاز میکرد و **جَوَّجِي مَبَارَكًا** و ساخت مرا مبارک با برکت و نفع **أَيُّهَا الْكَتَبُ** هر جا باشم
وَأَوْصِيَاءُ و امر که مرا بالصلاة با قامت نماز **وَالزَّكَاةَ** و بایست زکوة **وَمَا دُمْتُ حَيًّا** دارم
که باشم زنده **وَبَدَا** و کرد ایند مرا نیکو کار **وَاللَّيْلِي** بمادر من و مصریان برو **وَأَمْرًا**
و نکرد ایند مرا **حَبِيبًا** که در کثر من عظم که با خلق نکر کم و ایشان را بر بخاتم **شَرِيفًا** بخفی
که فرمان او بر من **وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ** و سلام خدای و منست بخانه بر می عیسی **وَمِنْ وَلَدَتِ**
روزی که بزادم **وَيَوْمَ امْرَأَتِي** و روزی که بر من **وَيَوْمَ ابْنَتِي** و روزی که بر منست
شوم زنده **وَاللَّيْلِي** که در آن و گذشت و وصف او کردیم عیسی بن میرم است
نه آنکه نصاری او را وصف میکنند **قَالَ الْحَقُّ** میگویم گفتن درست و راست **الَّذِي**
آن گفتی که جهودان **فِيهِ يَتَوَكَّنُونَ** در آن شک دارند یعنی فتنه عیسی که حمل

بر چنین هاء ناشایست میکنند یا نسیان در آن جدال نمود جمیع او را خلا و بعضی
پس خدا میداند **مَكَانَ** نیست و نشاید **لِللَّهِ** مر خدا **بِأَنَّ** آن **يَتَخَيَّرُ** و **كَيْدًا** آنکه
فرا گیرد فرزندی چه ولد عیسی را بداید و خوشبختانه از جنسیت متن است **بِحَقِّ**
پاکست از اتحاد و **لَا يَخْفَى** امر چون حکم کند و خواهد کاری را با سازد یعنی اراده
احداث شئی نماید **وَأَنَا يَقُولُ** پس چیزی نیست که گوید **لَهُ** که مر آن شئی را که **كَيْدًا**
فَيَكُونُ پس باشد در **وَأَنَّ اللَّهَ** و بدستی که خدای **وَيَوْمَ** و **يَوْمَ** و **يَوْمَ**
من و شماست **فَاعْبُدُونِي** پس او را بپرستید و عبادت غیر او مشغول گردید **وَقَدْ**
اینست **وَأَنَا مَسْتَقِيمٌ** راست که بمنزل جنت رساند **فَاخْتَلَفَ** **الْأَحْزَابُ** پس اختلاف
کردند جماعتها **مِنْ بَيْنِهِمْ** میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی عم
جهودان طریق تفکر بطرف کردند و نسیان در جانب او اطاعت ادینا مختلف شدند
نسیان و سه فرقه گشتند سطور به عیسی را این الله گفتند و یعقوبیده الله
خو اندند و ملکایسه بثلث ثلثة قابل شدند **فِي الْإِلَهِ** **كَفَرُوا** پس وای مران را
که کافر شدند و استبعاد نمودند **مِنْ مَشْرِيدٍ** **يَوْمَ عَظِيمٍ** ان حاضی شدن در روز بزرگ
که قیامت است یا ان مشایخ **أَبُو** **الْآن** روز **أَسْمَعَ** **بِعَمْرٍ** چه شنوا باشند کافران
وَأَبْصُرُ و چه بینای **يَوْمَ يَأْتِي** در آن روز که بیایند بما و بسود نکند ایشان را
دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند و اعیدای را و بدان مستیقن گردند
آما نفع ندهد و گویند این سخن بر طریقت تقدیر است یعنی در آن روز چه شنوا باشند
من سخنان موحش را و جده بینا بقویات با پول **لَكِنَّ** **الْقُلُوبَ** **الَّتِي** **كُنْتُ** **مُتَمَكِّنًا** **رَانَ**
الْيَوْمَ امروز **فِي صَلَاتِي** در نماز **هَوِيلًا** اند **وَأَنْذَرُهُمْ** **يَوْمَ** کن ایشان را
یعنی کفایت کند **وَالْيَوْمَ** **الْقَسَمُ** از روز حسرت که بدان مختصر باشند که بر این
و نیکان حسرت خویند که چنانکی پیشتر نکردیم **أَذْفَقْتُمُ** **لَا مَرُ** چون کار ساختند
شود و حساب برداخته که در دو حکم شود که **فِي** **الْجَنَّةِ** و **فِي** **تَوْبَةٍ** **السَّعِيرِ** **لِجَهَنَّمَ**
روزی در پیش است **وَهُوَ** **عَفْلَةٌ** و ایشان در غفلت و بی خبری اند **وَأَنَّ** **الَّذِينَ**
لَا يُتَوَكَّنُونَ و ایشان نمیکردند آخرت و تعلقات آن **أَتَاخُرُ** **بِدَسْتِي** **كَمَا**
رَزَا **الْأَحْزَابُ** و میراث بر من **وَأَمَّا** **عِلْمًا** و هر که بر دوی زمین است یعنی

همه فانی کردند و ما باقی باشیم **و ای کس** و بسوی ما **بگویند** بان گردانیده شوند بعد از
مرگ در کشف الامر آورده که اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون
سطوت انبی از دوی هیبت لم یزل چون اطلال و رسوم کون را آتش میانی در زند
و غبار غبار از دامن قدیم بپاشند و لجام اعدام بر هر مرکب وجود کند تلاء کبریا
درسد که **لین الملک الیوم** و چون ماسوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال
صمدیت عن قدوسی و کمال سبحی را جواب دهد که **قد الو احد القهار**
صریح هر جوان مکن وحدت بوزید . **خس و خاشاک تعین همه را باد ببرد**
هر چه در عرصه امکان بود آرد بی . **سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد**
و اذکر و یاد کن برای قوم خود **فی الکتاب** در قرآن قصه ابراهیم را هم که همه اهل
مل بفضل او مقروم و قدر و مشرکان عرب بغیرتندی او میاهات میکنند پس ازین
او خبر ده ایشان را **الله** بدرستی که او **کان صمد** بقا بود مراست و کینه و مبالغه کند
در آن بار است کار و دست که **نار** پیغمبری خبر دهند یا بلند مقدار **را**
قال لایبیه یاد کن آنرا که گفت من پدر خود ازین ناخورد **یا ایت** ای پدر من **تقید**
چرا می پرسی **ما لیسع** از آن که نمی شود دعا و نیازت **و لیسع** نمی بیند خضوع و خشوع
که نسبت بدو میکند **و لایبیه** و دفع نمیکند از **شیء** چیزی را از مکان یا نفع
نمی رسد ترا در دفع مضار و جذب منافع **یا ایت** ای پدر من پدری
که امل است من بطرف و **می من العزم** از تلاش **ما لیک** آنچه تو نمیدی **فایبیه** پس
تو روی من کن **اهدک** تا بنمایم **تراجک** **سویا** رایج راست درت که سالک خود را
رو به مقصود رساند **یا ایت** **لایبیه** ای پدر من مهربت دیو و فرغان او میر
درها فانی خدای **الشیطان** **کان** بدو سق که شیطان هست **لرحمان عصیا**
مر خدای تو آن نابرنگ و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد **یا ایت** **لایبیه**
ای پدر من میترسم **ان یسک** آنکه برسد **تو عذبت** عذاب از عذاب از خدای
سبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الی تو رسد **فکون** پس ای شیطان
و لایک من شیطان را دوست بپذیرم در لعنت و لعنتش در عذاب **قال** گفت
پدر ابراهیم و ترک کنند ایشان **لین** **لم تلتد** اگر باز ناسحقان مخالفت یا از

و ای کس و بسوی ما بگویند بان گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الامر آورده که اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون سطوت انبی از دوی هیبت لم یزل چون اطلال و رسوم کون را آتش میانی در زند و غبار غبار از دامن قدیم بپاشند و لجام اعدام بر هر مرکب وجود کند تلاء کبریا درسد که لین الملک الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت عن قدوسی و کمال سبحی را جواب دهد که قد الو احد القهار صریح هر جوان مکن وحدت بوزید . خس و خاشاک تعین همه را باد ببرد هر چه در عرصه امکان بود آرد بی . سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد و اذکر و یاد کن برای قوم خود فی الکتاب در قرآن قصه ابراهیم را هم که همه اهل مل بفضل او مقروم و قدر و مشرکان عرب بغیرتندی او میاهات میکنند پس ازین او خبر ده ایشان را الله بدرستی که او کان صمد بقا بود مراست و کینه و مبالغه کند در آن بار است کار و دست که نار پیغمبری خبر دهند یا بلند مقدار را قال لایبیه یاد کن آنرا که گفت من پدر خود ازین ناخورد یا ایت ای پدر من تقید چرا می پرسی ما لیسع از آن که نمی شود دعا و نیازت و لیسع نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکند و لایبیه و دفع نمیکند از شیء چیزی را از مکان یا نفع نمی رسد ترا در دفع مضار و جذب منافع یا ایت ای پدر من پدری که امل است من بطرف و می من العزم از تلاش ما لیک آنچه تو نمیدی فایبیه پس تو روی من کن اهدک تا بنمایم تراجک سویا رایج راست درت که سالک خود را رو به مقصود رساند یا ایت لایبیه ای پدر من مهربت دیو و فرغان او میر درها فانی خدای الشیطان کان بدو سق که شیطان هست لرحمان عصیا مر خدای تو آن نابرنگ و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ایت لایبیه ای پدر من میترسم ان یسک آنکه برسد تو عذبت عذاب از عذاب از خدای سبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الی تو رسد فکون پس ای شیطان و لایک من شیطان را دوست بپذیرم در لعنت و لعنتش در عذاب قال گفت پدر ابراهیم و ترک کنند ایشان لین لم تلتد اگر باز ناسحقان مخالفت یا از

گفت عیب و مذمت ایشان **لا یجوز** هر آینه ترا دشنام دهم یا تسکارت
کنم **و ابراهیم** و دو بار از من **سلیطان** فانی در از تا انصاف و معرفت من ایمن
یا **قال سلام علیک** گفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و دراع میگویم و گفته
اند مقابله کرد نمیداد او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و ایمان در آید در اخبار
مذکور است که چون ابراهیم هم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملوک
که تو نیک خدای داری ترا فرو نخواهد گذشت **ایمن** علی بنینا و علیه السلام یا
او امیدوار شد بر و سلام گفت و فرمود که **استغفر** **لک** و زود باشد که آمرزش
خواهم برای تو **و ایت** از پدر و کار خود استغفار برای کفایت استغناء تو فیت است
از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان میتواند بود **الله کان** بدستی
که خدای من **و ایت** **حقیق** **ایمن** مهربانست و مرا با جابت دعا و عده داده **و ایت** **لک**
و گمان میگویم از شما مراد از دست و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری
مجویم از همه شما **و ایت** **عون** و از آن چیزی که میخواهند و می پرستند **من دون**
بجز خدای یعنی بتان **و ایت** **عون** و میخواهم خداوند خود را و می پرستم بیکایک
الا اکون شاید آنکه نباشم **بلعنه** **و ایت** بخواندن و پرستیدن خدای خود **حقیق**
تا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع آید و من
امید دارم که از حق سبحانه و تعالی بهره تمام گیرم **و ایت** حاجت ز کسی خواه که محتاجا
به بهره نکران از انعام عیم در بحی الجود فی تفسیر الکتاب المسطور و آورده که ابراهیم
از بابل بکو هستان فارس آمد و مفت سال در امل از آن جبال سیر میفرمود تا پدرش
بمرد و بخانه تعلق بر سر هاند گرفت باز نیابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین
وقت بتان را بشکست و آتش برودید بر سر شد و با سار و لوط هم خیرت شام بود
و حق سبحانه ازین هجرت خبر میدهد که **فلما اعتزلهم** پس ابراهیم که دور شد ابراهیم
از بت پرستان و یکدل است ایشان را **و ایت** **عبدک** و از این که می پرستیدند **من**
دون بجز خدای **و هبت** که بخشیدم مرا و از سار یعنی **و یعقوب** فرزندان
و پس از و بنبر **و کلا جعلنا** و همه را گردانیدیم **نسیا** پیغمبر **و هبت** **الکفر** بخشیدم
مرا ایشان را **من رحمت** از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است

که بدیشان اذنی داشت **وَجَعَلْنَا لَهُمْ** وادیم مرایشان از **السَّامِیَّةِ** سخن گفتی
 مشتق بر صدق یاد کنی **عَلِیَّا** بلند و سیاه میان مردان اشارت با جابت دعای
 ابراهیم است صلوات الله علی نبینا وعلیه حيث قال لاجعل لی لسان صدوق فی الاخرین
وَأَذْکُرْ فِی الْکِتَابِ و یاد کن در قرآن **مُوسَى** قصه موسی را عم **اِنَّهٗ** بدرستی که او
كَانَ مُخْلِصًا بود پاک کرده شده از آذناس نقایص **وَكَانَ رَحْمًا** و بود در ستاده شده
 از در حق **نَبِیًّا** خیر و خند خلق را از خدای اهل جایزه در تقدیم رسول بر نبی باند
 اخضر و اعلی است آن گفته اند که خدای اول و در فرستاد پس او خلو را خیر داد
وَأَیُّهَا مَؤْمِنُوا و یاد کردیم موسی را **مِنْ جَانِبِ الطُّورِ** از جانب کوه **الْأَیْمَنِ** از طرف
 راست موسی **وَقَرَّبْنَاهُ** و نزدیک کردیم او را بدرگاه قرب **نَبِیًّا** در حالیکه ران
 کویند بود با ما و آنکه نجی را پیغمبر مرفوع داشته میگوید موسی را علی نبینا وعلیه
 السلام بالا بردند از آسمانی با آسمانی و از مجایه به بس حجاب دیگر تجلیه که او از
 قلم که نوریت بدان نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماز میان حق
 سبحانه و موسی یکی که حجاب صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را علی
 نبینا وعلیه السلام هم روشن بود و هم کشتن اشارت روشن او را ملجاء موسی عباد
 ان کشتن او فریاده بخیا سالک را در روشن است خضر را در چون کشتن در هر پید
 خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه حضرت جمعیت
 تا خود روی بیاصلی چون او کشیدت واصلی **وَقَرَّبْنَاهُ** و نزدیک کردیم او را بدرگاه قرب **نَبِیًّا**
وَوَهَبْنَا لَهُ نَبِیًّا و موسی را و عطا کردیم **مُوسَى** از بخشش و هم را با ما **أَخَاهُ هَارُونَ**
 یادی کردن برادر او و هارون را یوزاف و تدبیر هم **نَبِیًّا** در حالیکه پیغمبر بود
وَأَذْکُرْ فِی الْکِتَابِ و یاد کن در قرآن **إِسْمَاعِيلَ** قصه اسمعیل را **اِنَّهٗ** بدرستی که او بود
صَادِقًا وَنَبِیًّا است و عدل **وَكَانَ رَحْمًا** و بود فرستاده بخلاق **نَبِیًّا** خبر دهند
 از حق آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکاف تا قریب سه شبانند
 و بقوی یکسال قامت کرد تا آن مرد بیامد و حیرت از خیر بود درخت خرمی در آن
هَرَاکَ ازین پایتوفایش کم است آن نه و غالبه فریب و دم **نَبِیًّا** نیست بر مردم صاحب نظر
 صدیقی از صدق و وفا خوشتر **پس دیگر بار در صفت اسمعیل میفرماید وَكَانَ نَبِیًّا**

و بود که میفرمود **أَمَّا** کسان خود را و گفته اند همامت خود را **بِالصَّلَاةِ** نماز که
 اشرف عبادات بدنیه است **وَالزَّكَاةِ** و زکوة که اهل عبادات مالیه است **وَكَانَ نَبِیًّا**
نَبِیًّا و بود نزد پروردگار خود **مُحْسِنًا** پسندید بجهت استقامت او و افعال
وَأَذْکُرْ فِی الْکِتَابِ و یاد کن در قرآن **ادْرِیْسَ** قصه ادْرِیْس که پس پسر شیب است
 و جد پند و نوح است علیهم السلام و نام او خنوخ بود و بجهت دراست علوم ادْرِیْس
 ملقب شد و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجو سخن گفت و خیاطت کرد و می بود
 و سی صغیره بر او نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادْرِیْس بعد سال قبل از
 آدم علیهما السلام متولد شد **اِنَّهٗ** بدرستی که او **كَانَ** بود **صِدِّیقًا** راست
 گویند با خلق **نَبِیًّا** خبر دهند از حق **وَقَرَّبْنَاهُ** و نزدیک کردیم او را بدرگاه قرب **نَبِیًّا**
 مکان بلند که شرف بقوت است و درجه قرب با اولی بهشت رسانید هم با آسمان
 جنانچه در حدیث معراج ثابت شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادْرِیْس را
 علی نبینا و عم در آسمان رابع ملاقات فرمود و در رفیع ادْرِیْس اخبار مقنونه هست
 ابن عباس رض فرموده که روزی ادْرِیْس را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حرات
 آفتاب در یافت مناجات کرد که ای اله با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است
 از حرارت و احتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد و آیا
 با آفتاب بر و سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار
 از تاب آفتاب حوادث جرم بود **اِنَّهٗ** آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست **خُشَعَانَهُ** و نعلانی
 دعاء وی مستجاب گردانید و روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب خود را سبکبار یافته
 و تا نبی از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عتبت است دعا نمود و خطاب
 رسید که بنده من ادْرِیْس در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم فرشته استخوان نموده
 بنیارت ادْرِیْس علی نبینا و عم زمین آمد و با القاس ادْرِیْس علی نبینا و عم یکدع
 و کیفیت اهل وی از ملک الموت پرسید و عزیزی را در دیوان اعران نگاه کرد فرمود
 که حکم اله در بار این کس که تو میگوئی به آنست که حایلی نزدیک مطلع آفتاب متوفی
 شود چون فرشته باز آمد ادْرِیْس را یافت نقد جان بخواند اهل سپرد و طوطی خوش
 شکرستان قدس بر خوان کرده و در ولایت آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادْرِیْس

و در حدیث معراج
 ادْرِیْس را علی نبینا
 و عم در آسمان
 رابع ملاقات
 فرمود و در رفیع
 ادْرِیْس اخبار
 مقنونه هست
 ابن عباس رض
 فرموده که روزی
 ادْرِیْس را علی
 نبینا وعلیه
 الصلوة والسلام
 حرات آفتاب
 در یافت مناجات
 کرد که ای اله
 با وجود این
 مقدار بعد که
 میان من و آفتاب
 است از حرارت
 و احتراق نزدیک
 شدم تا آن
 فرشته را که
 حامل اوست
 چه حال باشد
 و آیا با آفتاب
 بر و سبک
 گردان و او را
 از تاب حرارت
 آفتاب در سایه
 عنایت خود
 محفوظ دار
 از تاب آفتاب
 حوادث جرم
 بود اِنَّهٗ آنرا
 که سایه بان
 عنایت پناه
 اوست خُشَعَانَهُ
 و نعلانی
 دعاء وی
 مستجاب
 گردانید و روزی
 دیگر آن
 فرشته که
 حامل آفتاب
 خود را سبکبار
 یافته و تا نبی
 از حرارت او
 فهم نکرد
 سبب آنرا از
 حضرت عتبت
 است دعا نمود
 و خطاب رسید
 که بنده من
 ادْرِیْس در حق
 تو دعا فرمود
 و من اجابت
 کردم فرشته
 استخوان
 نموده بنیارت
 ادْرِیْس علی
 نبینا و عم
 یکدع و
 کیفیت اهل
 وی از ملک
 الموت پرسید
 و عزیزی را
 در دیوان
 اعران نگاه
 کرد فرمود
 که حکم اله
 در بار این
 کس که تو
 میگوئی به
 آنست که
 حایلی
 نزدیک
 مطلع آفتاب
 متوفی شود
 چون فرشته
 باز آمد
 ادْرِیْس را
 یافت نقد
 جان بخواند
 اهل سپرد
 و طوطی
 خوش شکرستان
 قدس بر خوان
 کرده و در
 ولایت آنست
 که ملک
 الموت از
 کثرت طاعت
 ادْرِیْس

یعنی چون عذاب ما بر ایشان فرو آمد متصل شدند از ایشان شخصی بقیه نماند
و نه آوازی که بجای کسی بشنود بلکه موکل قهرای با هم کدام در ساخته و همه را بکشت
فنا در دام خول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا کم یقولون کذا از سر و دایه بخش
کوشان از خسران تاج دان سوختن بهیمه شهبان کاجوی خاک شد تخت ملک کامکار
سوره طه **بسم الله الرحمن الرحیم** در هیچ یک از سرف
مقطعه که مبادی سوره است این مقدار اختلاف نیست که در طه معنوی از حروف مقطعه
دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسم از اسماء الیه یا مفتاح اسرار و هادی و جمیع
برائت که احببت انما هدی و صلیت رسالت علی علیه و سلم و جلاله من قلی یا مد فی مناد
باشد حرف اول از حذف یا اشارت بدو اسم آنحضرت که طالت و هادی یعنی طالت
شفاعت و هادی بشریت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفه علم الغیوب یا طهارت دل
اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقان سینه آورده که طه اشارت بآنکه طه
کرده شدن قوس که آن از صفحه سوره محمدی صلی الله علیه و سلم و هادی میست از آنکه هدایت
یافت بقرب ملک سرمدی و بقول معنوی این دو حرف و قسم ها اند و هر یک اشارت بجبری
در تبیان آورده که قسم بطول و هدایت الیه است یا طینت پاک و تمت علی حضرت رسالت
بنای و در تبیین از امام جعفر صادق علیه السلام میگوید که طه سوره است بطهارت اهل بیت
صلی الله علیه و سلم بقول الله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقول طه و هادی که اشارت
بجنت و ناد باشد و در زاد المسیر آورده که طه طه است و هادیه و بدین و سرف
محمده قسم یاد کرده یا طه طه فانما است و هادیه کافران یا طه طه فانما است
و هو ان را باب بران قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است
بازاء یا رجل لغیر عک یا حبشه یا سبطه یا سرافیه کما فی قوله ان السفاهه طاهرات فطیحه
و دیگر گفته **ع** ملتفت بطاهرات القفال فام تجب و بدین قول مادی حضرت رسول
باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طه بحساب جمل است و هیچ مجموع چهارده باشد
و غالب است که ماه را مرتبه بدیده در چهارده هم حاصل شود پس در ضمن این
خطاب مندرج است که ای چهارده و مادی حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم
و بدین اشارت بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت که لا یخفی علی العرفاء

۱۲
ماه چون کامل شود انور بود و زانکه او مراتب نور خود بود . گاه ماه بدیدی و گاه شاه بدید
صدرب تو مشرع و کایت شرح صدق در شب تاب کی کفر و ضلال از دست رفتن
شد انوار جلال و گویند طاهرات اصل طاء ها بود که هن را حذف کرده اند
طاء امرت ان و طاء یطاء و هادیه است ان از غایت غیر مذکور و بدین حال
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخوابیده و بیک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای میانش
و دم کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طاهرات به سپهر تقدیس خود زمین را یعنی
کف هر دو پای بر زمین نه و گویند رفتی از جمل و غایب او حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
گفتند که تو بترک دین ملحق در پنج انداخته با طعنه میزدند که فراق بر محمد صلی الله علیه و سلم
نیاید مگر برای آنکه او را در پنج و تعب اندازد آیت آمده که طه ای سر که هیچکس چون تو قد
در میدان مردی ننهاد **ما از آن کفر ستادیم ما عبدک الفراق** و تو فراق از نشیمن تا در
رنج ایغی و شب خواب نگر و بواسطه قیام در نهان الم و دم بیای حققت و رسد **لا اله الا الله**
لیکن فرستادیم او را بر تو حجت پس دادن **این بخشی** مرا نگر که بر تو صد تخصیص حاشی
بآنکه تذکره عیام است حجت اشفاق اوست بآن **تسبیح** لا فرفر شاده شد و فرستادنی
مخرج الامر از آنکه که بیا فرید زمین **و السور العی** و آسمانها بلند را **و الحاکم** آن
بیان نشانیش **علی العرش** بر عرش مستقر شد مرا و اضافه استیلا بر شهبان که حق
سبحانه بر همه موجودات مستولیست حجت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در
ما تری می مذکور است که عرش حق ملک آید و حق سبحانه و تعالی بر ملک خود مستقر
و غالب است در فوقات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیت بر عرش و قف میگرد و میگفت
استوی له مالک السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استواء خداوند
بر عرش در قرآنست و مراد بدین ایمانست تاویل بخیم که تاویل درین باب طغیانست بطل
قبول کم و بیاطن تسلیم بوقم که این اعتقاد سنیان است اما می دانم که نه محتاج
نه عرش بر داند اوست که اوست بر داند و نگاه داند عرش داوود
نی مکان را یافت سیوشان نی بیان دارد خیر و فی عیان این همه مخلوق هم
خانی عالم و عالم بر قیست **له مالک السموات** مرا و دست آنچه در آسمانهاست از میدان
علویه **و مالک الامر** و آنچه در زمینهاست از مختوعات سفلیه **و مالکها** و آنچه

[illegible]

نزدیکی یا دوری خدا را که شده باشد که با حق سبحانی این آیه را **بَدَسَقِ** که من منم پروردگار تو
تکرار نمایی برای تو یکد و تحقیق است یعنی شک کن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار تو ام
فَاعْلَمْ پس پروردگار و بفکر کن از برای خود **عَلَمٌ** که تعلیم خود را گفته اند که آن تعلیم
بخش بوده از پوست حمار غیب مدیون و اوج آنست که تعلیم از جلد پیر بریده و ظاهر اما
حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علیه السلام بر آن از زمین بردارد
مس کند و برکت آن برای وی هر شد و محققان گفته اند این تعلیم طریق تواضع و ادبست
که بر بساط ملوک و اعلیای نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر جانی قدس سره فرمود
او پای برهنه سیر میفرموده اند **س** یعنی که زمین و آسمان طایران
چون در هنر کی برهنه پایان دارند و گفته اند تعلیم بی فکر یعنی دل خود را از فکر
اهل و ولد فارغ کن اما مفسرین هر چه الله فرموده که فکر دین و آخرت را از دل بیرون
افکن یعنی در تفریل قدم برد و گویند که **اَنْك** بدسوق که تو را **اَللّٰهُ** بر تو بودی یا این
مبارک ستوده که طری نام اوست **وَاَنَا الْاٰخِرُ** و من بر کنده ام از برای نبوت یا شیخ
پس کو شرف را در **اَلْاَوَّلِ** و من را بخیز بر آن که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است
اَنَا اللّٰهُ بدسوق که منم خدای **اَللّٰهُ** لا اله الا او نیست خدای یحیی من **فَاعْلَمْ** پس مرا
پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تفریق جید که منی علم است و امر بعبادت که
کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص فرموده که **وَقَدْ اَوْفَى** و برای داد
نماز را از برای برای آنکه مرا یاد دین در آن تا من توبه یابد کنم **وَالسَّعْدُ** بدسوق که عت
مرسخین آیتیه است **اَكَاذِبُ** معنی احم که بهمان دارم وقت آنرا چه نمی بفرماید
که وقت آن معلوم نیست آنرا باشد و اگر اخفا یعنی سلب تفهید آنرا میخفت که
نزدیک شد که ظاهر گردانم **اِنَّا لَجَزِي** متعلق است بآیه یعنی قیامت بی شک آیند است
تا پا داشت داده شود **كُلِّ** مفسر هر تفسیر **بِمَا تَشَاءُ** با آنچه می خواهی تا از علما و می کنند **فَلْيَسْتَدِ**
پس باید که تو باز نازد **عَنْهَا** از ایمان بقیامت من **لَا يَوْمَ** آنکه نمیگردد **وَقَدْ اَوْفَى** و وقوع
آن **وَقَدْ اَوْفَى** و چه روی کرده است **هَوَیْ** که از وی نفس خود را پس بصد و این کس از راه و
فَتَرَدُّ که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و مراد امت او بعد از او علم الهی و فقیه
ابو الیث رحمه الله بر آنست که از اینجا که **وَاَنَا الْاٰخِرُ** تا اینجا طایفه و غیر من

و بیت تقدیر مراد است و بی باشند القصه چون موسی علی نبینا و عدم نقیص بیرون
کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که **یا موسی** و آن جده جبرئیل علیه السلام
یا موسی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه و تعالی استیلاست موسی و رفیع هیبت با وی
سخن گفت و پرسید که چه داری در دستانتان متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجایبی **قال** گفت موسی **عصا** این عصای منست و آن عصای جبرئیل علیه السلام
بهشت بود طول آورده کنی سر او و شاخ و درختی و او سنان نشاند و نامش علق بود و نام
از آدم علی نبینا و عدم میراث شعیب رسید و در وادی موسی رسید القصه جواب داد
و جمعه تعداد نعم ربانیه بزرگ افزود و گفت **او گوئی که میگویم** **یا موسی** بدان عصای جبرئیل علیه السلام
میشوم در راه یا وقتی که بر سر رده می باشم که **جبرئیل** و فرود می رزم برک از درخت **عصا**
بدان **عصا** **یا موسی** و کوفته ای خود **یا موسی** و مراد آن عصای **یا موسی** کارهای دگر
آورده اند که در راه موسی سخن گفته و از سیاح و همام او ناکام داشتند و باد شمس و یی چون
کردی و چون در خواب بودی رمد را محافظت نمودی و بر سر چاه که رسیدی تنه او چیل و
شعبه تن او و لوشدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار کشی و هر می که مرغی می
علی نبینا و عدم بودی بر پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دای و چون
موسی ایچالا گفته که با او کام داشت **قال** گفت خدای **القی** **یا موسی** بپس کن او را ای موسی
حضرت موسی کان برده که او را این چون غلبی و موسی باید افکند **القی** **یا موسی** پس بپس کن آن
از تنهای خود فی الحال و از عظیم گوشتی رسید باز نرسید **فاذا** **یا موسی** پس آنجا آن عصا
حیة ماری بود **تسبی** می شافت بر جانب آورده اند که اول داری نمره شد بر پی عصا
بعد از آن بزرگ شد بر پشتی بخنی و در از گشت و بجزا فایم سطحی کلاه رفق آغاز
کرد و میان کنارهای دهر او افتاد یا جمل خرع بود و در دهان او دندانهای بزرگ و دو
چشمش چون برق میدرخشید اسکهای عظیم رسیدی بکفته کردی و در خنده بزرگ
ان بچ بکندی و بخوردی چون موسی و در این ترسان شد روی بگریخت **قال** **یا موسی**
گفت خدای که بگریختی و متر از روی **تسبی** **یا موسی** باز که در اینم و بییم او **تسبی**
یا موسی و شمسین که در شنبه همان عصا سیزم چون خطاب الیه موسی رسید روی
باز دهان شد دست خود در دهان او کرد و لیتین او را بگرفت همان عصا شد و در

در دست و پای دل موی به عم آلام گرفته دیگر با ندامت **ضمیمه** که بود دست خود را
به **جنگل** بسوی به لوی نمود در زیر بغل **تخریب** تا بیرون آید **بیشا** سفیدی روشن بر
پیشانی و عیبه و عیبه سفیدی بر من نباشد بلکه سفیدی در خشنود و با شعاع بود مانند
برق **ایده** خری فی اکیز کینه و علامتی دیگر بر بخت خود **لینک** همچنین کردیم تا با تمام **تسلی** آید
که **تایفه** و انشا الله بزرگ ما **ادھب** و بدید **عزیز** **فرعون** بسوی فرعون و بنو
کن او را بر بستن من **انده** **طغی** بدستی که او از در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون صحت
موی به علی بنیت او عم ما مود شد بدعت فرعون بنو داوید شد که من تنها با فرعون و لشکر او
مقاومت تو نام کرد پس از خدای تقویت طلبید اغاذا عا که در و از روی نیان **قال** گفت **ب**
شرح ای پور و دکان من کشاد کرد آن برای من سینه را تا در وی بگذر آنچه بر من
میکند یا مرا مقل و برد بار ساق از هر تنگی تنگ دل نشود **و لیسر** و آسان کن برای من
اشراف کار مرا که تبلیغ رسالت است **واطل** و بکشای عقد **که لا منی** از زبان من
یفقه **اوت** فافهم گفت سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را دعوت برکنار داشت
موسی به دعوت برکنار داشت موسی دست بر پیش رو صاع او گذازد و قدوی از آن بگرفت و بد
فرعون خشم گرفت و بقتل او حکم کرد و آسیه خاقن هدر خواجی آغانی که فرمود که این کرد
جوهری رخشان دید و بدان متوجه شد و آن که جمره آتش بیدم دست بدان خواهد
مسائید بسطی و طریقی بر آذین باقی پیش موسی آوردند و جبریل دست و پا گرفت بسوی
جبرائیل آتش بود و جبرئیل برداشته در دهن نهادن آتش بسخت و کردی برای بماند خشن
نیک مفهوم نمی شد ایجا درخواست کرد تا آن عقد مغل کرد و دیگر گفت **و جبرئیل** و کرد
برای من پیغمبر من کن **و یز** یاری دهنده یا با او بردانند **من صلی** از کسان من
هاتون هاتون برادر مرا **اشد** به محکم کن بوی از **ی** پشت مرا **اشر** که و انباز
کن و بوی **امری** در کار من شریک ساقا و در بوقت باموس **ی** **سج** تا از پایا یاد کنیم
یا برای تو نماز گذایم **گیت** بسیار **و نذ** که **کثیر** یاد کنیم ترا بحد و ثنای بسیار **نک**
بدرستی که **و کنت** عشق **ینا** باحوال **ایضیر** اینا با تو ای به با بجه صلاح ما در است
قال **ان** **و یث** گفت خدای تحقیق داده شدی **سولگی** **یاموسی** مطلوب و میسول خود را
ای موسی به هر چه خواستی بپردازم **و کنت** **متن** بدستی که منت نهاده **ایم** **علیک** بر

[illegible]

قد لا علم لنا ان الله هناك نكرد و بفراق تو رفتی نفسا و بکشتی نفسی را یعنی ان قطره
 که اسیر ایلی بتواستغاثه کرد از تو و غویان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص
 فنجبت که بر ما برهانیدم ترا من بعد از غم کشتن و ما سوگندیم که بکشد بمرتکبه و فدا کرد
 و بیان مردم ترا رفتن آن مرد فی بعضی زاد و بونه باها افکندیم و پاک و خاص پر و دانه ای
 قصه و لا در حق تو می رسد و قتل قطعی و بخت بدیدن در صورت قصص مشروح می آید
 فلیست پس درنگ کردی بنیت سالها ای اهل بیت در میان اهل مدین و آن چون بابیست
 و هشت سالست ترجمت پس آمدی بدین وادی علی قدر امانی بر اندازد که قدر
 کرده بودم ای موسی و ایما بان سخن گفته و اعطفتا که تو را بر کنیم و خاص ما ختم
 بنیت برای عبت خود یعنی زاد و مستغرقم اذهب انت و قودا که تو را در نماند
 بعضی ها من و لا یتینا و سینه کنیکه ذکر کرد در ساینده ذکر من بنو حید و عبادت
 اذهبنا و بید هر دو را یکی فرعون بسوی فرعون الله طبع بدستی که او در طغیان
 عصیان از حد در گذشته است فقولاه پس سخن گوید با او قولا یتنا سخن گفته نرم
 یعنی مدارا نماید با او و او را دعوت نکند در صورت مشورت مثل اهل الکالیان تری
 مبادا که اگر در شوق نماید یا او بر نهما غضب کند یا الله حق تربیت او در خوش سخنی مرغ داند
 و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابی اعباس و بقیه ای او او لید و ابی مرقه نیز گفته اند
 و بر هر تقلید عتف کنید لعله یتدکر شاید او بداند که بکلام شما آغشی یا برسد
 از عذاب خدا تذکر بهرم متخف است و خشیه حصه متوهم پس موسی بنیتا و
 محل متوجه مصی شد و با سر اهل خود رفت در تیسو آورده که کسان و جماع شب
 انتظار بودند و بیامد و روئی را از وی خبری نیافتند چنانچه خبری نماند فضا
 حجه از اهل مدین بخار سید و صفورا بابشنا خند پیش بردش بردند و بعد از غرقه
 شد فرعون خبر موسی بدیشاک رسیدا هفته چون موسی بمصر توجه نمود موسی آمد
 آمد با او و عیاستقبال برادر برادره مدین روان شو و در انجا عیال و ملاقات فرمودند
 موسی عیال تمامی از کف و ویدان آنکه با اتفاق پیش فرعون می آید رفت و او را بخود
 نمود خبر دادها و در عیال گفت ای برادر شو که وسطی تو فرعون آنرا بچه تو حیدری نیاورده شده
 و با دانه بییه حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی عیال شده ناکشده و برادر با اتفاق

که حق سبحانه و تعالی میفرستد تا از خاک موضوعی که در آن کسب خواهد بود قندی بر میآید
و بر نطفه که ماده وجود او است میزند و اگر از تراب و نطفه مخلوق میشود و
همان خاک مدفون میگردد و چنانچه حق فرمود شمار از زمین افریدیم و فیما بین
و در زمین با زمین بعد از مرگ و **مناخج** و از زمین بیرون آیم **نار** آخری
باری دیگر بجهت حساب و جزا حکم فرمود و بفرمود **س** بخاک در آمد خداوند
دگر بر خاک آمد از خاک بران حال که آنجا که خاک اندرون بران که از خاک آید بران
اگر خاک در خاک بکری مقام برای از خاک و اگر نام پس فرعون و محقق و محقق
طلبند و حضرت موسی علیه السلام و معصای فکند از هاشم و از حضرت هاشم عصا
و بدینصافی بود و از آیات تسبیح بعد از معجزه میدید و نمیکرد و چنانچه حق
سبحانه فرمود **وَلَقَدْ آتَيْنَا فِرْعَوْنَ دُحًى** که ما فرعون را آیات کثرت مبعوضه
که بوی سیوا هم داده بودیم **فَكَذَّبَ** پس بدو غنیمت داده و بوی را و سر باز زد
آنکه ایمان آن دو فرمان بر طاری کند اردوی عناد **قَالَ كَفَرْتُ أَجِبْتُ** ایامه
مَنْ الْخُرُوجُ تا بیرون کیست ما را **قَالَ كَفَرْتُ** از زمین ما که مصر است **يَا مَعْشَرَ**
خود ای مومنان باینکه دانستیم که فرعون و یحیی و یونس که بصر را از مصر بیرون کیست و یحیی را
لامتکن سانی و با دشمنی که بر ایشان **فَلَمَّا تَبَيَّنَ** پس هر آینه بیایم ما برای تو
جادو **مِثْلَهُ** مانند جادو و تو و بان با تو معارضه کنیم تا مردان بدانند که تو هم
جادوگری **فَأَجْعَلْ** پس مقرر کن **بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ** میان ما و میان خود **مَوْعِدًا** و عهد
معارضه جنان و عهد که هیچ وجه **لَا خِلَافَ** خلاف کنیم **أَمْ أَنْحَرُ** و آنکه ما و نه تو
و چون عهد برسد حاضر شویم **مَكَانًا** در جایی که مساوی باشد مسافت تو
ما و تو آن **يَا مَعْشَرَ** مستوی باینکه توان که در و پستی و بلندی نباشد تا هر دو از نظار
توانند **قَالَ** گفت موسی **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ** از آن معارضه **قَالَ** و از آن معارضه
و آن روز عید بود در آن روز که همه از آنست در موضع شدیدی و تماشا کردی
یا روزی و نه بوده یا عاشورا **وَأَنْ يَحْشُرَ النَّاسُ** و آنکه جمع کرده شوند مردان **ضَحِيٍّ** در
جاشگاه که در شتر است از باقی روزی باینکه معارضه و اجتماع آدمیانست و وقت جاش
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و بوق باطل علی و در آن اشهاد

سمت وقوع پذیرد و خبر آن با طراف و اکثری عالم برسد **فَرَعُونَ** پس فرعون
فرعون از مجلس و خلوت درآمد و وجهه جمع کردن عمر و آلات **عَرَفَ** آید
پس آمد بوعبد کاه با ساحران **قَالَ لَهُمْ** گفت موسی مرا جادو و از این ساق
نمود با ایشان که ای قوم **وَلَا تَتَّبِعُوا** و ای قوم **وَلَا تَتَّبِعُوا** و ای قوم **وَلَا تَتَّبِعُوا**
اللَّهُ صحنه خدای در وید که آیت او را سحر کنید و خواهید که با او معارضه
کنید یا دروغ بخدای بنید بشرکت دیگری با او **فَسَجَدَ** که مستاصل گردانید و این
برکنشها را **وَقَالَ** بعد از آنکه نازل گردانید شما **وَقَالَ** و بدرستی که بیهوش
و نا امید **فَرَعُونَ** هر که افتاد کرد بخدای **فَلَمَّا عَرَفَ** پس گفت و شنید کردند
جادو آن **وَمِنْهُمْ** میان یکدیگر بودند از اسقاع کلام موسی و گفتند
این سخن سخن ساحران **وَاللَّيْلِ** و ایشان داشتند از گفتن را از طمان آن
فرعون و برین قرار دادند که اگر او را غالب شود متابعت او ای یکدیگر آورده اند که
فرعون از غرق دید که ایشان بایکدیگر سخن میگویند پس سید که ای عمر چه میگوید ایشان
آن فرعون **قَالَ** گفتند **أَنْ هَذَا** بدرستی که این هر دو **وَلَسَاحِرَانِ** جادو
وَيَرْيَا و اینها **أَنْ يَخْرُجَا** آنکه بیرون کنند شما را **مِنْ أَرْضِكُمْ** از زمین شما **فَرَعُونَ**
جادو و خود و ملک مصر را در تصرف آن **وَلَوْ** و ببرد **بَطَرْتُمْ** که شما را
شما را که افضل از صاحب است و در وید خود را ظاهر کنند یا ایندیشی و کابو
شما را باینکه روی دل ایشان از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند و علم را در لفظ
هَذَا اختلاف است که این است و بلفظ ختم تشبیه در هر سه حال از اعراب بالف
میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شد **أَنْ يَفْعَلْ** نعم باشد و هذا مبتدا **يَخْرُجَا** آن
و صاحبها و جعفر که آن تخفیف میخواند و نا فیه میداند و لام را باینکه ای باینکه
هَذَا الا ساحران لفظه چون فرعون از سخن شوقه موسی و هارون ساحرانند
و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت و گفت **فَأَجْعَلْ** پس چون حال
چنین است جمع کنید او را و باینکه خود را باینکه آلات سحر **وَأَصْفَا** پس بیایید
یکدیگر بسوی میدان با هیئت شما در دل مرد مرا خدجه بکنید تا بر ایشان غالب شوید
وَقَالَ و باینکه موسی که فریاد و بطا و بخی در هیئت **وَمِنْهُمْ** از آنست که هر

و فرعون از مجلس و خلوت درآمد و وجهه جمع کردن عمر و آلات عَرَفَ آید پس آمد بوعبد کاه با ساحران قَالَهُمْ گفت موسی مرا جادو و از این ساق نمود با ایشان که ای قوم وَلَا تَتَّبِعُوا و ای قوم وَلَا تَتَّبِعُوا و ای قوم وَلَا تَتَّبِعُوا اللَّهُ صحنه خدای در وید که آیت او را سحر کنید و خواهید که با او معارضه کنید یا دروغ بخدای بنید بشرکت دیگری با او فَسَجَدَ که مستاصل گردانید و این برکنشها را وَقَالَ بعد از آنکه نازل گردانید شما وَقَالَ و بدرستی که بیهوش و نا امید فَرَعُونَ هر که افتاد کرد بخدای فَلَمَّا عَرَفَ پس گفت و شنید کردند جادو آن وَمِنْهُمْ میان یکدیگر بودند از اسقاع کلام موسی و گفتند این سخن سخن ساحران وَاللَّيْلِ و ایشان داشتند از گفتن را از طمان آن فرعون و برین قرار دادند که اگر او را غالب شود متابعت او ای یکدیگر آورده اند که فرعون از غرق دید که ایشان بایکدیگر سخن میگویند پس سید که ای عمر چه میگوید ایشان آن فرعون قَالَ گفتند أَنْ هَذَا بدرستی که این هر دو وَلَسَاحِرَانِ جادو و ببرد بَطَرْتُمْ که شما را جادو و خود و ملک مصر را در تصرف آن وَلَوْ و ببرد بَطَرْتُمْ که شما را شما را که افضل از صاحب است و در وید خود را ظاهر کنند یا ایندیشی و کابو شما را باینکه روی دل ایشان از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند و علم را در لفظ هَذَا اختلاف است که این است و بلفظ ختم تشبیه در هر سه حال از اعراب بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شد أَنْ يَفْعَلْ نعم باشد و هذا مبتدا يَخْرُجَا آن و صاحبها و جعفر که آن تخفیف میخواند و نا فیه میداند و لام را باینکه ای باینکه هَذَا الا ساحران لفظه چون فرعون از سخن شوقه موسی و هارون ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت و گفت فَأَجْعَلْ پس چون حال چنین است جمع کنید او را و باینکه خود را باینکه آلات سحر وَأَصْفَا پس بیایید یکدیگر بسوی میدان با هیئت شما در دل مرد مرا خدجه بکنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَالَ و باینکه موسی که فریاد و بطا و بخی در هیئت وَمِنْهُمْ از آنست که هر

و الله خير و خدای بهتر است از دوی پاداش و ایستد و از رحمة تو ابتر و ابر
بکفر نردی میدی که انقطاع بدان راه دانه و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که کرد زلال
کرد آن نکرد **الله من یأت بدستی که هر کس آید رفته** بنزد یک پیغمبر و کار خود
بحر ما مشرکین بکفر میرد **فان جهنم** پس بدستی که مراد است و فرخ **که کفر**
نبرد در آن تا از عذاب برهد و **لا یحی** و نه زند باشد بنزد کایه که خوش گذاردند و من
یأمنه و هر که بیاید بوی **مؤمنان** در حالیه که من باشد **فوق علی** تحقیق کرده که گاه
شایسته **فان یلک** پس آن که مراد است و نیکی که او آن **له** **الرحمن** مراد است از ایشان است و
بلند که آن در جهنم **جناح** **عنه** پس است از انشاء اقامت است **بی** می رود و پیوسته
من یحیی **الانسان** از زنده شدن آن بوی **خالق** در حالیه که آن که مراد است و بدان
باشند **فیها** در آن و ستانند **لک** و این تو اب **بحر** **عمن** **یجی** پاداش آنکس است که پاک شد
از دنا سر کفر و جاس عیسان یا مطمئن و بطاعت و اعمال خیر تا اجماع کلام معنی است و چون
قصه ایشان شرح لا یقرب من امراف گذشت بود اجماع بر این ایمان دوسه کلمه آورد ب
مضمون ایات اقتضای نمود **و لقد** **وجینا** **هر** **اینه** ما و جی کردیم **الکرمی** **موسی** موسی عم یعنی
و فیه که فرعون از روی معجزات مناز نشد و در تعذیب بنی اسرائیل او را ما کنیم موسی را
ان **سیر** **عبادی** آنکه شبس بر بندگان من از مصوب چون بکار در براسد و لشکر فرعون
از عقب بیاید با **کذا** **فأضرب** **نیم** پس فراموش برای ایشان **طریق** **ایله** **این** **عجیبه** فرموده که بکن
عیسا **تا** **سازیم** برای ایشان **دایه** **فی** **الحجر** در **ر** **بایست** **خشک** که در آب ولای نبود
لا **خاف** **نقیه** **در** **گما** از دریافتن دشمن یعنی ایمن باشد که فرعون بنان شهادت در نیامند
و **کی** **فان** **نق** **سوی** **از** **فرقه** **شدن** **کشان** **اسلامت** **بکن** **از** **نیم** **پس** **موسی** **با** **طریق** **ایله** **اس** **اسرائیل**
از مصر بیرون برد و بیکر در **قبطیان** **خبر** **از** **شدن** **تا** **مد** **رخانه** **هر** **یک** **از** **ایشان** **می**
عظیم **افاد** **که** **نمود** **در** **اند** **د** **نزد** **یک** **لشکر** **جامع** **شد** **فان** **نیم** **پس** **از** **به** **در** **آمدن** **بنی** **اسرائیل**
با **فرعون** **و** **فرعون** **با** **لشکر** **خود** **و** **بکار** **در** **بر** **سیدن** **موسی** **با** **قر** **خود** **گشته** **بود**
فرعون **بنان** **نیز** **در** **آمدن** **فقیه** **پس** **در** **یافت** **ایشان** **از** **ای** **که** **از** **در** **ما** **عشیر** **بچه** **در** **یافت**
ایمام از برای تفهیم مسند **ایله** است یعنی موسی در یافت ایشان را که بکنه آن نزد القبط
بازی وی وضع تواند کرد **فأضرب** **فرعون** **و** **کراه** **که** **فرعون** **فومد** **کوه** **خود** **را** **در** **دین**

یا هدیه و نه دانا از هدایت فرعون تکلم است بجه او میگفت و ما اهدیکم لاجل
الرباد و گفته اند فرعون قمر خود را در دیرا کم کرد و خود نیز خجالت نیافت **بنی اسرائیل** ای
فرزندان یعقوب **فَلْيَخْشَوا** که بدین مرتبه که بوهانیدیم شما را **وَمِنْ عَذَابِكَ** از دشمنان شما که فرعون
و قمر ای بودند **وَعَدْنَاكَ** و وعده دادیم پیغمبر شما را **فَاقْبَلْ** تا قبول تویت برای شما **بِجَانِبِ**
الطُّورِ الْأَيْمَنِ جانب راست کوه طور **وَقَرَّبْنَا** و فرستادیم **عَلَيْكَ كَلِمَتنَ** بر شما از پیغمبر **بِالسُّورِ**
و مرغ بیان و قفس که در نه سر کردن بود بدو گفتیم **كَلِمَةً** بخود **مِنْ طَيِّبَاتِ مَا نَفَعُكَ** از
پاکیزه ها و حلالها که شما را روزی کرده ایم **وَلَا تَطْغَوْا** و از حد در گذر مکنید **فِيهِ** در آن چیز
یعنی ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیری یا ذخیره ننمید برای روزی دیگر یا شکر فرمودن و مکنید
که لشکر قید لغت موجود و صیانت مفقود است **س** شکر منعم واجب آمد در خود
و در یکشاید در چشم ابد و گفته اند فرعون قوت آن لغت را بصیانت مری مکنید که اگر
جنین کنید **فَيُجِلَّ** پس فرود آید **عَلَيْكُمْ غَضَبِي** بر شما خشم من **وَمَنْ يَجِلَّ عَلَيْهِ** هر که فرود
آید بر **وَعَجَبِي خَشَمَ مِنْ** **فَقُلْ سَوِي** پس تحقیق افتاد در هوا بیه با هلاک شد **وَالْيَاقُظَانِ**
و بدرستی که من هر آینه نیک نیکم نرند ام **لَنْ نَأْتِيَنَّكَ** ما آنکس را که بیه کرد از شرک **وَالْمُؤْمِنِينَ**
آورد بوحالت من **وَعَمِلَ الصَّالِحِينَ** و بکردار نیکو پیغمبر شما آداء نمود **ثُمَّ أَهْبَطْنَا** پس اوست
یافتی پیغمبر سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اظہر کرد باین هدایت استقامت خود یا طریقت
اصل سنت و جماعت گرفت **س** راوست دو کویچه را و اطمینان کز سنن را
بود سویی رضاء ذوالمن **س** هر من در چشم وی همچون سنن نیز باد که سنن از آن
خواهد نراند سنن **س** آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی عم است
نمودند که از برای قوانین شرعیه و قوانین احکام آن مبسوط و معین ساز موسی علیه السلام
و عم درین باب باحضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که باجبه از اشارت
بنی اسرائیل بگو طریقی تا کتایه که جامع احکام شرع باشد بتو دهم **مِنْ سَيِّئِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
بجای خود بگذاشت و باوجه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شد قوم را
وعده کرد که جمل روز دیگر را بی آی و کتاب می آورم و چون بنزدیک طور رسید
قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود تر بالای کوه
برآمد خطاب را بنی در رسید که **وَمَا الْغَدُّ** و جریختن شما بان ساختن از آن بجز

کردی و پیش از آمدن من **موسی** را از کوه خود ای **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
که ایشان کوه مردان اینک **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
و **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
از من بعد امتثال امر موجب رضاء آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم
بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
قد **فنت** **اقرب** **در** **فنته** **ان** **لا** **ختم** **قوم** **تو** **و** **بیتلا** **ساختیم** **عبادت** **تو** **عجلت** **موسی** **قال** **ان**
پس پروردگار آمدن تو از میان ایشان **و** **اختار** **موسی** **و** **مکراه** **کرد** **یعنی** **سبب** **مکراه** **ای** **ایشان**
شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیله سام از عظمای بنی اسرائیل و کوبند
از کربان بود با انبیا و انچه اسرا ییل بلکه از حجه کوه ساله برستان بود و او
موسی بن ظفر گفتندی و افع است که او از بنی اسرائیل است و در حق که فرعون بنده ایشان
میکشته او متولد شد و مادر بعل زول و او بکنان بنی در حربه میفکند و حق
سجده جبریل را بر فرزند او و او را برورش دهد و مالک و مشروب و میوهها گردان
و بدین سبب او جبریل را می شناخته و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم
اسب وی فیضه خاک برداشت و محافظت فرمود درین وقت که موسی و هم بطوریت
سامری نزد هارون عم آمد گفت قدری بویای که از قبطیان عادی متکلفه ام با آن
و ما در آن تصرف کردی و نیست و می بینم که بنی اسرائیل از این خضر و میفر و شدند
حکمرانی تا به راجع کنند و بسوزند هارون عم امر فرمود تا تمام پیران را برآورد
و در حفره یکنه اش در آن زدند و سامری زردی جالاک بود همین که آن درها بگذاشت
و یقیناً ساخته بود آن زدند و ساخته را در آن ریخت و بشکل کوه ساله جبریلی پرورد
آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبریل را که فرس الحبق میفکند در درون
وی ریخت فی الحال اندک گشت و کوشش و بیست و بود شده با و از در آمد و کینه
نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند نبال کرد که چهار دانه از قوم بنی اسرائیل
و برآورد کردند و حق سجده موسی را می خبر داد که تو بعد از خروج تو کوه ساله
پرست شدند **فر** **موسی** **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
از آنکه چهل روز گشت و الا اح فرما گرفته **ای** **قوم** **موسی** **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**

ایشان **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
شدید که کرد اگر دو ساله در زمین زدند و قصص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی
ملامت **قال** **ای** **قوم** **کلت** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
و **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
بود و بهمان وعده باز آمد **و** **اختار** **موسی** **و** **مکراه** **کرد** **یعنی** **سبب** **مکراه** **ای** **ایشان**
غضب **من** **موسی** **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
عهد را و وعده را که کرده بود بدین ثابت را میان و قیام با او **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
برستان **ما** **اخلفنا** **عند** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
و **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
تخل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم **و** **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
ان پیرایه کوه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
افتند **و** **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
خدا کا بدانند که مردمان کوه ساله بود **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
هذه **الک** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
کرد موسی خدا را و بطلب او طوری رفت این قول عبد عمل است و گویند فیقول سبحانه
و تعالی است یعنی ترک کرد سامری را بخد بروی بود از ثبات بر ایمان **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
و نمیدانند کوه ساله برستان **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
سخن را یعنی هر چند او را میخواستند جواب بدهند **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
قال **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
که داعی خود را جواب ندهد و برانفعاض و اضوار ایشان قادر بود چو توان پرستید
و **عجلت** **و** **بشافتیم** **الیک** **موسی** **قال** **هذه** **صورت** **موسی**
موسی عم از روی وعده که **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
شد این **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
بسیار بخشایش است **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**
فران مراد برین ثابت باشد **قال** **ان** **کلت** **خدا** **ای** **که** **پس** **بدرستی** **که** **ما**

موسی گفت من در این وقت

موسی گفت من در این وقت

[illegible][illegible]

حسد برده با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد که ای بندگان تو مرا عاقبت و سعت عیش است ای بندگان
و فرزندان بندگان تو را و اموال و ابدان را و کلام مبتلا سازی خود را و راه
تو بر گرد دو طریقی که گران نعت پیش از حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او
ما را بندگان است پس بندگان اگر هزار یا در کوثر ابتلاش بگذریم بر محک اعتبار تمام
عیان خواهد بود **هـ** چنان در عشق یک روزم که گویم رود بر سر **هـ** بر روی محنت
با شمع و شمع ایستاده پارچه در بسیاری از نقایس آورده اند که ابلیس در خواست که
مرا بر مال و فرزندان و جسد و مسلط کرد آن تا حقیقت حال اظهار کرد حق تعالی
ابلیس را بر ظاهر و بی تسلط داد و او را بر داشت تا با هلاک او اشتغال نمود و در
حقاق آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و
نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام سخن بر روی گماشت پس افواج بلامتنازع شد
و امواج در برای عنایت مرا گشت القصد شرازش بصاعقه هلاک شدند و کوفندگان
بسبب سیل در گرداب افتادند و ذرات بر یک عاصفه متلاشی شد و مفتیس رسد
دختره زید و یار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته
دیدان در آن بیدار گشتند و مومنان مرتد شدند و از هر ده و منزل که میرفت پروان
میکردن آن او دختر افراتیم بن یوسف یا اخیر دختر منشابن یوسف عام در
خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت برین محنت
مبتلا بود و هر چه با سیزده سال بن گفته اند حق سبحانه برای تسلیم دل مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکلیه حالت او را ذکر کرد و فرمود
که یاد کن قصه ایوب را **اذا نادى ربی** چون بخواند پودد کار خود را **ان یتق الله** یا الله
مرا رسید رنج و سختی **و انزلنا من السماء ماء فیرى ان یتق الله** یا الله
که حق سبحانه در ایوب علی بنینا و عم فرمود که انا و جدناه صابران و نکتة انی مبینة
الفرق منافی استیحه شکایت از رنج نشان می میریست و جواب بدین وجه تقریب
میکند که ان شفاعت شیطان رنج عظیم بپدید آورد آن ملک را سجده کن تا تو را
ازین بلا پیرون آمم ایوب عم با حق تعالی انصر و شکایت کرد که از رنج خویش در عشر
حمیدی آورده که هیچ از آنها که بوی ایمان آورده بودند نگفتند اگر در خیر بودی

۲۲
برین بلا مبتلا گشتی این شمانت دل مبارک او را بحدود ساخت و بر سخن بزدان و بندگان
ضعیف شد که بر ضرر نماز و عرفان قیام نمی توانست نمود بدین سخن تکلم فرمود با
سپاه گران آهنین دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحید و توحید بود
ان قیام ایشان رسید و این کلمه گفت یا زشر از غایت بجاوی که کسی خود را بفروخت
و برای وی قیامی خوب و ایوب برین حال مطلع شد و از آن مبینة الفتن برکشید و حق تعالی
سلیله از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که چهل روز و چهل شب بوی بنام این سکایت بگفته
آن کرد و گفته اند آن گران که بدن وی میخوردند یکی بدویان مین افتاده بر خاک
که بر مسطیبه ای ایوب او را بر داشته بجای او نما چون این کار بختیار واقع شد چنان
بگردد که طافت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر چه می توانی واسطه ملک کن
ان بارگاه که بر این خطاب مستطاب ایوب میزد و بر سیدی که ای پیمان جگر و ایوب بنیوی
و ذوق این بر سرش که بلا را بجان میکشید و آن پیمانی خوش بود **هـ** که بر سر پیمان خود آید
صد سال با امید تو پیمان توان بود **هـ** در همان روز که مر مراحت رسید بختی این خطا
سرافراز نشد فریاد کرد که ای سید الضمر محققان برانند که شکایت با او بوده از او دور
محل الحفا و آورده که بشارت ایوب از خیر جسمانی می آید اما در حاشایش نظر حال مسکنه کال غنا
در بلا مبتلا که اجرم زبان بشر پیش مبینة الفتن گفت و لسان و حاشایش ندای و انت ارحم
مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن در وجه اعتراض است بر حکم قضای قدر
بلکه از وی ضعف و عجز بشری است چه منقول است که جبرئیل ام بی آمد و گفت من اخلاوش
نشسته گفت حکم مکن بر جبرئیل فرمود که بلا را در حق این حق بیان ست و طاعت نیازی از حق
عاقبت خواه ایوب عم این سخن گفت **فاستجب الله لیس** اجابت کرد بعد دعاء و **و افکشف الله** بپیش
ما به من مرض آنچه و بر او بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره صی غافل آمد
و آتیناه و عطا کردیم او را اهل فرزندان وی که با عیان ایشان زندگانی کردیم **و ایتناهم**
و ما ننزلنا ایشان با ایشان یعنی مفتیس رسد و دختر دیگر شبیه بیکدیگر را بر عیان
فرمود که او را و اموال و مویش و بر او ضاعف بوی دارد و بری سرخ با سفید فرستاد
تا بلخ زید و وی بیاید و در حقایق آورده که سه شبانه روز در جوی برای وی باران
و ما ننزلنا این کار با نسبت ایوب کردیم برای اعیان رحمت و انعامی از نزد یک ابد و در

ویندی برای سستگان حاضر کنند چنانچه او کرد و جزای این چنانچه یافت
هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشات قادر شود صبر باید تا شریک سستی
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج **و اسمعیل را در راه** با دکن اسمعیل و ادریس را **و ذوالکفل** و غلام
نصیب را که لباس است یا پوشید یا در راه که علیه السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای تعالی
بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است چنانچه عمل او در برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل
معنی ضمانت نیز هست در محفل آورده که البسح ان لباس علیهما السلام متغزل شده که بر روی
قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدینجهت ذوالکفل لقب یافت و اما محمد بن الحنفیه رحمه الله
و صاحب بقیان آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل و حواریان است که در راه حق و تقوی
مملکت خود را بر بنی اسرائیل عرضه کرد هر که بایستاد شود آنرا که شب از گذار و فوجی از راه
و دزدان و راهزنان و فطاند و میان مردم حکم کند و خشم نگیرد و پادشاهی خود بدست
کند بعد از آنکه آن بفرمان این برین اسیر ظاهر کرد و جوانی از میان قوم برخاست و گفت
انا الکفل یعنی منم که بدو تسلیم کرد و او بعد و فلوله خلعت پیروی یافت و حق
او داد و الکفل خوانند **کمل** معنی این خبر آن که اسمعیل را در راه و ذوالکفل از انبیا و اولاد
صبر کنندگان بود و در عشت تکیه یا بر شداید زمان اسمعیل را قامت بکند که وادی غیر
زنج بود صبر فرمود و در روزگار در آن بالای قوم صبر کرد و بدو ایمان یافتند
و ذوالکفل شکایت نمود بر آنچه متکفل آن شده بود **و اذکمل** معنی در آوردن ایشان را
فی رحمت که در بخشش ما که بنویست یا نعمت بخرت **انهم** بدو سق که ایشان را **من الصالحین**
از سوادگان و فرمان برداران اند **و الذی یادی کن صاحبی را** یعنی یونس را **اذ ذهب**
چون رفت **مغاضبا** خشمناک معنی خود که دعوت وی قبول نکردند و چند وقت سر
فرمود که بر نفس خود خشم گرفت در وقت چه امرای برفتن او صادر نشده بود گفته اند
که ایشان را و عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب در بر وی آمد پنداشت
که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان رفتن و رفت **ظن** پس گمان و در بعضی از
فعل کس و صادر شده گمان بود **و ان یقید** آنکه تنگ کنی هم ساخته علیه روی باو
رفتن و اسیر ما او را ببرد آوردیم و در شکم ماهی زندان کردیم **فنادی** پس ندا کرد
فی الظلمه در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطری ماهی و تاریکی شب و بخواند **ان لا اله الا الله**

انکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو **بحالک** پائیکه توانا که در چیزی عاجز شوی **انک** بدستی
که من هستم **من الغالبین** آن متکبران بر نفس خود که بر سبوت مبادرت کردم در آن وقت
سید عتار و صلعم نقل میکند که هر کس و بی خدا و بی دین دعا بخواند لا که اجابت کند و او را
ناجی پس اجابت کردم که مرده او را پس **الحجینا** و بر ما ندیدم او را **ان** از غم در میان
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل در **و انک** و چنانکه
او را از غم نجات دادیم **نحوی المومنین** میروانم و تجار میدهم که یکبار و قصه ماهی و دریا
در هر مضافات بتفصیل می آید **و ذکر** که یاد کن ذکر این از **ادای** چون بخواند پروردگار
خود را و گفت **رب ابدنی** ای آفریدگار من مگذار مرا **فر** تا باینکه فرزند من از من میراث
برد **و انت خیر المومنین** تو بهترین و ثانی پس اگر مرا ولایت ندی چه باک ندارم **فاحجبنا** پس ما
اجابت کردیم مرده او را **و هبنا له** و بخشیدیم مرده ای که بدو نرسد شدن
معالم دین **و اصبنا له** به صلاح او دیدیم برای او **و جعنا** او را شاع بنت عمر را برای
ولا دت بعد از عمر او و گفته اند او را خوش خوئی کردیم برای ذکر با بعد از آنکه سق
یو **و انهم** بدو سق که این بفرمان که مذکور شدند **کا فی اسرار** بودند که میشتا افتد
الحق در یکی می آید **و یغوا** از دین و می غبت ثواب **و حبا** از حبه
ترس از عذاب و **کا فی النار** بودند میان **خاشعین** فروزان و فرمان پذیران باین خدا
حققان که پندنیان برای او باید و نازد و شاید در کشف الاسرار آورده که هر کس
بدو بد تو انک شازد و هر که نازد و کند عینش که در اندیشان بیان و **کا فی النار** خاشعین
نشان ناز من مثله و بدنامش معبودی **و کدای** میله ام یک وقت مسیبه بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم **و الیه** الحق یاد کن آن را که نگاه داشت **فخرجنا** فرج
خود را از حلال و حرام مراد منم بدست عثمان است رضی که خود را با کینه داشت و دست
بر آمدن عصمت او و سید **ففتنا** پس در دیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دیدیم **فیمنا** در
پیراهن او و درون او **من** چنان روح که باصلت محصل سخن آنکه جاری کردیم در آن
روح مسیح **و جعلنا** او کردیم قصه وی **و انما** و خبر پس روی عیسی را **ایه** و عیسی
للعالمین مع الملبان یعنی چون تامل کنند بر نشان روشن شود که ظهور پسری بدو از قبل
عذاب بحجرت فحده دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد **انما** است که بدو سق

که ملت حق حیدودین اسلام و اجابت شان استقامت برای **استقامت** ملکیت یکانه یعنی
اختلاف نیست در آن بلکه همه انبیاء بر آن بوده اند و در اصل حق حیدودین متفق اند و از آنکه
و من آفرین کارها ام **فایده** پس هر چه بر سر سینه غیر حق و تقصیر و بی عدالت و ضایع
و امر حق **بیت** کار در خود را در میان خود بفرقه فرقه شدن چون دیو و نصاری
و هر یک کفر دیگری کردند **کمال** و از فرقه ها این را چون بسوی ما باز گردند که اندر ما
ایشان از فرقه ها را ایشان را دانش خواهیم داد **فمن یعمل** و هر که کند **الصلوات** از علیها
پسندید و **مؤمن** و محال آنکه او کرده باشد بخلاف و رسول **الکفر** پس ناسپاست
سعی شتافتن او را بل یقین ضایع نسایم کرد و او را **والله** و ملت حق را **کار** تون
نویسند و ایم بفرقه اثبات کنند و صیغه عمل او را دانست که گاه و بیگاه وجه ضایع خواهد بود
و مردگار نیکو ضایع نباشد حق **لا یضیع الله فی الدین** و **المؤمنین** و **حرام** و **قرب**
و مستغ است بر اصل دینی که ما **اهلکنا** که در ایشان **الله** **لا یجوز** آنکه ایشان را باز گردند
بدین بی حرام است و هلاک شدگان که بدین رجوع کنند بحکم تلافی اعمال و تدارک احوال
لا اصل دارند و باید و گویند بفرقه ایست که مستغ است بر هلاک و ضایع رجوع نماید
محضر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم
نباشد و قبول و عذاب باشد **اذا فزع** و ای فزع که گشاده شود **یا جوج** و **یا جوج** و **یا جوج**
یعنی قیام قیامت که فزع شد یا جوج و ما جوج علامت است **هو** یا جوج و یا جوج **من کل**
از هر بلندی **یسمی** و شتابند و میروند از عالم را فرایند و آنچه در باها تمام باشد
و از خشک و تر هر چه باشد بخورند صاحب عقل فی الحقیقه در ذکر هلاک قیامت آورده
که بعد از هلاک شدن در حال و اتباع او بدست عیسی عم خروج یا جوج و یا جوج باشند
شدن سدا ایشان و محضر عیسی هم با مردم آن بگو طوری و بعضی احادیث خوانده شده
که بروند اجل آخری که کوی بیت المقدس است و کوی مداحان زمین را کشیم بیایند تا بکشیم
هر که بر آسمانست پس بر هابط و آسمان افکنند و خون آلوده فرو آید و کار بر عیسی عم
و اصحاب او شود و در عالم کشته و حق بجهان بیک دفعه همه را هلاک کند **و اقرب**
الحق و نزدیک رسید و عدل است که وقوع قیامت است و از آن پس آنجا فضا است که
باشد **شخصه** و بآن از آن اول **یسمی** **الله** که در دهاء آن آنکه نکر وین

و ایشان میگویند **یا ولنا ای وای بر ما** **قد صرنا** بدستی که بر دم ما در نی **فغفلنا**
در پی خبری **هلک** این روز و از این حال **هلکنا** بلکه بودیم **ما ظالمین** شکران
بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم **انکم** بدستی که شما ای مشرکان و منافقین و آنچه
بی پرسید **من** **و ما** **یسمی** بخبر خدای از بنان و دیوان **حصب جهنم** آتش انگیز
د و زخید **انهم** شما با بتان بد و زخ **و اورد** کذرندگان اید و در و در
آیندگان در بنیان گفته که حکمت در این دستان بد و زخ نیادنی تعذیب بت پرستان
است چه بد آن آتش فروخته کردند و باحتراق ایشان بیفزاید و دیگری
تسویه ایشانست چه آنها را بر سینه اند که حالا با ایشان در آتش اند **لو کان**
اگر بودند با آن بتان **الله** خدا با آن جناحه کمان می برند **و اورد** در بنیان
بد و زخ چه خدای معذب باشد معذب **و کل** و همه بتان و بت پرستان **فیها**
در و زخ **خالل** و بجای داندگان آنکه ایشان را از آن و بی خطا نیست **لهم**
ما ایشان را ستر **فیها** در و زخ **فی** ناله زان **و هم** **فیها** و ایشان در آتش **لا یسمعون**
نی شنوند محضی که بدای شاد شوند و آید **انکم** چون آیت آنکه و صانع بودن من
د و الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و این از پیغمبر علی ایشان را بر ایشان
دید گفتند محضی و اضطراب میکنند امن با محمد صلا الله علیه و سلم مباحثه کم گفت
ای محمد قد خصمتک و اب الکعبة تو میگویم که هر چه با د و الله می پرسند همه در و زخ خواهد
بود حال آنست که عزیز و عیسی و ملائکه معبودی و نصاری و بنی یهود اند هرگاه که این معبودان
حصب جهنم باشند و بتان اینها بشنایند که **ان الذین** بدستی که آنکه بستی کفر
است **لهم** برای ایشان **من** **الحیة** از ما سابقه شکوه سعادت است و قیوت طاعت ایشان
بجنت و آن عیسی و عزیز و ملائکه اند علیه السلام **اولئک** آن کوه که سابقه عنایت
محض و من اند **عنهم** **مبعد** در و زخ دور کرده شدگانند صاحب جبر فرموده
است که سبق عنایت در بدایت موجب طمأنینه و کایست در نهایت
هر تخم که آفرید بکشید زمان در هر عزه اید و بید بعیان **لا یسمعون** نمی شنوند
آن دو در شدگان از آتش **حیة** آواز آتش بجمله آنکه ایشان در اعلی علیین
و در و زخ در اسفل سافلین است **و هم** **فیها** **الشم** و ایشان در اینجا آن زنی

انفسهم ذلها ایشان خدایند و بجای خود استیغاث مشیت خود را در ایم می یابند که **خیر**
الفرع الاکبر اند و هکین نیکو اند ایشان از فرع الکبری یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری به
ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند و امتنا و فیوم و ایشان را بخواهند
بود چه بجانب دست راست منوجه خواهند شد و گفته اند فرع الکبر و فقی باشد که موت
را بر صورت کینه الح بر بلند می بدارند و بکشند و این بنا بر این که با اهل النار مخلوق و لا
موت و در خیال فرع کنند و بشتیان با فرج گذرانند **و تلتزمهم الله** و بشتیان را
فرشتگان وقت پرواز اند از قیور و گویند **هذه ایتهم** این آن روزیست که در دنیا
لنتم تعدو بودید که بدید و عد داده میشدید یعنی غایت روز قیامت شما
عابدان را گویند این روز جز شمس عارف را خطا برسد که این روز شما شمس
نیکو مردان انعم اندر نعم عشق از انوار اندر لقا حقه آنها وصال حق
هر آنها حال کبریا **و نور نظری السماء** یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم بچیم آسمان را **کعبه النجوم**
میچیند طوطی را **و لکنت** برای کاتب و خفص جمع میخواند یعنی چون خطی کردی بجز من و تنها
را و بجز نام که تحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوده و گویند ملکیت که چون کرام
الکاتبین نامها اعمال بوی سپاردند در هم بچند **کما بدلت** تا بچنانچه افکار کردی **بسر**
خلق نخست باز از قیامت را به داده و مددی **نعمید** باز گردانیم از کافران ایم احاده
مثل ابد باشد در ایجاد از عدم و هر روز قدر یکسان است **و عدل** و عدل دادیم
یا عاده و عدل دادی **علینا** بر ما است و فالکردن بدان **انما کنا فاعلین** بدستی که ما کذب
ایم نه شهادت یعنی بچنانچه از اول وجود آوردیم برای معرفت دیگران موجود خواهیم شد
برای مکافات **و لقد کنتنا** و بدست خود نشیم **ما فی الذی یورثکم** با او عدم **من بعد الذی**
از بر تویت یعنی بعد از آنکه در تویت نوشته بودید و بدین روزین ثبت کردیم **ان لا یخسر**
آنکه زمین بهشت **یرثها** میراث گیرند از عباد **و الصلوات** بتدکان سوره مریم است محمد
صلی الله علیه و سلم و گفته اند عامه منان **ان فی هذا یمسوق** که درین که یاد کردیم آن
و مواعظ و مواعید **لکلا** هر اینه کفایت **لقوم علیین** مرکوب و ستگان را مراد
امت حضرت رسالت انصاری الله علیه و سلم که خبر و وعظه قرآن ایشان است
در رسد و مطلق **و انما کفرنا** کفر ما کردیم تا ای قلم **و انما کفرنا** کفر بخشایش **للملین**

مرعایان از حضرت پیغمبر صرحست من منان که بدو راه یافتند و انما افاد حقه مرسله
در رحمت مکارفران که بسبب وی از عذاب استیصال این بودند که ان الله یعد بهم
انت فیهم در کشف الامور و در کفر رحمت وی بود که امت را در هر مقام فراوان نکرد
اگر در هر که معطله بود و اگر در مدینه ظاهر اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهرین
بدو عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله فردا در مقام
مجدد بساط شفاعت گسترده که بدایت ایتیه **ه** مایان پرکنه در دامن خزان
دست در دامن تو دارند و جان در آستین **و نا امیدان** حضرت با نصرت نتوانند
چون نصرت در هر دو عالم رحمة للعالمین **قل** بگو ای محمد مکارفران **انما اونی** این
نیست که می فرستاد میشد بسوی من **انما الیقین** الیقین نیست که خدای شما
الله و خدای یکا است و یکتا **فمن سل انتم** پس با همت شما **مسیب** نکردن
مقتضوی **و انما قولکم** اگر برگردند از توحید **فقل انکم** پس بگو اگاه کردیم شما را
علی و بسوی پیغمبر من و شما در علم با آنچه اعلام کردم بایم در موضع آورده که اعلام
کردیم شما را از آنچه بمن وحی کردند و شما گفتا کردید و من و کافر در علم بایم
شدن **و انما قولکم** و نمیدانم که آیا نزد یکت **ام یعد** یاد و دست **و انما یعد** و عدل داد
شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان **ان الله** بدوستی که خدای **یعد** میباید
آشکارا **من القول** از سخن کافران در طعنه اسلام **و یعد** و میباید آنچه می
از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان **و انما یعد** و نمیدانم **ان الله** فتنه شاید که تاخیر
ان موعود یاد رسیدن مکافات اعمال شما بشما آید باشد **لکم** مر شما را یعنی
بطریق است **راج** در تاختن می اندازد **و متاع** و شاید که بخورداری و در شمار **الاحیین**
تا هنگامی که اجل مقدر برسد **قل یحکم** بگو ای آفرینگار و من حکم کن و خفص قال
میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من
و اهل که **الحق** راستی **و انما یعد** و بود کافران با بیا رحمت است بر آفرینگار **خیر**
المستقر باری میخواستند شده یعنی باری از خواهند **علی** و آنچه شما صفت
میکنید و میگوید عذاب موعود اگر حق است چنانچه فرمود میاید یا دایت اسلام
ادم بدم نگویند و نخواهد شد یعنی شما سخنان ناسر میگویند و ما از خدای پروردگار باری

افریق

میخواهم و امیدوارم معونت از حضرت او دارم **س** مراد خویش از ذکر و یاد است
که هیچکس نشود تا امید از آن ذکر و یاد **و الله الموفق المستعان** علی اهل الحق **سورة الحج**
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ایمرکم بعبادة الله وحده لا شریک له
مکلفا نیست میگوید **انقوا ربکم** و بعد از آن **لا یسجدوا لشمس ولا لکوه** و بعد از آن **لا یسجدوا**
که نباید که قیامت من زمین **لاشی عظیم** چیزی بزرگ و بزرگوار است اسنادی که بسند
مجانست و این ناله از علامات قیامت باشد قبل از طلوع شمس از مغرب و قیامت باید
تا دالمیر آمده که قبل از ناله او به زمین متزلزل شود و تا به آن آسمان برسد که با آسمان
الناس به امر الله فری عظیم در خلائق بیدار **س** در لطیفات زحمات فکر ایم **و الله اعلم**
فی عظیم **و ربکم** که بیدار آن ناله **لا یسجدوا** قافله شود و فراموش گذارد
آن **کل من ضعیف** و **شد** **عما ان یضع** آن فرزند که و برایش می دهد و وجود همه
موضع بر ضعیف و **ضعیف** و **شد** **کل من ضعیف** که خداوند در حال بود یعنی بیفکند و هرگز
بار در آن **کل من ضعیف** و **شد** **کل من ضعیف** که خداوند در حال بود یعنی بیفکند و هرگز
س کار مسکن یعنی مانند مسکن عقل و قیامت از ایشان زایل شد **و الله اعلم**
ایشان مسکن بحقیقت نیکو کند و عقل از خوف و حیرت سبک باشد و اگر چه در برای
مانند سبک نماید پس ایشان بختی نیست **لا یسجدوا** **عبدوا الله** و **لا یسجدوا** عذاب خدای
سخت است آن بول آن بدو تر نمایند **و الله اعلم** و آن مردان **س** کسی هست که جدا کند
در کتاب خدا چون نصرت عارف که میگوید **لا اله الا الله** و **لا اله الا الله** و **لا اله الا الله**
در فقه و حق تعالی چون این غلو که انکار نماید عشر **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
و محقق **س** و روی کند در مجادله یا در عامه احوال خود **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
سراسر که که در آن **کتب علیه** نوشتند شده است بر آن دیو بر لوح محفوظ **لا یسجدوا**
آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند **لا یسجدوا** پس آن دیو **لا یسجدوا** که در اندام خود
و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** **لا یسجدوا** عذاب الهی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را
بر آن کار دارد که مکافات آن دفع بود و در احقاق فرمود که خیر علیه راجع
یعنی هر که که خدای بانی جدا کند که هر که بر وی رود بدو عذاب رسد یا آیه **لا یسجدوا**
ای مردان که بید خطاب با کفایت منکران حشر را میگوید **لا یسجدوا** اگر سید شما **لا یسجدوا**

در شک از این سخن خلق و میگوید عاده ممکن و مقدور نیست از نظر این که در حال
حال خود **لا یسجدوا** پس بدین سبب که **لا یسجدوا** که فریدیم شمار **لا یسجدوا** از خاک و شافع او بید
لا یسجدوا پس فریدیم شمار از این **لا یسجدوا** پس از آن مقدار بخوبی بسته **لا یسجدوا**
پس از قطعه که گشت بمقدور آنکه بخاند **لا یسجدوا** تمام خلقت که در وجه عیب و نقصا
بود **لا یسجدوا** تا تمام که در بعضی اجزاء و بی نقصا باشد یا مصور و غیر مصور
در وسط آورده که این میخ در سقراط است که بیفتد بعضی از مصور و بیکی تمام صورت
یافته **لا یسجدوا** آنست که شمار منتقل ساختیم از حال به **لا یسجدوا** تا بیان کنیم برای
شما ابتداء آفرینش شما تا استدلال کنید از مبتداء و معاد و تا آنکه هر چه قابل
تغیب و تلوینست باری دیگر قبول آن نمی تواند کرد **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
لا یسجدوا آنچه خواهیم که قرار دهیم **لا یسجدوا** سقراط نشود و در رحم مانند **لا یسجدوا** تا
نام برده که در آن وضع است **لا یسجدوا** پس بر آن آیم شمار از بطون امتا و طفل
که از قیامت ضعف با موثری قیام نمایند **لا یسجدوا** پس نسبت کنیم شمار را بر سید
لا یسجدوا کمال قیامت خود و مجال فهم و خود که میان سی و چهل سالگیست **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
کس باشد که متوفی شود در یک بلوغ اشیا قبل از آن **لا یسجدوا** و بعضی بود که در کودکی
لا یسجدوا **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** که سن خرافت **لا یسجدوا** تا ندانند **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
شیء چیزی را یعنی بحالت کودکی بماند و هر چه دانسته باشد فانی شود و عود آید
نسبت بیدایت اشیا نیست بلکه قدمت کامله می ندارد از عاده چنانچه از ابتدا داشت پس
دیگر با هر سه استدلال بر اثبات میفرماید که **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
و **لا یسجدوا** چون مرده **لا یسجدوا** پس چون مافوق فرستیم از **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
لا یسجدوا و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
از هر صنف از بنات **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا** و **لا یسجدوا**
زند سازند تا ناست بر آنکه از ای موی را جمع ساخته بهمان حال کرده اند **لا یسجدوا**
آنکه یزدانه نهال افراخته دانه را هم شجر تواند ساخت که در ناپوده و بقدرت بود **لا یسجدوا**
که دهد بوده و **لا یسجدوا** که بجه گفته شد از آفرینش انسان در احوال مختلفه و **لا یسجدوا**
با حوال ملتق و علم و حیات زمین بعد از موت **لا یسجدوا** **لا یسجدوا** **لا یسجدوا** که خدای **لا یسجدوا**

ثابتست در این خود و حق صفات کمال است که ای همه المومنین نیکو گردانید
 مردگان را و آنکه نطفه مرد و دوزخ بر من شک شده و از نطفه و نطفه نساخ و الله علی کرمه
 است که او بر همه چیزها قیاد تواند که قدرت الصفات ذابنه است و نسبت او
 مقدورات متساوی بر چون مشاهده قد و بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد
 لام آمد قندار و بر احیاء همه اموات **و ان الساعة آتیة و اراها** این دلایل برای آنست که
 که قیامت آتی است **لا یستعجلون فیها** و آمدن او **و ان الله ویداند آن** نیز که
یفت بر می آید و **من فی القبور** کسانی که در کورهای اندک بقضای و عدل خود ثابت و ثابت
 کند و جزا دهد **من الناس** و از مردمان **من عباد** گروسته اند و بجاستیز جلال کند
ان الله در کلام خدای با قدرت او تکرار برای یاد است با مراد از مجادل و در مسا کفایت
 نفوذاتی و اضراب ایشان و از ثبات وجه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدالی
تغییر دانشی بدو داده باشند **ولا هدی** و نه راه نماید مقصد **ولا کما یضرون**
 کتابه و روشن گردان حوای از خطا مقرر کرد و بجهت مجادل میکند و از استدلالات و
 بلکه در مدد جلال استحضار نفوذ و تقلید حضرت **ان عطفه** در حالتی که بچند دامن خود
 و این کایت باشد که هر چه متکبر دامن از هر چه در می جند این مقلد تحیز جدا میکند **یضرون**
عن سبیل الله تا گمراه گردانند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری و الله فی الدنیا
 مردوات در **فی خزی** و سوابق بقتل چنانچه در دوزخ بود **و ندیفه** و بچستان اول
و فی القیمه روز قیامت عذاب **اب الحی** عذاب آتش سوزنده و یکم **ذکر** این خزیان
ما قدمت بدان که بسبب این نیست که ان پیش فرستاد دستهای قبیح آنچه کس کرده از کفر
 و معصیت **و ان الله** و بسبب آنست که خدای **لیس بظلام** نیست سم گفته **للعبد** بندگان
 خود را در صفت مبالغه همه کثرت عید است آورده اند که جمعی اعراب بمده اند شرف
 اسلام در یافتن بر هر که از ایشان مرغی عارض نشد و نرسد بری زاد و اسب او کمره
 خوب آورده و مانجه او نیلج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینست و بر اسب قولا آن نیکبای
 پیش آمد دلا و اسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آید و بر بگشته گفت اسلام
 بر من میوه نیست آیت نازل شد که **من الناس** و از مردمان **من یجد الله** کسی هست که
 برستد خدا را علی حرف بر اعتراف و اضطراب بار طریقی بکار ایستاده و در کار

الصدق
 به کفایت
 الثاني
 به دوم گویند
 و بچند

بدین
 میگویند نام جاهل است
 و میگویند نام ابله است
 که حضرت رسالت آن
 جنگ کرده بود

لا یستعجلون

لا یستعجلون

خود غیر ممکن و مآوردی فرموده که در هفت دون محنت **ان صابره** بر اگر برسد او را
 خیر نیکو به چون محنت و غنا **اطمان** به آرام گیرد بدین و ثابت شود بدان بسبب این
ان اصابتة و اگر رسد او را **فتنة** انباشت چون مرض و فقر **انقلب** برگردد و
و جملة بر روی خود یعنی از جمعی که الله باز بدان خود گذر مراد آنست که مرتد گردد
 و از دین اسلام دست باز دارد قلی آنست یکی از پیرو ایمان آورده نابینا شد و بلایا
 پیش و بیا آمد با حضرت رسالت گفت من دین اسلام باشم و کفر مرا اقا لکن حضرت جواب
 داد که **ان الاسلام** لا یقال یهودی می شد و این آیه فرمودند که هر که از دین برگردد **خسر**
الذین از ایمان کرد در دین که برادر نیست **والاخر** و از برای دارد در آخر که عذاب او
 شد **ذکر** زبان هر دو **سالم** **للعبد** آنست زبان میوه چهره بر همه عقلا ظاهر است
 که نیاز از ان عظیم نیست **ه** مال و اعمال دنیا و دین **ه** لا موعده صدقه و ان
 در هر دو جهان منفعل و خوار و خیر **الجنة** نیاز بود بدین **یدعو** میخواند و می
 برستند من تدا مشرک **من دون الله** بخیر خدای **لا یضرون** اینچنین که ضعیف و پست
 اگر برستند او را **و ما لا یفعله** و سود ندارد و بر اگر برستند **ذکر** آن برستش
من الضلال البعید آنست که کما **ه** دور از مقصد **من ضل** آن که ضعیف برستند
 که قتل دین و عذاب آخر است **اقرب** نزدیک است **من تقعد** از بود او که توقع شفا
 و توبه حضرت عزت **لیس الا** هر آینه بدین است **لیس الا** و بر صاحب
 و آمین **کار** **ان الله** بهر سق که خدای **یدخل** **الذین** **ما** در می آید **ان الله** که ضعیف
 خدای و هر سول کرده **و عملوا الصالحات** و کارهای شایسته بجای آورده اند **جنات**
نحوی در بوستانها که می رود **من تحتها** **الانهار** از دریاها و نهرها و غایت
 نعت باغ و بوستان باب و آنست **ان الله یفعل** بهر سق که خدای میکند
ما یرید آنچه میخواهد از مکافات و جزا و مشرک آورده اند که و جهان عطفان در
 قبول اسلام توفیق نموده گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی که میان او بود
 است منقطع گشته مدد ایشان بماند و سجد **ان الله** آیت فرستاد که **من کان** **یضرون** هر که
 باشد که گمان برد **ان الله یضرون** **الله** آنکه نصرت ندهد خدای یعنی خود را **الذین**
 در دین باعداء کلمه و اظهار محبت و غلبه بر عبادی **والاخر** و در آخرت بعثت و ج

الاقالة
 دوزخ کنند

الوسیله
 میانی جنت

سبب
رشد
مختل
نفاذ
شد

و شفاعت و قرب و کرامت **در سبب** پس باید که فرو گذارد و سوار **الکسما** بسقف
خانه یعنی سقاه سقف بیا و بزد و در خود بندد **نظر** لقطه پس بر آن سوار
زمین افتد و ببرد یا برین در گردن افکند و مختل شود و گفته اند سقاه از آسمان
دنیا بیا و بزد و دست در آن زد و قطع مسافت کند تا بفکد بسدا و در دفع نصرت
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم جهت تمام نماید **فلینظر** پس در هر که بنظر آید که با وجود
این کفر تا **اهل** **بیهوش** آید یا ببرد **کین** فعل جلت آمیز و **ما یغیب** آنچه او را
پنجم آورده است آن کار پیغمبر و مظهره آنکه او شاید منور شود و **کین** و **کین** و **کین**
بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم **انکناه** و فرستادیم قرآن آیات بلیات
اینها روشن در احکام و اخبار تا بر شما بپوشد که **و ان الله و علی** که خدای پیغمبر
راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد **من یهد** هر که خواهد **الذین آمنوا**
تحقیق آنکه که و بزد و **الذین هادوا** و آنکه بودی شدند و **الصائین** و ستاره
پرستان و **النصارى** و ترسیان و **الیهود** و کبریا و **الذین اشرکوا** و آنکه شرک کرده اند
یعنی عبده اسماء **ان الله یفصل** بفرستی که خدای بجد کند **بینهم** میان ایشان
یوم القيمة روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبوم تا حق از مبطل امتین گردد
ان الله تحقیق که خدای علی **کل شیء** بر همه چیزها شمس کوه است و از حال همه اکا
المرئ یا نیمی یعنی نیمی **ان الله** آنرا که خدای **یسجد له** سجده میکنند و او را
بیج السموات هر که در آسمانهاست طایفه سجده طوع و بایه سجده تسبیح و من فی الارض
و محکم در زمینهاست و منان بپوش طاعت و دیگران بپوش خضوع و ذلت و **الشمس**
و آفتاب بطول و غروب و **القدر** و ماه و شرف و اقل و **الجم** و ستاره کان بر وقت
و آمدن و **الجبال** و کوهها بپوش یا بنایع و برودش معادن و **الشیء** و درختها بسایه
و **الدواب** و چهارپایان بپوش ترکیب و **کثیر** و بسیار **من الناس** از مردان سجده
کنند و او را سجده طاعت و **کثیر** و بسیار **من الناس** که با کرده اندان بپوش حق علیه
القدر بحکم شده است بر ایشان عذاب در حقان فرمود که در حقیقت وضع جبهه
بر زمین سجده نیست چه اگر کسی از دو یا سه یا چهار یا پنجاه یا شصت یا هفتاد یا از
حساب سجده نمی بخشد بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غنا

تظیم و تکریم است و همه ذرات عالم را خدایا خاضع و خاشع اند و لا اله الا الله از
دلالت مقال **در هر که بپوش** از عین شهود و جمله ذرات جهان را در سجده این بجهت
ششم است با اتفاق علم از سجدهات قرآن و در فتوحات آورده که این را سجده مشاهد
و اعتبار گفته و فرموده که آن همه اشیا غیر آدمیان را تبیین نکرد پس ند باید که مبادرت نماید
سجده تا افکند اول باشد که اهل سجده و افترا بند نه اند که نیاید که مستحق عذاب و عقاب
اند **من یهد** الله و هر که خواهد که خدای بشفاف و یا اضلال یا خذلان یا دخول
در دوزخ **فان الله** پس نیست او را **من یهد** هر که خواهد که خدای بشفاف و یا اضلال یا خذلان یا دخول
بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بشت **ان الله یفعل** بفرستی که خدای بکند **ما یشاء**
آنچه خواهد از احسان و اکرام آورده اند که اهل کتاب باز من اصحاب در مقام مخصوصه
آید گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما و منان
جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و کتاب خود و کتاب شما را
دایم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از دوی محمد بدان لیکوی پس حق طرف
ما باشد در جانب شما حق بهمانه آیت فرستاد که **هذان خصمان** این دو گروه دشمنان
اخصمون اخصم کردند و جدال نمودند **فی ربهم** در دین پروردگار خود و از او خبر
غفار می ره منقولات که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز
بدر بقت کردند بمبارکت از چاب کفایت عیب و شبیه و ولید و از طرف مومنان چون
و علی و عبید بن جراح و عمار و در تپیان از من تضرع می نمودند منقولات که تزلت الایة فی میان آنها
الکفار و یهود و در وسط آورده که فرق خسته خاک و به یعنی یهود و صابیان و منان
و مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و مومنان علاحد گردید و خصم و این دو خصم پیوسته
در ذات و صفات خدای بجدل کنند **فان الذین کفروا** پس آنکه کفر و بدعت **قطعت لهم**
پس ند برای ایشان بمقدار جهنم ایشان **ثیاب** من **ثیاب** جامها از آتش که جسد
فرایند چون احاطه جامه به تن **یصب** و بچند میشود **من فی ربهم** از دین
سرها و ایشان یعنی برینند بر ایشان **الحیم** آیه که هر که از غایت حرارت **یصب**
گداخته شود بان **ما فی ربهم** آنچه در شرکاء ایشان باشد از امعاء و احشا
و **الجلود** و بگذارد بر سینه و ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان رسد

و با کدبان خانه مرا از بستان و جبین هاء ناشایست **لِلطَّافِينَ** برای طواف کنندگان
کرد وی از انفاقیان **وَالْقَائِمِينَ** و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلند گفته اند برای
بپا ایستادگان در همان **وَالْقَائِمِينَ** و کوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اتراف
و انجاس پاک سازن تاوی طواف کنند و در نماز کذا و ذلک فی المساجد اهل عبادت آفرین
اشادت میفرماید که در خود را که در آن ملک کبریا منست از همه چیز پاک کن و غیره یا بدو
مده که او پناه شریعت است اهل بیت او ایامه فی الامم فاحبوا الی الله صله الله و علی
بداد علی بستان هم که برای من خانه پاک سازن نظر عظمت من بوی خود آید او علیه السلام
گفت و ای بیت یسفا کلام خانه است که عظمت و جلالش بفرموده آن در اندام من است و ای
هم فرمود که او با کعبه پاک کرد و گفت آتش عشق و روی زن تا هر چه غیر است همه را بسوزد
خوش آن آتش که در دل فروزند بحر حق هر چه پیش آید بسوزد چون ابراهیم فرمود صلی الله علیه و آله
علی بیت و علیه خانه کعبه را تمام کرد و حی آمد مردان از باریت خانه آوازده ابراهیم فرمود که او
من بکار سد خطاب رسید که از قتل کردن و از من سرسایدن بخیل در مقام ابراهیم که ابراهیم
بر خاست و ندا کرد که ای مردان خدای حج خانه خود در شما نوشت و شما بدان میخواند اجابت
کنید و بجهان آواز و اذان بنما و ذرات و سایدها و همه را صدای دعوت او شنو ایند و هر که
در علم الله بود که حج گذارد بجا بلیک الله بلیک مبارک در فرمود و قصه تا ذین خلیل
اینست که حق سبحانه میفرماید **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً** و چون او را
بجای حج خانه خدای و در همین المعانی آید که این امر توجه حضرت پیر است صلی الله علیه و آله
میفرماید که خبر من از آن جویج **يَا قَوْك** نابایان بقی می دانی **رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً** و علی کل
ضام و مولد بر هر شوی لاخر شده ترا نشسته که بحد تمام **يَا قَوْك** ای آیند آن شران
که **يَا قَوْك** از هر جای دور یعنی تو در حق کن که سواد و پاد و حج خواهند **لِيُشِيرَ لَكَ آيَةً**
شوند **مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ آيَةٌ** که مرا بستان است یعنی بمنافع دین و دینی بر سرند و **يَا قَوْك**
أَسْمُ اللَّهِ و یاد کنند نام خدا را بجهت بلیک گویند **يَا مَعْزُورَات** در روزاء دانسته شده که
ایام عشرت از ذی الحجه و قولها آنست که نام خدای برید در ایام تحریق **عَلَيْكُمْ مَا**
تَرْفَعُونَ بر ذبح بخور و عباد داده است ایشان **وَمِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ** از بسته و بان انعام
یعنی شتر و گاو و کوسفند را در قربانیت که بنام خدای کشند کف و بنام بت قربان میگردند

و کشت قربان یعنی در حق سحانه فرمود من از ان کتب من قربان کنید **وَلَا تَقْرَبُوا**
ان کشت آن این اصل باحت است و در قربان تلوع واقع وار شد چه اگر قربان در کفایت باشد
اجبر نقصان صاحب قربان را خوردن آن جان نبود **وَالطَّافُونَ بِالْبَيْتِ الْحَقِيقِ** و بخورانید
ان قربان در اندام محنت کشیده محتاج تنگدست را **لِيَقْضُوا** پس تا بگذران عطفست
بر یزید و اینج می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند **فَقَضَوْا** حاجت را خود را یا بجا
آوردند مناسک حج را یا زایل کرد انداخت و لو شت را از خود گرفتند موی لب و جیدن ناخن و
بط و مانند **وَالطَّافُونَ بِالْبَيْتِ الْحَقِيقِ** و تا وفا کنند بنذر هاء خود از نیکی هاء و **لِيَطُوفُوا**
و تا طواف کنند طواف زیارت که است با طواف و راع **بِالْبَيْتِ الْحَقِيقِ** بخانه آزاد از نزدیک
مردان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که متقبل اول است مراد خانه کعبه است **وَلِيَكُنْ**
گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست **وَمِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ** و هر که نزدیک امر **وَمِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ**
خدا را که هنک حرمت او دانست **فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ** داشت **خَيْرٌ لَّهِ** بهتر است مردان
لِيَكُنْ نزدیک بود کار او از جبهه پاداش **وَلَحُلَّتْ** و حلال کرده شد **لَكُمْ الْأَنْعَامُ** مرثمان
بحر و پایان **الْأَمْثَلُ** که آنکه خوانده شده است **عَلَيْكُمْ** بشما تحريم آن که مردان است بکشت
خوک و خزان **وَالْحَقِيقَةُ** پس یکسود و بداند بلیک **مِنَ الْأَقْنَانِ** از بستان که چنین
اند **وَالْحَقِيقَةُ** اول **الزَّوْرِ** و اجتناب کنند از سخن دروغ که اتحاد شرکاست یا کاهی
دروغ با قولی که بر زبان آید و دل آن موافق نبود **حَقِيقَةً** در حاله که غلط باشد **وَالْحَقِيقَةُ**
و مایل بدین او که اسلام است **عَبْدٌ مَّرْكُوبٌ** به شرک آنکه بوی و **مِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ**
شرک آورد خدای **وَكَاثِرٌ** پس بچنانست که کی یاد افاد **مِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ** از آسمان بروی
زمین و هلاک شد **فَقَضَوْا** الطبی پس در می یابند و امر غای مردان خواران
روی زمین و اجزاء و اعضاء او را متفرق و متذق میسازند **وَمِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ** یا بنی
افکنند و لا باد از موضع مرتفع **مَكَانٍ سَجِيٍّ** در جایه دودان خیار و دستگیر
این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از حج ایمان بکفایت گرفتند و امان نفس او را
بریشان و یا ببال سازند یا با دوسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکنند و او را شود
مختص کلام هلاکن مشرکانست **وَلِيَكُنْ** آنست که فرمودند از اجتناب او ثان و پرهیز از
وَمِنْ تَهْنِئَةِ الْأَنْعَامِ هر که تعظیم کند **شَعْرَةَ اللَّهِ** نشانه خدای که مناسک حج است یا هدایت و تعظیم

ناهد پیشان ظاهر شد مرد از او وقت دوی از لاج از ایشان بایشان فرمود و چون
 دو عمل قبیح در میان ایشان بدید ملحق بجهان حفظه با قفا و بر صفوان را بر پیر
 بدیشان فرستاد و بر سر نکر و بدین آب ایشان غایر شد و بعد از آن عده ایمان بنمید و عاف
 آب بان آمد و هم قران بر دزد حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز
 و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستم ایشان نفس میشد بر اینا که ندانند چنانچه زرد
 نفر و بیواقت و جواهر هر صقع سلختند و بعد از آن انقضای آن مملکت رجوع بر آن نفس
 کرده در هاغرو بستند و جبریل عم فرو آمد ایشان را بگوشت بر زمین فرو برد چنانکه
 ماند است و دوی سیاه بر جایید و در آن ناله و گریه و شکایت و فریاد و زاری
 اما نرفتند و نمی رفتند و قوی سیر نمیکند **فَالْأَمْرُ** در زمین پس و شام تا ایات
 عذاب در مصایع متکران مشاهده کنند و عبرت گیرند **فَكُنْ** پس باشد ایشان را
قُلُوبٌ يُعْقَلُونَ دلها که تعقل کنند **بِهَا** با آن جیزی را که سبب است بر آوردی بقیات
 باشد **وَأَذَانٌ يَسْمَعُونَ** یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند **بِهَا** بدان خبر هاء ام ماضیه و ق
 ایشان **وَأَنفُسٌ أَسْفَلُ** پس قصد اینست که **لَا تَنفَعُ الْإِبْرَارُ** اینانی شود دید هاء ام ماضیه حسن یعنی
 در مشاعر ایشان غلبی نیست **وَلَكِنْ تَعْبُ الْقُلُوبُ** و لیکن تابان میشود
 از مشاهده اعتبار آن دلها که هست **الصدور** در بینهای چشم دل ایشان پوشیده
 است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیکردند **وَلَكِنْ تَعْبُ الْقُلُوبُ** چشم دلکشایین
 تا انتظان هر طرف آفات ندید آشکار چشم سوزی و ستود جیزی ندید چشم
 سرد و مغن هر جیزی سید **وَيَسْتَعْلُونَ** و بشتاب میخواهند از تو کافران مگر چون نصرت
 حاجت و اضرب او بچرخ تمجیل می نمایند **وَالْعَذَابُ** بنزد عذاب موعود **وَلَا يَخْلِي اللَّهُ فِي هَٰذَا**
 نخواهد که خدای **وَعَدَ** وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده **وَلَا تَوَدُّ** و بدین
 که روی اند و زهراء شمعند **رَبِّكَ** نزدیکش را تو **كَأَلْفِ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ** مانند هزار سال
 است **وَأَنفُسٌ أَسْفَلُ** از آنچه می شنید یعنی نزد یک خدای یکم و هزار سال بابت زیاده
 زبان بر جایی نیست پس وجود و عدم و قتل و کثرت آن نزدیک و یکسان باشد هرگاه که خدا
 عذاب فرستد و استعجال زان عقیبت هیچ اثری مترتب نکند **وَلَا تَدْرِي** تا در نزد وعده هر کار
 که هست هر چند که چنانچه بگوید **وَكُلٌّ فِيهِمُ مُّنتَبِهٌ** و چندی از دمسهایین اهل

منقذ از آنجا

آن که من محض رحمت و حمایت **أَمَلْتُ** که املت دادم اهل آن بتلخیص عذاب و **طَلَبْتُ**
 و حال آنکه آن قریه یعنی مردم دو سنگار بودند و مملکت بجهت آن بود که بوند کنند و بخواه
 کردند **وَأَمَلْتُ** پس بکنم ایشان چون توبه نکردند بعد از سخت درجه **وَالْأَمْرُ** و بسوی
 مملکت باز گشت در آخر و آنچه این بخدا خواهند رسید **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بگو ای آدمیان
إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ اینست که من بشرا و آنچه کروید بدان واجبست **وَعَلَى الْمَوْتِ** و بر روی
 طاعتها و نیکیها **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ** و منزهش که آن گذشت **وَدَرْجَاتٍ** و درج
 نیکو در حال یعنی در مرتبه به پنج و هفت یا بهشت در آخر **وَالَّذِينَ** و آنانکه بشتافتند **فِي**
 در در و باطلالات بهاء مایع قران **مَعْرِضٌ** در حال که پیشی گیرند که تندی با بکار خود یعنی خواهند
 که از مادر گذرند و پیشی گیرند و عذاب از ایشان فوت شود **وَلَكِنْ** آن کرده **أَصْحَابُ الْحُجُجِ**
 ملائکان در که تحمید اند در بعضی تفاسیر قصه الفاء شیطان در امتیت بن بر علی الله علیه
 بر وجه آورده اند که مریدان خلیفه نیست و مال و اموال و علم و قدرت و تیسر و دیگر که معتبر
 معتقد فی معتقد و روضه الاحباب مدت احوال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اجماع ابرار
 کردیم بطریق که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سوره النجم مان شد بد عالم صلی
 علیه و سلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش بخواند و در میان آیتان قف میفرود نامردم تبلیغ
 نموده یاد گیرند پس طریق مذکور بعد از تلاوت آیت افراسمه اللات و العزی و منة الثالثة
 الاخری متوقف شد و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که اگر افراتق
 العلوی و ان شفاعت من لکن یحی حاصل معنی آنکه ایشان بفرمان او و بامر فاک بلند بوزان
 و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفایت استماع ایرکانات خوشدل شده پس داشتند
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواند و بنان ایشان را استایش کرد لاجرم در آخری
 سوره که آن حضرت با منای سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبریل عم
 فرود آمد صورت حال عرض حضرت رسانید و در مبارک پیغمبران بسیار اند و هناك
 شد و حق تعالی اجمعه تسلیه خاطر عاقل حضرت صلی الله علیه و سلم است فرستاد
 که **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ** پس از فرستادی تو **مِّن رَّبِّكَ** جمع هر سه **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ**
 و فرقی میان رسول و نبی نیست که هر صاحب شرفیاست و نبی تابع او در آن شرع می آید
 که بشریت ابراهیم دعوت میکرد و مجتهدین و شیعیان و مویست و شیعیان و عیسی علیه السلام با رسول

اینست که من محض رحمت و حمایت
 املت دادم اهل آن بتلخیص عذاب
 و طلبت

که قوی ان مشرکان در او آفریده محرم خوانند که با مسلمانان قال کنند و اهل اسلام از قتل و زنا
حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شعله محرم بگذرد کافران را خفه نیندازید و مسلمانان
کافران کرده مظهر و منصور شدند و این آیت از آن خبر میدهد که آنست حکم الله
که گفته شد در باب حق و کافر **وَمَنْ يَكْفُرْ يَكْفُرْ عَلَى نَفْسِهِ** و هر که کفر کند بکفر خود
عَوَاقِبُ يَوْمٍ عاقبت آنکه با او عقیبت یعنی قتل کرده اند جزا برای آنکه واج عقیبت میگوید
ثُمَّ يَفْعَلُ بِهِمْ پس ستم کرده شود **عَلَيْهِمْ** و یعنی معاودت کنند با عقیبت عاقبت ثانی که مجازای منقسم
است **يُنْفِضُ اللَّهُ نَفْسَهُ** نهد بر این نصیحت دهد خدای او **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بخفتن خدای **عَفْوٌ** عفو کنند
استغفر آرزند من منقسم را تعزیر است با آنکه عفو از انتقام بهتر است و این صبر و غفر
ذکر آن علم الامور صاحب موهب میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کس را
بجروح ساختند و در برابر جراح خود را بجروح کرد آید دیگر بار با او این جرح بر
جروح اول اعاده جرح کردند و سبب اعاده و تداوی می کنند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آن نصیحت مظلوم را باین
اللَّهُ بسبب آنست که خدای قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
در مجرای شبیه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** روز و ساعت و لای افراید باطل متشبس با بجای روشنی و نور
يَوْمَ تَكُونُ النُّجُومُ در مجرای روز و شب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در شب و ساعت و لای افراید باطل متشبس
را بجای ظلمت لیل می آید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و بسبب آنست که خدای **يَوْمَ تَكُونُ النُّجُومُ** شواست قول عاقبت را بصیحت
بنیاست با حق **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آن وصفه خود را بکمال قدرت کرده شد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** سبب آنست که
خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است ثابت در نفس خود واجب بذات خود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بحجته انکه شهادی است
و حصر بیامی می انداخته می خوانند و می پستند کافران و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بخدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
باطل و معدوم در ذات خود در احقاق آورده که او موجود بذات خود و دیگران
اگر چه موجود اند و وجود ایشان بدست بس نفس خود باطل باشند چه باطل است که حق
بود چون دعاء وی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صم فرمود که
اصدق بیت قاله العرب قول البید **الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ بَاطِلٌ** و در معنی معنوی
س ایند و بی اوصاف دیدن احوست و در اول آخر اول است **كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَقَ اللَّهُ بَاطِلٌ**
ان فضل الله غیم هاطل **مَلِكٌ مَكْلُوكٌ** است او خود مالکست غیر خدایش کل شیء هالکت
وَاللَّهُ و بسبب آنکه خدای **بِالْعِلْمِ** است و بر تازمه اشیا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کمتر است نسبت شریک و تما

آنکه آید دیدی و دانستی است و تقیر نیست یعنی دانسته **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آنکه خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
فرود ستاد از بریا انجا تا آسمان **مَا أَنَّى نَنفِخُ** از پس کشت زمین ابراد می بلفظ
مضارع افاده بقای اثر هر میکند مدتی متعادی یعنی پیوسته هست بسبب آنکه
عَفْوٌ سبب گشته بکلاه بعد از بر مرد که و خشت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در سنی که خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
گفته است باینده کان بر و ایند بکلاه تا ایشان از آن دوری دهد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** انا سبب
رازی و مردوق **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و است آنچه در آسمانها بود و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و آنچه در زمینها
باشد خالق و مالک همه است **وَأَنَّ اللَّهَ** و پدر هستی که خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هر اینده است بنیان
در ذات خود از همه اشیا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ستوده و ساینده با سزا و استایش بصفات و افعال خود
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آید دانستی یعنی دانسته آنکه خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نام کرد برای شما **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در
است از حیوانات و غیر آن آنچه هر چه منتفع شود با آن انسان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** سخن کردند
مر شمار اکتی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** میرود در در برابر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بفرمان او **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** فکاه میدارند خدا
آسمان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آنکه برفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر زمین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر بخاست او یعنی هر کاه که حق سبحانه
افتاد و او خواهد بفتد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** تحقیق خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و
بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و افلاح مضار ایشان دفع فرموده و
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و است آنکه که نزد کرد شمارا بعد از آنکه نطفه بود بدیده شد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
پس میراند شمارا چون اجل برسد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس نزد کرد اند شمارا در قیامت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
بدیستی که آدمی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هر اینده ناسپاس است که با وجود جندین نعم بر منش منفر فرمود
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مر هر گروه را از اهل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و شر این
که با مر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ایشان بدیدند آن دین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس باید که نزاع نکنند
سایر ادیان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کار درین چه امری من توان از ظاهر تو متک
نواع در این توان کرد **ع** در نطق **ع** در نور آفتاب چه جای تا است **وَادْعُ** و بخوان
مردان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بتوحید و عبادت افریدگان خود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدستی که تو **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
هر اینده بر این بر این راستی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و در ذات و جلال کنند عالی
آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته **فَعَلِ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس بگو خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** انا است **ع**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آنچه میکند از عناد و جلال و بران شمارا از خواهر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** او در مرزاد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

مقاله پنجم برادر وقت تبلیغ بصیری بینا بحال امتداد در رد و قبول دعوت یغفر
میداند **ما یزید** آنچه در پیش از میانست یعنی علمها که کرده اند **خلفه** و آنجا پس
ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد **والله** و بسوی خدا رجوع **الاسیر** از گردناید میشود
کارها **یا ایما الذین آمنوا** ای کسانی که گویید **ایمان** کوع و سجود کنید در زمان
در اول اسلام در نماز عین قعود و قیام بوده بدین آیت رکوع و سجود اعل شد و یزید یعنی
آیت آنست که نماز گذارید تغییر کرد از صلوة رکوع و سجود که در هر رکوع اعظم است از آن
و لهذا امام اعظم و امام مالک هر دو امام الله درین آیت سجود نمیکند بجهت ذکر رکوع
و سجود با هم ایما میکند با ذکر نماز است و امام شافعی و امام احمد سجود میکند و رکوع
ظاهر الامور سجود هست و در حدیثی نیز آمده که فضلت سوره الحج بسجودتین من لم یسجد
بقراها این سجود مختلف فیه است و بعد از هیام شافعی سجود مفتم باشد از سجودات
قرآن و حضرت شیخ قدس سرای این را بسجود الفلاح گفته و فعل اخیر را که بول ازین
میکرد محل میکند بر مبارک سجود **و بعد از** پس سجد **یک** آفریدگار خود را **و بعد از**
و بکنید نیکی بیغی عملی که پسندید باشد در شرع **لعلکم تقبلون** شاید که شما بپذیرد
تا مقصود و مطلوب رسید **مجاهد** و جهاد کنید **فی الله** در راه خدایه و برای
خدای و برای **حق جهاد** چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدو صلی و نیت خالص
جهاد و راستی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک بیغی و دیگر با اعدای باطن چون
و موافقانجه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بود از هر جمیع از غزو بنوک فرمود
مر **الجهاد الاضطرالی** الجهاد الاکبر **و** ای شهان کشیم با خصم بروند مانند انچه
بتر در اندرون کشتن این کار عقل و پویش نیست شیر باطن محض خرگوش نیست و آن
که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهد نفس را
زیرا که او این توان بود و اعتماد نتوان کرد و اعدای عدوک نفس کشاقت نیست
و اجتنابکم که خداوند دست بر گزید شما را برای نصرت دین خود **و اجعل** و ناساخت
نکرد **علیکم** بر شما **فی الدین** در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ نکر فرستد احکام دین
مالایطاق نکرده و وقت غی و دست رخصت داد چون قصه و تیم و افطار در مرض
و سفر پس روی کنید **لکه** **ایمان** بکش بدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ترس او

علی نبیا و عم بودند تغلیب کرد ایشان بر همه امت با آنکه او پدر پیغمبر است صلی الله علیه
 و سلم و آن حضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر امره **هو خدای سبک** **السلام**
 نهاد شما را مسلمانان **من قبل** پیش از قرآن در کتاب مغزله **فی خدا** و در قرآن نیز با این
 عم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و در زمان نیز شما را با سلام یاد
 فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من در تبیین امت لک پس لازم دین و باشد **لیکون**
 تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت **شیرید** **عید** گواه برای شما بقبول
 دعوت و متابعت خلیل و تکیه **اشهد** **اقول** تا باشد شما که ایمان **عکس** بر مردان سائید
 ایجاد دعوت حق را بدیشان **فاقول** **الصلاة** پس بکنای و نماز باجست تنظیم امر خدا و **اتوا** **الزکوة**
 و بدهید زکوة برای شفقت بر خلق خدا **فاغضی** **بالله** و چونکه در زمین بفضل خدا یعنی
 در جمیع امور هر خود اغفا در بر کیند و طریقی از و طلبید یا کتاب و سنت متمسک شوید
 سلمی قدس سره فرموده که اعتصام عبدالله امر عوام است و با الله کار خواص را
 اعتصام بحبل الله و تقویست بر سر خدا و امر و ولایت و اعتصام بالله خلوص است **اسان**
 حضرت **ص** **لله** **ص** **لله** است یا بنده کار و متوکی کار و در ماندگان **فغفر** **للمؤمنین** پس نیکی آن
 او **و غفر** **للمؤمنین** نیکی مدد کاری بیاری عیبها پوشد بمدد کاری که با ان بخشد یاری اند
 جوی که از باری در نماید مدد کاری از و طلب که مدد کاری عاجز نشود
 از یاری بخلق بکنای می رسد خلا یاری طلب آبخنان که از روی وفاء کار تو تواند بسیار زد
 دست تو تواند که بگوید همه جا **سورة المؤمنین** **بسم الله الرحمن الرحیم**
قل اظلم المؤمنین بدرستی که در سنگار شدند بقصود خود رسیدند و منان **الذین هم** **اثان**
 ایشان **فی صلوات** **هم** **نماز** **خدا** **شون** تو سگارانند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بر
 درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقت اداء
 نماز بجا نیامده نظر میفرمود چون این آیت فاذل شد و وضع سجده کاشت در لمای
 که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر مکه معظمه که در خانه مکه باید نکرست
 و گفته اند خشوع آنست که مصالحت اند بر است و چپ او کیست و اسطی قدس سره
 که خشوع اداء نماز است الله فی الله بی ملاحظه اعراض و اعراض و در محقق مذکور است
 که خشوع در ظاهر آنست که سر و پیشانی کند و دیده را از التفات بجنب و راست منع میکند

دست است بر جبهه و قراوت او از روی حضور و در باطن آنکه خواهر و برادر
 را منع کند و سر را قبضه باشد و در هر شکوه مستغرق گشته از شعله آثار ظهور
 انوار جلال و جمال بگذارد محقق فرموده است که در زمان اول از خود بیاید پس طالب
 وصول بقدر یار یابد گشت **یا یار است از تو تا قیام** اول از خود خوش یابید
 کرد تو بگذرد باقی اند است **خود و نسیم با زبان کن** خوشتر از کبر و عالم گیر و
 نه من و بش و چون عطار کن **والله یفسد و انکس** که ایشان **علی بن ابی طالب** که در
 ناشایسته **معروض** اعراض کنند که اندام قیصری هر فرمود که هر چه برای هدایت
 خشوت و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بند را دران خطی باشد لغو است و آنچه
 از خدا نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیز را کیندان افعال و افعال که هیچ کار نیاید
والله یفسد و آنکه ایشان **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 زکوة فطر یا صدقات تطوع را **والله یفسد** و آنکه ایشان می فرمایند خود را از حرام
فان الله یفسد و آنکه ایشان **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 ایشان **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 فروع غیر **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 و احرام نباشد و در غیر مایه هیچ روی نشاید **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 کنند که اندک از حلال و حرام با کل اند در شکار و آنکه اسباب کنند هر ازین کوه است
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 از امانات و وراج خلوت یا آنچه امانت است حقیقت چنانکه و دوز و غسل و جنابت **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 و مریدان را که با حق و خلق بندند **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 میفایند **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 یعنی بران مداومت نموده بشرایط و ادب آن در اوقات ادامه فرایند ذکر صلوة در میان
 و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مومنانست ایشانست بتفظیم شان همان **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 کوه مومنان که جامع این شش صفت اند **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 و رایت بر ایشان اطلاق توان کرد **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته

زند و در دوس را که بلند ترین در جرات بهشت است و گویند شان از کفار را از بهشت میروند
 که اندک هر یک از مومنان و کافران در بهشت دوزخ منزلت منازل مومنان اند و دوزخ
 اضافه منازل کفار کنند و منزلت هر ایشانشان از بهشت بر منزل مومنان فرایند و در زراد
 المیر آورده که بهشت بنظر کفار در آید و مقام ایشانشان اگر ایمان آوردند بی بدین
 نمایند که حسرت ایشان زیادت کرد **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 بهشت اند و بدینندگان سوزی دیگر باشد **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 بهشت **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 از خدا صفت و نقایه بیرون کشد شد **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 آید از کل که آدم است **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 این را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر نای ساخته جوهر بیرون آمد و نطفه جای گرفته
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 که آفریدیم نطفه سفید **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 آن خون را **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 اربعین **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 بعد از هر ستن عروق و اعصاب و اوقار و عضلات بود **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه نشان بود و کشادیم و از مقام
 و عظام را رسانیدیم و غذا اهداء که تا کنون تربیت فرمودیم و چون قدم در حدیث
 نهادیم تکلیف بهت جاری کردیم و بر مراتب شتاب و کثرت و شجاعت بکنار آیدیم
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 عرش و کرسی و لوح و قلم و مداد و نجوم و سموات وارضین بیافرید و ذات مقدس خود را
 بدین نوع نشان داد بعد از آفرینش انسان فرموده نفرموده و این تلیل تفصیل و تکریم ایشانست
 برود روی تو لطیف خدا **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
لله که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته
 طوق فضلانت آفرینست **لله** که مرفوعه واجب از مال خود **فان الله** ادا کنند کنند و گفته

اینها را در
 کتابهای
 دیگر
 نوشته
 اند

... سبب آنکه ملائک نبودند و گفت خدای عزوجل انذارهای قلیل یعنی
 اندک و قتیله **الشیخ** کردند کافران و مکذبان **ادمن** بشمار آن تکیب خود و **و**
الشیخ پس گرفت ایشان را و بجهنم فرستاد و بجهنم فرستاد و بجهنم فرستاد
 و هر روز بجهنم که این قوم نموده اند و بجهنم فرستاد و بجهنم فرستاد
 و آنرا که بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده
 عاد آورده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده
 بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده
 ایشان را عذاب **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** چون خاشاک آب آورده و بجهنم فرستاده
 گردید و باور ساختیم چون خاشاک سیل را و افکند و سیاه و کهنه کرد **فبعث** پس دوری
 باد از رحمت خدای **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 از ایشان **فرو** **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده
 خود را **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 گردانیدم ایشان را **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 بدین و از هر عذاب ناپسندید از دولت تصدیق محروم ماندند **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را
 بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده و بجهنم فرستاده
 گردانیدم ایشان را **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 عذاب ایشان را یاد کنند و بداند مثل نرنگ خلاصه سخن آنکه غیر حکایتی بانه نامند که مردم افسانه
 و آن میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان بماند و بماند و بماند و بماند و بماند
 نفع و بقی عنک احد و نه **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 پس از فانی بین چون فانی خواهد داد و در آن بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
 باد از رحمت خدای **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 پس گردانیدم ایشان را **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را
 ما و سلطان **الشیخ** پس گردانیدم ایشان را **اغث** پس گردانیدم ایشان را

و بعد آن بود و چند مجرب چون فرو بردن جادویها و شکافتن دریا و دوان شدن آن سنگ انخلق بوی داشت پس ما میوه و برادر او را علی نبینا و علیهما السلام هزات تسع فرسایدیم **اَلْیَوْمَ لَیْسَ فِرْعَوْنُ وَ لَکَ اَیُّهُ** بسوی فرعون و قوم او ایشان بیغام ما برسانید **اَلْیَوْمَ لَکَ** پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغامبران **وَ کَانَ فِی اَعْلَیِّهِ** و بود نزد کوهی که در کثر و بر مردمان بقهر و غلبه **خَطَّ اَلْاَنْثَرُ** پس گفتند آیا ایمان آوردید بر روی نیایم و تصدیق نکنیم **لِیَسْیَرُ مِنْکُمْ** مردمانی را که مانند اندر صفتها بشریت **وَ فِی مَوَاحِلِ** آنکه کوه ایشان یعنی بنی اسرائیل **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** ما برسانید که آن اندر در فرمان ما چون بندگان مرخواجگان را و در بعضی تفاسیل آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرسیدند و او بتو می پرسید یا کوسالار **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** پس تکیه میکردند فرعون و قوم او میوه ها و کاه را پس گفتند بسبب آن تکیه **بِمَنْ یَمْلِکُ** آنرا هلاک شکنان یعنی غرق شدند در بحر فرعون و **اَلْقَدَرُ** و **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** که دادیم **مَوْتَهُ** الکتاب میوه را و قریب بعد از هلاک فرعون و قوم او **وَ لَعَلَّکُمْ** شاید که بنی اسرائیل برکت آن **یَعْنَدُونَ** راه یابند احکام شریعت و **وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ** و ساختیم قصه پس میوه یعنی عیسی و **اَمَّا** مادر او **اَیُّهُ** حجتی بقدرت مایا هر یک را آیت ساختیم بر استدلال بر او بآنکه در مصلحت سخن گفت باینکه میوه مساس بشری چنان بر سر بنیاد **وَ اَیُّهَا** و جای دادیم مادر و پس را و و فیج که آنرا بر او فرمودند و آوردیم **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** بسوی ربی و آنرا بر او باینکه یاده مشق ما را مله یا فلسطین یا مصر و ربی میوه **وَ ذَاتِ** خداوند قرار یعنی مستقر که بر آن آرام توان گرفت و **مَعِیْنِ** و خداوند لای طاهر جاری در کشف از او هر چه رض نقل میکند که ملازم کنی بدان مله فلسطین را که ربی است که خدای در فرمان یاد کرده آوردند که میوه بر او بر سر خود میوه سفیران آن دو نذرده سال در آن موضع بر سر بردند و طعام عیسی عم آنرا میوه را بر میانه بی که مادرش میوه و میوه و خت **اَیُّهَا** **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** خطاب است با عیسی عم بر سبیل تعظیم میوه باید که **کُلُّ** **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** از طعامها باینکه و حلالی بخورد و **اَعْمَلُوا** **اَلْیَوْمَ لَکَ اَیُّهُ** و می کنید کارها ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که نتجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لغو تخم است و عمل بر هر چند تخم باینکه تخم بر نهی و نهی است که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدتست در و سلبت کرده پس هر که آنرا تناول نماید اثر عدا

که از حکم شرع با آن غذا میل است در نفس و اعضا پیدا بد و چنانچه در ادعای عبادت نرم
و منقاد شوند تا نعلین جلوه دهد و قلوب هم را به ذکر الله اشارت بد نیست و هر چه شرع از
حرام کرده یا وجه حلیت آن منتهی و پوشیده است حکم اخلاف مخالفت شرع با آن غذا و اگر
یک نفر بود و چنانچه حکم اخلاف آن غذا بنفوس و اعضا سیرایت کند و در طعم و عصاره و آن
منابع و مباشرت اخلاق و در به ظهور رسد و در حد شامه که اگر الله طیب لا یقبل الا طیباً
صاحب و فضیله الان را فرموده **هـ** دست و دل از نعم و کوشش و بجز سرچشمه
تقوی بخوبی. نه که کان در اصل بود از حلال. نه و بنفوس و ادراک حلال. قطره باران تقی
چون صلوات نیست. کوه در برای تو شفا و نیست. و گفته اند ایما الوصل خطاب است با جمیع
انبیاء در هر یک دفعه چه در آن منتهی مختلفه بود و اندک که بدان معنی که هر یک از ایشان در راه خود
مخاطب بدین خطاب بود. اندک بر همه در تحت این خطاب داخل شد و بعضی مانند که خطاب
با پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و او را بنام همه پیغمبران خوانند و بیک سید است و ذات مع
او جامع فضیلات و کمالات که با همه **ع** و قد جمع التهان فیک المفاخر **ع** آنچه خوبان همه دان
تتمه آری. و در موضع فرموده که خطاب با خصوصیت میفرماید که امت علی تمت خود را بگوید
که حلال خوردید و عمل صالح کنید **ای** بدرستی که من **ما فعلون** یا آنچه شما می کنید **علیم** و آن
و اخذ الله منکم و بذر منی که اینست ملامت شما ای رسول **الله** و احدی یلیکانه در عقاید و اصول
شرایع با جماعت شما ای امت محمد جامع معتقدین متقی و ایمان و توحید و **و انما یقولون** و آنرا که می فرمایند
شما امر **فانقولون** بهتر است سینه من در مخالفت کلامه **فقطعون** پس برینند و ساختن اهل کتاب
امم هم یبهم کار برین خود را در میان یکدیگر **فبما هم علی** که در شدند و اختلاف کردند
کل حیزب هر گروه از ایشان **بما الذی هم** یا آنچه نزدیک ایشانست از بن **فرعون** بنیادان
و نامرند و اعتقاد کرده که حق است **و الذی هم** پس بگذار ای محمد کافران مکه **لا فی غیرهم** در
کرد از غفلت و ضلالت ایشان **حیی** تا هنگامی که گشته شوند یا غیر **ذی یحییون** یا می
پندارند مشرکان که **انما یعبدونهم** آنچه عطا میدهم ایشان را و هر دمیکنم **به** یا بخیر من
ما انزلنا من مال و لیس ان سارع کم می شمارم برای ایشان **بما الذی هم** یا آنچه در نیکیهایم
کافی بر آنکه امداد ایشان را با او فرزند سوار نیست از برای ایشان در نیکی و اعمال ایشان را
استحقاق و آنست که با ادا شایسته ایشان شک نیست **کم** بل چنانست که می پندارند بلکه **لا یستحقون**

نبد اند که این امداد است در حاج است: مساحت خیر **ان الذی هم** بدرستی که ایشان
من خشیة و از عذاب آفرین کار خود **مشفقون** ترسانند عذاب را خشیة گفت چه آن
اینست **و الذی هم** و آنکه ایشان **بما الذی هم** یا آنچه در خود **لا یستحقون** شرک می آرند شرک
جمله شرک خفی و **الذین یؤمنون** و آنکه میدهند **انما** آنچه میدهند از موقوفات
و زکوات و اوقاف و سایر ایند حضرت حق با انواع خیرات و مبرات و قلوب **هم** و قلوب
ایشان ترسانست که ناکاه خوارشان مرد و در دوزخ میدهند **انهم** که ایشان **ای** **ربهم**
مر اجعون به پروردگار خود باز گردند **ان** که که بدین صفت مامور و فایز
سبحون می شناسند **فی الذین** در طاعت یا در خیرات دینی که بر اعمال و صلح متفرست
گما قال الله تعالی فایته حرامه ثواب الدنیا **هم** و ایشان بسوی خیرات **سابقون** پیش
کیند کاندیا سا بقند بر مردمان بوفور طاعت و بکسور ثواب با بد خول هشت **لا یفلحون**
نفسا و تکلیف نیکم **هم** یا **الاسما** مگر بخواش او یعنی بقدرت طاقت و **لذین** که
و نزدیک ما کتابست یعنی لوح محفوظ که **یظنون الحق** سخن گوید باریت یعنی مخالفت واقع در
نوشته نیست یا نه **و است** نامه اعمال هر کس که گویا دهد بر کس **هم** و ایشان
که عدل اند **لا یظلمون** ستم دیدن نخواهند شد با فزونی عقاب و نفع مایه ثواب **فانقولون**
بلکه دلهاء کفر **هم** غرور در غفلت و حیرت **منهم** از این سخن که گفته شد از کتاب
حفظ یا از قرآن **و هم اعمال** و در ایشانست عملها ناپاک و خطاها **من** **دو** **لذین** **یظنون**
عظیم که برانند یعنی شرک را دانست که غیر از شرک گناهان دیگر است **هم** **انما** ایشان را
عالمون کنند کاندی حسب قضا و لا دلقضایه و ایشان درین غفلت و معصیت باشند
حق **اذا اخذنا** ما وقتی که بگیریم **متو** **هم** **منهم** **انما** **بما الذی هم** یا آنچه با قوت
اذا هم یأتون آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و اکیم **لا یجاءون** **فانقولون**
میکنند امر و فرطع فریاد بر می کنند **انکم** **بما الذی هم** یا آنچه که شما از جهه **لا یستحقون**
یاری کرده نمی دهید شما از عذاب مامور نمی آید کشت **قد** **کانت** **ای** **بما الذی هم** یا آنچه بدستی که
انتهای من یعنی قرآن که هر وقت **تلی** **علیکم** خوانده میشود بر شما **فانقولون** **هم** **سبحون**
که انشدید **ان** **علی** **عقابکم** یا شما را خود **تکفون** **بما الذی هم** یا آنچه بدستی که
و کلام من نمیشود **مستکبر** **بما الذی هم** یا آنچه که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم می فرمایند

مکه تعقل نکردند **قَالَ** بلکه گفتند **مَا لَآلَؤُنَّ** مانند آنکه گفته
بودند پیشینان انکار **قَالَ** گفتند **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و استخوان خلیه گفته **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و نکران برای تاکیدان یعنی چون خاک کردیم حشر و عت به راه **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین
و عده داده شدیم **مَا لَآلَؤُنَّ** و پدران ما **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
یعنی ما را و پدران ما را و عده حشر و عت به راه کردیم و این وعده راست نشد **هَذَا**
نیست این قول **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و گذاشته **قَالَ** بگو ای محمد صریح منکران **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
در و بست از مخلوقات یعنی خالق و مالک زمین کیست جواب دهید **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین
هستید که میدانید **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
پس چون ترا چنین جواب دهند **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
قادر باشد بر آفریدن اهل زمین تا بنا بر ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود **قَالَ**
بگو ای محمد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
عجیب و هیبت غریب آن **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
است **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
ادوار شریک میسازند **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
ملک **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و می بخیر و او بنیادهد و بدو رسد و مکاره دارد و این کرد انداز عذاب خود هر که
خواهد و **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
کردند و **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
ندکانت **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و با وجود ظهور نور و جلال و نظایر **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید

۵۶
ای گفته نفس و هوامی و **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
دیگر روند پس تو بدین راه چل می روی **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
تو این سوی چل می روی **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و وعده حشر و عت به راه **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
قول میکنند یاد نسبت اتخاذ و ولد و شریک بیاری تعالی **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
همه فرزندی را **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
چه اگر او را شریک باشد در خدایه و خدای باید که آفریننده بود پس هر یک از شریک و او را
چند باشد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را عداوت باید که بدان متین باشد مخلوق این خدایه
از مخلوق آن دیگر و شاهد می رود که میان جمیع مخلوقات علامت تفریق ثابت شده با
و هیچ خدایه نیست و حده لا شریک له و دیگر اگر با او خدایه بودی و چنانچه گفته شد
مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این محتان شدی هر از هر طریق نزاع و حرب میان
ایشان پیدا آمدی بطلخه از حال ملک دینی معلومست **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و غلبه خواستی **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و تنازع واقع نیست پس او را شریک نیست **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
صفت میکند و بدان بعضی اتخاذ فرزندان و ابناء **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
و آشکارا **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
حضرت راضی **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
بگو ای محمد بطریق **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
آفریدگار پس **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
صفا از این سخن بحجت واضح و شکست یقینست یا تنبیه بر آنکه شریک و مظلوم و مظلوم
کدامان نیز بر مظلوم را از ظلم اچا شریکست **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
بر آنکه بنمایم **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید
اما تا خبری که در آن هر دو سبب است که بعضی ایشان ایمان خواهند آورد **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای یهودین **فَلَمَّا بَايَعْتُمْ** و پس از آنکه پیمان بستید

[illegible]

مارا برای آن نیافرید و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره و ذی این آیت
 میفرماید هر که فی خلق بلا بعثت نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مطلق
 وی بعضی صفات کمالیه اوله بزند و گفته اند شما را بیان نیافریده ام بلکه برای ظهور نمودن
 محمدی آفریده ام چه در آن قدر شک بود که آن کوهر تابان از صفات جنس انسانی بیرون آید
 پس اوصلت و شما همه فرمود **هفت** و نه و چهار که پرداختند خاص فی هر یک خاص
 اوست شده و آدمیان جمله خیل **اصل** وی و جمله عام طویل **در هر الحقایق آورده که شمار این**
آن آفریده نام برود کینه جنت آنکه من و شما سود کم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدس باشد
 و آدمیان را خلق کرد تا غرض جوهر محبت باشند و در بعضی کتب آمده است که ای فرزندان آدم
 ایشان را برای شما آفریده ام و شما را برای خودم **ترک** نزد غفیا ایا ظهوری تمام دارد
 کما ایشان را اله المولی قدس سره **ه** ای ظهور تو بیکای خود بود کنج غنی از تو آمد در ظهور
 کنج غنی بود زبوی پاک کرد **خاک را تا باین تر از افلاک کرد** کنج غنی بذر بی چش کرد خاک را
 سلطان اطلس بود فرمود **خویش را نشناخت مسکین آدمی** افزونی آمد و شد در کعبه
 خویش را آدمی اندک فروخت **بود اطلس خویش را بر دل و دخت** ای غلام عقل
 و تدبیر است و شوش تو جریب خویش را اذنان فروش **فتعالی الله** پس برتخت خدای و
 تران که بعثت نیافرید **الحق بادشایه من لا اله الا الله** نیست هیچ معبودی مستحق
 عبادت مگر او **عز و شکر** آفریدگار و عرش بزرگ یا عز شیه که برست خیرات و بركات از و نازل
 میشود و **من یلع و هر که بخواند یعنی برستد مع الله** یا خدای بخوان **الحی** خدای دیگر که **لا یهر**
 هیچ حجتی نیست **له** مر بپسندند **لا یله** پس تشکر آن **الله** **فان احسانا** بر کس نیست که حساب علی التکسر
 و محافات کرد **او را و عند ربّه** نزدیک بود مرد کامل است و بقدر احتیاق و برپاداش خواهد
 داد **لا یفیل الکافر** بدست که فلاح نیابند و مستکان نشود ناک و بدکان **و قل یا غفر و کرمی**
 ای آفریدگار من بیا منزه **وانت** و بختی بر من و ایشان رحمت و اسعه خود خیر **الحمد**
 و تو بجز من هر کسند کافیه و در خبر آمد که اول سوره اذکار از آنکه نیست از کجای **سوره النور**
بسم الله الرحمن الرحیم **سوره** این سوره ایست که از عالم قدس از لقاها فرود
 فرستادیم آنرا بواسطه جبریل و **فرضا** ما و فرض کردیم بر شما احکامی که در دست **و انما فیها**
 و فرود فرستادیم در **آیات بینات** آیتها روشن از حدود و احکام **لعلکم تتقون** و شاید شما

[illegible]

زن آن محضه را بر نواورد و در محض نیز درین داخل است و احسان اینها بجز نیست و بلوغ و عقل
 و اسلام و عفت از زن او آنکه مردی بآن برادر که جمیع این پنج صفت موصوف باشد زن او شام
 دهند **ثُمَّ لَا يَأْتِي** پس نیابند نزدیک حکام **بِأَرْبَعَةٍ شَمَلًا** بجمه سار کواه عدلیه جماعت
 آناد بالغ مسلمان بیارند بر اثبات آنچه ری کرده اند بدان **فَاجْلِدُوهُمْ** پس زنند ایشان را
تَمَامِ جُلْدِهِ هشتاد تازیانه و در قذف که بغیر زن باشد یا قذف زن که غیر محض را بود در هر
 مرد و حد قذف آن حد زن را و حد شرب اخفست زیرا که حد زن تا میزان ثابت شد و حد شرب تا
 گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رض و سبب حد قذف همه مستمر صدقه و **لَا يَكُونُ**
لَهُمْ و قبول نکند تا ایشان که قذف کردند و کواه نیارند و زن یا نه خوردند **ثُمَّ مَادَّةُ كَلْبٍ**
 در هر یک **أَيُّهَا** همیشه تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه و **وَلَا يَكُونُ** و اگر زن و قذف آن **هَمْ**
الْقَائِمُونَ ایشان و اسفقتند یعنی بهنق ایشان حکم کرده شده است **إِلَّا الَّذِينَ يَتُوبُونَ** مگر آنانکه
 توبه کنند **يَتُوبُونَ** **بِكُلِّ** از پس این قذف و دیگر قذف نکند **وَصَلَّى** و بصلاح آوردنیت بخواند
 در ترک قذف مسلمانان که اسامی و اقارب ایشان بر خویش اما در شهادت بحد و عذاب عظم
 و امام مالک رحمهما الله میگوید باشند و نزد امام شافعی و امام احمد رحمهما الله در شهادت و تفسیق
 هر دو باطل میشود **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **عَفْوٌ** آمرزنده گناه بندگان است
حَيْثُ مهویان بر کوفت توبه کنندگان آورده اند که بعد از قذف این بابت عاصم بن عمر
 رض گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را بآن خود بیند اگر بطلب کواه مشغول
 تا جمع شدن شهود آنکس از جلعت خود فارغ شده رفت و است و اگر نه کواه مخفی میگوید
 هشتاد تازیانه میزنند و اسامی و اقارب و شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت مصعب
 الله علیه و سلم فرمود که ای عاصم خدای بخشنده حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد
 این عمر و عویم بدو رسید گفت ای عاصم شریک من **سُحَّارٌ** بر شکونک خود خوله دیدم عام
 گفت و ای لاه مبتلا شدم بدلتجرب و رسیدم باز گشته صورت حال عرض میدم عالم **صَلَّى**
 علیه و سلم رسانید حضرت خوله را طلبید و از او پرسید آنکار کرد و آیت لعان نداشت
 شده **وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ** و آنکه مردی کند بر نواز **وَأَجْمَعُ** زن آن خود را **وَأَكْمُرُ** شهادت نباشد
 ایشان را کواه **إِلَّا أَنْفُسُهُمْ** مگر نفسها و ایشان **ثُمَّ مَادَّةُ كَلْبٍ** پس و بلوغ است و اگر دادند
 یکی از ایشان **أَرْبَعٌ شَمَلًا** چهار کواه بخدای مضمون آنکه **لَهُ** مرد سق و او یعنی

کرده چو بعضی خدایان بودند و بعضی سخنان فاحش تر گفته و بعضی خاموش شدند و منع نکردند و این
توبه و انکس که فراموش کردیم معظم آن سخن و شیخ **ابن عرب** از جماعت مراد این است لعنة الله
له عذاب مراد است عذاب عظیم زندگ در آخرت باد و چه بماند که در قفس خود مطرود و مغذول
و کینه حسان بود که با خبر غریب این شده یا مسیح که دستهای او شل شده **و لا اذعین** و خواه
که شود بدین سخن **لعل المؤمنین** کان بر حدیثی مراد از زمان که بود عدول از خطایان
و مضمون ظاهر مبالغه است در توبه و اشعاع با آنکه ایمان مقتضی آن نیست با اهل ایمان یعنی آنچه
که مومنان بعد از استماع این دروغ کان نیک بردی بماند و صفوان **و قال** و گفتند چنانکه
مردی متقی که بر جای مطیع باشد که در **هذه** این سخن **فان** دروغی و شر است و حجاب
از واج پذیر اندکاه میدارد از مثل از حالها بظلمت بکرم ایشان **و لا اذعین** و حجاب
عینه برین سخن **ما ربح** حمار کوه که بدهند به این نشان قذف میکنند **فان**
لعل المؤمنین این کون که نیاوردند کلاهها و حمار کاه نشان آن که **و لا اذعین** و حجاب
یعنی در **هذه** کاذب ایشانند دروغ گو یاری در ظاهر و باطن چه اگر کلاه او در دزدی و ظواهر
حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودند زیرا که این صوفی و زواج انبیا مستغنی است و چون
کلاه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند **فان** و اگر افزونی که مر خداوند بودی **و لا اذعین**
و **ما ربح** و می یابد از **ما ربح** در توبه و **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
هر آینه بر سیدی شما را **ما ربح** در توبه و **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
عذاب عذاب بزرگ که در قذف و ملامت مردم در حجب آن حقیر بودی و شما ما از عذاب
رسیدی **و لا اذعین** آنکه که فراموشند آن سخن **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
بر سید تقوی **و لا اذعین** و می گفتید در عهد خود **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
یعنی سخن از دوی **و لا اذعین** و می گفتید **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و آسان که هر بعد بک متفرع باشد **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و عقوبت بسیار بر آن متفرع و متوجه **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
منصب سالک در اخلاف مذکور است که امیر ائمه و ائمه انصاری رضوا او گفت که شنیده
سخنی با مردم در باب عایشه می کنند فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت من
این فعل را میداری ام ایوب گفت لا والله ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تستیس

نسبت بغیر این عمل که بر او ادیان بختان عظیم است و سخنان بجهانند و فرمود که **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
شنیدید این سخن را **و لا اذعین** می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چنانکه گفتید چون ایوب رض
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
در هر محترم بغیر او قبح توان که **هذه** این کلام **هذه** افتری بزرگ بر باقی امت افشا
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
هر که یحیی مادم که زنده باشید **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
در بیان مسلمانان خصوصاً ائمه و مومنان **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
ناگه بیان دامنش پاکست از او خطا و مذمت عیبی جای که از سر پایا وجه زیبا
گفته است **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
بدست می آید و دست داندان **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
عذاب در زندان **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و خدای می داند شر بنده خود کرده آید در آن **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و اگر فضل خدای بودی بر دانی **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
است بتوبه خیانت قازف در زندان **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
آن کسافه که در **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
اول بعصیت با وسوسه اول در قذف عایشه **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و آثار او را متابعت کند **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
است در عرف عقل **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
بر شما توفیق توبه با تغییر حدی که انفاق گناه است **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و لا اذعین و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**
و لیکن خدای پاک سازد بقبول توبه **و لا اذعین** و حجاب و در آخرت بعضی و مغفرت **و لا اذعین**

مقاله در بیان عیسی که انبیاست و ایشان گویند که صدیق و مومنان و در کتب مطهره
خود که یکی از صفات اهل کمال و بود منفقه نکند و مطلقا با او نیکی به نماید حق سبحانه ایت فرستاد
که **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** خداوندان فضل درین **و لا یطعوا** شعاع
و خداوندان دستگاه و توانا به و فرایند مراد او بیکر صدیق است و حق سبحانه فرمود
که جنان مردم را باید که چنین سوگند بخورند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
و لا یطعوا و در ایشان و محتاجان از **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
همه خوش است و همه مسکین و همه مایه **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
شد و **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
آمر زنده است با کمال قدرت و اشقام **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
وی شود علم ازین آیت استدلالات فضل صدیق کرده اند صاحب عقافت فرمود و بپسند آن فضل
المطلق و حکیم سنایه قدر تر درین باب فرموده **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
که او را فضل خوانند و الفضلش صورتی برتر از هر چه بود و از چشم عوام پنهان بود
و در شب سال ماه در همه کاه ثانی اشین اذعان فی الغایت **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
بدان **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
عایشه مراد است و گفته اند در شان مبارات است و بعضی عام میدانند و بر هر تقدیر
انها که قدر چنین بر واقعی میکنند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
نیکی و در آخرت از رحمت یعنی در بر عالم ملعون و مرد و در اندو در آن سرای مغبوض و مطرود
و گفته اند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
برای خود اعتنا و کنند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
عنا که **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
خدا یا ایشان را **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع

و ثواب **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
متکلم شوند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
باست از حیثیه خیاست **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
سرایت کنند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
از گونه همان بدون تراود که دوست و گفته اند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
باک راغب و یا بل ایشان طعن است که در هر محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که
باکین و تین و موجودات حرمی باکین و چون عایشه صدیق و درین وجه جنسیت سبب الفت
و محبتست و الیه اشارت فی الشیخی المعنوی **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
خود را همچو کاه و کبر است و ناریان را با ناز ادا بدهند و ناریان را ناریان طالع بدهند اهل
باطل باطلان را میکشد و اهل حق از اهل حق هم سرخشانند و طبقات اند که بر طبعین لطیفین
الحیثیات است این ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیق و درین وجه عایشه را در هر ساله مر
الصفای بیل استقامت کربانه لاجرم اجماع و حجت آیان اقصای خود و **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
کوه یعنی حضرت پیغمبر ص و عایشه رض و صفوات رض **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یعنی منزه و مبتلا اند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
عالی که ذیل صمت و وجه طاهر و اولی و چنین شیعته آوده کرده و صفوان مردی
باکین و وانا و لیا و محابه او را نیز بدین نعمت متهم بنیان داشت **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
نعمت بهشت است **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
در میابند سر زده **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
بیکانه در میابند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
کنند **یا ایها الذین آمنوا** و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع
آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده بود و تقاضای عرض رسانید که مادر خاندان خود بر صغیر می
که نمی خواهم که همچو کسان ابرار حال بدهند و ناگاه یکی از کسان باخانه در می آید و امانه بوجوهی که
شاید می بیند حق سبحانه ایت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان به دستوری در میابند
یا ایها الذین آمنوا و باید که سوگند بخورند **و لا یطعوا** شعاع

[illegible]

امور را که بر این احوال است و بتدوین بر او هم سازند و بقدر القوم و قوت الملک میگویند که احوال الشاهر
نور القیام ساکب بر محکم و برین تقدیر است که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعبث
کل چیز پدید آید و فرعون میفرماید **ه** از همان خانه احسان تو هر جامه که من بخواهم بفرماید
لطیفیم در تنهات آورده که مدلول السموات و الارض چه هر دلیلی از لایزال قدرت و بدایح حکمت
که در دایره سبب و مرکب زمین واقع است دلالت و افیاض داده بر وجود و قدرت و علم و حکمت و فی
کل شئ دلالت **ع** وجود حمله اشیا دلیلی قدرت است و دلالت عباس بر منقولات هادی
اهل السموات و اهل الارض و هاه اهل آسمان و زمین است که بر دلالت او بخیر خود را بر بند بارش
او مصالح دین و دنیای ایشان در لطایف و مضامین از خواجها و سلاطین و ارباب روح الله روحه نقل
میکنند که سر و اهل السموات و الارض را یکی موجب ملل و نعم و ظلمت سبب من و وحشت است
و چون که از محنت تاریکی بر احوال و تنهایی و سرفروغ و نعمت و نشاط و وسعت و بیقراری و بیچارگی و آزار و
تجلیات جمال الی سبب سر و احوال و تنهایی است **و** جو قوتها و شوی از من آمده
و کفر **ج** جو قوتها و شوی از من مسلمانیان **ق** بعضی از علما گویند خداوند که روشن
کرد اند چیزها را تا با صی ادراک کند و بدان راه یا بدین چون حق سبحانه بیان کرده است از
برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و بدو بدان داده و ما بر سر او و بر او توان گفت
اضافه روح آورده که در زمان ظلمت و جهل و کس ساکن از حقوق خداوند و علوان سفلیان ننگ و
قیح از صبح باز نهند و چون رایت نور ظهور نموده خیال ظلام روی با نهر آمدن و وجود آن
کیفیات ظاهر کرد و صفوات کدر و غرض از جوهر تمیز شود و مدر که انسانیه و اندک
استفاده این دانش و تمیز و نور کرده اما در ادراک نور و تحیر باشد چه دانند که عالم از نور
ملوست و از مخفی ظاهر بدلائل و باطن بالذات بر حق سبحانه که ما بدو دولت در کار یافته
و من تبه تمیز اشیا و سید سزاوار آن باشد که او با نور گویند و نور حق نور حقیم
حق است که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت ثبت در شرح کتاب
فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدک شود اگر چه از ادراک ابن ادراک غافل باشی و از
غایت ظهن مخفی اند چنانکه ادراک لوان و اشکال بواسطه ضیایست که محیط است با آنها
و شرط است در رویت و با وجود این نیستند در ادراک آنها از ادراک ضیا میشود و بغایت
ضیا معلوم میکرد که و رای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی

[illegible]

دیدها را و بر بیدار فطره و شرف و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که شعله انوار از میان
ابواب پرده بی آرند **يَقْبَلُ اللَّهُ** میگرداند خدای **الَّيْلِ وَاللَّهْم** شب و روز را بفرستد
از به بکشد که با نقصان یکی و مزاجه دیگر با متغیر بسیار و احوال ایشان بمراتب و بیرون باشد
و ظلمت **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در آنچه مذکور شد **لَعِبْنَهُ** هر چند دلالت و اعتبار است که
الْأَبْصَارُ خداوندان بصیر و بصیرت را **وَاللَّهُ خَلَقَ** و خدای بیافریند **كُلَّ شَيْءٍ** هر چند
که در زمین است **مِنْ مَاءٍ** از آب که هر داده است یا از آب مخصوصی معنی نطفه و این با
سبیل تغلیب و وجه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در زبان آنان عجمی
نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر او افکند بکذاخت و آب گشت بعضی
از او را تغلیب فرمود و آبش و از آن جن بسیار پس برخی را تغلیب کرد و باد و از آن را که
را مخلوق ساخت بر تغلیب نمود و مقلان را با خال و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق
کرد و اصل همه آب است **فَنَهُمُ** پس از آن بجنه کان **مِنْ مِثْلِي** هست آنچه می رود **عَلَى بَطْنِهِ**
بر شکم خود چون باد و آیه و سایر هوام **وَنَهُمُ** و از ایشان هست که می رود
عَلَى رِجْلَيْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ **وَنَهُمُ** و از ایشان هست که می نشیند
عَلَى أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحش و غم و سبج تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن است
باشد به آلت مشی پس آنکه بدو پای رود آنکه چهار پائمه دارد و آنرا حیوانات اند که مزاجه از چهار
پای دارد اعتماد او بر شش است **يَخْلُقُ اللَّهُ** می آفریند خدای **مِنْ شَيْءٍ** هر چه
میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود با اختلاف صورت و اعضا و حیات و حرکات
و قوی و اقوال را و وجود اتحاد عنصری و صاحب حلیقه فرمود **وَهُوَ** او قادر است بر هر چه خواهد
و خواست هر چه خواهد کند که حکم او است و نقش بر پرده کمال او است و نقش در آن
درین دلها او است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر آفریند همه چیزها
قَدِيرٌ توانا است پس هر چه خواهد بیا فرزند **لَقَدْ أَنْزَلْنَا** بخدای که فرستاد آیات
مُبْتَلَاً امتحان و شن کرده و سواد **وَاللَّهُ يَمْدِي** و خدای راه نماید **مِنْ شَيْءٍ** هر که
خواهد بسبب فکر در آن **إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** برای راست و درست که طریق هفت است و از
آنکه میان بشر منافق و پیروی خصوصیت افتاد پیروی گفت میان آنجا که مایل به عمل محمد
و پیروی منافق گفت مرا فاعل بکعب بن اشرف میکنند و بجهان آیه فرستاد که **وَيَقُولُونَ** میکنند

و فرموده چرا بر عرب و یار کسری و بلاد روم بدیشان انزای داشت و امیدست که جمیع
اطراف و آنجا مشارق و مغارب همک لیظلمه علی الدین کله بخورند تسخیر طایان سنی
شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصلحی در آید **هـ** دم بدم صیت کالدولت خدام
عمره روی زمین را سپهر خواهد گرفت شاه باز قتلش چون بر کشاید با قدم از ثریا تا روی
در زیر پهن خواهد گرفت این آیت دلیل ایمان قرانت و حجت صحت نبوت و بعد از خلافت
خلفاء ما شنید رضوان الله علیه جمیع دیگر فرمود **یمن** و هر این با وقت و منکر
و ثابت سازد **لهم** برای ایشان **لهم** دین ایشان **الذین** که آن دین را بپسند
میشناسند پیوسته دین اسلام مراد است که او را بر عهد ادیان غالب گردانند **لیکلفکم** و بداد دهد
ایشان **لین** بفرستد از پس او را از عادی **لهمنا** ای یمن از ایشان **یمن** بفرستد مرا
در زمان خلافت **یکش** که شش یک نفر است **یت** یا من جبر بر ایضا اختیار و جاهد ایشان
از عبادت و توحید بآنند **من** که هر که کفران و زندقه در بر نعمت **بعد** که بعد از است
شدن و عفو **یک** پس آن که کافر و کفران **هم** **الذین** ایشان که ملائند در فسق و بغی
آورده که قتل **ذی القویین** ضو اول جمعی بودند که کفران این نعمت و زندقه **ایمن** **الذین**
و بیای دادند از مفرضه **یاتی** **ان** خود میدادند و واجب **ذی الطی** **الذین** فرمان برد
پسول را هر چه فرایند **لکم** **رحمن** شاید که رحمت کرده شود **لکم** **مبذرا** ای محمد
الذین **کفر** آنانکه نکویدند **مخرجین** عاجز کنندگان مرغدا را از عذاب گردانند **الارض**
در زمین یا پیشوایان که بودی عفو است که بر حق جان بخشی گیرند و عذاب او را
از خود فوت کنند **و** **لهم** **ان** بآنکست ایشان آتش و فزع است **و** **لیلی** **و** **بدان** **کتبت**
آتش چرا سبب نازل آمده که حضرت مولای غلامی انصاری را که **لج** این عرو نام داشت
وقت نیمه روز بطلب فاروق فرستاد **لج** به اجازت در آمد و عود خرخته بود و جگر
آن بعضی اعضای او دوشده و لی آلت که بیداد بود و باز وجه خود ملائمه میفرمود
از آمدن غلام که هیچ تمام بدو می راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که بودی که حق
سبحانه نفرمود که آبا و ابناء خدم و حشم ما در مثل این مقامات به دستوری در خانه
ما در نیامدی یا بر سر امی مخفیانه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدایت پیوسته مردم اندان
آیت نازل شده بود که **انما الذین امنوا** ای گروه کور و کوران **لیست** **انکم** باید که دستوری

طلبندان شما **الَّذِينَ لَمْ يَلْمُوكُمْ** مگر آنکه مالک ایشانست دستهاو شما یعنی بندگان ذکر ایمه
 ایشان از غلام و کنیز **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** و آنان نیز از کوفگان که نرسیده اند به یوغ
 منکم از قوم شما یعنی بندگان و کوفگان ناسید باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن
 شما و شما **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** سه نوبت در شب از روی **مِنْ قَبْلِ صَلَواتِ رَبِّكَ** یکبار پیش از شما باورد
 که آدی از خواب بر بخیزد و جامه خلوت بپوشد کرد و بخواند که لباس صحبت پوشد
وَجِبْنَ تَصَوُّوْا و یکبار هنگامی که می بخیزد **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** جامه باخیزد **مِنْ قَبْلِ صَلَواتِ رَبِّكَ** بیان
 است یعنی آن وقت بپوشد و **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** بعد از آن یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجزیت
 از لباس و در آمدن به صبح **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** **لَكُمْ** نگاه دای بلایین سه وقت عورتی که شما را
لَيْسَ عَلَيْكُمْ نَيْسٌ نیست بر شما **وَعَلَيْكُمْ** و بندگان و کوفگان ناسید **جَلَّالٌ** کناح و بزرگوار
 است **يَذْكُرُكُمْ** پس از این سه وقت **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** بندگان طواف کنند که متذکره در آیند بندگان
عَلَيْكُمْ شما را یا بخند متپس هو ان نمی اندک دستوری طلبندان بعضی **لَكُمْ** می آیند بعضی شما
عَلَى بَعْضٍ بعضی بعضی مایک بر روی **لَكُمْ** مانند این روش کرد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** و بعضی
 و بیان میکند خدای **لَكُمْ** **الآيَاتِ** برای شما دلایل حق و احکام شرع **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست
 بمصلح **عِبَادِكُمْ** حکم کند بر عبادت ملاسم آداب نزد بعضی علم احکام بر آیت منسوخ
 و بقول بعضی حکم این مجید را پس بداند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب
 داد که بخدای که منسوخ نیست الامر درین نهادن میسر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** چون
 بر سنن طفلان **وَمِنْكُمْ** **الظُّلُمُ** شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد است که بالغ گردند و
 احتلام روش نزد ایلی است بر یوغ **فَلْيَسْتَأْذِنُوا** پس باید که طلب دستوری کنند در هر اوقا
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْكُمْ چنانکه دستوری میطلبند مگر آنکه بالغ شدند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان
 بعد ایشان حکم سایر مردان دادند در استیذان **لَكُمْ** چنانکه بیان کرد آن حکم را
يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ مبین میگرداند خدای **لَكُمْ** **آيَاتِهِ** برای شما آیتها و خود را **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا
 داناست باحوال شما **عِبَادِكُمْ** حکم کند بحکم در تعجب او ضاع شریعت تکرار این دو اسم
 در اخذ و آیت متعاقب جمعه مبالغه و تاکید است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** و نشنکان در خانه ها و از
 مانند آن **مِنْ قَبْلِ اللَّهِ** از زمان **الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** مگر آنکه امید دارند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** و خود را یعنی
 طمع نمیکنند که کسی ایشان را کناح جمعه پیوی و عجب **فَلْيَسْتَأْذِنُوا** پس نیست بر ایشان

آورده که چون آدم صیغ را با حق تعالی بپایستد و درین بین با یکدیگر پیوستند و چنانکه از ابتدا
آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفتند و وصلت ایشان با هم پیوسته شد و در هر دو طبیعت از
جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافت جمله اوصاف دیمه که باز درینیه را در وجع و روفی آنها
از پیوسته می باشد رسوم و عادت هر دو و مذاهی آداب مختلفه همه افتاب
او ظهور می باید **و** غباری که خیزد میان راه است چه کیمر که هر دو پیوسته را چون
وقت غلبه او تا حدی است که نکه آهن اولاده عبد فی الان و در میان او وارد شد
و در آنقران در میان او چنین فرموده که اگر ایست مر **لنخذ الله حویله** که به اصل حی است
و الله باطله همه فرع او بنده و انچه است که مخالفت می سبب و صول بجهت المادی
سزای نافرین از سر و نیست **ترک** و اوقات پیوسته است **نات** و آیاتی که تو علیه
بر آنکه که هو الاخدای خود ساخته **و کیلا** نگاه بای که او را از آن منع کنی این کلام حسن
بآیت قتال **محب** بلکه کان می بری **ان** که مر آنکه بسیاری از مشرکان **یسع** و می شنود
بگویند **و یقولون** یا تعقل می کنند بدید **لا یل** تو جید را بقید اکثر عاقل معاند و اها که
ایمان نمی سازند او در خارج اند **انهم** نیستند ایشان **الا کلا** که می ماند چهار پادان
در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر از ذله قدرت ملک عدم **بلکم** بلکه ایشان
اضل سبیل المراء تنه و انتقام چه ایشان انقیاد مستقیم خود میکنند و اینها از عباد دین
بوده کار خود ابا می نمایند و دیگر چهار پادان طالب البخینند که ایشان را سود ندارد و
از انچه ایشان از حق می ساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است می گذارند و در ریاست
که موجب اشد مضرت می آید و **نالا** تا آئین بین و نظر نیک **ای** ترک بهنج پروردگار
خود که از حق قدرت **کیف** ملاحظه می کند و بسط کرد سایه را از نظیر و جنتا و این
افتاب و ان ظل خوشتر از منده است بعد ظلمت خالص بفرق طبع و انقیاد خود
بصفت و شعاع شمس سخن سوا و مفرق نود با صی و در آن محل هر دو منطبق است و لهذا
یکی از نعم بهشت ظل امدد خواهد بود **و ک** شایسته که خواست خدای **لجعل** هر اینده
کردن آید آن سایه را **کنا** ثابت و آرام یافته بر یک مثال **شجر** جعلنا **شجر** بر که آید
افتاب **یعلی** بر شناختن سایه **و لیلا** دام غلبه چه سایه جن افتاب شناخته
نشود **قیض** پس فرا گرفته سایه را **الینا** بسوی خود **قیض** **ایسر** فرا گرفته آسان

یعنی اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع جالب سایه آوردیم و او را فدا گرفتیم چه اگر
بیکبار مقبوض شدی همان مردان که سایه با پیوسته است معطل اندکی و نزد بعضی
مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و صیر قیضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خلایق
در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را با یک ساخت و از او ای نداد بلکه افتاب را طالع
ساخت و دلیل شناخت او که در اندک که تبیین الاشیاء باضدادها و اوقات روز و این
دایره ساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قیض کرد با قول باز شب در آمده مد
ظل ایشان بر آن قوت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس پیوسته اسلام که بطول
جمال سیدنا نام علیه الصلوة والسلام از آن که طالع گشت و اگر آن سایه دایم بود
خلق در تاریکی غفلت مانده و روشنی آگاه **نسیذ** **و** کن خورشید جلالت بر خیزد
از شب تاریکی غفلت کن بر روی برون صاحب کشف الاسرار کو بدین آیت از روی
ظاهر معجزه مصطفی است صلوة الله و سلامه علیه و بفرقه هم حقیقت اشارت بقرب
و کرامت وی آما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلم در سفری وقت قیلوله زیر درخت
فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود و چون بخواه بقدرت کامله سایه آن
درخت را ممدود کرد از ایند چند آنکه همه لشکر اسلام در آن سایه می نشستند و این آیت نازل
شد و نشان خصوصیت و قربت آنست که فرموده **تراب** هر یک می رسد اعلی بنوا و هم وقت
طلوع در آن داغ کن تراب بر دل نهاد و این حضرت را طبع فرمود که فراموشی و در هر
می نگرید دیگر چه خواهد **و** فرست میان آنکه با نثر عرب **با** آنکه دو چشم انتظار شین
و از حقایق سبک جهان مفهوم میشود که مدظل بسط ظلال نوال عصمت بر حضرت
رسالت و افتاب معرفت که از مطلع دل منور شر طالع شده دلیل آن و فیض اشارت
رسوم و سایط و در اوقات مذکور است که چون افتاب صحبت از مشرق غیب بنافت محبوب
سرابرده خود بر صحرای ظهور کشید آنگاه **محب** گفت **ع** آخر نظری بسوی ما مینگی
المر ترابی **تراب** کیف ملاحظه و در امداد او مرا **یسی** **ع** کن خانه بگذاردی اندامه
قل کل یعلی علی شاکله و اعتبار نیک که حرکت شخص نباشد سایه مخرک نشود و لول شاء
لجعل ساکن و اگر افتاب احدیت ما از مطلع عزت بنایان سایه انسانی چه هر سایه
که هم سایه افتاب شود افتاب بر حکم شمس قیضناه **الینا** قیضا **ایسر** در یکد

لا وبقدره بر داشتی و گفته اند بجهان انکار مقتدرست تقدیر کلام آنکه
 آیا نفوق بدان بر من منتهی می باشد که بی سوا یکی باده بندگی کفری یعنی اگر توانا
 تعیند نمیکردی مادر من مراد در ربانی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و محتاج نشدم
 و چون فرعون شنید بود که موسی گفت که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید
 و از روی امتحان **قال فرعون** گفت فرعون **وما انا برب العالمین** و جیت پروردگار عالمیان و
 چنین ست سوال از اهلیت کرد **قال** گفت موسی در جواب **انک انت ربنا** و است او یکبار
 آسمان و زمین **وما انا برب العالمین** و آنچه میان ایشانست **انک انت ربنا** اگر هستید **موسی**
 بیکم آنان در تحقیق صفات حق و بیعی نیستی و هم اعدا فرمود از جواب از اهلیت
 و تعریف کرد حق را بظاهر ترین دلایل حکمت و آثار قدرت **وقال** گفت فرعون **انک انت ربنا** مر
 آنا انک که کرده او بودند از شر او قبط و ایشان با نصدق بودند ندی زبورها بسته و بپند
 و بر نه نشسته **الاکسمون** آیتی شنید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار و بی پر
 او از افعال او خبر میدهم **قال** گفت موسی در جواب **ربکم** خدای من آفریدگار شما است
ربکم آبا کلمه **الاولین** و پروردگار من پیشین شما عدو که در آن افعال آیات بنظر او واضح
 آن و متنازل **قال** گفت فرعون من قوم خود را **انک انت ربنا** و فرستاده شما بر سبیل سحریت
 او را سول خواند **انک انت ربنا** آنکس که فرستاده اند شما **انک انت ربنا** هر اینده دیوانه است
 که جواب مطابق سوال نمیدهد **قال** گفت موسی **ربکم** پروردگار عالم آفریدگار مشرق
 و مغرب است **وما انا برب العالمین** و آنچه میان مشاوق و غارب باشد **انک انت ربنا** اگر هستید شما
 که فهم کنید در بابید که جواب سوال شما جز برید و جده نمیشود و بدینکه هیچکس را از حقیقت حق
 سبحاننا کای ممکن نیست هر که در عقل و فهم و فهم و حواس و قیاس بخندد خداوند سبحان
 از آن منزله و مقدس است سجده این عده محدثانند و محدث جز در آن محدث نتواند کرد
 آنکه او از محدث بر آوردیم چه شناسد که جیت بر تقدیم علم و سوسی حضرتش نیست
 عقل نیز از کمالش کانیست **قال** گفت فرعون بعد از آنکه از منظر در آمدن **انک انت ربنا** اگر یکی
 او موسی **انک انت ربنا** معبودی غیر **انک انت ربنا** بجز من **انک انت ربنا** هر اینده گردانیم **انک انت ربنا** از خدا
 آورده اند که سخن فرعون از قبل بد بود زیرا که خدا ایشان را مفرودت از هر فرعون حق می
 که در اینها هیچ نمی دیدند نمی شنیدند و بدون نی آوردند از امرده موسی عام چون ذکر من

۱۴
 شنید **قال** اول و جلیل آیا این که با من و اگر بپایم **انک انت ربنا** بجز بی و شریجه بیان
 مجزعه می باشد **قال** فایده گفت فرعون که بسیار بخیر **انک انت ربنا** اگر سستی **انک انت ربنا** از خدا
 کیان در دعوی خود **انک انت ربنا** پس بداخت موسی عصای خود **انک انت ربنا** پس بپای عصا
 پس از افکند **انک انت ربنا** و در آشکارا بفرعایت او ظاهر بود و فرعون را
 او بتوسید و در آن که حاضر بود و غیر مت کردن در خلیجه در وقت قیامت و بیخ هزار کشته
 کشته **وقال** و بدون آورده **انک انت ربنا** دست خود را از کیهان ببرد **انک انت ربنا** کون فرعون نموده
 بکوهان در آورده بود **انک انت ربنا** پس آنجا دست او **انک انت ربنا** سفید و رخسند **انک انت ربنا**
 منظر کنندگان کان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام
 نور در آفتاب دیدها را خبر ساخت **قال** گفت فرعون **انک انت ربنا** حوله را شرافت قوم را که کرد کرد
 او بودند **انک انت ربنا** بدستی که این مرد **انک انت ربنا** و بیست دانا فرعون ترسید که گسان
 وی موسی ایمان آوردند حیل ایلکت و گفت این جادوی است که در فن سحر مبارکی
 تمام دارد **انک انت ربنا** بدستی که پیون کند شما و این **انک انت ربنا** از زمین شما یعنی در باب
 مصر **انک انت ربنا** جادوی خود **انک انت ربنا** سرچه میفرایند را شمار کار و او معجزه می
 او را انواع دعوی و جیت بخصیضه شاد و وقت با قوم افکند از دیند آنانکم **انک انت ربنا** الاعلی
 تشنل نموده ان پیوستند که خود در کار موسی ع مدد طلبید **انک انت ربنا** اگر بکنند پس
 کن او **انک انت ربنا** و برادر او را در توقفا کن و بقتل ایشان فتاب مکن **انک انت ربنا** کتب
 ایشان تا مردم در کمان نیفتند **انک انت ربنا** و بر اینکی و بفرستند **انک انت ربنا** در شهرها و ملک
 خود **انک انت ربنا** جمع کنندگان یعنی الجیان روان کن **انک انت ربنا** تا بیانند
 هر جای که یک جادو نیست **انک انت ربنا** دانا و بر **انک انت ربنا** برای هنگام روز
انک انت ربنا دانسته شد و وعده داده که بوم الزینة بود **انک انت ربنا** و گفتند یعنی
 فرعون گفت **انک انت ربنا** مردمان یعنی اهل مصر **انک انت ربنا** آیا هستند شما **انک انت ربنا**
 فرا هم ایندگان یعنی فی امر یک جمع شوی **انک انت ربنا** شاید ما همه با اتفاق **انک انت ربنا**
 بی روی کنیم جادو را یعنی متابعت در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا بی روی دی
 ایشان کنیم **انک انت ربنا** اگر باشد **انک انت ربنا** ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هاروی
 علیهما السلام **انک انت ربنا** پس آن هنگام که آمدند جادوای نزدیک فرعون ایشان را

اینها را که در این
 کتاب مذکور است
 از حدیث صحیح
 است و در این
 کتاب مذکور است
 از حدیث صحیح
 است

قوم عیون مسته بشرط اندک زین موسی باشد در هشتاد و پنج سال که آن حضرت
در قمر دریا فیصل است پس با استخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بسط السما را بد
مهم ساختند روی برآه نهادند و آخر روز خیر خروج ایشان بقبطیان
رسید چه می بیند شدند که بنی اسرائیل تهنیه اسباب عید در خانه ها حق
اقامت نمودند و روز دوم خلاص شدند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی
یکم از آن قوم ببرد و بجزیه او مشغول شدند و در عید و روز فرعون بجمع شدن لشکر او
کرد **فارس فرستاد** فرعون **فی المذبح** در شهر ستانها که بیای تخت نزدیک بود
حاضر جمع کنندگان لشکر را و گفت **ان هو الله** کسی که کوه بنی اسرائیل **لشکر زنده**
قلیون کوه اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در ستانی بیست
گذشته و بیست نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد جمع قوم از آنها
و مبیان و اسل و شان هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت لشکر
خود اندک شمرد و گفت ایشان کوه بسیار اندک اند **یا اهل ایشاک** ما را **الغایظون**
بخشم آنرا که بجز آنرا که بخت اند با برابری و فرمود **یا اهل الجحیم** و اهل بعضی لشکر را
یا اهل الجحیم سلاح دارانیم و از اندکای مرا هم خوب نفرین است بلکه قوم مو بینه سلاح
دارند و بعد از حرب دانا اند **یا اهل الجحیم** پس بیرون آمدیم فرعون بنیان این عهد اعیه
خروج در ایشان بدید و مردم تاب و ن آمدند **یا اهل الجحیم** و ایشانرا چشمها
و کف و از کفها و زهر و غیره و مقام **یا اهل الجحیم** که در کوه و از منظرها و بیرون
بچین کردیم با ایشان **یا اهل الجحیم** و ایشانرا باغ و بوستان و کج و جابله ایشان **یا اهل الجحیم**
یا اهل الجحیم پس فرستاد آن یعقوب را چه فی است که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمی
آمد همه اول قبط را بخیط نفوس آوردند و اصحاب آنست که در زمان دولت او
و سلیمان علیهما السلام بمکه می استیلا یافته منصور و همان قبطیان شدند
الفقه فرعون ششصد هزار سوار و مقدمه لشکر و کوه و ششصد هزار پیاده
تعبیه فرعون و ششصد هزار را بر میسر نام زد و دو ششصد هزار در ساقه لشکر
کرد و خود با خلق بسیار و قلیق را گرفت **یا اهل الجحیم** که لشکر را با غرق جوش شده در موج جوش
در راه آهن **یا اهل الجحیم** بوج چشم دلبرای یک و خونین **یا اهل الجحیم** بقصد خون مردم تیغها **یا اهل الجحیم** پس

انرا در آمدند بنی اسرائیل **یا اهل الجحیم** قصد کنندگان بجهت مشرق لشکر بنی اسرائیل را در صورت
بودند یاد اهل شدگان در وقت شروق آفتاب و بجهت به کام طلوع آفتاب بنی اسرائیل رسیدند
لشکر موسی هم یکنار در راه قدام رسیدند و موسی و عیون میگردید که ناکه اثر فرعونیان بدین
یا اهل الجحیم پس آن هنگام که دیدند هر دو کوه یکدیگر را **یا اهل الجحیم** گفتند یا رب موسی
یا اهل الجحیم هر اینده در یافته شد که بنیم بعضی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست
ایشان گرفتار خواهیم شد **یا اهل الجحیم** گفت موسی **یا اهل الجحیم** نه چنانست ایشان شما را نیابند **یا اهل الجحیم**
یا اهل الجحیم بدستی که با منست بیاری و مدد کاری **یا اهل الجحیم** بیور کار من **یا اهل الجحیم** زود راه نماید
مرا درین حدوت و طریق نجات بدید **یا اهل الجحیم** گفت آنکه موسی هم در کلام خود محبت را مقلد
داشت که آن معنی بنی و حضرت پیغمبر ماصی افعلیه و ستر مرقی خود که آن را معنی محبت را
فرمود تا بر ضیاع عرفان و نفس کرد که کلام از خود بخوبی است و این مقام میردت و جیب آن
نمی خرد نظر کرد و این رتبه مرادست می رسد هر چه گویند آن که در هر چه گویند چنان کنند
این یکی را روی او در روی دوست و آن دیگر را روی او خود روی دوست آورد و اندک چون
لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند و بجهت میان فریقین بدید و در
چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آید آفتاب از قاع یافته بخواران
میان بر خیزد و ما را ایشان که راه مخلص ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر از عقب ایشان
بجا قلیق بخت **یا اهل الجحیم** که در روی که هر سو گریگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه
و ساندند که موسی هم بنالید و جوی در هر سید که مادر را بایکم تو کردیم او را بکینه بخوان و بدو
حکم فرمای چنانچه فرمود **یا اهل الجحیم** و ای مردم **یا اهل الجحیم** موسی موسی **یا اهل الجحیم** آنکه بزن
یا اهل الجحیم عصای خود در راه قدام موسی بر لب دریا انداخته و عصاره ی درخت و گفت یا ابا
خاله ما راه ده **یا اهل الجحیم** پس شکافت دریا و درود و از ده راه بدید **یا اهل الجحیم** پس بود کل فریق
هر پاره جدا شده از هم **یا اهل الجحیم** موسی موسی **یا اهل الجحیم** بزرگ و فی الحال یاری بزرگ دریا و در و کل
او خشک شد و هر سبطی از یاری بدید **یا اهل الجحیم** گفت **یا اهل الجحیم** جمع کردیم **یا اهل الجحیم** و بنی اسرائیل را
که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریا قدام کرد آوردیم بر جوی فرعون بکنار دریا رسید
و آن حال مشاهده کرد خواست که سفره قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بیند که در
ان هیبت من شکافه شده ها ما را بطریق ساده باوی گفت قو می دانی که این صوت

بدان می و یافتن اینها بدینا در تباب که غرق شوی فرعون خواست که عنان برآید بجای
بر ناده نشسته خود را پیش فرعون بدید افکند و فرعون بر عیوی تنه می نمود و بعد عیوی بوب
مادبان شنیده عنان تاملان در دست فرعون پیوسته بود و وی بدید انما و لشکران هر فرج
اندای بدید از آمدن و میکائیل هم بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را می برد تا تمام لشکر بدید
در آمدن و حکم کرد که در با حال خود رو بیکجا بهم پیوسته و مجموع فرعونیان
غرق شدند و غیاس ایل سلامت عن که بر کمان در با قرار گرفتند **قال الله تعالی و نجی مونس**
و نجات دادم مونس و مونس و هر که با او بود از غرق شد ایشان را **و نجی مونس**
کرد انبیا دیگران **قال فی ذلک** بدست که در آنجا می سودیم او و هلاک فرعون و حزینان
لایة هر اینده علامت است روشن و دلایلی بود از قدمهای **و ما کان کلمة من فی ذلک**
قوم فرعون **و منین** که در بیکان جدا تنهای فطرت می بود که می توان فرعون بود که ایمان نیاورد
و بعضی می می عم از صی چون آمد **و ان کلمة** و بدست که آفرید **و ان کلمة** از
غالب و کسی با قدرت غلبه بر ویست **الرحمن** هر که با نیست عقوبت نکند مگر بعد از انرا م حجت
و انما و نجوان علیهم و مشرکان عرب **و انما** می خبر ابراهیم که ایشان نسبت بدو
میکند و بنزدی او می فرستند و مستظهر اند **قال** یاد کن آنرا که گفت ابراهیم **لایة** من
بد خود آرد و **و انما** می خود یعنی اصل با را و از ایشان پرسید که **ما تقبلون** چیست
آنچه می پرستید **قال انما نقبل عتیقتکم** پرستیم **اصناما** بتانرا **فانظروا** می پرستید می باشیم
کما من آنرا **عاکفین** مجاور و دلمان بر عبادت می و تماهاست که ساخته بودند از انواع
فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آن مداومت میکرد **قال** گفت ابراهیم که بتان شما
قال می شنیدند خوانند شما را **ان دعوتی** و فقی که بخوانید ایشان را و خوانند
و اجابت میکنند **و یقولون** یا سود می رسانند شما که پرستش ایشان میکنند و دوزی
میدهند **و یقولون** یا نیاک می رسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را
نمی هوش غایب فرماید ابراهیم علی نبینا و عم نقولستند که او را بنعم جواب دهند **هانه**
تعلیس پیش آورد **قال و انما نقبل عتیقتکم** گفتند از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم یا یافته ایم
اباه یا بدان خود را که ایشان **لایة** می پرستید می پرستید یعنی اینان را پرستش می نمود
و بران مقیم بودند **قال** گفت ابراهیم **فانظروا** یاد دیدید و دانستید یعنی بدانید که

که هر حال که **ما تقبلون** آنچه می پرستید که می پرستید آنرا **انما نقبل عتیقتکم** یا **ما تقبلون**
درینده شما این پرستید **انما نقبل عتیقتکم** پس بدین سستی که آنرا معبودان **و انما نقبل عتیقتکم**
بر اینی شما را که پرستیدگان ایشانند تصویر می کند در نفس خود بر سبیل تفریق ایشان
چه آن در نهجت ان تصویر انفع است و دشمنی مرید خود را ظاهر است چه ضرری که از
عبادت ایشان و سدا از هیچ دشمنی منتصق نیست یا معنی است که من دشمن ایشان را
چه هر کس با دشمنی و ازین آن نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر
کرد یعنی من مخالف و معادی ایشان **الرحمن** لیکن دوست من بود و کار عالمیست
الذی خلق آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد **فیهو** پس او را میفاید مرا براسی
در قی و فعل با بیافرینی اقامت حق و راه میفاید مرا براسی در قی و فعل با بیافرینی اقامت
اقامت حق و راه میفاید بدین خلق **الذی خلق** و آنکه او **یطیعنی** میخواند مرا عذاب که قی
اجزاء بدن من با نیست **و یسقینی** می آشاماند شراب که موجب تسکین عطش و سبب طب
اعضاء منست در عین المعایه آورده که مراد طعام الفت و شراب ترافتست صاحب بحر فرزند
که طعام عبودیت که در راه بآن زند بود و شراب طهوری بصفی ربوبیت که ارواح بان ابر
باشد و کشف الاسرار از دوزخ و التون مصری قدس تر نقل میکند که این طعام طعام معرفت
است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند **ه** شراب المحبة خیر من شراب
و کل شراب سواه شراب و از خوی کلام محققان بشده از اسرار کلام حقایق نظام
ابیت عند مرینه **یطیعنی** و یسقینی میخوان بود **ه** ترا فاله دادم از خوی **یطیعنی**
ترا پیاله مدام از شراب یسقینی **ه** مرا تو قبله **و یسقینی** سبب گفتن **ه** مردان که کم دینکم
و **یذنی** و **انما** می چون بیمار شوم **فیهو** پس او مرا شفا دهد از مام جعفر
صادق رضی عنقه است که چون بیمار شوم بکاه مرا شفا دهد بتوبه سلیح فرموده که من
بر ویت اغیار است و شفا بکاه از او و احدی را در بر آورده که بیماری متعلق است
کوین است و شفا بقطع تعلق آن و آنرا بسته بجز بر عنایت است که چون در هر سادگی
از همه منقطع ساخته بیک پیوند دهد یعنی بشارت تجرد از مرض و تعلق از هر
چه که هست که چه خوب آمدی مسیح صفت **ه** بیک نفس همه در بر آورده **و الذی یخیر**
که بپسندم در دین و وقت انقضای اجل **فیهو** پس نزد که داند مرا در آخرت برای محاسبه

قال گفت صالح عمه ناقة این نافه ایست که شما طلبیدید **لها شرعاً** و در انصافی
 است از آب عالم و در زمان شرب **یوم معلوم** آبش خود و نعی دانسته شده یعنی یک
 روز آب از آن است و روزی از آن شما در نیت و می نژام و می نشوید **لا تمسها**
 و میس کنید و بپوشید **بیدی** یعنی قصد ندن و کشتن و می کنید که اگر چنان کنید
فما حقکم پس بگوید شما را عذاب **بیرم** عذاب روزی بزرگ بر کسی روزی از همه
 بزرگتر عذاب است در **مغفر** و اسیر می کرد تا فاقه را **فما حقکم** پس کشتند بشما
 نزدیک تولد **فما حقکم** پس فرار گرفت ایشان از عذاب و عود می نمود **ان یخ**
 ذلک بدرستی که در آنجا نازل شد **لا یله** دلا نیست بر آنکه کفر بود از ظهور
 آیات مقرر و موجب تولد عذاب است **و کان** و نبودند **الکفر** پیشتر قوم
 شود که در بیکان آورده اند که از همه قبایل بود چهار کس ایمان آوردند و پس
فما حقکم بدرستی که اگر در آنجا نازل شد و غالب که مغلوب نشود **الرحیم**
 مهربان که بی استحقاق عذاب نکند **و کان** و نبودند **الکفر** پیشتر قوم یعنی اهل
 مکه **فما حقکم** پس خبر از آن چون ابراهیم و لوط علیهما السلام **اذ قال لهم** چون
 گفت مهربانان **اخوانهم** لوط برادر ایشان لوط علی بنیتا و عم ابراهیم از اخوت شفقت
الاستغنون آیا نمی ترسید در آنجا بجا می آید از خدای **ای** تحقیق من نگردد برای شما
رسول و سولی ام امین در نصرت بعضی بنیکو خواه شما ام **فالتقوا الله** پس بترسید
 از خدای در آنجا نصرت من **و الطیون** و فرغان برادر برادر برادر و عفت و نماز است
 علیه و نمطلبیم شما را بر بندگی که میدهم **من اجر** هر مردی تا بر شما اگر آن آید
اجر نیست ثواب من **الا کما علی رب العالمین** و تربیت کننده عالمیان **اتاقون** آیا
 می بیند مردان **رب العالمین** از ما عذای خود را در غایت دینی میل می کنید یا نیست
 ایشان **و تذرهم** و میگذارد و دست باز میدارد **ما خلق** آنرا که آفریده است
لکم برای شما برود کار شما **من انکم** از آن شما بل که شما قور
عادون کور و همانند کشتکاید که با وجود از واج بسیار تر حال می آید
 قالی گفتند قوم لوط عم در جواب وی **لین** که تندی که باز نه ایستی ای لوط
 انفعیح عمل ما و غیما از آن **کنون** هر اینده باشد **من الخیر** از پیرون کرده

قصه
 قوم لوط عم لوط
 عم بطریق اختصار

شدگان از میان ما و اهل مکه به بدین حال مردم را از دین خود بیرون
 کردند **قالی** گفت لوط که تحقیق من **لعلکم** من عمل شما را **من انکم** از دشمنان
 بغایت دشمن پس روی از قوم برگردانید آغاز مناجات کرد و گفت **رب نجی** ای پروردگار
 من باز رهان مرا **ای منی** و کسای مرا **ای یمنی** از شما استیجاء می کنند **فنجی** پس
 نجات دادم او را **اهله** و اهل بیت او را **و انهم** همه ایشان اهل لوط و هم زن و دود
 و دود اخاد وی و همه را بافتند **لا یخون** که پس از این لوط و هم که داخل
 بود **ای یمنی** در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط هم بیرون آمد و گفت ای
 با نجه بقوم می رسد **شر** که در میان کس عدا که در میان دیگران **و انهم** و بسیار اندیم بر آن
مطر بارانی که سنگ بوده یا البریت و انش **فما حقکم** پس دست می زدند **فما حقکم**
 شدگان که ایمان نیاورده اند **ای ذلک** بدرستی که در عذاب اهل مکه **لا یله**
 نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان **و کان** و نبودند **الکفر** پیشتر قوم **مؤمنین**
 که در بیکان کجند و دختر لوط عم بقول الصبح و دود اما بقول بعینه بحضرت لوط
 علی بنیتا و عم نکر و بد **و تذرهم** که در عذاب اهل مکه **افریکان**
قی که **ای یمنی** و استعز که هرگز نخواست **الرحیم** مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد
 عذاب نکند **کذب** بدو غ داشتند **کذاب** **ای یمنی** و آنرا که بخواهد و بکشته
 بود و بقر میزد در آن پشیده اشجار و انبار بسیار می آید آورده که اصحاب اهل مکه
 حرام بودند و چهار دین داشتند شعب و بنی و غر و فاسخ و سحی و سحی و سحی و سحی
 بنیتا و عم بدیشان فرستاد جنای خود با اهل مکه فرستاد **و اد قال** یاد کن چون
 گفت **ای یمنی** و سحی و سحی که ای قوم **ای یمنی** با نمی ترسید از عذاب الهی که بدو ترک
 می آید **ای یمنی** که من شما را **رسول** فرستاده ام **ای یمنی** با امانت که جز صلاح
 شما نیستی **ای یمنی** شما را علیه بر تبلیغ و حج **من اجر** یاد داشته **ای یمنی** نیست جزای من
ای یمنی که بر آفریننده عالمیان **و انهم** تمام به پیاپی پیمان بر آن **و انهم**
 و میباشید **ای یمنی** از کاهندگان و نیران رسانندگان **ای یمنی** و سحی و سحی
ای یمنی که بر آفریننده عالمیان **و انهم** و کم می کنید مردمان **ای یمنی** و سحی و سحی
 از حقوق ایشان **و انهم** که بر آفریننده عالمیان **و انهم** و کم می کنید مردمان **ای یمنی** و سحی و سحی

قصه
 اصحاب ایلک
 بطریق اختصار
 ایلک قوم حرام بود
 در جهنم دیده
 تبارک و تعالی خضر
 فرستاد اطاعت
 بر ایشان نازل
 موعود

که در شاعر در باب حضرت رسالت و مذمت اسلام شعرها گفتند و شرکان یاد گرفت
میخوانند این آیت در شان ایشان نازل شد **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** و این شعر که ایشان **فی کلّ** در
هر وادی از فنون کلام **حقیق** سرگردان میشوند چون شصیت و هزار و مطایبه
و طعن در انساب و مدح نامستحق و عجز الایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن **و انهم**
و آنکه ایشان **تقولون** میگویند **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** آنچه نمیکند یعنی بستی نکرده بر خود که
میدهند و بیغما ناداده بکسی در سلک نظم میکنند و اگر کسی نظم شعرا را
جاهلیت کند بر باری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کلمات آن مرد که بعد از تولد
این آیت حسان و ابن راحه و جمیع آن شعراء مجاهده و ضرب چنان بوقت پناه آمدن بوقف
عرض رسانیدند که حق بخواهد میداند که ما شایسته این دو واحد گفت میرسم که برین
و صفی بن م حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که من جمیع میگویند بشعر خود
و زبان خود و شعری که شمار در شان کفار میگویند بریشان بختی از بیرون آید نازل
شد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** این شعر متبوع سیرمان و در همه یادی سرگردانند که ایمان
آورند و **عَلَى سَلَامٍ** عملی شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه
ستایش فرمودند و بجهت و مذمت کفار اشتغال نمودند **و ذكر الله** و یاد کردند خدا را
در اشعار خود **کثیرا** بسیاری از اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحسین طاعت
و تنبیه از غفلت **و انصرنا** و انصرام کشیدند از مشرکان **من بعد الذل** پس از آنکه ستم
دید شده بود تلخ باینچه ایشان را بر ایشان زد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
حسان گفتا هیچ المشركین فان جبریل معک حضرت حقایق پناهی قدس سر در پیاده
دیوان اول فرمود که هر چند قادر حکیم جل جلاله و برایت کرمه و الشعراء تبعه الغا و ان
شعرا که سباحتان بحر شعرند جمع ساخته و مکتلام استغراق در کرده اند آخته گاه در
در غرقاب جحد و غایت خوانده می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت
سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح و عمل و صدق ایمان در نزد حقان
الذین امنوا و عملوا الصالحات نشسته اند بوسیله بادبان و ذکر و الله کی بر با ساحل
خلاص و نجات بخات پیوسته و یکی از افضل گفته است **ه** شاعران از چه غای غی
در قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من **و یعلم الذین یظلمون**

باشد که بدانند آنکه ستم کردند بکفر و افتراف نسبت پیغمبر و بشعر که بعد از موت **و یعلم الذین یظلمون**
یظلمون بکدام مکان بان خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان انتر خواهد بود و الله سلم
سورة الفیل **بسم الله الرحمن الرحیم طس در باب**
التفسیر از اخفش نقل میکند که روزه قطعه برای ابتداء کلام است پس در لایت ایشان بر
افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اچاطر ختم سوره شعرا و فتح سوره عمل است بیاطالان
بطهارت قد بر این سوره استاء عرق نامتناهی یا بطلب رونندگان راه و سلامت قلب
ایشان از ماسوی الله **تک** این سوره **یا ایها القرآن** اینها قرآنست **و کتاب یبین** و آیتها
کتاب روشن کننده مرا حکام حلال و حرام را عطف کنایه بر قرآن عطف آمدی الصنفین
است بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب با اعتبار آنکه میبینند **و حد** و این
کتاب راه نمایند است **و بشری** و مرده دهند **للمؤمنین** سرگردانان را **الذین** آنکه
یقیمون الصلوة میخوانند نماز را بخیر و در آن **و یؤتون الزکوة** میدهند
زکوة مال خود را بمسکین **و هم بالآخره** و حال آنکه ایشان بسرای دیگر **هم** ایشان
یؤتون نیکان میشوند تکی و ضمیمه اشعار با اختصار طراشت در تصدیق آخرت **ان**
الذین بدست می که آنکه **لایؤنون** نمیکردند **بالآخره** بسرای عقیده **زین الله** استهلام بر
ایشان **اعمالهم** عملها و نرشت ایشان را یعنی مشتهراء طبع و محبوب نفس ایشان که در اندیشه
صاحب فی اید آورده که ایشان را امانت و شمولت تکلیف کرده ایم تا کارها و زشت را خوب نموده
و این حکم خمر و طبع دارد **فهم یؤمنون** پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود
اولیک آن کرده **الذین لهم** آنانکه در ایشان است **سوء العذاب** بدی عذاب یعنی
عذاب بد در دنیا چون قتل و اسیر و زدن و زدن **و هم بالآخره** و ایشان در هر ای دیگر
هم بالآخره ایشانند نیا کار و بسبب قوت مثبت و استحقاق عقوبت **و الذین** و بدست
که **تولیتهم القرآن** تلقین کرده میشود قرآن را یعنی فرامیگویی بتقلید بجهت آنکه می
بگویند **لکن یحکمون** از خود یک خداوند است کار **و علیم** دانای **ذال** یادکن چون گفت
موسى موسی بن عمران میگوید که با او بودند در وقت توحید از مبدی بنصر
که کرده بود و زارش را حاضر پدید آمد و سرها در یافت **ای انت** بدستی که من دیدم
اتش و فرود خند **سایتکم** خود باشد که بیان **و من یحکم** آنک از خبری بجهت

سکمان عم
دانشق زیانی
مرغان و قصه
نمل و بقیس

فردی که در جهان هم در نظر
باری تعالی اند

چه نسبت است سها را با قباب درختان . این بعد هشتم است بقول بقول امام اعظم
 و نه بقول امام شافعی و در فروع حیات این را بعد سترخ میگوید و موضع جود مختلف
 فيه است بعضی بعد از قنات و مایعنون چون میکنند و برخی پس از تلاوت رب
 العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن می شنید با تمام رسانید **قال** گفت سلیمان
 عم **سَنظُرُ** نود باشد که در هر یکم **قال** کنیم که درین سخن **صَدَقْتَ** یا راست گفته **أَمْ كُنتَ**
 یا بودی **مِنَ الْكَاذِبِينَ** زانی دروغ گو یا آن بسر سلیمان نامه نوشت و گفت **إِذْ هَبْ بِنَفْسِكَ هَذَا**
 بپای تو نشسته **مِنَ الْقَهْرِ** **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** پس بگویند بسوی ایشان **فَرَّقُوا** پس روی بگردان
عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه درو و تجسس کن **فَانْظُرْ** پس بهین که ایشان **مَا خَرَجَ**
مِنْ جَوْفِهِ چه چیز از میان میگرداند بپایه در جواب که تو بجه نوع یا یکدیگر رجوع میکنند
 و سخن را بر چه قرار میدهند او باب قصص بر آنند که بلقیس دختر شریع را چنان
 بن مالک بود و چهل سال پدرش را چیل در ملک بن پادشاه کرده بود او را با حق و صلت
 افتاد و فارغ عجبیه و درین الحوائج گفته که بلقیس بنت شیعبان از اجاست و بلقیس از
 حاصل شد و بعد از پدید آمدن ملک را فرو گرفت و خوشنیشان مادر بی او از چن مددکاری
 کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب برسد بدی چون
 هدهد خبر او و سلیمان علی نبینا و عم رسانید و نامه نوشت و مهر فرمود
 هدهد تا بدیشان برد هدهد نامه در هدهد گرفته بیامد و در محلی که بلقیس بر تخت
 بود و آنکار دولت حاضر بودند بر زیر تخت پیر و پادشاه و مردان در روی میدگرستند
 نامه را بر تخت افکند و قول اشهر است که بلقیس در خواب نگاه خود بر پشت تکیه داشت
 و در هاهو بسته بودند هدهد از دهنه در آمد و نامه را بر سینه او افکند بلقیس
 بر جست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حاضر در او حاضر
 شدند نامه در دست پیرون آمد و منوجه ایشان شد **قَالَ** گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی**
 گروه اشرا فی **الْأَمْرِ** که بدستی که افکند شده است نسبی **مِنْ كِتَابِ كَرِيمٍ** و نوشته
 بن که نامه را بنرکت با اعتبار فرستند او که پیغمبر من را بود و یا سلیمان که از نزد
 آن من غی بود و این امر غریب ایشانست یا بجه آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرمود
 که بزرگ بدان واسطه بود که در و طبع ملک بود بلکه دعوی بمالک الملک بود و گفته اند

چون مضمون نامه نام خلا و تداعی بود پس آن نامه بزرگترین همه نامه ها باشد
 ای نامه تو که تو سخن سلیمان بنی نام تو نامه کی کم بان . آنرا بشن نامهاست نامت و آسایش
 سینها کلامت . **الْقَصَّة** بلقیس گفت نامه بمن آورده اند از کانی دولت بر سینه
 که آنکه آورده اند فرمود **كَرَّ اللَّهُ** بدستی که این کتاب **مِنْ سُلَيْمَانَ** آنقدر که سلیمان است و آنکه
 و بدستی که مضمون او ایست که بسم الله الرحمن الرحیم **الْأَمْرُ** **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** پس بدستی که کنید
 و کردن کشید **وَأَتَى** و بیاید بمن **مُسَلِّمِينَ** کردن نهادگان و فرمان بزرگان چون
 قمر و مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود و جاهد الفاظ دلالت بر علان
 بسیار دارد حال ایشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند **قَالَ** گفت بلقیس
يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی کی کو و بزرگان و ایشان سیمصد صیرزه بدید کردن از لیلگان مملکت که
 هر یک بر ده هزار کس حکم داشتند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که **أَتَرْتُمْنِي** دهمید
مِنْ فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بگوئید **مَا كُنْتُ** نیستم من
فَالْعَلَّةُ من رند و فیصل دهند کاری را **حَتَّى تَشْهَدَ** تا شما نزد من حاضر گردید
 یعنی در حضور و شهودت شما کاری نیکم **قَالَ** گفتند آن گروه **وَأَتَى** و آمد
 خداوندان قمر **وَأَتَى** و آمد و خداوندان کارزار سخت یعنی همه قوت دایم و
 عدت هم لشکر و هم شجاعت **وَأَتَى** و آمد و کفار و مغرور بنیست و رای رای تو **فَانْظُرْ**
 پس در و نگر و برین **مَا ذَا الَّذِي** تا چه میفرماید از مقابل و مصالحه
 اکی جنگ خایه بود اویم . دل دشمنان را بدرد اویم . و کر صلی جوی تریبند ایم
 بتسلیم حکمت سرفکنده ایم . چون از ایشان دریافت که میل امثالک دارند پستدین
 و گفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب و دوی دارد **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** اینها را
 و اموال اعرصه تلی میشود **قَالَ** گفت بلقیس **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** بدستی که پادشا
إِذَا خَلَوْا چون در آیند بدستی که بقیه بگویند **فَسَدُّ** و هتیه سازند از این
 خراب کنند **وَجَعَلُوا** و کردند **عَنْ أَهْلِ** اهل آن دیده **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** خوار
 و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر گردانند **وَجَعَلُوا** و همچنین میکنند تا کین
 قول اول است **وَأَتَى** بدستی که من فرستند **أَمْ** **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** سلیمان
 و قمر او **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَی** که مقدم صلح است **فَتَأْتِي** نکرده ام که از اینجا بجه جین

حضرت سلیمان بود عم یامردی مستجاب الدعوه که او را ملحق گفتندی با ذوالنون
یا اسنطوع باملکی که من سلیمان بوده یا ملکه که دفتر مقامی بدست اوست با جبرئیل
عم و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که یکی
بر خاک و زیر سلیمان بود گفت **اَنَا اَتِيكَ** من بیانم تحت بلقیس را بنویس **قُلْ اَنْ يَكُنْ** پیش از آنکه
بانگرده **دَلِيلِك** سبب تو هر یک چشم تو یعنی چون در جبینی نگری تا چشم از آن برداری
من تحت ترا حاضریم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاد گفت یا حق یا قیوم که بگری
آهیا فریاد باشد و بقول بعضی گفت یا ذوالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد
تحت بلقیس در موضع خود بنشین و فریاد و طرزه العیفی را پیش تخت سلیمان از زمین
برآمد و در وسط فرمود که تو سجده کنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد کرد **فَلَمَّا**
رَأَاهُ پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را مستقر **عَلَيْهِ** قرار یافته نزدیک **عَقَالَهُ** گفت
که امت من **فَضْلٌ** از فضل آفریدگان نیست **لِيَتَوَقَّيْ** تا بیاثر نماید من که در مثل این
امور **أَشْكُرُ** یا شکر میکنم **أَمَّا كَرَمٌ** یا ناسایه پیش مجامع و هر که سپاس داری
کنند نعمت خدا را **وَإِنَّمَا أَشْكُرُ** پس جزین نیست که سپاس میدهم **لِنَفْسِي** از برای نفس خود
بچه شکر موجب دوام نعمت و سبب مرگ نیست **وَمَنْ كَرَمٌ** و هر که گفرا و نزد **خَانَ** پیش
بدرستی که بود و کار **مَوْعِنِي** به نیابت از شکر گذاری و ناسایه مردان **كِرْمٌ** گرم کنند
با نعام بر مستحقان **قَالَ لَكَ** گفت سلیمان عم که بگردانید **لَهَا** برای بلقیس **عَرْشَهَا**
تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهند بران وجه که اعلی را با سفلی بد و مقدم
را مؤخر سازید با جواهر با تبدیل کنید خضی بجای احرار و بیض در موضع اصفر و وضع
کنید **تَنْظُرُ** تا بنظریم ماکه بعد از سوال از **وَلَهْدِي** یا راه می باید و می شناسد تختی
أَمْ تَكُنَّ یا باشند **مِنْ أَدْنَى** از آنکه راه نمی یابند بجزین ها و می شناسند **فَلَمَّا رَأَتْ** پس آنگاه
که آمد بلقیس بنزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده و **قِيلَ** گفتند او را **هَلْ كُنَّ**
آیا این چنین است **فَشَكَرَ** تخت تو **قَالَ لَكَ** گفت **كَانَهُ** هو کی بسا که این است جزیم نكفت که سبب
جنت آنکه احتمال داشت که تخم باشد مثل تخت او و این ان کمال عقل بود پس گفت **وَأَتَيْنَا الْعِلْمَ**
و داد انداز علم کمال قدرت الهی و حق نبوت سلیمان **فَرَأَى** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
و هستیم اگر در نهادگان حکم و **وَأَمَّا** و باز داشت خدای بلقیس را بدر توین **كَانَتْ**

تعب از آن چیز که بود که می پرسیدند آنرا **وَلَمَّا رَأَتْ** پس خدای بیغافاب را **هَلْ كُنَّ**
بدست می که بلقیس بود **فَرَأَى** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
امضای پای و قصی بی تا کرده بود و زمین آنرا از یکدسته سفید صافی ساخته و
زیر آن آب در آورده و اهیاد در آنجا افکند چنانچه صحن آن خانه همه آب می خورد پس
سلیمان در میان قصی نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر گوشه **قِيلَ** گفتند
من **وَأَتَيْنَا الْعِلْمَ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
پنداشت آنرا آب بسیار **وَكُنْتُ** و **عَلَيْهِ** بر کشید دامن جامه از هر دو ساق خود پای در آب
نهد سلیمان دید که پای او پای آدمیان می انداخت **قَالَ** گفت ای بلقیس جامه بر کتف بدستی
که آنچه تو آب می پنداری **فَرَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
گفت بلقیس که ای آفریدگان **قَالَ** گفت بدستی که من **كِرْمٌ** گرم کنم **نَفْسِي** بر نفس خود پیش
آفتاب **وَأَسْلَمَ** او در **مَعَ شَيْءٍ** با سلیمان یعنی بردست او و تسلیم شدم **فَرَأَى**
رَبِّيَ الْعَلِيِّ و در کار عالمیان و تزیین سلیمان عم و مال کاد و سخن بسیار گفته اند
در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحبان دیات فرموده که چه مانند است حد دهد
بقوت متفکر و سیامیسته جسد و سلیمان بدل و بلقیس نفس و من عند علم الکتاب
بعقل فعال و عرش بلقیس بطسعت بدینده و تطبیق حکایت مفوض فهم درست است
انکه که ز شهر اشنا بیست داند که متاع ملک است **وَلَمَّا رَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
بسوی قبیلده **فَرَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
پس آنگاه ایشان **فَرَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
بایکدی که و مخصوصه ایشان در هر امر اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت
ملزم شدند گفتند بیانی صالح آنچه ما را وعده میکردی از عقوبات **قَالَ** گفت صالح
که ای کرم من **وَأَسْلَمَ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
بعی تاخیر میکنند در آن آورده اند که می گفتند که چون عذاب به بیم آنکه توبه
کنیم صالح علی بنیما و عم فرمود که **لَا تَسْتَفِرُّوْا** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
از خدای آمرزش **فَرَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**
قَالَ گفتند **فَرَأَتْ** پس این معجزه و **أَسْلَمَ**

مید

بالسینه

دعوت کرده شداید و من روی بیا آورده و ملائکه در میان ما افتاده **قال**
طائرکم گفت صلح که فال شما از خیر و شر **عند الله** نزدیک خداست یعنی سبب عجز شما
مکتوبست نزدیک خدای بجم از بی حکمت من متبدل نگردد **سه** قلم بر بنگ و بد خلق
در آن رفتست. بگفت و کوی خلافت که بخواند شد **بل انتم** بلکه شما قوم نقتل و نکوی
از مرده شدید یعنی شما را ی از ایند بنقلب دولت و نکبت و سختی و آسایه **و کان فی الدن**
و بودند در شهری که صلح اعم می بود از مرزین **بحر تسعة** مرطبه نفر از اشراف قوم و
ایشان از جمله قلا بن سالف و مصلح و دهر و کوی بن دام اف هرج بوده مباشر
عقرا قه بود **نیفسد و نپسای** میکردند بکفر و معاویه **الافز** در مرزین بحر و **کاشان**
و بصلاح نمی آورند کار خود را یعنی افسادی داشتند خلیه از اصلاح چون بعد
از عقرا قه و عید عذاب شنیدند **قالوا** گفتند بایکدی **کما سموا بالله** و حال
آنکه سوگند خورده بودند بخدای **یا** بعد از سوگند گفتند **سنبتنه** هر اینه شیون
میکنیم بر مصالح **و هلهو بر کسان** او و میکشیم و **و انهم نسوا** پس میگویم **ولیه** و لی
حزن او را یعنی اگر از پا بر سنده صلح را که کشته است کی هم **ما شئد** کماضی بودیم
ما هتک اهل هلاک کردن کسان او را و خلاص بکسر لام خواند یعنی مادر موضع
هلاک ایشان بودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشتند باشیم **وانا لهاد تو بخت**
که ما راست گویاییم **و مک و مکر** و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صلح را
بکشیم و وی دم او را بکیم که نکرده ایم و غیبه نداریم **مکرنا مکر** و مکر کردیم ما بکر کردنی
یعنی جزای مکر بدیشان و ساینم بلکه مکر ایشانرا سبب هلاک ایشان ساختیم **و مکر**
لا کشترون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند **بل ان** آورده که صلح اعم مسجد
داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان **ن تن** گفتند که عده عذاب میا
بعد از سه روز دیگر مت ما پیش از آن کار صلح بسایم پس اول شب بدان غار در آمد
در کین نشستند تا چون صلح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه
را در زیر گرفت و در غار را پیو شد و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفایت
بجمله جبرئیل اعم نبردند **فانظر کیف کان** پس بینکه چگونه بود **عاقبة مکرهم** سر انجام
مکر ایشان **ان ادم ناهم** و بینکه ما هلاک کردیم این متن را در غار و قی و **و یله**

قوم ایشان را اجوعین می بجهه فلک یغیرم پس آنست خانه‌های ایشان در زمین هجر
 بنکرد آنرا خاوییه در حالیه که خالی و خراب است **بما ظنوا** اسبب آنکه ستم کردند یعنی
 شرک آوردند **و ان فی ذلک** بدرستی که در آنچه بائود کردیم **لایة** برایند عبرتست
للقوم یعلمون هر کس که داند و منتظر شوند **و یحیی الذین یموتون** برهانیست
 آنانرا که گردیدند بصالح **و کانوا یتقون** و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی
 و بران سبب نجات یافتست **و لوط** و ایدکن لوط بن هاراز اعم **اد قال** چون گفت
للقوم هر قوم خود را **انا انزلنا فیهم الذین یبغون لوطه** و آنست و حال
 آنکه شما **تنبصون** و می بیند این درشتی آنرا با می بیند از یکدیگر مباشرت از این
 بر طریق اعلان می کنید و آن **افحش است** **اینگم** و اما شما **الانزلنا فیهم الذین یبغون لوطه**
شهو از روی شهوت **من دون النسل** بخزنان که برای شهوت مخلوقند
بل انهم بلکه شما **فیهم** که می بیند که نیکانند عاقبت فعل خود را **فانکون**
 پس بود **حیاب فیهم** جواب قوم لوط **الا ان قال** اما آنکه گفتند با یکدیگر **خیر جوال**
لوط پس و ن کنید کسان لوط **و بالوطین** و نیز **فیرتکم** از دید خود که ستم
 است **انهم** بدرستی که ایشان **اناس** و **تطهر** و می دانند که با یکدیگر می کنند یعنی
 خود را با همید **مذون** و با یکدیگر می دانند **فلیخینا** پس نجات دادیم لوط را
و اهلكوا کسان او را یعنی دختران او را **الا امر الله** لیکن زن او **فقد راها**
 قضا کردیم **بودن او را من القابری** از بله ماندگان در عذاب **مطرا** و بسیارند
علیهم بر ایشان بعد از این **و فیهم** شدن من **تفکان** **مطر** باران از سندان
 پس بدیدار نیست **مطر** **الذین یباران** بهم کرده شدگان که تصدیق بهم گفتند
 نکردند **فلیخینا** **لله** کهیم لوط را **عم** که بگو ستایش من **خیر** راست بر هلاک
 کفر و **سلام علی عباد** و سلام بر بندگان او **الذین اصطفی** آنانکه برگزین است
 ایشان را بصفت و نگاه داشته از فاحش و نجات داده از عقوبت و قیل
 احوال آنست که ما من از محمد حضرت پیغمبر است صلح که چون حیوانه درین
 سوره فصلیاء که دالست بر کمال قدرت چون قصه می سی و بر اختصاص
 رسل بایات که چون قصه سلیمان و مشتمل است بر هلاک اعدای

لَقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گرویی که تصدیق میکند آن فرعون بدستی که فرعون **عَلَا** بر وی هست
و تبر و تخته که **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر **وَجَعَلَ** و گردانید **أَهْلَهَا** اهل مصر را از قبطیان و
شیعاً گرو و هر گرو و با کاربانان کرد **يَسْتَعِفُّ** بود که زبون گرفت و مقهور
ساخت **طَائِفَةً مِّنْهُمْ** گرویی را از ایشان یعنی اسرائیل **يَخُذُ أَجْزَاءَهُمْ** میکت پسران ایشان را که هفت
که کاهنان گفته بودند که پسری در بین اسرائیل پیدا آید که مملکت تو را بسبب وی زوال دهد و کشتاف
آورده که نود هزار نفر را بپای اسرائیل کشند **وَيَسْجِيهِمْ** و زند میگردانند **لِسَاءِ مَمَرٍ نَّارٍ** ایشان را
برای خدمت خویش **قَبْطِ** آن **كَانَ** بدستی که فرعون بود **وَمِنْ أَهْلِهَا** از تنباهکاران که حرات
مینمودند در قتل و لاد **بِعِزِّ** و آناد از اینند که میگرد **وَيُذِيقُهُمْ** میخواستیم **أَنْ** آنکه
نهییم **عَلَى** **الَّذِينَ اسْتَفْتَيْنَا** آنانکه زبون گرفته شدند و بچان کشت **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر
و نواحی آن یعنی بپای اسرائیل **يَا** آنکه برهانیدیم ایشان را از بلای شدت فرعون **وَنَجَّيْنَاهُمْ** و سازهیم
ایشان **أَلَمْ** **يَشْأَوْ** اوان در آمدن و خوانندگان بخیر و صلاح **نَجَّيْنَاهُمُ** از آن **وَيُذِيقُهُمْ**
ایشان را از آن احوال و امتعه و اما که فرعونیان **وَنَجَّيْنَاهُمْ** و جای دهیم **أَلَمْ** ایشان
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر **وَيُذِيقُهُمْ** و بنایم **فِرْعَوْنَ** و آن **فِرْعَوْنَ** و وزیر او **هَامَانَ**
وَجُودَ و آن **أَلَمْ** ایشان **أَلَمْ** از بپای اسرائیل **كَانَ** آنچه بودند که حذر
میکردند از آن چون زوال ملک هلاک ایشان در دست دشمنان دیدند این صورت
را و قتی که در بریا علامات مشاهده کردند و بپای اسرائیل **تَفْجِعُ** کنان بر ساحل دریا بنظم
در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان **عَلَى**
همه رسید غالب و سواران کشند و ترویج **الْمَظْلُومِ** علیه **الظَّالِمِ** شدن **عَلَى**
الْمَظْلُومِ می توان بر اندیش از آن روز سیاه که تراشوی ظلم را فکند از چاه بچاه **أَلَمْ**
اکنون بحقارت نگریم بجانب وی **بَشَائِعَ** کنان روز بسوی تو نگاه آورده اند
که فرعون قایل مصر را موکل ساخت و حوالی بپای اسرائیل جمیع دیگر را نیز بر ایشان موکل کرد
که هر حاله که پسر نابالغی در حال کشند قابله که برادر وی **عَم** موکل بود در حین وضع حمل
حاضر شد و مویشی را **عَم** فل گرفت و در روی او نیز بسته و اله **جَالٍ** وی گشت و بختی
عظیم را **نَاك** موکل در دل او پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سرت را فاش نکند
و موکل را **أَلَمْ** که آن بچه دختر آمد مرده او را در خاک گردید **أَلَمْ** و آنست که فرعون

تو هیچ کس را از قربان و مسایک آن به بیند از هر چه سده یا بیست و نه و از اینان داشت و قی
 آنست که بعد از ولادت حججه از موکلان خود را در آن خانه افکند و مادر وی بی عه او را در
 تنوری که نان بخند بر آتش بود نهاد و سرتنور محکم کرد و آن کو و بجه نادیده آن خانه
 بیرون رفتند و از هر تنور آمد دید که آتش کل و بر جان شده و بی عه با آن بان به
 میکند القصه او را محض پرورش میداد و پیوسته تاسان و هزاران می بود و حججه
 آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر تحقق مشغول شدند درین وقت الهام ایله بوی رسید
 جناحه میفرایند **و اوحینا** و می کردیم بعضی الهام دادیم و عمال الهی قدس تر فرمودند
 که شاید رسول فرستاده باشند تا بگویند و غیر آن **ای امر موی** بسوی مادر وی به که از آنکه
 لایق بن یعقوب بود علی نبینا و عم نام او فرخاند بخون در اول اسم و در تیسر و عین
 بخواند گفته بپاء مشاء تحت در اول و غیر تفدی الهام دادیم او را **ان اغفر** آنکه شیر
 و به پرور او را **فاذا انفتحت** بسوی خون بت به **علیه** و وفقه کن که مردم دانستند قصد
 او خواندند که **فالفیه** بسوی فکی او را **ایم** در برابر مراد آب نیست یعنی بعد از آنکه او را
 در صندوق نهاد با آب نیل افکند **و لا تخف** و مترس که او ضایع نخواهد شد **و لا تخف**
 و اندک بعد در فراق او را **انا** بدستی که **ما را** و باز کرد **ان الله** او **ایم** بسوی تو آنک
 نرا به را به حججه که دلخواه تو باشد **و جاء علی** که مراد اینام او **ایم** از فرستادگان
 یعنی او را شرف بقوت انزال خواهم داشت و چون مادر وی بی عه دریافت که فرعونیان
 در محسن و تفحص ابناء بنی اسرائیل باغده دلمزنجاری را فرمود که آشنای عمران بود که
 صندوقی بشیر در پنج شبر بر آتش انداخته و آنجا حبیب بنی اسرائیل بود این عم فرعون چون
 تمام کرد و بمادر وی بی عه تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کدی دارد و میخواهد که در
 صندوق کرده از موکلان بگیرد و نزدیکی گذاشته فرعون آمد خواست که صورت
 حال بان نماید بر آتش بسته شد جناحه خود بان آمد و خواست که نزد فرعون رود و نایم کند
 چشمش را بینا شد آنست که آن مولودی که گاهنان نشان داده اند اینست **فالحال**
 نادیده بر ویلکان آورد و من آل فرعون اوست و مادر وی بی عه صندوق بقیع پندوده
 موی به را در وی خوابانید و بر صندوق هم بقیع محکم ساخته در دو نیل افکند و
 را دختری بعلت برص مبتلا شده اهل کاهان گفته بودند که فلان روز در هر روز

در آن صوب نهاد و **لما توجه** آن هنگام که متوجه شد **تلقاه** مدین بسوی مدین
و آن مدینه بود مسیمه یا سمیانه او که مدین بن ابراهیم خلیل بوده صلوات الله علیه
عزیزنا و علیه و آن صوب تا الجاهشت روز راه است موسی هم راه نمی دانست
قال گفت عیسی بنی شاید خدای من **ان یهدنا** آنکه راه نماید **سواء السبل** به راه است
تا مدین بسوی موسی هشت شبان روز میرفت و چون کباب خورد نه داشت سیکه روح فرود
که روی بناحیه مدین داشت آتش متوجه حضرت ذوالمقن بود و مسالک کباب
مدین را به راه شوق لقای بود **نه** غمت تا یار من شد روی در راه عدم
خوش است آوار که آنرا که مرا به چنین باشد **لما وجر** آن هنگام که رسید **ماء مدین**
باب مدین و آن جای بود که بر کناره شهر **وجعل علیه** یافت بر آن آب **امه من الناس**
که روی را از مردان که آنجا جمع شده **يسقون** آب میدهند و او را **وجعل**
و یافت **من دونه** از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان **سأل** و وزن
لا تزول آن که میراند که سفند آن خود را که با نه دیگری مختلط نشود تا آنجا
که شفقت ذلیله انبیای باشد فرایش رفت و بطریق لطف **قال** گفت **لخطبكم** اجبست
حال شما و کار شما که کو سفند از آن آب خوردن و اختلاط کردن با یکدیگر کو سفند
با نمیدارید **قال** گفتند **كاشف** ما آب نمیدهم کو سفند از خود را **حی**
يصدركم ناو قی که با آن که در اندیشه ایشان در راه خود را از آب و فضله که آن
مماند ما با غنای خود دهیم زیرا که ما مددکاری ندایم **واينما شئكم** و بدین
پیری که سن سال بنک حالت نمی تواند که بیاید و از مدد دهد گفته اند ایشان
دختران برادرزاده شعیب هم بودند که او را یتیم گفتندی و اشهر آنست
که دختران شعیب بودند بن برکت سفر انام داشت و خود را تصفیر ایا صغیر چون
موسی هم بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد که گفت این بچگان را چرا
انتظار میدید اول غنای ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه خود باز روند
ایشان از روی تهمک گفتند ایشان را آب نمیدهم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی هم
فرایش آمد و انما بر میان دو بروی افاده بتی سیدند و بر طرف رفته بنظران
بایستادند موسی هم بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او را با آنکه هشت

۱۰۸
شبان روز طعام نخورده بود یکشد و کو سفند از ایشان را سیراب کرد و گفته اند بر سر
دیگر رفت و سکی که چهل تن بر کفندی از سرچاه تها بر داشت و بدلوی که چهل تن کشید
تھا آب کشید **فیسق** پس آب داد **لهم** برای ایشان و او را ایشان را بر فند
سأل پس آن گشته موسی **الى الظل** بسوی سایه دلواری یاد حق **فقال** پس
گفت ای خدای من **اني** بدستی که **منك انت** برای آنی که بفرستی **الي** پس
من **خير** از نیکی که به پیغمبر خود نمی و پیش هر چه باشد **فقیر** محتاجم یا من برای آنچه
فرستادی من از نیکی که مدد کار دین باشد فقیر شدم در دین و سعت عیش و تو را که
که نزد فرعون داشتم **ه** با فقر بسانم که مرا فقر خوش است که هیچ ندادم و تو دادم
آما چون دختران شعیب دین روز خود تر جانه بال آنند و پدر از زودی معاودت
رسید و قصه تمام عرض کردند دختر خود را فرود تا برود و او را بیاورد **فجاءته**
پس آمد بسوی موسی **احد** یکی از آن دو زن و آن صغیر بود **ثم** میرفتی **اخرج**
بر طریق شهر داشتن چنانچه ایکار دوند **فالتأتأت** گفت بدستی که بدین **يدعوك**
میخواند **ليخرجك** تا با داند از حد **فاجرا** سقید زده آنکه آب دادی اغنام ما را **لنا** بر
ما موسی عزیزنا و هم بحجت زیارت شعیب هم و قریب آشنایی با وی اجابت فرمود بر
طمع مزه و در راه که میرفتند آدمی آمد و جامه صغیر از بعضی اعضای او برداشته
میشد موسی هم فرمود که تو از عقب من می آیی و من اسخن دلالت بر او میکنم **فلما جاءه**
پس آن هنگام که آمد موسی نزدیک شعیب و علیهما السلام **فقص عليه القصص** و خواند بود
و باز گفت قصه خود را و شعیب هم دانست که او از اهل بیت نبوت است **قال** گفت **مرا**
نجوت رهاییه **بافيه من القوم الظالمين** از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او و ایشان
برین ولایت دست نیست بر فرود تا طعای حاضر کردند و موسی هم از خوردن آن
امتناع نمود و فرمود که ما را آخرت را بدین نی فروشیم یعنی سق اغنام برای خدا کردیم
نه برای جز شعیب هم فرمود که این طعام نه زکات است بلکه عادت ما آنست که
هر که منزل ما را سد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم **ه** و حاضرین
مرقت افتضاه آن میکند که رد نکند که همان سخن میزدی قبول کند موسی هم
از آن طعام تناول فرمود و در انشاء این حال **قالت** **احد** یکی از آن دو زن و آن

صغیر بود یا البتہ اساجرای پدر من بنزد کبر می رسد و برای شبانی آن شخص من است بگویی
که هفتین کس که نزد کبری القوی الامین نزد و توانا و امین است تعریف است بآنکه
موی به لا قوت و لما انت هست آورده اند که بداند وی پس بد که توانا و قوت او از کجا
معلوم کرده صغیر اقصه کشیدن دل و صورت مراقت و امر کردن بآنکه از مقب و ی
رود بآنکه گفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافته قال گفت ای پسر من میخواهم آن آنکه آنکه
بزنی بتود هم احدی اینها بی یک را این دو دختر هر کدام را خواهی عیال آن نخواست که
اجازت دهی نفس خود را بمن یا نزد وی کن مرا تا پنج هج هشت ساله عمر علی
آورده که در شرایع منقره مهر دختران مرد را ز آورده و ایشان می گرفت اند و در
شرایع ما منسوخ شده بدین حکم که و اوق النساء صدقاتهن خله و آنکه جز منافع مهر
تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی و گفته اند معنی این آیت آنست
که هر چه آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صدق دختر من آنست که هشت سال شبانی
من یعنی فان اتممت پس اگر تمام کنی آن هشت سال با عشر آده سال فان عندک پس آن
نزد یک تست یعنی بطریق تفضیله ای کرده باشی و شرطی که مجای آورده و ما ازید
و معنی هم آن است علیک آنکه پنج نهم بر تن تو بانام تمام ده سال با عاقله در هر وقت
اوقات و استیفاء اعمال روزی تو کار میفرمایم بر وجهی که آسان باشد و در پنج تنیفی سجده
نموده باشد که بایه من انشاء الله اگر خواهد خدای عزوجل از ستودگان و شایسته
در حسن معامله و وفا به عهد و التزام آداب عبت قال دیک گفت می سی و کی این عهد
یعنی و بیگ میان من و تو قیامست که هر کدام خلاف کنیم ایما الاجلین هر کدام از این
دو مدت که هشت سال و ده سالست قضیت بگذارد و پایان و سامم فلا عذر و انیس
تعدی و افزونی حستق نیست علی من یعنی اهل من از من باز نیاید داشت و الله
علی ما نقول و خدای بر آنچه میگوید و شرط میکنم و کمال کراهت با آنچه گفت شنید
مرد و کارسان است یعنی کار خود را بر وی می سپاریم تا بنوبت او از عهد و عهد پری
آیم که لطف تواری نمایان نخواست هم عهد شکسته است و هر زمان است
فما اقصی پس آن هنگام که بگذارد من سی الاجل و سیه مدت خود را در خیر است که اقصی اللعیان
با تمام رسانند معنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر صاحب شعیب بود و در حمل

[illegible]

معد و گفت بعضی که نه است که وقت نزول عذاب جهنم بود و یکی که بپایان آمد و را بپایان
نکرد و این عذاب بر ایشان میفرستاده اند که هر طایفه از ایشان را به غیر صلی الله علیه
و سلم از این سوال کردند و ایشان به بوقت و ای قریب بوده و نعت و صفت آن حضرت از قوت
خداوند شکر آن انکار و توبت نیز نموده گفتند که این غیر است جز آن که هر چه که میخواست
و می نداشت آیت آمد که **وَلَمَّا بَلَغْنَاكَ أَمَّا كَجَاءَ مَرُّكَ لَقَدْ أَهْلًا بِشَانِ بَعْضِ كَلَفِ عَرَبِ فَرَسَادَةٍ**
وَأَسْتَكْوِي بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَصَابًا بِإِغْمَامٍ درستی بفرمان **وَمِنْ عَذَابِ أَنْ تَذْكِرَهَا قَالُوا كَفْتَدُ لَكَا**
أَوْ تَنِي بر داده نشد و صلی الله علیه و سلم **مَثَلُ مَا أَوْفَى مِنْهُ** مانند آنچه داده شد بوقت
عم از محراب بپایان بر این بیضای عذاب دادند و **وَلَمَّا كَفَتْ يَدَاكَ وَأَتَى مِنْ عَذَابِ نَذِيرٍ** شدند
ابناء جنس ایشان از مشرکان **قَبِيلًا أَوْفَى مِنْهُ** آنچه دادند و می دانستند که پیش از این آیات
تَسْعَ قَالُوا كَفْتَدُ قَبِيلًا و **وَمِنْ عَذَابِ نَذِيرٍ** و هر چه که میخواستند و هر چه که میخواستند
در احوال و خوار و عادی که عذاب مشرکان عرب که در صحرای و یکنواختی و توبت و قرآن
قَالُوا و گفتند قبطان با مشرکان که **أَنَا بَكِلٌ بِهَ رَسُوْلِي** که هر یک از این دو صریح و غیر آن و کتب
البشائر **كَافِرُونَ** اگر و یکدیگر **قَالَ تَأْتُوا بِنَبِيٍّ فَلَا تَكْفُرُ بِهِ كَمَا أَنْتُمْ أَتَيْتُمُوهَا فَيُكْفَرُ بِهَا وَإِن كُنْتُمْ**
عَوْنًا لِّكُنَّ أَهْلًا راه نمایند و ترستند **فَمِنْهُمْ** از این دو کتاب که بر من و می دانند شده تا من
أَتَيْتُهُمْ روی که **أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ** اگر هستنید و استخوانی که توبت و قرآن سحر است **فَالْأَكْفَرُ**
بِشَيْءٍ پس اگر اجابت نکند **لَكُنْ** نزد کتاب بخوانند **فَالْأَكْفَرُ** پس بدان که خبر نیست که
ایشان **يَتَّبِعُونَ** روی می کنند **أَهْوَاءَهُمْ** از دلهای خود رایه دانسته صحیح و من **أَضَلَّ**
و یکست که از **تَمَسَّكُوا** از آنکه که روی که **هَوَاهُ** خود را به غیر هدایتی راه نمونی بیان
و بعضی **مِنْ آلِهِ** از نزدیک خدای **إِنَّ اللَّهَ** بدست خدای **لَا يَهْدِي رِجْلِي** راه نمی نماید و توبت
نمی رسد **الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و ستمکاران را که ضایع مواء نفس خود ندانند **وَقَدْ وَصَّلْنَا** و تحقیق
که بودند **حَامِدًا** هر چه میسر **لَقَدْ كُنَّا** برای ایشان سخن را بپایان **وَأَنبَأَ رُوحُكُمْ** در او هر چه عورت
و حاجت و مواظبت را بپایان و قصص را با مثال و نصایح را بهر اقرار از این بسته و نهاده ایم
آیه بعد از آیه و سوره ای که **لَقَدْ كُنَّا** و تا شاید ایشان پند بپذیرند
و در فطرت کرده بدو **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آنرا که داده ایم کتاب یعنی توبت و توبت **فَلْيَهْدِ**
پیش از قرآن **هَدًى** ایشان بقرآن **بُورُونِ** میگردند و بقرآن میگردند و میگردند

و چون این سلام و اصحاب او را میفرستادند که کتاب انجیل باشد و مراد جمل انسانان اهل جسد
و شام و اصحاب او و غرض باشد که در هر یک از اینها حضرت رسالت صلوات الله علیه آورده اند که این
سوره یکست و ایمان این سلام و اصحاب او در هر یک از اینها بود که **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** است **وَأَيُّكُمْ**
و چون خوانده شود قرآن **عَلَيْهِمْ** ایشان **قَالَ** و گویند **أَمَّا بَشَانِ** ایمان آورده ایم و یکی و یکی
که کلام خداست **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که او راست و درست است فرموده **مِنْ بَشَانِ** از نزد او یکای
مَلَأْنَاكَ بدستی که ما بودیم **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از نزول و می **مُسْلِمِينَ** کردن نهادگان و مخلصان
جمعه اند که در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته **أَوَّلِكُمْ** آن که از اهل
کتابین **يُؤْتُونَ** از **أَكْبَرُ** داده شوند **مِنْ بَشَانِ** و باید **صَبْرًا** آنکه صبر کردند و ثابت بودند و باید
توبت یا انجیل یا ایمان بقرآن **وَيَذَرُونَ** و دفع می کنند **بِالْحَسَنَةِ** بسختی و **السَّيِّئَةِ** قول قبیح را از میان
آورده که بعد از ایمان تو سایان او جمل و اخراج او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب
میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و مرا نماید تا منافقان مدینه و یهود طعن میگردند
بر این سلام و اصحاب ایشان و آنان بهر چه جواب میدادند پس حق سبحانه و تعالی می کند که دفع
می کنند به یکدیگر سخن **قَالَ** و **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و از آنچه ایشان را داده ایم **يُفْقَرُونَ** نفقه می کنند
در راه **مَلَأْنَاكَ** و **الْقَوْمَ** چون میشنوند سخن می شود و می دانند و ترستند و ترستند و ترستند
اعراض می نمایند از آن و خاموش میشوند و از تفرغ و **قَالَ** و میگویند **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
کرد اهداء و از حلقه و صف **لَكُمْ** و **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام است شما را از آنچه لغو شما را با لغو مقابله نمیکند و گفته اند سلام تودیع و هتار است
نه نیت یعنی ترک شما کردیم **لَقَدْ كُنَّا** و **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
باشند و موجب بدنامی دین و بدفرجای عقیقه است **س** از بدان بکن و بپایان نشین باید
زهری بود به انگبین آورده اند که آن حضرت بر ایمان فرموده **إِنَّ اللَّهَ** طالب بغایت حریص و در وقت
و فاشتر باین وی آمده گفت ای عمر مرا بکله لا اله الا الله باری ده حاجت آنم بدان نزدیک خدای
از برای تو اوطالب گفت ای برادر من **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
که اوطالب از مرگ رسید و کلمه گفت من بکفر از کلمه دل ترا دادم **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
که تو ای محمد **لَقَدْ كُنَّا** و **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است
وَلَقَدْ كُنَّا و **مَنْ كَفَرَ بِيَدِي** و **الْقَوْمَ** است

راه یافتگان ایضا آنکه مستوفی است اندک آنکه حکم است ایضا آنکه صادر گشته چه اصل در هدایت
حکم از نیست و هدایت هم نیز **و** هدایت هر که را در هدایت بدو می باشد نهایت آورد
که حارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف گفت ای محمد صیdam که قول تو حقیقت و سخن تو راست
و آنچه میگویم سبب دولت است در حیات و وسیله سعادت با بعد از وفات اما متابعت تو موجب
مخالفت تمام عرست میترسم که اگر بروی تو کینه عصبان را از من می حرم بیرون کنند و از مخالفت
انصار طاعت مقامات ایشان نباشد این آیت نازل شد که **وَقَالُوا كَفَرْتُمْ بِبَعْضِ آيَاتِنَا فَكُنْ**
أَكْثَرُ اگر چه روی کنیم طاعت را شاد **وَمَعَكُمْ** با تو بعضی ایمان داریم **بِقَوْلِكَ** بگوئی **وَبُورِدَ** بپوشیده شویم **مِنْ أَعْيُنِ**
از من می یابیم بحرب از این دیار باید بیرون کنند **وَمَنْ يَنْزِلْ** یا مساجد نازلده ایم **هَهُ** مریشا نزل
سَرْمَا اگر می یابی که کس ایشان دست ندارد **بِحُجَّتِهِ** کشیده میشود **إِلَيْهِ** بسوی این حرم **مَنْزِلَتُ**
كُلِّ شَيْءٍ میوه ها هر چیزی را یعنی منافع از هر نوع و غلبه را هر آنچه بدینجا آورند و وفای
دادیم ایشان را در پی وادی غیره **وَيَزِدْكُمْ** و زنی دادی **مِنْ لَدُنَّا** از نزد یکایه منت غیری
پس چون با وجودت برستی ایشان را و مطیعین و سرفه می دایم اگر ایمان دار از جمله ایشان را
از تحریف و تخلف در ایمان نیارم **وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ** ولیکن بیشتر ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند این نکته را و در
خیابانند **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بس که هلاک کردیم **مِنْ قَبْلِكَ** از اهل دیه که بنا فرمای **بِطَرَفٍ مَعِيشَتِهِمْ** از زندگی
خود یعنی وقت نعمت طاعت و باغی شدن در جناح اهل که شده اند و آن طاعتیان را هلاک کردیم **فَتَكُنْ** پس
آنست **مَسْكَنَهُمْ** مسکنه ایشان خای و خراب **كَمْ تَسْكُنُ** نه نشینند در آن **مِنْ بَعْدِهِمْ** از پس هلاک
ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندک از هر که در آن که روزی یا بعضی روزی اینجا باشند و بیرون نروند و از غلبه ایشان
و در خانه دین و شستی بخین کین خانه بدان خوش است کاینده و دوند **وَكُنَّا عَنِ الْوَاقِعِ** و متوجه
ما و آن مسکن بعد از اهل این یعنی ما را و بعد از فزای **وَمَا كَانُوا يَكُونُونَ** نیست و در کار تو
وَمَنْ يَكْفُرْ هلاک کننده اهل دیه **يَعْلَمُ** بیست تا و فقی که بر این **وَمَنْ يَكْفُرْ** عظیم آن دیار و اهل آن
بلایه چون اهل سوار عظمی و بگویم و با فهم تر باشد جرم بخا برانگیزد **وَمَا يَكُونُونَ** فساد و حکم
لَهُمْ بتل اعلم که سخن از ایشان **آيَاتُ** آیه ها را برای الزام حجت و قطع معذرت **وَمَا كَانُوا يَكُونُونَ** نیست
ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه با عقب **وَلَا أَهْلُكُمْ** که اهل آن ظاهر **وَمَا كَانُوا يَكُونُونَ** ستم کاران باشند
بنگذب و سب و انکار حق **وَمَا أَوْفَيْتُمْ** آنچه داده شد شما **وَمِنْ شَيْءٍ** از چیزی که اسباب دینوی باشد
فَتَكُنْ پس آن رخورداری است در زندگی این جهان **وَمِنْ شَيْءٍ** و از این پس ای که در همه

حیوة اعتبار بدان مباحان و افتخار کنید **وَمَنْ يَكْفُرْ** و آنچه نزد یک خداستان تو را
آن جماع و غنم آید جاود این **وَمَنْ يَكْفُرْ** در نفس الامر چه لذت آن خالص است که در دنیا
محنت و مشقت و **وَمَنْ يَكْفُرْ** و پابنده تو **وَمَنْ يَكْفُرْ** آیا در نمی یابید و نمی کنید که بدایه کنید
باقی را بفان و مرغوب را بعبوب **و** حیف باشد که در دنیا در این جهان که سر کوفتن
در پراخا کس سنگ در خمر است که امیر المؤمنین علی **وَمَنْ يَكْفُرْ** و عارفان بسیار
کردند مراب وین و گفته عیایا بر او وید غییر و محمدا که فرمود این آیت نازل شد که **وَمَنْ يَكْفُرْ**
وَعَدَاهُ آیا که و وعده کردیم او را به جنت در آخرت و بنصرت در دین **وَعَدَاهُ**
و وعده نیکو که در آن خلاف تصور نیست **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس آنکس در پابنده آن عودت و نهجه
یعنی علی **وَمَنْ يَكْفُرْ** و عیاد و ضحی کس باشد **وَمَنْ يَكْفُرْ** مانند سکه و رخورداری داد و او را
مَتَاعُ الدُّنْيَا از متاع زندگی دنی که همیش آینه محنت و دولتش مودی بنکت
و مالش در مرد و زوال و جاهش در شرف اشغال **وَمَنْ يَكْفُرْ** پس آنکس **وَمَنْ يَكْفُرْ** و نهجه
وَمَنْ يَكْفُرْ از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد از آنکس **وَمَنْ يَكْفُرْ**
است یا ولید مغیر **وَمَنْ يَكْفُرْ** و یاد کن و فزای که بخواند خدای کافر را **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس
کوید **وَمَنْ يَكْفُرْ** که اند شریکان **وَمَنْ يَكْفُرْ** آنانکه **وَمَنْ يَكْفُرْ** بگویند که کان می برد
که شریک منند **وَمَنْ يَكْفُرْ** گویند آنانکه واجب شد **وَمَنْ يَكْفُرْ** بر ایشان سخن خدا
یعنی آیات و عید یا کلمه لا املان **وَمَنْ يَكْفُرْ** و سبای ضلالت باشند یا دین آن
که گویند **وَمَنْ يَكْفُرْ** ای افرید کار ما **وَمَنْ يَكْفُرْ** این که و بعضی ضعیف و اتباع آنانند که
وَمَنْ يَكْفُرْ که دریم ایشان و بشرک خوانند اجابت کردند **وَمَنْ يَكْفُرْ** که دریم ایشان
وَمَنْ يَكْفُرْ اجابت کردند چنانکه خود را بودیم **وَمَنْ يَكْفُرْ** که دریم ایشان
پس تو از ایشان و آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر **وَمَنْ يَكْفُرْ** بودند ایشان
که فی الواقع **وَمَنْ يَكْفُرْ** با بر ستند بلکه ایشان بر ستش سبای نفس خود میگردند
وَمَنْ يَكْفُرْ و گویند کافران که بخواند **وَمَنْ يَكْفُرْ** که انبار این **وَمَنْ يَكْفُرْ** که انبار این
می ساختن از بتان تا عذاب از شما دفع کنند **وَمَنْ يَكْفُرْ** پس بخوانند ایشان را بعد
نصرت **وَمَنْ يَكْفُرْ** پس اجابت کنند **وَمَنْ يَكْفُرْ** می شان از جمله عیایا **وَمَنْ يَكْفُرْ** و نصرت و تو را
وَمَنْ يَكْفُرْ و بیسند عذاب را تابان و متبوعان **وَمَنْ يَكْفُرْ** و متبوعان که کاشیک

بود از قوم موسی علیه السلام که بگوید که من می بینم در هر چه بد قرار دارم یسیر در قاضی
 است و بدی موسی علیه السلام بن قاضی و قاضی از او که لاوی بن یعقوب عم بود قاضی
 را از غایت خویص و در میان طاعت متور خواندندی و در قرائت تورات او
 بغیر این بود و یکی از بعضی مختار است در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع
 و متخل بود عیسی که قاضی روی بوی نهاد حالش متغیر گشت **بنیعی** پس ستم کرد
 و از وی بیعت **علیه** بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند و اینها
 و عطا کردیم ما او را **بنیعی** از کجری اینها الهاء کرد کرده **ما ان** **بنیعی** بخند کلید هاه
 آن یعنی بر داشتن آن **بنیعی** هر این که می کرد **بالعصبة** بگوید مردان او **بنیعی**
بنیعی خداوندان توانا به عصبه جلالتی باشند زده تا جمل و امام فر گفته که اچام را جمل
 تن اند که کلید هاه و کنوز وی میکشند و در کشتاف مذکور است که شست مفاتیح خراب
 او میکشند هر خزینه را و مفتاح بود و هیچ مفتاح ادا صعو زیاده نبود و این بود
 حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام بنیعی که پدر مراد از مفاتیح او عیبه است
 جها و هزار و جمل هزار و بنا بود از هم و فقر **اد قال له** یاد کن چون گفتند قارون
 را **قوله** کرده او یعنی موسی از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون **لا تفرح** شاد
 مکن بمال **دینار الله** بدستی که خدای **لا یحب الفرجین** دوست نمیدارد فرح کنندگان را
 بدین که موقوفه حقیقت **دین** دین نیست سراسر میست. افکنده هزار گشته در
 که نقد شود که ای شادی نکند. و رخت شود نیز نیزد **بنیعی** و طلب کند
 کلام ناصحانست که قارون گفتند بجوی و بدست **ارفعنا انتک الله** در آنچه عطا کرده
 است تو خدای **الدن** **الاحمر** سراسر دیگر را یعنی صوف کن اموال خود را در راه خدای و
 ساز آنرا در حصول ثواب آن انجامی **دین** بدین تواند که عقیقه خونی نخر جان من و
 حسری بری **لا تفر** و فراموش کن **خبرک** خبر خود را **من الدنيا** از مال دین یعنی نصیب
 تو در وقت رحلت ازین جهان کنف خواهد بود و پس از آن حال بر اندیش و بمال و مال
 غره مشغول **دین** که ملک تو شام تا این خواهد بود. و تر هر حد و دم تا آخر خواهد
 آن روز کنیز جهان کنیزم سفر. همراه تو چند کن کنف خواهد بود. و گفته اند
 فراموش خبر خود را یعنی آن مقدار انا که تا کفایت باشند کن **لا تحسن**

نمای بایندگان خدای **کما یخافون الله** نیکو بگردد است خدای و نعمت
فرستاده **ان الله یستوی فی الذل** و بوی نپناه کاری بسبیلد کری و تکیه **لا یخدر** در
زمین **ان الله بدهرستی که خدای لا یختر فی الذل** دوست نمیدارد افساد کند و کانکه
بدی تفاخر و تعظم کند **قال** گفت قارون در جواب ایشان **ان الله یستوی فی الذل** جز نیست
که داده شده ام این مال را یعنی من داده اند **علی علم عنیدی** بدانند انشوی که نزدیک نیست یعنی
یعنی علم تویت چه من علم غیبه اسیرایم بدان یا علم تجارت و دهفت و سایر مکاسب یا دان
بوده بگنجهای و سفیدی علی بنی ناعم و آنرا برداشته و گفته اند مرا علم گهاست
که موسی عم نخواهد خود را موخته بود و اوقات را تعلیم داده **اولم یعلم** آیا ندانستند قارون
یعنی دانسته بود و در نوریت خوانده و از هر ترخان شنیده **ان الله انک خدای قدر**
اهلک بدهرستی که هلاک کرده است **من قبله** پیش از قارون **من القرآن** از اهل بود
من موی کسی که او است **منه** مختار بود آن قارون **فی** از روی توانایی و اکثر
و بیشتر از روی جمع مال مخصوص آنکه جن قارون بشدت و بشت و کثرت مال
مغرور گردید و با وجود آنکه میداند که از وقی تو غنی تر و هلاک کرده ام پیش از تو
تمید میفراید **لا یزال** و پرسید **نخاهد شد** **عن ذی القربین** آنکه اهان خود کند
کاران یعنی مشرکان چه ایشان ابیمای ایشان خواهند ساخت **یعرف المؤمنون**
بسیما هم را ایشان سوال استعدا می خواهد بود چه تو غلام مطلع است بر آن یا
معاینه نباشد زیرا که حساب بد و نفع خواهند رفت **فخرج** پس بیرون آمد قارون
روزشنبه **علی قومیه** و قوم خود **فی بنه** با آرایش خود بر استر سفید که زیاده داشته نشسته
و جامه ارغوانی پوشید و جماد هزار کس بحدین صفت با وی بنشستند و مردم پیش
از آن زن که معصفر نرید بود و در موضع آفوده که هزار جاریه با وی بودند با استران
سفید بایان نیزین و جامه ارغوانی و مو زهار و سفید چون قارون بدین دبدبه می
قوم در آمد **قال الذین** گفتند **ان الله یستوی فی الذل** استیذند که دینه را و بد
راغب بودند **یا کنت** ای قوم کاشکی بودی ما را از آن اصل **ان الله یستوی فی الذل** دانند آنچه داده اند
قارون **یا الله** بدهرستی که **اولد** **خط** **علم** **خداوند** **برگست** از دین **وقال الذین**
و گفتند **ان الله یستوی فی الذل** **اولد** **علم** **خداوند** **برگست** از دین **وقال الذین**

کتاب
تج

با کافر فتنان یا کذب کند که آن تکذیب را از آن سرای دیگر شنیده و دانسته و دانسته است
بجمله کتب ساخته ایم آنرا از آن برای آنکه ایشان را از **لایزال** نینخواستند و کفر برتری و کبر
این **الارض** در زمین با اصل آن **ولا فساد** و تباهاکاری و ستم و مردان جناحه قارون و
و العاقبة و سرانجام نیکو **المؤمنین** بر همین کار و از است صاحب کفر فرموده که ای هر ضار و
است از او و از او مفسد یعنی پاک شد از آن ناسر صفات نفسانیه در زمین بیشتر طالب علم و
چون نفوس فراموش و حار و فساد بخوبی دیده نظر از غیر حضرت بر داشته التفات به
کس و هیچ چیز ندارند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف و مالک الملوک از آنکه از آن ملک و ملک و ملک
هر نفسی که در کون و مکان خواهد کرد و ایشان را بران زبان اعتراض بود **ع** هر چه خواهد بود
من جاء بالمحسنة هر که بیاورد خصله نیکو یا معرفتی بنو حیدر یا نیا طایفه یا خلاص **فله** پس هر که
خیر نیکویی از آن خصلت با طاعت یا معرفت یا هر که بسیار زینکه در دین او را باشد بهتر از آن
از آن **من جاء بالسيئة** هر که بیاورد بدی چون شرک و کذب **فليجزي الله** پس جزا داده نشود
آنکه **يؤمل السيات** کردند بدی سالار **الا ما كان ايمون** که مثل آن چیزی که بودند در دین که عمل
میکردند ظاهر این دلیلست بر آنکه از آن حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش شیشه مثل السيات
مظهر در موضع مضمر حسنه تقبیح حال بدکارانست که از آن حسنه بد ایشان و فایده از صورت
عقلا از آن کتاب سیات **س** هر چه در شرع و عقل بد باشد نکند هر که با خود باشد او را
که چون حضرت مهالت علی الله علیه و سلم در آن هجرت بخود رسد و حرم کعبه و آن وقت
مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علم بدین آیت فرود آمد که **ان الذين آمنوا** و در دین کمال
فرموده است **عليكم القرآن** و توبت بلیغ قرآن یا عمل بدان **ان الذي** هر آینه باز که دانسته است
لا يفسد بجهل با نیکو است یعنی ملکه و کیند این وعد فقه که بوده و توبت بعضی معاد جنت
و در تائید آن آیه که معاد فی الله است **لا يفسد** و توبت بلیغ قرآن یا عمل بدان **ان الذي** هر آینه باز که دانسته است
قرآن یا عمل صفات و بر سالک تبصر ایست هر چه بداند و آیه بود روشی میگرد
چون از بدین و از ابتلا هم بدو بداند باشد آنها و نه هایش را که در حق طایفه
محله را هم سویی او باشد **و جوع قل** بگوی محمد **ربی** و در کلام **من اعلم** دانایانست
جاء بالهتک کسی که آورده را ستیاق و جید با قرآن و آن هم **من و انکس** که او **فصل** این
در کلامی هر یک است چون منکران **من و انکس** و جوی بودی تو که امید داشته باشی آن

۱۱۷
الکتاب آنکه فرستاده شود بقرآن پس ما فرستادیم تو کتاب را **الاحمد** مکرر بجهت
بخشایش **من ترک** از آن بدکار تو **فلا تکره** پس مباحش **طیبر** هم پشت و بار **لک**
مرنا و بدکار بیجهت مد از امکان با ایشان و ملتزم ایشان اجابت مکن **ولا یضرب** و باید که
کافران باز ندانند **عن ابيات الله** از خواندن آیه خداوند عمل کرد بد بدان **بعد از آن**
الیک پس از آنکه فرود آمد است **تو و ادع** و بخوان خلق را **ای** **ترک** بسوی عبادت پروردگار
خود **ولا تکره** **من المشرکین** و مباحش از شرک آن که **لا تدع** و بخوان **مع الله** بخدا
بحق **الحق** آخر خدای حیکر بداند که **لا اله الا هو** نیست هیچ خدایی سزاوار خواندن مگر
او و مخاطب این آیات حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مراد امت است و فایده خطا
با آن حضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی یا ایشان **کلی** همه چیز
فاینست **الاحمد** مکرر از آن خدای یگانه و علم باطلست مکرر آنکه بان وجهه الله
طلبند **لله** **الحکم** و راست قرآن **و الیه ترجعون** و بسوی او باز گشته خواهید شد
برای مکافات نزد بعضی محققان است که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه
پس از روی حقیقت ماسوی او فایده باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه آن
کلمات حضرت فیض الاسلام قدس سره نقل میکنند که نازک تر تو بر کسی همان تو حق
پس هر تو چه پس **لا کل شیء** ماعدا الله باطل علایق منقطع است و عیاق و تنفع هم
باطلست و اسباب مضل حدود متلاشی و خلایق فانی و حینیک و بخود بایه در شرح
عوارض مذکور است که گفتیم ملک معلوم شود که وجود هر اشیا در وجود او امری
هالکت و حواله مشاهده این حال بفرموده حق تعالی است **یوم یرون ربهم** و بعد از این
ع با وجود تو زمین راست نیاید که **سوره الفکیر** **مکیه** **بسم الله الرحمن الرحیم**
الم حروف مقطعه جمعه تقییم خلقت نادانند که کیس را بخیاق این کتاب راه نیست
و عقل هم کامل از آن که معرفت این کلام آگاهی **ع** خرد عاجز و فهم در وی کم است
و در حروف اول این سوره گفتند اندک اشارت با سمر الله است و لام لطیف و میم
تجید فرماید که الله من روی بطاعت من آن لطیف من خلاص در عبادت فرمود که از تجید
منم زیرا که دیگران مستلهم **الحسب الناس** آبا پنداشند و روان **ان یترکوا** آنکه فرو
گذاشته شوند **ان یقولوا** بانکه گویند **امت** ایمان آوردیم یعنی بندارند بخود

قوله من ادنا من اهل البيت بازر دارند و هم لا يقبلون و حال آنکه ایشان از مودعه نسوزند و با
و نواحه یا مبتلا نکرده اند و نفس و مال و امتحان نکند ایشان از انحراف و جهاد و مثال آن
این آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشان از هفت از یاد دلو قرار و شوری آمد
و مهاجران از مدینه بدیشان بیغام میدادند که اسلام شما دلم که در جهاد کفار باشند تمام نیست
بعضی بر تپت هجرت بیرون آمدند و مشرکان گاه شدند ایشان از راه و کردار ایشان در حق بیجا و حجة
نسلیه ایشان فرستاد که تصدیق نماید که کاشکرا با دعوی و لادریست بود
عاشقان از درد دل بسیاری باید کشند و بود با و طعنه اغبار می باید کشند و اطمینانست که مجموع
عربین الخطاب و مرد و زن بدو بنجم تیر عان خضری شهید شدند و لفظ مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم گذشت که پیش از شهیدان اهل توحید بود و در میدان فتنه و بیخ و بساط
جزع می نمودند و بجهاد این آیه فرستاد که بخرد قول ایمان به اسلام و امتحان کارگران پیش می رود و لقد
فنت و بدستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم **الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** آنرا که پیش ازین میمان
بودند و حقان صورت در هر دم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر عکس با آن موده اند **فَلْيَعْلَمُوا**
الْكَاذِبِينَ و مقین میسازد دروغ و کثرت از در دین یا میفایده هر دو کرد و باطل را با جزای بد ایشان
بآنچه میدارند از صدق و کذب ایشان **س** در جهت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان
که بود صادق کشد یا بر جفا و بر بود کاذب کین دانا به **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ** بلکه می پندارند که
يَمْلِكُونَ الشیاق میکنند بدیها چون کفر و معویه **أَنْ يَسْبِقُونَا** آنکه پیشو کینند بر ما و ما را
عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان **سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بکلیست آنکه میکنند در فتوحات
مذکورست که آیی پندارند که کاران که سیات خود بر غفرت و قبول رحمت من سبقت گیرند این
حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد
که گناه توانزد در پیش است و سبقت رحمت از آن پیش است **مَنْ كَانَ يَحْتَسِبُ** که باشد که امید
دارد **لِقَاءَ اللَّهِ** لقاء خدای از رحمت یا و صولت و باطل و گفته اند هر که ترسد از رختن
و عرض او بر خدای که آمده باشد **فَإِنْ جَاءَ اللَّهُ بِدَعْوِي** که خدای مدتی که خدای مقرر کرده
رای لقاء اجل **لَا يَتَّخِذُ** هر آینه آینه است **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** و او ستشوام گفتار بنده کان **بِالْعِلْمِ**
دانا بیا و اسرار ایشان **وَمَنْ جَاهَدْ** و هر که جهاد کند با کفار یا با مؤمنان نفس فدا نماید
جَاهِدْ پس جزین نیست که جهاد میکند **بِنَفْسِهِ** برای خود چه و ثوابان عابد و متدین **اللَّهُ**

بر دست خدا **يَتَّقِي** هر آینه فی بیانست **عَنِ الْعَالَمِينَ** اطاعات و مجاهدات عالمیان تکلیف
عباد بعبادات حجة صلاح احوال ایشانست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کوفیدند و **عَلَى الصَّلَاةِ** و کردن
کارهای نیکو **لَنْفَرَّ** هر آینه میگویم **عَنْهُمْ** از ایشان **سَيَأْتِيهِمْ** ایشان را **وَالْخِزْيَانَةُ** خوارگی
یا دواش در هم ایشان **أَحْسَنُ** از آنکه میگویند علی و آنکه **كَانَ** ایمن بودند که میکردند یعنی توحید
را که بهتر است عمل ایشانست جز در جهاد و بلای اعمال با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان
ناپاداش در هم ایشان و این و بیشتر از عمل ایشان یکی را در حق و اذیتا هفتصد و یک ایشان
و من **بِالْيَمَانِ** **س** هر سه باشد که غنی چیزی بر سل محتاج را آورده اند که چون سودای و فقا
رض بدولت اسلام سرافراز گشت و در شجسته بنت ابی سفین سوگند خورد که از آفتاب سبانه
و از هر چه بدان مایه نذکایه مدد یابد تناول نکند تا قیامت ازین محول که اختیار کرده بیزاری شوی
سعد و من **بِحَالِ** عرض حضرت رسالت پناه و رسانید صلی الله علیه و سلم و این آیه نازل شد
که **تَوَصَّيْنَا** و امر کرده ایم آدمی را **بِأَوَّلِ الدِّينِ** بدین و در او **حَسَنًا** نیکو یعنی فعلی که محض خوبی
باشد **وَأَنْبَاهُ** که اگر گوشش نمایند و الیین و چند و چند **وَاللَّذِي** که ما شرک آری پس
و انبار گیریم **بِالْإِسْلَامِ** اینچنین که نیست **لَكَ** ترا **بِأَوَّلِ** او **وَهُتِ** او **وَعَلَى** و انشی تعبیر کرد از نیت
بنی علمیان یعنی او در و پدر ترا تکلیف کند و آنکه اخبار گیریم برای من چیزی را که الوهیت ثابت
نیست جز مرا **وَأَطِيعُوا** پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در عصیت خالق روا نیست
وَالَّذِينَ كَفَرُوا سویی مجازات من است باز گشت شما از من و مشرک و با و عاق
وَالَّذِينَ كَفَرُوا پس با کام شهادت و وقت جز ادا **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** آنچه می کردید که می گفتید **وَالَّذِينَ**
آمَنُوا و آنکه ایمان آوردند بعد از کفر **فَعَلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته بعد
از فساد **لَنُدْخِلَنَّهُمْ** هر آینه داخل گردانیم ایشان **فِي الصَّلَاةِ** در هر روز ستودگان
یا در آیدم در مدخل ایشان که بهشت است **وَمَنْ لَّا يَرْسُ** و از مردان **مَنْ يَقُولُ** که است
که میگوید **أَمَّا** و بدیدم **بِإِذْنِ** ای مراد منافقانند با قوی ضعیف الایمان که می گفتند
ایمان داریم **وَأَدَّ** و پس چون این را کرده شود **فَإِنَّ اللَّهَ** در راه خدای بسیدین او
یعنی چون کفر او را عذاب کند **جَعَلَ** گردانند یعنی دارد و شمارد **فَلَنُدْخِلَنَّهُ** و
مرنج و عذاب مردمان **لَنُدْخِلَنَّهُ** مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کند از خوف
خلق جناح ترک کفر می باید کرد از عذاب خدای **وَلَكِنْ جَاءَ** و اگر باید نصر من **وَلَكِنْ**

مضوت آن بدان لایق شده که مستحق عقوبت دین و آخرت شده اند بران گزینب شمل جیبی که بر
و صلی الله علیه و آله نیستند و اول **لا اله الا الله** که پیغام رسانیدن اشکارا و ابیغام رسانیدن
و بهریم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت برسانید و شماعش و شمس را منکر شدید
او کرم ربکم یابی بپند و حفری غیبی یعنی اندیشه یابی بپند منکران بعثت که چون میبوی الله
الخلق اشکارا میگرداند خدای افریدگان را و از نیت هست میکند **فمن عبد الله** پس با و ایشان را بعد
از موت باز گردانید ایات **ان ذلک بدیهی** که ابد و اعاده **على الله سیه** بر خدای آسانست قبل
بکوی محمد بر منکران که از راه تفکر و استدلال **سیروا** میبوی **في الاخر** در زمین فانی و فانی
پس منکران که چون **بدا علیکم** بپایان فرید است خدای خلق را بر اخلق اشکارا و افعال و احوال **الله**
پس خدای **سیروا** ظاهر میگرداند **ان الله لا یغفل عن شئ** که در اندیشه او نیست که چون بدیدید
و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است محتمل لازم شود بر شهادت و عادت و بعضی و هرگز ندید
که آنکه مبدی مطلق است مبین اند که معیاد ایشان باشد **ان الله یدرسنی** که خدای **على کل شیء**
بر هر چیزی از هر یک و عاده **قد یستوی** است بجهت آنکه قدر منصف ذات اوست و ذات
او نسبت به همه ممکنات یکسانست پس چون بر نشانه اولی قادر است هر اینکه از نشانه آخری عین
نخواهد بود **یوعزب** عذاب کند **من شاء** هر که خواهد عذاب او **و یرحم من یشاء** و بخشند
بر هر که خواهد بخشش او **و یرحم من یشاء** و حکم او باز کرد بدین خواهد شد در دین گفته اند
عذاب کند بخدایان و بخشاید بوفیق ایمان در کشف الاسرار و کرده که عذابش از روی
عدالت و رحمت از راه فضل هر که خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا خواهد
با وی فضل نماید و بطرف خوشی بخواند **و** اگر دانی نداده عدل دانی و که خوی از روی
فضل خواند مرا با دانند و خوانند که کارست اگر خواند و کردانی تو دانی در زاد المیر
آورده که عذاب بنشت خویست و رحمت بخوش خلیف و نزد بعضی عذاب و رحمت میل دنیا است
و بترکان یا بحر و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بنظر خاطر و جمعیت دل امام
قشیری قدس سره فرموده که عذاب بانست که بنده را با او گذارد و رحمت بانکه خود مستقی
کار او شود **ع** تا تو نباشی یا رسول الله و تو یکبار **ما اثمکم** و نیستد شما ای مردمان **من یشاء**
عاجز کنندگان من برسدگان خود را از عذاب خود **في الاخر** در زمین بیجهت اگر خواهد
که آن حکم او بگریزد و در زمین متولای شود بپند و **لا فی السماء** و نه در آسمان بیجهت اگر خواهد

باشیدم عاجز کنند نیستید و گفته اند مرا دانست که و هر که در آسمانست قادر بر هر چیزی
کردن خدای **و یرحم من یشاء** و نیستد شما را **في الاخر** از عذاب خدای **من یشاء** و هیچ روی
که نگاهدار **و یرحم من یشاء** و نه باری که بصدد دفع آن در آید **و یرحم من یشاء** و ناانکه نکر و بدایات
الله بآنها خدای **یرحم من یشاء** بکتاب او یا بدلیل و حدیث **و یقاین** بلفاه او و بعضی بر این حرف
اولی آن کرده **یسئو** اما امید شد **من یشاء** حقیق از بخشایش من در دین یا اما امید خواهند
عذاب در روز قیامت و تغییر مذهب جمیع خلق وقوع است **و یرحم من یشاء** و آن کرده که در من ایشان
ابراهیم علی نبیت و هم میکند و میفرماید **کان** پس **یوحنا** بر ابراهیم هم بود از من
ایشان از نیت بر سیه و بعد از کسربان **ان الله لا یغفل عن شئ** که گفتند بعضی از ایشان یا بعضی
افکوه کشیدند و **اعزب** یا سوزید و اتفاق خوردند بر سختی و او را در آتش انداختند
فاحیة آتش بر هاید مراد خدای **من یشاء** از منی مراد آتش و از منی مراد باسلامت که در
ان الله یدرسنی که در هر هر هاید **لا یات** نشانهای قدمت است از خود آتش و در
احراق و ستن کل و بر میان **ان الله لا یغفل عن شئ** که میگردند و درجه ایشان بقیض
و تا آخر از نفع میگردند **و یرحم من یشاء** و گفت ابراهیم **ع** اما **الخذ** من این نیستد که فراموشند **من یشاء**
الله بجن خدای **افاننا** بپایان خدای **سوره** بینک برای دوستی میان شما ایست
شما ان بت برسان سبکی که برین و بر عادت ایشان اجتماع نیاسد **في الاخر** در زمین
دنیا یعنی نادر دین باشد **ان الله لا یغفل عن شئ** که میگردند و درجه ایشان بقیض
شود و بزاری کند و منکر گردد **بعضکم** بعضی از شما که متبوعان اند **بعضکم** بعضی از
تا بهانند **و یرحم من یشاء** و بعضی از شما که متبوعان اند **بعضکم** بعضی از شما که متبوعان اند
روان و **الخذ** و **ما اثمکم** و از کشت همه شما و دفع است **و یرحم من یشاء** و نیستد شما را در آن
روان **الناص** یاران و مددکاران که خلاهی باید بدرج ایشان از آتش چون حضرت ابراهیم
علی نبیت و هم بسلامت از آتش بیرون آمد **فامن** پس بگریز و تصدیق کرد **الله** که
او را هم که خواهرزاده و بقی برادرزاده او بود **وقال** و گفت ابراهیم **من و من سائر**
ما که در خیر عمری بود و بوی ایمان آورده **ان الله لا یغفل عن شئ** که میگردند و درجه ایشان بقیض
قوم **یوحنا** یا آنجا که من برود کار نیست **ان الله لا یغفل عن شئ** که میگردند و درجه ایشان بقیض

بسوی اهل مدینه آمدند و در میان ایشان در شب شعبان و قال پس گفت یا قوه محمد
 الله ای کوه پس سید خدای را که میفرمود و امیدوارید و او را بفرمود و در میان ایشان
 عمل کنید بدان امید تو را داشت یا بن سیدان شدت روز قیامت و لا تقربوا
 نیاید بوی که در زمین مدینه بنقص کین و وزن سیدان در حاله کاف
 و شهادت باشد و لا تقربوا پس بدو و داشتند شعبان را هم و از فساد منع نشد
 فاحذروا الله پس گرفت ایشان از آن له سخت یا صیحه جبرئیل عم که در لایبان در نزد
 افتاد و قاصد بر آمد و کرد که در فی دهر در هر ابار و خود را پیش از آن که در آن
 و عا داف و با دکن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشان و قتل و بدمستی که در
 شده است هلاکت ایشان و شمار از من سر که از منزلهای ایشان بخوار و پس که بر
 میکردید و ایشان عذاب معاینه می بینید و برین و بیار است اللهم اشهد برای ایشان
 دین سرکش یعنی ابلیس اما الله که در راه ایشان از کفر و کذب فساد بر سر از
 ایشان از انبیا از راه راست که انبیا ایشان از بدی و فساد و انباشت و بود
 بینا بان یعنی متفکر بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدید بصیرت اما بدان اشتغال
 نکردند و باز یک پس بود بدان خود و سخن بگویند و اما معقول بنده شدت و
 و با دکن قارون و فرعون و هارون و لوط و آدم و نوح و عیسی و یونس و زکریا و یحیی و
 بر ایشان می رسد و با ایشان و عیسی و یونس و زکریا و یحیی و نوح و آدم و لوط و فرعون و قارون
 فی الاخر در زمین مصر و قنظ و در زندان و کاف و بود و سیدان پیشه گیرندگان
 و حکم خدای بلکه خدای در ویتان سیدان فکلا پس همه ایشان که یاد کرده شد
 اخذنا کفریم و عقوبت کردیم بدین بکراه ایشان ففهم پس بعضی از ایشان از این
 کس بود که فرستادیم علیه صاحب بر و باد سخت که در و سیدان بود و بعضی قوم و
 و بعضی از ایشان از این فیه کس بود که گرفت او را عذاب بجه چون قوم ثمود و
 مدینه و نوح و از ایشان من غرق کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را چون قوم نوح و غرق
 و ما کان الله یخیر و بود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی در هر ایشان از عقوبت کند
 و لیکن کاف و لیکن بودند ایشان که بجهل و عناد انفسهم بجهل بر نفسهای خود ستم

میکردند و خود را بکفر و عصیت و فساد عذاب میساختند و ای که حکم شرعی را
 رد میکنند و راه باطل میروند و بدین که چون تو کردی بدیدی یا بجهل یا بجهل
 مثل الذین یخلفون مثل انان که فراموش کردند و اولیاء و دوستان بجهل
 مثل الذین یخلفون و اندک عتیب است که برای خود اخذت فرایر خانه و ان و هر سبب
 که سست ترین خانها کین عتیب خانه عتیب است که در سقوف دارد و دیوارها که باز دارد
 و نه سر و لو کانوا یعلمون اگر باشند کافران که اندک چیزی را هر اینده بدانند که این ثلث
 از برای دین ایشان بجهل و عتیب است و از آن بجهل است و عتیب است و بجهل چیز را
 نشاید دین ایشان از عتیب است و از آن بجهل است و صاحب بحر الحاق و فرمود
 که عتیب است و چند بر خود می تند و زنی برای نفس خود می سازد و قیدی بر دست و پایی
 پای خود می بندد بر غایت و عتیب است آنها نیز که بدون خدا و اولیاء یعنی برستش هوا
 و محبت دین و مناعت شیطان میل کنند بسلاسل و علال و وزر و بال قید کنند
 روی خلاصه ندارد و عاقبت در هر سله بندان و در که بعد حوران افتاده و عاقبت
 کردند و بعضی هواهای نفس را در زنجیر عتیب بنا عتیب و تشبیه کرده اند کاف
 از هوای که بجهل است و عتیب افتاده است و رسته دام هوا چون تار پست عتیب
 ان الله یعلم سرستی که خدای میداند ما دعوت آنچه میخواند یعنی می بیند و در و
 بجهل و بی من شیء از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کعب و غیره و عتیب است
 و در هر یک خود شریک ندارد و لیکن عتیب که کار است بجهل عتیب مشرکان را می بیند و
 الامثال و این مثلها نصیحت است برای ایم و بیان میکنیم برای مردمان و ما یعتقد و
 یا بندگان و فایده آنکه الا اولیون میگردانایان که تدبیر میکنند در خفا و چون عتیب
 انفسیافری خدای تعالی السموات و الارض و آسمانها و زمین با حق برای اظهار حق
 باطل و بانی ان فی ذلک بدرستی که درین آفریدن لایحه نشانه است روشن
 ضرب امثال عتیب است و لیکن عتیب که در و بجهل است و ان الخ
 الحادی و المشهور من اجزاء البلیث اثل بخوان ما اوحی الیک آنچه وحی کرده می
 بتو من الکتاب از خدای و اقم الصلوة و پایا دعا و ان الصلوة بدستی که نماز شیخ
 باز میدارد عتیب است از کار که در عقل زشت بود و ان عملی که حکم شرع

من اجزاء البلیث
 عتیب است

منه باشد بجهت سبب باز استادی باشد از معاصیه چه مدامت بروی جود و دم ذکر
مورث کمال خلیف است و بخاصیت بنده را انکناه باز دارد آورده اند که جواب انصاف
ما از مت جودت نود با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میکند و هیچ نوع از
فراخش نبود که هر تکلیفی شد چون حکایت حال و وقف عرض و سائیدن آن حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که ان صلواته سنهاته و ذود باشد که نماز او را از ان باز دارد
اند که ای ملائق تو به یافت و از نمازها محابله و در وسط با سناد خود از انس بن
مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز را نماز
اول را از خشا و منکر نراده نشود او را بدان نماز از حضرت حق و بهمانه و تعالی الادور
صاحبانه و یلالت آورده که هر که با ان نفس و دل و سر و روح و خیف نماز نیست باز دارد
نماز تن ناهیت از معاصیه و علیه و صلوة نفس انست آن را از عداق و خلایق هر چه
و هیات منظمه و نماز را باز دارد ظهور و فضول و وفور غفلت و صلوة سر منعی انست
ما سوس حضرت را و صلوة روحی که نماز استقر و بملا حظ اغیار و صلوة خفی بگذرانند
و ان شود انشیة و ظهور انشیة بجهت بر و ظاهر کرد که از روی حقیقت
جی کی نیست نقد این عالم با این و بعالمش مفروش **و لک الله و هراینه ذکر خدای اکبر**
بهر گز نیست افلا که کعبه قدر او بناسد یا بدو کثرت از انکه ذکر دیگری با او معارضه کند
و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است بجهت اینست که نماز بزرگترین از سایر طاعات یا
از ان بزرگترین است که صاحب خود روح حق و متشفاع و منکر باقی گذارد محققان و انند که
ذکر خدای صافیست از کد و لای حلال و اغراض یا ذکر بنده حالیت فنا بدو شایسته
خدای باقیست زوال بدو له نیاید بنج ذوالنون قدس سره فرموده که ذکر او در آن
شما در این وقت او را در نهضات ان حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر روح الله روحه نقل
میفرماید که ذکر خداوند بزرگترین است نه چنانکه تو او را یاد کنی او را یاد کند ذکر او بزرگترین
ذکر تو پیدا بود که تلجأ بود **و یادی که خدای را در خود او یاد کند تراوی در حق**
و الله یعلم و خدای را انست ما تصنیف و آنچه میکند ان نماز و غیر ان و خدای شمای
مناسب عمل خواهد بود **و کا تجار و او بیکار میکند و جلال میکند اهل کتاب**
یا اهل کتاب بجهت با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند **و الا بالی و چه احسن مکر**

۷۴
محصلی که ان نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوبی مقابله کنید و غضب ایشان را
محکم **الا الذین ظلموا انفسهم لکنا ناکه ستم کردند از ایشان بجهت بشکستند یا جزیه یا زکری فذکر و گفتند**
طالمان اذ اهل کتاب انما انکه اثبات و ادله میکنند در خود با شما **و قول او بگوید انما**
که بصدق تمام انما ایمانی آورده ایم **بالبی انزل بان بعیدی که فر فرستاده شده است انزل**
بسوی ما بجهت قرآن **و انزل الیک و آنچه فرستاده اند شما بجهت تو بیت و نرو و انجیل و انزل**
ما و انزل و خدای شما و اول یکست و نحل و ما امر او را مسلمان کردن نماز و کاتب و مخطوطان
و موحدان شما اتخاذ ارباب میکنند از احبار و رهبران **و کذلک و آنچه فر فرستاده ایم**
برای شما کتب خود را **انزلنا و فرستادیم الیک کتب بسوی تو قرآن را کتبه و افرا کتب سابقه**
در اصول دین **و قال ان یسألک انیت انزلنا و داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمه چون این**
سلام و احباب رخ **و یؤمنون به میگردند و فقران با مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت را**
صلی الله علیه و سلم و قرآن کوید بودند چون قیس بن مساعده و بحیرای سطور و قیس
و احزاب ایشان **و من یؤمن به و ازین کوید و عرب من یؤمن به کسی است که میگردند فقران با فقر و**
بجحد یا با کتا و منکر نشوند اینها کتاب ما الا الکافرون مکران کوید کان از یهود و چون کتب
بن الاشراف و معاندان عرب چون ابو جسل و مانند وی **و ما انزل بودی تو که تتلوا**
نحوانی **و من قبل یبشر از قرآن و کتب با چه کتبه ان کتب منزله و ان خط و نویسی کتبه را**
بیمیک بدست راست خود ناکید دست در نفع کتبت بعضی هرگز بخواند و مطلقا خط نباشد
که اگر جناحی خوانند و نویسنند ی بودی **اذا انزلنا ان هنکام در شک افتادند**
تباها کاران کج روان بجهت مشرکان عرب گفتندی که چون بخواند و میبینی پس بر قرآن را
از کتب پیشینان التماس کرده و بر ما میخوانی یا هر دو ان در شک افتادندی که ما در کتب
خود خواندیم ایم که پیغمبر اخر الزمان آتی باشد و این کفر قاری و کانت و در تیسر آورده
که خط و قراءت فضیلت بوده است مرغی پیغمبر و عدم آن فضل محرم انحضرت بود
و چون معجزه ظاهر شد و در امتیاز او شک و شبهه نماد حق سبحانه در اخر عمر این فضیلت
ببین روی او را نی داشته تا معجز دیگر باشد و این ای شبهه در مصنف خویش اند
طریق عون عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب
و قراء و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتبت امر مقدر شده

بر آن قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویدای داشتند از اول آخر بصواب آفرینست
فصل که در سیدان گشتن بود لوح و قلم انداختن از سواد خط اگر بدست بیست و یک
نرسد هیچ شکست بود و او نیز در خط نیز ظلم نشود و نور و ظلم بهم **بهر** بلکه قرآن آیات
بینات آیتها و روشنست **مُدَوَّرٌ لِّلَّذِينَ هُمْ** آنانکه او تو را هدایت داده شده اند علم را باین
اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکردن هیچ عسکری حریف تو را نداده و خواندن قرآن از
ظاهر خاصه امت مروج است چه کتب مقدسه را انداخته و خواندند و قلی آنست که سراج است
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باین محمد و کارها را و علم را که او ایست آیتها را
است مآثر که دانانند بکتابی و واقعی بر صفات و کات حضرت رسالت پناه و **وَمَا يَعْزُبُ**
و منکر نشوند مآثرهای آن که محمد است و قرآن **إِلَّا الظَّالِمُ الْكَافِرُ** در ظلم که مکاتبت
با وجود وضوح دلایل اعجاز و قوالی و گفتند کافران **لَوْ كُنَّا جِئْنَا فَرَسًا مِّنْ سَمَاءٍ**
عَلَيْهِمْ سَحَابٌ مِّنْ سَمَاءٍ از پیش برود کار و باین معجزه چون ناله صالح
و غصیان سویی و آید عیسی علیه بیتنا و عم **قُلْ إِنَّا بَنَيْنَا** بنیست که آیتها و معجزها
عِنْدَ اللَّهِ نزد یک خدا است هرگاه که خواهد و بر هر که فرستد و طهاران بقیضه افتد
و اختیار نیست **وَأَمَّا أَنَا وَبَنِيَّ** بنیست که من **نَبِيٍّ مِّنْ قَبْلِي** بیم گفته اند ام اشکان باین
تخی بفرستد باین که شهادت باید **لَا كُفْرَ لَّكُمْ** آید باینست ایشان باینچه هویدا و معجزه و اوضح **أَنَّا**
آنکه ما فرستادیم **عَلَيْكَ الْكِتَابَ** بر تو قرآن و بوسند **بِتِلْكَ** علیه خوانده میشود بر ایشان بر آن
ایشان و ایشان افعی مردم اند و اسرار بلاغت و طوار فصاحت بر ایشان باینست و تو کرد در برابر
قرآن از ایشان طلبید و ایشان لشکر میکنند و از جان در می بازند و معارضه آن فی برادر
و معجزه و روشن تر از این که باشد و گفته اند باینحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از آن بعضی
از سخنان پیوند نوشته با خود آورند و مدعا آنکه باینهم که علم خود را با آن افزون سازیم
حضرت فرمود که همین گمراهی بر قومی را که از آنچه بایشان بدیشان آورده و رغبت کنند
بجزیری که غیبت بایشان آورده این آیه نازل شد که آیات کفایت نیست ایشان از قرآن که بر ایشان
میخوانند **لَا تَزِدُ لَهُمْ** بدستی که درین کتاب **لَحْمَةً** هر آینه بخشش است و بختی بر هر کسی
را که متابعت او کند **وَكَيْفَ يَهْدِي وَيُضِلُّهُمُ** و باینکه تو میگوئی که تصدیق
گفتند **قُلْ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ** بگویند است خدای **يَهْدِي** و بینکم میان من و شما **شَهِيدٌ** گواه بر من

۱۲۸
من چه را تصدیق میکنند باینچه میگویند **وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ** و آنچه در آسمانها و زمین است
بر حال من و شما بر من و شما خواهد بود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند
بسیار دیده و نصیبتان به ایمان آورند و بدین باطل **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند و باین
بخت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند و باین ایمان
باینچه که و شتاب میکنند کافران **بِالْعَذَابِ** بنزد عذاب چون نصیب عذاب است
و امثال و قوال **أَجَلٌ مُّسَمًّى** که مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر
جاء **بِالْعَذَابِ** هر آینه باینکه مستحقان عذاب موعود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند
آیدان عذاب بدیشان **بِقِسْمَةٍ** ناکاهین دردی با وقت مرگ یا در آخرت **وَمَنْ يَشْرُفْ**
و ایشان ندانند آمدن آنرا **بِالْعَذَابِ** طلبید و باینکه عذاب را بجا آورد عذاب
و آن **جَهَنَّمَ** و حال آنکه در مزخ **بِالْحَبِطَةِ** و آنکه در مزخ و گفته است و لاطر کرده بنا کرد و بکان
یعنی مویجات جهم چون کفر و معاصی محبط بدیشان یا فاعل باین مستحق بود باین لاط
خواهد کرد بدیشان **وَمِنْ قَبْلِهمْ** و از پیش از ایشان **وَيَقُولُوا** و باینکه خدا باین
با هر دی مرد و زنی را که **وَقَدْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** جزای آنچه بودید که میکردید
در عمل بود و عقیده در آنست هر چه انجام داده اید باینکه بدیدید
تو باین بیفشان که چون بدیدی **لَّحْمَةً** و خرم شوی آورده اند که بجهنم
در مکه اقامت کرده اند و قتل زاد و کی استعداد با سبب محبت اوطان یا صحبت اخوان
هرت نیک کردند و بنیست و هر آنکه بدین خدای و منورند و باینکه این آیت فرستاد که **يَا أَيُّهَا**
ای بندگان من **الَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند و باین
طلبید و اگر در بدی اشکان عبادت نمینمایند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند و باین
و **سَعَةً** گشاده است و هر آنکه بدین خدای و منورند و باینکه این آیت فرستاد که **يَا أَيُّهَا**
خالصا و آن باینکه گفته اند **سَفَرٌ** که جو جای ناخته بود که باینکه رفت بدان
و کز تنگ کرد در جایگاه **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند و باین
باینکه بدین آید و دوزخی مفارقت نصی و دی خواهد بود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند
چشند **مَنْ كَسَبَتْ** و هر کس که بدین خواهد بود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند کافر شدند

کردید خواهید شد بخوانی بسوی الله و بگویند که ای خداوند
حضرت پیغامبر از آن بابت آورده **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
وَعَلَّامُ الْغُيُوبِ و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
ایشان از آن جهت **عَرَفْنَا** میفرمودند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
تجرباتی که از آن بر آن غرضها و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
با در بهشت **نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
و در این دنیا از آن جهت که **وَمَنْ يَرْجُ الْآخِرَ** و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
توکل میکنند و کار خود بدو میسازند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
عبد میفرمودند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
توان رفت است آمد که **وَكَيْفَ يَرْجُوا الْآخِرَ** و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
دوئی خود را بگویند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
جانوران آدمیت و مویش و پر و پود و گوشت و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
از بعضی نقل میکنند که بلی یادیدم که خوردنی در دنیا با کله خود نمیکند و قصه
جانورانی بسیارند از دواب و طیور و وحش و سباع و حوام و حیوانات آنی که ذخیره
نهند و حامل زلف خود شوند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
بزرگوارند از عدم اسباب و عیش در بلاد غربت اندیشه میکنند **هَسْتُمْ فِيهَا مُتَحَدِّثُونَ**
مشراب از نای بر آفتاب زلال شاه و کذا و زنی از وی میخورند و در وقت اند
بی **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
روزی از عباد خود **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
که بیافید آسمانها و زمین را و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
چه این مسئله در عقل قرار گرفته که واجب است که آنها ممکنات یکی که واجب الوجود باشند
ایشان میدانند که خلق از خود و آنها است **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
تو چید یعنی بر روی انداختی بر می تابند و بسوی کسب ابلای شتابند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
خدا میسر اند و فراخ میگرداند و زنی را **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
از پندگان خود و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند

چه تقسیم دل است بر آن گفته اند و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
کایه فراخ گرداند و کایه تنگ سازد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
و بسط علمند و اناست و مصلحت بندگان بر وی نیست **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
عرب **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
بدان **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
خدا ای یعنی معتقدند که الله موجود ممکن است و وجود این بعضی مخلوقات او را با وجود
عبادت شریک میسازد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
متابعان من نگاهداشته **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
میکنند اقرار دارند بخلیفیت او و مخلوق او را شریک او میدانند و نیست **هَذِهِ**
الْحَقِيقَةُ الدِّينِيَّةُ و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
انقضای ذوالبازی که در آن می اندک یکا جمع آیند و سلفی بدان منتهی گردند و اندک
زمانی را طول و اندک گشته متفرق شوند و چه نپساکند **هَسْتُمْ فِيهَا مُتَحَدِّثُونَ**
این متاع دهر به عقل مردمان که بدان عینا شدند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ و بگویند که ای خداوند و بگویند که ای خداوند
اگر باشند که بدانند اختیار نکنند دین فانی را بر برای جاودانی و آن **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
کافران **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
تَحْلِيصِينَ در حلاله خالص کنندگان باشند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
باشند و مروت آنها که خلاصانند چه یاد کنند که خدا را در کشفان شده پناه
بر می برند و بر **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
آرد سلامت **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
بعادت خویش **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
و تا بر خورند از اجتماع عبادت احنام یا بر خورند از نرنگی از جهان **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
يَعْمَلُونَ پس خود باشد که بدانند عاقبت کار خود را و وقت عقوبت او **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
اهل که و ندانستند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
اهل آن این اندانند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**

حواله از کرد اگر بدلا ایشان بجز مردمان می کنند و سایر می کنند در حواله می کنند و کسی معترض
 ایشان نمی کرد **فَالْبَطِلُ** آیا باطل که بتان اند یا شیاطین **وَمُؤْمِنٌ** میگردند و **بِقَوْلِ اللَّهِ**
 و بپوشد خدای یعنی بخین نفوذ ظاهر که ممکن است در حرم و اینجی از خوف **وَمَنْ** کافر میشود
 و دلیل کفر آن نعمت شرک ایشانست **وَمَنْ أَظْلَمُ** و کیست ظمک از **مَنْ** از کسی که بریند
 و بسازد **عَلَى اللَّهِ كَيْدًا** بر خدای دروغی و گمان برد که او را فریبست **وَأَكْذِبُ الْخَلْقَ** یا
 تکذیب کند قرآن را هر چه **لَا كُفْرًا** آن هنگامی که بیاید بوجای **الْبُيُوتِ** آیا نیست یعنی هست
 بی **جَهَنَّمَ** در و نه **مَنْ** بجایگاه و اقامت **لَكَافِرِينَ** برای ناگرددگان **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا** آنکه
 کی شتر نمایند در کارها و اقامت دین **وَالَّذِينَ هُمْ** هر اینه و نه نمایم ایشان را **سَبِيلُ**
 راههای خود **وَأَنَّ اللَّهَ** و بدرستی که خدای **أَعْلَمُ** **الْمُحْسِنِينَ** باینکه کارانست یعنی با مجاهدان
 بنصرت و اعانت ایراد مجاهد که در بطریق اطلاق نامتناول باشد جهاد ظاهر و باطن
 پس آنکه جهاد کنند در راه ابد ثمنان دین و بانفس و باقیام ایشان را و صواب و در
 لقاء شیخ مسلم نسری قدس سره فرمود که هر که کی شتر کند در اقامت سنت بنایم او را جنت
 امام قشیری رحمه گفته آنکه بسیار ایند ظاهر خود را مجاهدات آن بنده دهم باطن ایشان را
 مشاهدات شیخ ابو بکر و ایضا روح الله روحه فرماید که هر که کی کند برای ماه دهم
 اولاد سوی خود در حج آورد که هر که کی شتر نماید در طلب ماه نمایم او را ماه در یافتن
 من طلبی و چون به هر که مانع بداند در ترجمه بعضی از کلمات زیور آورده اند **اللَّهُ**
فَاطِمَةُ تجدید **سُورَةُ التَّوْبَةِ** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 روح از ابن عباس رضی نقل کرده که هر وقت که قطعه انثیه هر چه فی اشارت است بصفی که
 حق را بدان شاکی بند جنایچه الفانین که کنا نیست از الوهیت و لام انلطاف و ميم از
 ممکن گفته اند الفشارف با سلم الله است و لام بنام جبرئیل ميم باسم تحمید یعنی الله بسم
 جبرئیل یعنی فرستاد بحمد صلوٰه الله علیه **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** مغلوب شدن رویان و فراق
 بریشان غلبه کرد **نَدِيٍّ أَوْ ذِي لَاحِظٍ** نزد بکترین ز میف که عرب باشند نسبت بر مین و روح و ای
 اردن و فلسطین بود یا که اربابان از رعایت و بصری و آنچنان بود که خسرو پیر و شکر
 و فرخاداد که دامپری بودند با لشکری کران فرستاده تا بعضی از ولایت روم
 بگرفتند و در روم منتهز گشته و در سالانهم بقول امیران مبعوث بفرمایند این خوبی

مکه رسید کافران شادمان شده اند و می شماعت با اهل ایمان گفتند که تجاوز سبای
اهل کتابید و ما و فارس سبای اقبانیم پس از غلبه فارس بر مدو و قتال بکنیم که ما بر شما
غالب خواهیم شد حق بجهان این آیت فرستاد و بیان کرد که **وَهُمْ وَدُوْهُمْ مِیَانِ نَعْدٍ**
قُلْ مَنْ لِّهِنَّ غُلُوْبٌ شَرٌّ اِیْثَانٌ سَیَقْلُوْنَ نزد باشد که غالب شوند **فِیْ بَضْعٍ نَّیْنٍ**
در اند سال که میان سه و نه باشد صدیق بر من بعد از تو که آیت مشرکان را گفت
چشم شمار و شن مباد بخدای که اهل روم و مردم فارس را غالب خواهند شد در بضع
سنین اربع بن خالف گفت نه چنین است و ما باقی که می بندیم پس برده شایع جوان
و مدت سه سال که ریخته و صدیق رضی صودت حال بر رضی حضرت سید عالم صم
و ساند که حضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است بر و در مال و مدت بقراری
ابو بکر رضی از کشت و ناز سال بر صد شتر می دهند که در نوزدهمان از یکدیگر بکشند و
در روزی بکر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند و غلبه رومیان بر فارس سبای
رسید و گویند این خبر و و حدیثیه محقق شد و صدیق رضی صد شتر را انبای
بقول اول و از نعمان وی بقول ثانی بستند و حضرت فرمود که صد بقیه ده اقصیه
این آیه اخبار است از او که اینده در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنیست **لَقَدْ**
اَلَامَسْنَا خَلْقًا بِمَا لَمْ یَرْوُا مِنْ قَبْلِہِمْ اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمْ اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمْ اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمْ
غالب شدن روم بر فارس و عفو در همه وقت قضاء و انافست و همه کار در قضیه
اختیار است در کشف الاسرار گفته که قبل از انست و بعد از بعضی امران و ایدیه
او راست که خداوند از انست و ابدی **وِیَوْمَ نَسْفَعُ اَنْ دُونَہِمْ** که رومیان بر فارس سبای
غلبه کنند **یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ** شاد خواهند شد و منان **بِقَوْلِ اللّٰهِ** بیاری کردن خدا
مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت و نقل اب نقالست و ظهور
صدق اخبار و منان و بردن کرد و از دیاد یقین عجاایه و گفته اند فرج بانست
که بعضی اعلامی درین بر بعضی غلبه کردند و بعضی را نابود ساختند و انجانی بود
که چون ظہیر را در غار بر بعضی بلاد روم مستقر گشتند بر وین یقانی را با بر غرض
بر مرد و بلاد را مغتیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت
حال واقف شد کیفیت بقصر روم عرضه داشته کردند و درین ترتیب اختیار

از یاقوت سفید روم
 فروخته شد که رویمان
 از غار سبزه
 ابرو کشید چون
 و فارسیه بپوشید
 مشین آب شد که
 وجه دیگر سبزه
 آن منقوش و غایت
 اسلامیت بر مشین
 آب چنان که جناب
 از و متعال زیاد قبول
 خجسته و بومند بفرح
 المومنون نصر الله
 یعنی نصر الله تعالی
 لاسلمین علی عهد اسم
 من المشرکین و جناب
 واقع شد که در پنجم
 غلبه رویمان از غار سبزه
 اسلامیت غلبه شدند
 بر مشین کار و در واقع
 و در این نقشه و اخبار
 باشد از قیاس که یکی
 اخبار غلبه رویمان
 بر فارسان و در غلبه
 اسلامیت بر مشین
 مطلوب ماین است
 و این بشیر و نفع

این کتاب را به خط و قلم خودم در روز ۱۰/۱۲/۱۳۰۲

کردند پس از لشکر و فرستادن و فارس را مغلوب ساختند و بعضی از بلاد ایشان
بگرفتند **بَصْرَ** یاری میدادند خدای **مَنْ يَشَاءُ** هر که میخواهد و **مَنْ يَشَاءُ** و او غلبه
انتقام کشد از جمیع **الرَّجِيمِ** مهربانست علیه ده که راجع به راجع و عده کرد خدای
غلبه رویا فرج مؤمنان را و عده کرد فی **لَا يَخِيْبُكَ اللَّهُ** خلاف نمیکند خدای **وَعْدُ** و عده
خود را چه دروغ بودی متنع است بلکه راست میسازد **وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** بیشتر مردم را
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سخت و عده او **لَا يَخِيْبُكَ اللَّهُ** نمیدانند ظاهر جزو هاه آشکارا
مَنْ يَشَاءُ و در میان مردم که در بعضی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب معاشرت
تجارات و در وسط کوچه در میان نمودن و زراعت کردن و برای اینها و فواید است
که اکثر اهل دنیا قیام از این امید اند و **وَهُمْ** و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت
مقصود است **هَـمْ عَافُونَ** ایشان عاقلان و بخیل اند و نمی فهمند که غایت
أَوْ يَتَفَكَّرُونَ آیا تفکر نمیکند فی **نَفْسِهِمْ** در نفسهای خود که می بای ممکن است بعضی چه
در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس تفکر نمی نمایند آن
آباد و خود بر عاده استدلال کنند **لَا تَقْدِرُ إِلَّا أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ فَيَنْفِلَ الْأَرْضَ** و از زمین
و زمین **وَيَنْفِلَ الْأَرْضَ** و آنچه میان آسمان و زمین است **لَا يَلْفُظُ** که برای خودی و بواب عقاب
یا آنچه بجهت **لَا يَلْفُظُ** که آفریدن ارض و سما را برای باز بست بلکه آفریدن بجهت استدلال
بر تو حید و **لَا يَلْفُظُ** و برای وقت نام برده چون آنرا بوسه نهایت برسد و روز قیامت
است **وَأَنْ كَثِيرًا** و بدست و کثیر **وَمِنْ النَّاسِ** از مردمان بعضی که **يَقُولُونَ** میگویند و در کار
ایشان بعضی روزی و سختی که وقت لغات **لَا يَلْفُظُ** و اگر بندگان و کافر اند **لَا يَلْفُظُ** و آری
نمیکند و **لَا يَلْفُظُ** در زمین یعنی بمصارع عادی و نمودن و وقت تجارت **فَلْيَنْظُرُوا لِكَيْفَ** نمایند
که چگونه بود **عَافُونَ** عاقلانند و **وَهُمْ** و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت
بودند آن **وَهُمْ** سخت و از اهل مکه **قُوَّة** از دوی توانایی چون عادیان
و امثال ایشان **وَاللَّهُ** و اگر بندگان و کافر اند **لَا يَلْفُظُ** و آری
و استخراج معادن و استباط آب و **وَهُمْ** و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت
وَهُمْ و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت
وَهُمْ و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت
وَهُمْ و ایشان **عَنِ الْآخِرَةِ** از آخرت که غایت

روشن با چهره ها و هویدا ایشان نگردند و حق سبحانه و دادنده یا دور و ز کار ایشان
بر آورد **كَانَ اللَّهُ لِيُفْلِحَ** پس نیست خدای که ظلم کند ایشان بعضی در سال هر سال و یکی
و تکذیب ایشان اهل اکند و **لَكِنْ كَانُوا** و لیکن بودند که بوجبات عقوبات **نَفْسِهِمْ**
و نفسهای خودی دستم کردند **شُرَكَاءِ** پس هستند **وَالَّذِينَ يَسْتَرْجِعُونَ** و آنکه است و برگردند
یعنی کافر **السَّوْءِ** آن نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند سواي اسم دفع است
چنانچه حسنه اسم هستند و دو رخ عاقبت مشرکان است **أَنْ كَذَّبُوا** بسبب آنکه تکذیب کردند
بِآيَاتِ اللَّهِ و آیات خدای بعضی باور داشتند و توانا عبودت نکردند و **وَكَا فَرِحُوا**
و بودند که بدان **آيَاتِهِمْ** و آیتها را میگردانند **وَاللَّهُ** و خداوند **وَاللَّهُ** و خداوند
نقطه **ثُمَّ يَفْعَلُ** پس در کار باندند میگرداند و بر می آید از بعد از هر که **ثُمَّ يَفْعَلُ**
سوی **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
وَاللَّهُ و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
کسی منقطع باشد از رحمت و **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
ایشان بعضی از خدایان که شرکای نام نهاده بودند چون صلیک و اصنام **وَاللَّهُ** و حکم
کنند که ان یعنی ایشان محروم و نا امید اند **وَكَا فَرِحُوا** و فرحان **وَاللَّهُ** و حکم
ایشان **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
شود **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
وَاللَّهُ و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
در اسفل السفلین افتند و یکی بر درجه و صلت یکی در درگاه فرقت آن بر تختیان را
حصی محنت ان انواع ثواب و این را اصناف عذاب است از دولت تلاق و از بیخود
آتش فراق کدازان **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
وصلت یکی در شدت **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
و علمای و بسند کرده **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
وَاللَّهُ و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم **وَاللَّهُ** و حکم
ظاهر باشد یا مکر و منعم باشند یا ایشان با حلی و حلل بیار آیند در احقاف گفته
که متوجه سازند و در عین المعانی آورده که او از خوش شنو اند ایشان را هیچ

والمسكين و بهیمن حق محتاج و بی جان را و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و ده کنه بان را آنچه مقرب
شده یعنی وظایف و کفایت این ایثار و حقوق خیر و محبت از مساکین **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
برای کسانی که خواهند **وَجَدَ لَكَ خَلْقًا** خدا را یا هر ضایع خواهد بود اما ایشان چه
نقرب است حق سبحانه و تعالی در حق دیگران و از هر طرف و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و آن که در منفقانی
هَمَّ لَكَ لَمْ يَأْتِ ایشانند مستکاران و بی دین و بی بافتگان و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و آنچه میدهد
من **وَجَدَ لَكَ خَلْقًا** و عطا می دهد و توقع مکافات **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** تا بفراید مال ایشان **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
مردان یعنی هدیه بکسی میدهد و نه باده از ثمن آن توقع میکند تا مال شما افزون
کرد **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس نه باده نیست و آن مال **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** نزدیک خدای و برکت از آن و همچنین
یا آنچه میدهد از زیاد حرام در معاملات یعنی سود نیز از یاد تو در مال سود خوارگان
پدید آید چنان نیست و برکت در آن نمی آید **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و آنچه میدهد از زکوة
مفروضه یا صدقه که در آن دادن **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و جده یعنی اید ثواب خدای **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
پس آن که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مکافات **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** ایشانند
خداوندان افزونی شدن با این که آن افزونی که براده یا نه باده یا بند **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** خدای
حق **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** آنست که بسیار دشمنان و دشمنان و دشمنان **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس روزی داد و میدهد
ما دام که نه باده **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس بر آن دشمنان و بوقت انقضای آجال شما **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس نه باده
کرد اند شما را و بر آنکه در در قیامت **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** که آیه است از انبازان شما یعنی آیه از بقاء
که بر غم شما شرک خدا اندست **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** کیسه که بگذرد **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** از این خلق و رزق و امانت
و احیل من **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** چه چیز تا بدان سبب او را بر پیشش توان کرد و چون از جمع کدام این کار
نیاید پس ایشان شرک گرفتند **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** خداوندی و برتر است **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
بشر کون از آنچه شرک می آرند و بی طمعه **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** آشکارا شدت با حق **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** در میان بختش
سایه و مردن و واب و طواعین و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و در در با بطوفان و جوشش و غرق شدن سفین
وَأَنْتَ السَّيِّدُ بسبب آنچه کرده است **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** در دستان آدمیان یعنی بشو می معاصی ایشان
اغلب علما بر آنند که مراد از فسادنا آمدن با راست چه وقتی که باران منقطع گردد
جانی را آن آیه نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که هابیل قابیل را کشت و فساد
محرا که جلدن بکشتنهایان عصب کرد و نزد بعضی مراد از فسادست یعنی نتیجه آن ظاهر

۱۰۱
شد در میان باطل اهل فری و در دریا با غرق قوم نوح و اهل فرعون و بر سر
تقدیر حضرت ملک قد بر فساد اسباب دنیوی آسمان کرد **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** تا بخشد
ایشان **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** از این بی انچه کرده اند چه تمام آن در آخر خواهد
وَأَنْتَ السَّيِّدُ شاید ایشان بکشید این بعضی **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** باز کرد بد از شرک بتوحید
و از معصیت بطاعت و نزد بعضی محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ
ابو بکر واسطی قدس سره فرمود که هر که بجز دل او شرک مراقب فاسد کرد در نفس
است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی او و امام قشیری هر آفرید که فساد و نفس
مخاطر است و فساد بجز دل اخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حق
سلیقه مذکور است که برسان علما و ظاهر است و بحر میان اهل تحقیق فساد لسان و
بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عموماً با عوای باطله
ماه نادیده نشانه میدهد . دو ستایه را بدان که می دهد از برای مشتری در
صد نشان نادیده که در هر جا **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** بگو شرکانا که بر وی **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** در زمین
ام خالیه **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس بر آنکه چگونه بود **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** سر انجام امانت **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
پیش از ایشان بود **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و در پیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
شرک آن دکان **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** راست کن همگی خود را **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** برای کیش راست
با روی آیه که درین درست **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پیش از آنکه بیاید **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** روزی که
باز کرد بدین نیست **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** یک خدای یعنی خدای آنرا باز کرد بدین
و البته نباشد یا روزی نیاید از خدای که کس نتواند که باز کرد بدین **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
آن روز که جدا شدند مردمان از یکدیگر بر سر و ده **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و فرقی فی الجنة و فرقی فی السعیر **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
هر که کافر شود **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس و دست **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** جزای کفر او که الشرجا و بدست **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
و هر که بگذر کار ستوده **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** پس برای نفس خود **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** میکشند و بی جایگاه
داست میکنند در بهشت و تفرق بدکان روز قیامت واقع است **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** تا خدای جزا
دهد **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** آنرا که گوید **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** و **وَأَنْتَ السَّيِّدُ**
من **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** از بخشش خود ذکر جزا کافران نکرد بجهنم **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** مقصود بالذات من مانع آنکه
الله بدستی که خدای **وَأَنْتَ السَّيِّدُ** دست ندارد تا گوید که آن را تا با اموالان جمع کند

ملک سلیمان و داد و خبر میدهند من آن ستم حاکم و فوج باهت ملوک عجم
سخن میگویم حق سبحانه ایت فرستاده و فی الناس و از مردمان من بشتری کس
هست که میفرماید **لَوْ لَمْ يَخْلُقْ** سخن بسازی و گفته اند سخن تخریب دهند و مشغول
کنند یعنی اختیار میکنند افسانه را عباد را بلیضل تا گمراه سازد مردمان را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او بایان دمارها را استماع و قرائت قرآن
علم به دینش و راههای **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** و فرامیگرد راه خدای **أَفُوسٍ** و سخن بد
أُولَئِكَ آن کوه **لَهُمْ عَذَابٌ** مرایشان است عذاب **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** که کسی و قتل
و در دین و عذاب و جزای هر عقوبی و گفته اند ایت در شان انماست که جای یات
معنی خدای و مردم را با استماع اصول و الحان ایشان از شر و سخن خوشی
داشتند **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** و چون خوانند شود **عَلَيْكُمْ** بر آنکس که سوخت و از خبر بد
و بر کز **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** آیهاء کلام ما **وَلَوْ** روی بگرداند **مُسْتَكْبِرِينَ** که گردن کز و با کبر
بود یعنی التفات بآن نکند **كَانَ لَكُمْ سِتْرٌ** او یا که هرگز نشنیده **كَانَ فِي آذَانِكُمْ** میاید
هر دو گوش را و **قَرَأَ** که ایتی است **فَبَشِّرْ** پس اعلام کنی او را بجای بشاوت بیم ده
عَذَابِ اللَّهِ عذاب در دین **كَانَ لَكُمْ سِتْرٌ** بدستی آنانکه گوید در بخدای و رسول
وَعَلَى الصَّلَاةِ و کردند علماء صالح یعنی شایسته **لَهُمْ** مرایشان است **جَنَافَاتِ الْغَيْمِ**
بخت ها و بانفت و نان یا نتمنها و بخت **خَالِدِينَ فِيهَا** در حاله که جاویدان باشند
در آن **وَعَلَى اللَّهِ** و عده کرده است خدای و عده کردنی در هست و مراست **وَالْغَنَى**
و او خداوند غالب است که هیچ کس و را از وفا و عده مانع نشود **الْحَكِيمُ** است
کان که هر چه کند بر طبق حکمت بود نه در وعده اوست نقض و خلاف نه در کار
او هیچ لافی و **كَرِهُوا** خلق **السَّوَابِ** بیاید آسمانها را **غَيْرِ عِلْمٍ** بی ستون **تَرَوْهَا**
می بینند شما آنرا برداشته **وَاللَّهُ** و بنیادی **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی پیدا کرد
در **وَقَالُوا** که مرء بلند پای **وَأَنْ تَبْدُو** که شما را حرکت ندهد و مضطرب
نسان چه زمین بر روی آب حرکت بود چون کشته و بحال را سیات آرام یافت
در وضع از محال نقل میکند که حق سبحانه نوزده که رابع زمین کرد تا بر جای
باستاد ازان جمله که قاف است و بوقیس و جودی و لبنای و سینین

و بنید طورینا و غیر آن **وَبَشِّرْ** و بداند کرد فیها در زمین **وَلَوْ لَمْ يَخْلُقْ**
از هر چندند **وَأَنْ تَبْدُو** و فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعل
بفاعلی یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم **وَلَوْ لَمْ يَخْلُقْ** از بر آسمان **مَاءَ آتٍ** که باران
فَأَنْتُمْ پس بر ویانیم **فِيهَا** در زمین بدان آب **مِنْ كُلِّ نَجْوٍ** از هر صنف گیاه
لَكُمْ نیکو و بسیار منفعت **هَذَا** این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان
و نبات **خَلَقَ اللَّهُ** آفرید **خَلَقَ** فانی **فَأَنْ تَبْدُو** پس بنیاید **مِنْ** که در و عالم **مَا خَلَقَ**
چه چیز بیافیدند **الَّذِينَ يَرْتَابُونَ** فانی **فَأَنْ تَبْدُو** فانی **فَأَنْ تَبْدُو** فانی **فَأَنْ تَبْدُو** فانی
ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق مانند
آنچه بدان شما آفرید اندک دلام است **بِالْقَوْلِ** بلک مشرکان **فِي ضَلَالٍ** **الْبُشْبُشِ**
در کراجه اشکار اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در بر تشبیه است **هَذَا**
هَذَا هر که هست آفرید و پند است . بند در پند آفریننده است . پس بجا باند
که در پند است . لایق شریک خداوند است . آفرده اند که قصه لقمان
حکیم و وصایا و او نزد یهود شهر فی عظیم داشت و عرب در همه که رجوع
بدیشان کردند از حکمت های لقمان مثل **هَذَا** حق سبحانه از حال وی خبر
داد و فرمود که **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و بدستی که ما دادیم **لِقْمَانَ** **الْحَكِيمَ** لقمان بن باعوب
را حکمت که قیاصی و فعل کامل است ما شناخت تو حید و نفی شرک و در احقاق
گفته که اقامت ادله عقیده در تقریر تو حید و ایمان بر سل و نفی شرک و اضافت
دلائل سقیمه بان علماء در نبوت لقمان اختلاف است سیدی و علمه و پیغمبر رحمت
بر اندک که بیغایب بود و مراد از حکمت در این آیه نبوت است و او خواهر ناده ایوب
بوده علیه نبیتا و عم یا پسر خاله او بوده و در تفسیر کویل پسر باعوب بن نوح بن نوح
قوانخ پدر یا همسر علی نبیتا و علیه الصلوة و السلام بوده و امام را و الشیخ ح **مَرْجُو**
که کنیت او بوالانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت او در
عم منولک شد و قاعد بنوس عم عمر یافت و بعضی گویند هزار سال نبیت و اکثر علما
بر اندک که بیغایب بود بلکه حکیم بود که پند غلام کسی بوده شبانی میگردید با پند
و گویند حبشیه بوده و در میان بنی اسیر قضا بر سیدی و بقول امام سبحان و ندی از پند

و قاص است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اشتهار قصه الهی
نمی است از شرک در وصیت آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا در هر روز
بگوید بشکافند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که اگر او را مفتاد دوح باشد یک
انقضی کند یعنی هر روز اگر مفتاد ببرد من از دین اسلام برنگیسم پس دیگر امر
از وصیت لقمان خبر میدهند که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسر من **اذا بدستی**
که آن فعله یعنی کرداری که ادعیا باشد از خیر و شر آن اگر باشد در خوردی **مشاق**
حبه هم سنگدانه من **خیر** از پسندانه که اصغر خوب است **فکن** پس باشد آن **فی**
خیر در زیر صخره سبز که صفا کند و آن در زیر بر مفرزین است **اف فی السحاب یا**
ان عمل در آسمان باشد با وجود رفعت و سعت آن یا در بالا سمرات **و فی الارض یا**
در زمین در مکان پنهان **یا فی باطن الارض** بسیار خدای انوار حاضر گرداند و بر آن
حساب کند **ان الله لطیف بدستی** که خدای باریک دان است و علم او هر خفی احاطه
کند **خیر** دانا است مکان هر چیز **یا یزید** **الصلوة** ای پسر من بپای دار نمازها
تا نفسی کمال یابد **و امر بالمعروف و نهی عن المنکر** و باز در از منکر تا
دیگر آن از قائل شود عروف است که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف
عقل و نقل بود **و وجه** و شکلی که **کی علی** **اصبر** که در این چنینی که بتو رسید
از شداید مخصوصا در امور دینی **ان ذلک بدستی** که آنچه فرموده شد **و من عزم**
واجبات او است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطعی بجا نبرد **و لا تصغر** یک سو می
خندد و بخورد **الاناس** برای مردمان یعنی بیجه تکلیف روی مردم متابعان اقبال
کن بر ایشان از روی تواضع **و لا تمش فی الارض و من زمین** **مجا** برای بازی
و افسوس خود که بجا نمی خرام مانند جاهلان و در نه برسان **ان الله لا یحب**
که خدای دوست نمیدارد **کل خیال** هر خیال منکر آن دود **خوب**
نانش کنند که با سبب تنعم بر مردمان تطاول نماید **واقص** **فی مشک** میان باشد
در رفتن غی میان سرعت و بطی مری که نزد رفتن علامت خفت و سبکساری است
و در سبک کردن نشانه تجلی و بندگی را بیک میان رو باشد و بطی و خفت تمام
می و **اغضض** و فرود آوردن **من صغیر** از آن و از خود بیخبر فرماید کند و نغمه

۱۷۶
نهند و در آن زبان و سخت گوی مباشر **ان الله لا یحب** **من صغیر** از آن و از خود بیخبر فرماید کند و نغمه
لصوت **الغیر** از آن و از خود بیخبر فرماید کند و نغمه
رفت آن مگر و طبع و موجب حش است اسع است در عین المعایه آورده که مشرکان
عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بدیشان فخر ایشان را و
رسالت صلی الله علیه و سلم از مردم یاد دست داشت و وجه صوت را کار بود
و در انجیل مذکور است که مفرای بندگان را که چون با من مناجات کنند از هلا خود را
بخوابانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کیه که کید و جبه
تخصیص انگریز صوت بخار باشد که آن بعضی حیوانات انکار صوت او سبب تواند
بود آن گفته اند که آنرا از نزد عرب مثل است در کما هیت سفیان ثوری مرده و
که فریاد هر حیوانی تسبیح او است **الاحبار** که صحنه او از روی شیطانت و در حدیث آمده
که **ان الله یسمع من کل حیوان** و باقیه **من الشیطان** **الرجیم** **فان الله رای شیطانا**
و در فیه مافیه ان حضرت مولوی قدس سره وجه انگریز صوت حمار چنین نقل کرده اند
که در غالب آنرا او برای طلب گاه و جوت یا بجهت اجراء شوق یا چونکه در آن گوشه
دیگر و صدای که از غلبه صفات بیهوش و سببی ناید زشت ترین صداها باشد و از بجا
معلوم میشود که ندای که آن صاحب اخلاق در چای و ملکی آید خوشترین نداها
خواهد بود **و نغمه** عاشقان بس دلکش است **استماع** نغمه ایشان خوش است
المرکب **انی** **بیت** **ای** **مردمان** **ان الله** **انرا** **که** **خدا** **ای** **تسخر** **کم** **دام** **ساخت** **برای** **نفع** **شما** **است**
الشمس آنچه در آسمانات از قناب و احتجاب از رویت ایشان بهره مندید و ستارگان
تا بدیشان راه بود **و صافی** **الارض** و آنچه در زمین است آن کو و بیابان بود و دریا و حیوانات
و نباتات و معادن تا از ان اشعاع دایره **سبع** **علیکم** **و تمام** **کرد** **بر** **شما** **نعمه** **خدا** **است**
آشکارا و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید با نعمت محو سه و عقوله و
نعمه جمیع می بخشد و در رفعت ظاهر و باطن علما و عین بسیار است صاحب تفسیر آورده که در
کتاب بحر العلوم نعمت را سیمصد تفسیر کرده اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهر و باطن نعمت
پیغامبر است صلی الله علیه و سلم و باطنه امداد ملائکه و تقوی نعمت ظاهر و باطن حسن
خلق و نیکی به خلق است یا اقوال و تصدیق با نطق و عقاید و وجود نعمت و شهود **مستمع**

الحق سبحانه در خلق ایشان به ادوات و اعانت مدد کاران محتاج نیست بیک
بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در اثبات اوقات بترتیب مقدرات احتیاج ندارد
بلکه اسرافیل را فرماید که بگوید بخیرند از کورها بیک دعوت او همه خلایق از کورها
پروان آیند **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ** بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را **صَیْرَ** بیا
همه مبصرات و هر آینه بقدر فحش کس عجز داده نیست **ه** قدرت و عجز از او بی
قدرتی عجز نوداری و پس **الْمَرَّةَ** آیا ندیدی و تلاشتی **إِنَّ اللَّهَ أَنَّهُ خَدَّيْ يَوْمَ الْيَلِيلِ**
درمی آید ظلمت شب را **فِي النَّهَارِ** در روشنی روز و این وقفاست که شب در آید
وَيَوْمَ الْيَلِيلِ و در اخل میگرداند و شنیده روز را **فِي الْيَلِيلِ** در تاریکی شب زیاده که روز
برسد آید یاد مقادیر ایشان کم و زیاد میکند **مَنْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و رام کرد آفتاب و ماه
بد که مسبب و منافع خلقت **كُلِّ شَيْءٍ** هر یک از تیرین می رود در فکر خود **لِيَأْجَلَ مَسِيرِهِ**
تا زمانی نام برده که روز قیامت است و چو آن ایشان منقطع کرد **وَأَنَّ اللَّهَ وَدَّ أَنْ تَقُولُوا**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آنچه میگوید **خَبِيرٌ** است و گفته او در امری شناسد **ذَلِكَ** این سعت علم و شمول
قدرت **بِأَنَّ اللَّهَ سَبَّابٌ** است که خدای **وَالْحَقُّ** است ثابت در ذات خود واجب و وجود
خویش **وَأَنَّ مَا تَدْعُونَ** آنچه شما میگویید و خفصه نیست میخواند یعنی آنچه مشرکان
میخوانند بی پرستند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بخیر خدای باطل و پیوسته و الحق است **وَأَنَّ اللَّهَ**
و دیگر سبب آنست که خدای **وَالْعَلِيِّ** است و تویی غالب بر همه **الْكِبَرِ** بزرگاست که اند
بزرگ نیست **الْمَرَّةَ** آیا ندیدی **إِنَّ الْفُلْكَ** که کشتی **تَجْرِي فِي الْبَحْرِ** می رود در دریا **بِإِذْنِ اللَّهِ** بمقت
و احسان او که آنرا بر روی آب نکاهید دارد و باد را بر وی دفن او میسوزد **لِيَكُنَّ تَأْتِيهَا**
شمار **مِنْ أَمْرِ كَرَامَةٍ** بعضی از لایل قدرت خود در حرکت کشتی و هر چیزی را عجایب **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدو سق
که در امر کثرت و در **الْآيَاتِ** هر آینه نشانهاست و شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت **لِكُلِّ**
شَيْءٍ هر چه گفته داری برای او **شَوْرٌ** شکر و سپاس و نفعی او **وَأَذِّنْ لَهُمْ** چون فرو گیرد
و بپوشد اهل کشتی و از فیض ایشان در آید **مَوْجٌ كَالظُّلُمِ** موج دریا در تاریکی مانند سایبانها
بامثل کوهها یا **أَوْ هَادِعَاتُ** یعنی انداختن **مِنْ خَلْقٍ** در حالتی که پاک کنندگانند **اللَّهُ الْبَدَنُ**
را بخدا درین مورد را چو خورشید را خورشید و او انقیاد را که منافع ظن آنند نایل گردانیده
باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز آورده **فَلْيُحْكَمْ** پس آن حکام که بر همانند ایشان را

و بعد از سلامت الی البر بسوی بیابان مشهور پس بعضی از ایشان متوجه آمدند
بعضی را است اندر جبل بن قریح و بعضی را بل اندر راه قریح یعنی موان ای اهل کشتی ثابت آمد
بر دعا و نیاز خود و مشرکان جان و منکرند و **یا محمد یا ایتانو** و کار نکند نمانه و دردت
ماند **الاکل کثیر** که هر قدر کند و عمل نکند تا پاس منعم پروردگار و **یا ایها الناس**
نداده عام است یعنی او همه مردمان **انقوا انکم** بن سید انقویت پروردگار خود یا این
کنید اناناسیه **اخشو** ای ترسید **یو لا تجری** ای دعوی که دفع نکرد عذاب را و این نذر
واللعن لعن بر این بداند پس **یوش** و **لا یولد** و نه فرزند **یو جائز** یا بداند **باب دعوت والدین**
از پدر خود شیء جزوی را از عذاب بکشند انان خبر حال است بکفا وجهه و لا دوا **یا ایها**
بعضی بعضی را شفاعت کنند **ان و عهد الله** بدستی که و عهد خدا بنواب و عقاب حق است
است و در ای خلا و نوحا حد بود **قل انکم فی الحیوة الدنیا و الاخری** پس باید که قریب ندهد شمار
یا الله بفرمود که مهادی بامامت داد **یا لعن** شیطان فریفته یعنی شمار با ملر و در هر روز
نداده برد و به حاجت دین کرد اندکی **یا ایها** امر فرزند کند و خود اقریه شما تا که مغرور
نشود که عذر فردا را **یا ایها** فرمایید و کسی بدین فرمایان نیست **یا ایها** امر فرزند کند
روز چون یافته کارکن و عذرهای آورده اند که حارث یا وارث بن عمر و حارث بن جناب
ساعت که آب جلالت بوده آمد و گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من سخن در میان
باشید ام افاضت عبرت غم در کدام ایام خواهد بود و در این مقام است تصویر حال او
اشکال ذکر و اناث بر چهره است و میدانم که عمل من دی روزی بود فردا بکدام
شغل اشتغال خواهم داشت و مولای خود را میدانم که کجاست مدفن من در کدام بقعه اتفاق
خواهد افتاد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که این پنج علم در خزانة مشیت آفریدگار است
و کلمه اطلاع بران بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند **ان الله** بدستی که خدای
عند نزدیک اوست **علم الساعة** دانستی قیام قیامت **علم القیت** و فرود فرستادن را
در زمان و مکانی که مقدر و معتر کرده **و تعلم** میداند **علمی الامم** آنچه در رهبات
از زن و مرد و تمام و ناقص **و ما تدبر فی نفس** و میداند اندک و کثیر **ما فی قلب** که کس
خواهد کرد **فرز و ما تدبر فی نفس** و میداند اندک و کثیر **ما فی نفس** بکدام زمین **یو**
میورد و در کدام وقت **ان الله** علم بدستی که خدای داناست بغیبها و خواهد اشکان

[illegible]

سید ابراهیم صلوات الله علیه چون نماز شام را با خواجه اقام بجاعت داد اگر ندی چنان تاوی
 عشاء در سجود قی نموده نماز گزارد ندی و بمنزله خود نفقذ یکا نادولت داده نماز
 خفتن بجاعت بحضرت صلوات الله علیه در شان ایشان فرستاد که **تجلی** ادی
 میبشود **جنتی** ملوهار ایشان **عن المصلح** از خوابگاه **ما یدری** **ربکم** یعنی انقدر
 خود **لا خوف** از بیم خشم او **و طمعا** و امید خوشنودی او و ابوالدردم ارض فرمود که
 آیت در شان جمیع است که نماز عشاء و صبح را بجاعت گزارند و گفته اند در شان تهنیت
 و شبخیزان است که چون برده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند
 ایشان بسوازیست کرم و فراش نرمی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب در آن حضرت
 خداوند را از کوی بلند از سبیل یابین پیچیده و پس فرقی قدس تر منقولست که در شبی میگفت
 عن لیلۃ الذی کوع و یکم را کوع بستی برده و در شبی دیگر میفرمود که هذه لیلۃ السجود
 و بیک سجده بصر میسازند گفتند ای او سر چون طاقت طاقت داری چه شبها بدی
 در اینجی بر یک حال میگردی گفتی که شب در آن کاشکی از او و بیک شب بودی تا بیک
 سجده باخیزدی و در آن سجده ناله ها و زاری ها و ناله ها می شنیدم که می
 به نیم شب که همه مستی خواب خوش باشند من و خیالات و ناله ها در آن **عقبات**
 و از آنجا عطا کرده ایم ایشان **انفقوا** نفقه میکنند در وجه خویش بیک برده که ما
 داد گدای و برود در راه ما داد گدایان میدهند **فلا تقدر** **نفس** من نمیدانم هیچ نفسی
 مقرب و بی ترس **ما الخیف** آنچه پنهان داشته شده است **له** برای منو میگذرد
 از مضامین **من قرأ** **عنا** رویت چشمهای پیچیده چیزی که بدان چشمها روشن کرد و در رخت
 قدیسه آمد که **اعدت** **لی** **اصحاب** **الصلوة** **مالی** **لا** **یمن** **لا** **اذن** **سمعت** **لا** **خطر**
 قلب بشر محققان را اند که آنست که از آن نعمت مخفی گویند چه **فلا یعلم** **نفس** **لا** **خطر**
 قلب بشر و کی دهند بر آنکه دعوی در یافت آن لایق نیست و ایشان جز داده میشوند **عنا**
 جز داد **هم** **کان** **اسب** **یجهد** **بودند** **کا** **بلا** **لا** **یمن** **لا** **اذن** **سمعت** **لا** **خطر**
 بر کی فرمود که چون عمل پنهان کردند جز این پنهانست تا جنانچه که بطاعت ایشان
 مطلع نشد که باین مکافات ایشان بی نبرد **ه** روزی که روم من جهانان یحیی
 بی لا اله وکلینم و بی سر و دست **ه** رازی که من میان او گفته شود من دامن او

الله وسلامه عليه سيد باسه هنر کس از میند نخست فرمود و معسکرهای
 در پیش کی مسلح مقرب شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعد
 بسیار و سلاح آراسته بودند سیلوان رضا و وضع خندق که در بلاد عجم میباشد شد
 توقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا تشریف قبول ازانی داشته زمینی بر محاربه
 قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نمود حضرت بخود
 تبر مبارکش کشت خاک و بالا آوردن از خاک و پادشاه و عد ظم مباد و کلمات الهی
 ات العیش عیش الاخره فاعفر للانصار و المهاد بر زبان بجهن نشان میزد و در میان
 این حال سنگی در غایت صلابت بدین آمد که تیر و میته بر او کار نمی کرد آن
 حضرت را خبر کردند و بر سنگ آمدن میتی بدست مبارک گرفت و اسم الله کو یان بران
 سنگ زد و دو دانگ شکست و نوری مانند برق از جانب جنت و دران روشنی نظر افرو
 سیدانام و قصی هاء شام افاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بهم دادند و بیت دیگر که حضرت
 بران محضر زد و دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشته قصی تر کن بنظر این آن
 حضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح بن در دست اختیار من نهادند پیوسته و با تمام سنگها در
 شکست و بنوری که از درخشان شدی شکها که سوار حضرت عیان شد و گفت الله اکبر
 مفاتیح ممالک فارس بقبضه افتد و من رسید و منافق میگفتند این مرد خلق را با نری
 میدهد چه امر و ناز و نس دشمن خندق میگذاشت و فاس و شام و بن و عد میکند
 الفقهه روزی که بهم خندق سمت اقام یافتند اعادی رسیدند ماکن بن عرفه
 عینی بن حصه باینه اسد و غلطان و قن و بود از نیر وادی که در جهه
 شرقی مدینه است در آمدند و ابی بقیان با جیش قریش و کمانه از ابان و ادبی
 که طرف غریب ظاهر شدند و بهود را قریبه که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 عهد بسته بود و با نای حیو بن الخطیب عهد بسته مدحکار کفار شکستند و از هیبت آن
 لشکر و کثرت عده ایشان در اضعفاء اهل اسلام انجای یافتند و بجای فرمودند
جاؤکم یا کلیدنا که آمدن شما لشکرها **من فر قوم** از نیر شما یغما و غلای و ادبی
مقل منکم و از نیر شما یغما و غلای و ادبی **یا کلیدنا** و چون بکشت دیدها در احاط
 و و خین شدن خوف و **بکف القلوب** و بیدارها و بجزها از نیر چه شش از شد

رُوعِ مُتَنَفِّسٍ مِکُرد و قلب بارِ تَفَاعُلِ کُشید و میسند و تَنَطُّونَ و کمانِ مِیَیْبِیْدِ بِاللَّهِ طُغُو
 بِخُدَايِ اَنْوَاعِ کَانَمَا عُلَّاهَا نَا مِظَنَّهُ اَنَّهُ خِیْ بَصَانَهُ دِیْنِ عَوْدِ رَاغَالِ کَرْدَانِدِ مَوَیْ
 نَصِیْرَتِ دَهْدِ و مَنَافِقَانِ اَکَمَانِ اَنَّهُ لَشَرِّ اِسْلَامِ تَابِ سِرِّ اِزَابِ نِیَا و زَلِ مِیَسَامِلِ
 کَرْدِ نَدَهْنِ اَلْکَلْبِیُّ اَلْمُتَوَسِّلُ اَنْجَا اَزِ مَوْدِه شَدَنْدِ مَوَیْ مَنَانِ و اَبَتِ قِزْدَانِ اَزِ اَهْلِ تَنَزُّلِ مَنَانِ
 کُشْتَنْدِ و زَلِیْنِ و جَنَابِیْدِ شَدَنْدِ زَلِ اَلْکَلْبِیْنِ اَجَنَابِیْدِ فِی مَحَنَاتِ بَعِیْنِ اَزِ جَايِ بَرِ فِتْنِ
 مَیَاهِ کِی بَرْدِ لَانِ عَنَمِ سَفَرِ اَیْنِ اَلْمُفْرُودِ نَدِ و اَسْکِیْبَا یَا اَوْدَاقِ اَلْفِرَارِ عَمَالِ اِیْطَاقِ تَکْرَارِ مَغْیُ
 اَرَامِ زَلِ اَبَسِ دَلِ اَنْجَايِ بُو شَرِ اَزِ سِرْفِ و فِی تَنَازِیْ و اَدِیْقُ اَلْمَنَافِقِ یَا اَکَمَانِ اَنَا
 کُفْتَنْدِ مَنَافِقَانِ چُونِ اَبْنِ قَشِیْبِ و اَلْاَلِیْنِ و اَنَا اَنَّهُ فِی قَلْبِیْ مِیَیْبِیْدِ و دَرِ اَحْلَاءِ اِیْشَانِ بِمِیَاهِ سِی
 بِعِیْنِ ضَعْفِ اَعْتِقَادِ مَا وَعَدَ اَللّٰهُ عَدْنَا دَا مَآ خُدَا یَا و رَسُوْلُهُ و بِغِیْبِ فِرْسَنَادِه اَوْدِ فِرْعَ
 شَامِ و بِیْنِ اَلْاَعْرَاقِ اَکَمِ و عَدِ بِغِیْبِ بِعِیْنِ سِخْنِ کَرْدَمِ رَا بَا جِیْدِ هَنْدِ و اَلْقَاتِ اَزِ اَنَازِ بَا دِ
 کُنِیْدِ کُفْتَنْدِ هَاطِفَهٗ مِیَیْبِیْدِ کَرْدِ اَنِ مَنَافِقَانِ چُونِ اَوِ سِرِّ قَطِیْطِ و اَوِ عَرَابِیْ و اَبْنِ اِلِیْ اَنَیْلِ
 اَزِ تَنَازِ اَهْلِ یَثِیْبِ بِاَثِیْبِ نَامِ زَمِیْنِیْ اَسْتِ کِی مَدِیْنَهٗ طَیْبَهٗ طَاهِرَهٗ دَرِ اَحْجِیْنِ اَزِ وَاَقِیْعِ شَدَنْدِ
 کِی مَدِیْنَهٗ یَثِیْبِ کُوینِ اَلْفَقْصَهٗ اَبْنِ مَنَافِقَانِ مَرْدَمِ مَدِیْنَهٗ کُفْتَنْدِ اَلْمَقَامِ کَمِ جَا یِ بُو دَن
 نِیْسْتِ شَمَانِ اَدْرِ لَشَرِّ کَاهِ مُحَمَّدِ اَلْاِسْتَادِ اَبِیْ جَدِ و جَدِ دَارِ دَرِ قَافِیْ جَوِ اَسْرَانِ کَرْدِ بِدِیْنِ طَهَاءِ
 خُودِ کِی دَرِ مَدِیْنَهٗ دَا رِیْدَا اَنَّهُ اَقَامَتِ بَرِ دِیْنِ اِسْلَامِ و چِیْ نَدَا دَرِ رَجْعَتِ کُنِیْدِ بَدِیْنِ پَدِ اَنِ اَوَلَا
 بِلَدِیْ دُشْمَنِ بَا زِ دِهَیْدِ یَسْتَا دَرِ دَسْتِ یَا بَرِ جُوعِ مِیْطَلِیْبِ دِیْنِیْ کُورِ و مَنَظَرِ اَلنَّحْرِ اَزِ اِیْشَانِ
 بِغِیْبِ بِعِیْنِ بَنُو حَاثِ ثَمُو بَنِیْ مَسْلَهٗ یَقُوْلُوْنَ مِیْکُوْنُ اَلْاَبُو جَوْنَا بَدِیْنِیْ کِی خَاخَاهُءِ مَادِرِ مَدِیْنَهٗ
 عَوْرَتِ خَالِیْ اَسْتِ و اَسْتِ خَا یِ نَدَا دَرِ اَرَا اَجَانَتِ دَهْدِ تَا بَرِ قِیَمِ و اَزِ اَنَا کَا هَدَا یَمِ نَا دُشْمَنِ بَدِ اَنِ
 شَبِیْحُوْنَ نَکُنْدِ و اَبِیْ بَعُوْدِ و حَالَا اَنَّهُ خَاخَاهُءِ اِیْشَانِ خَالِیْ وَا خَلِیْلِ نِیْسْتِ بَلْکِی اَسْتِ خَا یِ تَمَامِ
 دَا رَا اَنِ بَرِیْدِیْ نِیْخَا هَنْدِ بَدِیْنِ رَفْتِ اَلْاَقْرَانِ اَلْکَرِیْخَتِ اَنِ جَنَکِ لَو دُخَلَتْ وَا کِی دَا رَا مَدِ
 شُوْدِ مَدِیْنَهٗ بِعِیْنِ لَشَرِّ کَفَا دَرِ اَیْنِ دِیْنِ و عَلَیْهِمْ بَرِ مَنَافِقَانِ و عِجْمِ کُنْدِ فِی اَقْطَارِ
 اَزِ جَوَانِبِ اَنِ بِعِیْنِ یَلِکَا اَبِیْ مَدِیْنَهٗ دَرِ اَیْنِ دِیْنِ و کِی بَرِ کِی اِیْشَانِ فِرُوْدِ کِیْنِ اَلْمَدِیْنَهٗ
 بِسِ خَاسْتِهٗ شُوْنْدِ فِتْنَهٗ رَا بِعِیْنِ اِیْشَانِ اَدْعُوْتِ کُنْدِ بَشَرِ اِیْ بَقَا یَلِیْهِ مَسْلَمَانِ اَلْاَوْحَا
 هَرَا یِنِهٗ بَرِ هَنْدِ فِتْنَهٗ بِعِیْنِ اَجَابَتِ کُنْدِ سَخْنِ اِیْشَانِ و مَالِیْنِ و دَرِ هَنْکِ نَکُنْدِ هَکَا اَبِیْ
 فِتْنَهٗ اَلْاَسِیْرُ مَکَرَا نَدِ اَزِ دِیْنِ مَشْرُکِ شُوْنْدِ اِیْ حَا دِیْهٗ کُنْدِ بَا هَلِ اِسْلَامِ و کُنْدِ کَا وُو بَدِیْنِ

این چیز را در میان خود
مهر و برادران خود

که بودند و حاکم و بنو مسلم که اندوی اناست عاهد کرده بودند که هرگز
الاد با رشتنهای نکرده اند و کارزارها و کان عمل و دست عمل خدای متعال
بر سید شد یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نفع آن و وفای آن خواهند داد
فل یوای محمد که هیچ وجهی نیست که انکار شود و عید شما را که بخشنه را که
بگویند که از آن مرگ مقتل با انکشتن چه لابد است هر شخصی را از موت باقتل
در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ کرد و داد و آنکه کام بگویند یعنی اگر نافع
کنده و شرعاً در اخیر افتد و مقتول شود و نخواهد شد و لا فایده مگر آنکه چه اثری است
فتا فشید بنو خرقه مغوات بنشیند بی که میهند قدم اندر ساری کون و فساد
که باز روی بر او عدم نمی آید فل یو من دلیلی نیست که است آنکه عاهد در شمار از من
تبعه از عذاب خدای آن اگر خواهد خدای بگویم شما بدی و هر بدی را که آید
رحمة یا خواهد شما نیز نصرتی آن کیست که منع کند از آن و لا فایده مگر آنکه
کعبه برای خویش من دوست خدای و دوستی که نفع رساند و لا فایده مگر آنکه
بازد ارد در زاد المسیر آورده است که مردی از لشکر کاه بخبر صلی الله علیه و سلم پدیده
رفت و برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و بنید و نعل بش خود نهاده
گفت ای برادر تو ایچا در طرب کلدانی و حضرت بخبر میان نیز و شمشیر جلان کز برادر
جواب داد که تو بیای بنشین و ترا و اصحاب ترا بفر و کوفه و محرم از این عورطه بگریز
بدون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و انحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزد
حضرت رسید جویبار عم رو پیش گرفته آیت آورده بود که قد یعلم الله بدوستی که میداند
خدای تعالی باندان دکان را از نصرت رسول صلی الله علیه و سلم از کرد و شما و الهایین را بخوریم
و گویند که من برادران خود را که هم الهایین میاید بسوی ما و گفته اند منافقان اسلام از
تخویف میکردند یا بوسین یا بوس منافقان امی گفتند خود را در معرض تلف میفکند
و از برای محمد بگذرد منافقان سخن بود را بقبول ملتقی شده از جنگ بهای میفکند
چنانچه میفرماید و لا یاءقن الیای نمی آیند منافقان بکار از کفار و لا فایده مگر آنکه
با کانداری قلیل از روی یا بعهده آنچه در حاله که بخیلانند معاوت یا فقیه
عینک شما یا نخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و چون

آورد

بهمین ایستادن که از غایب بدی بی سطر و لا فایده مگر آنکه بیاورد و چون
چشمه ایشان در حلقه ایشان بچوب و لا فایده مگر آنکه بیاورد و چون
باشند بروی یعنی غنیمت آورده باشد و پیش شده من الموت از سگرات مرگ فاداد
الحرف پس چون بود و سنال سکوت که بخاند شما را و سخنها سخت کیند الیستة حلاله
برنامه تین یعنی تیر با نی کند آنچه در حاله که بخیلانند غنیمت یعنی بوقت
قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
باطل گردانند است خدای تعالی که در اهل ایشان یعنی جمادی را که بری اغرض کرده اند
یا ظاهراً که خدای بطلا و عمل ایشان و کان ذکر و هست آن ظاهر علی الله بر خدای
بیمبر آسان بحسب قول الله این گروه بند و از احزاب یعنی لشکرها که اید که ایشان
لم یذهبوا ان کشته اند یعنی نس و بدی مناققان بنشاید ایست که با وجود آنکه مشرکان
بهمین رفته باشند هنوز می بیند آن که کرد که مدینه فرو گرفته اند و چون ایستاده
و ان یاءقن الیای و اگر بیایند این لشکرها بوقت دیگر و دوست میبندند منافقان
و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد
نشین یعنی از بدی بیایند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند و لا فایده مگر آنکه
آینده و دوند و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
و ایشان و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
با عدد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
ای تر سندان و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
یعنی متابعان کنیز و حنا بجه از در حرب ثبات دارد و بشاید و من صبر میکند شما
بن چنان کنید یا در ذات او برای افتلا خصله تیکر است و لا فایده مگر آنکه بیاورد
که امید دارد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد
خبر داده و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
و عاقبت شما را و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه
و نه خدای که در برابر لشکر اسلام صف کشیدن و لا فایده مگر آنکه بیاورد و لا فایده مگر آنکه

و مست خدای علی کرم الله وجهه هر چه می بود تا توانا باشد بر فتح بلاد و تخریب آن
برای ملایان سید عباد **س** لشکر عدم تراغ و ظفر هرا است. لاجرم هر نفس
اقلیم دگر میگردد. از باب سیر برانند که در سال اسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه
از ازیج طاهرات هجرت نموده و سوگند خورد که یکماه با ایشان محالطه نکند و سبب آن
بود که از وی نفقه و کسوة زیاد تا از مقدور میطلبدند چون بر دماغ و درق
مصری و امثال آن چیزها طبع میگرددند که در تصرف آن خسران نبود و اسباب دیگر
هم در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر طول کشیده از ایشان اعتزال نمودن بغلبه
در پیچیده که خزان او بود تشریف فرمود بعد از زیست و نذر و زکات آن ماه بدان عدد
تمام شده بود چنان میل عم آینه تخمین فرود آورد که **یا ایها النبی پیغمبر خدا** که تو
نشان خود را **انکنت زینا** اگر هستی شما که میخواستید **انکنت زینا** که از دنیای ارضی نفی
در آن **زینا** و از ایشان چون ثواب فایز و بویامه و تنگد **فقالین امتعک من سبایه**
که بد هم شمارا متعده طلاق جناحه مطلقه را دهند و سوی **المهر و حرم** و هرگاه که
شمارا **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت **وان کنت زینا** و اگر هستی که
میخواستید **انکنت زینا** و خوشنودی رسول و **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی پس بدستی که خدای اعظم آماده کرده است **للمحسنات من زنا** نیکوکاران را
مکنتن از میان آنها که اختیار حق نایافته کنند **احسن** از روی بزرگ که در خدای دین در
جنب آن محقر و مختصر باشد آورد و مانند او که بیان از ازیج طاهرات خدای و رسول اختیار
فرمود عایشه صدیقہ بود در عرض و عن **یا ایها النساء** ای زنان پیغمبر من **یا ایها النبی**
هر که بیاورد از شما **یا ایها النبی** که از باستاند **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یعنی فاحشه ظاهر و بوی که در فانی رسول است **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
دو برابر کند زن دیگر از باستاند چه کنه از ایشان زشت تر است و گاهی **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
عذاب علی بن ابی طالب و خدای آسان **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی و هر که ملا و مت کند بر طاعت **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی و هر که ملا و مت کند بر طاعت **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی و هر که ملا و مت کند بر طاعت **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی و هر که ملا و مت کند بر طاعت **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت

در این کتاب
از کتب معتبره
است

لها و آماده سازیم برای آن زن **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
ای زن از پیغمبر **یا ایها النبی** نیستند شما که از باستاند **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
بر سایر نسوان **یا ایها النبی** اگر میترسید از خدای و فرمان می یابید **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
مکنید **یا ایها النبی** سخن گفتن چون با کسی سخن گوید **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی در دل او پیمان است بجهت نفاق یا دوستی و قتل و بگویند **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
نیکو دوستی و دوستان ریشه و فریاد **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
و اطمینان بر یارها مکنید **یا ایها النبی** چون اظهار زن از در ایام جاهلیت نخستین که از آن
جاهلیت جدا گیند و آن از زن از در ایام جاهلیت نخستین که از آن
آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علی نبینا و عم بوده که زن از باستاند و باید پوشید
خود را بر مردان عرض کرد و جاهلیت آخری میان عیسی و محمد علیهما الصلوٰۃ والسلام و
بعضی گفته آیت بدین وجه گفته اند که **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی و بپای داید نماز که اصل طاعات بدنی است **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
عبادات الهیه است **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
یا ایها النبی نیست که میخواستید **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
ای اهل بیت پیغمبر **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
فرمود که این آیت دلیل است بر آنکه از اهل بیت وی اند و در و سبطان عکرمه نقل میکند
که مراد از اهل بیت از ازیج اند **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
تغلیب چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر آورده که قوام آن
از ازیج اند **یا ایها النبی** که در غایت از روی کرامت
چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر آورده که قوام آن
از ازیج و اولاد و در احقاق انا مام ابو منصور مانی بیدی همین نقل میکند
عین المعایفه آورده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت از ازیج باشند
اما ان عایشه و ام سلمه و ابوسعید خدری و انس بن مالک و رضی نقل کرده اند
که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در
اسباب نزول آورده اند که ام سلمه رضی فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانه

بر کلبه که بر فراش وی افکند بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنهما در آمد و بجهت بدست
با کشت بخنده آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندت را بخوان تا
برین خوان با هم کاندسته شوند چون طعام خورد شد مصطفی صلی الله علیه و
فضله آن برایشان نوشید و گفت خدا یا اینها اهل بیت منند پس را از ایشان پرسید
و ایشان را باین کرد آن این آیت نازل شد و من سر خود درین و کلیم کردم که یا رسول الله
من نه از اهل بیت توام فرمود که آنک علی خیر و از همه است که از عباس بن جعفر از اهل
میکند لای العباء و رسول الله و ابنته و المرتضی ثم سبطاه اذ اجتمعوا و در پیش روی
دیگر از آنها سیر نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
علیه چون وقت نماز میامداد بد در خانه فاطمه رضی الله عنها بکشتی گفتی الصلوة انما
یرید الله لیزهبن عنکم الحرج من اهل البيت و یطهرکم تطهیرا و اذکرکم و یاد کنید
ای زمان بفرمایند این آنچه خوانده میشود بر شما در خانه شما من آیات الله
از آیات کلام الله و الحکم و انما یخاف منکم بعضکم است این آیت است میباید حفظ
قرآن و حدیث را که الله کان بدستی که خدای مستطیف انیکو کار شما خیر را دانای افعال
و افعال شما و بعد از آن نزول آیات در باران و اوج طهارت جبرئیل بران مسلمانان که گفتند ای
برای ما چه نازل شد حق سبحانه این آیت فرستاد که ان المسلمین بدستی که مردان که افتاد
خدا اند و المسلمات و زنان برین و المؤمنین و المؤمنات و با و دارندگان از هر حال
و نساء و المؤمنین و المؤمنات و ثبات کنندگان بر ایمان برادران و مردان و زنان و الصالحین
و الصالحات و است کوایان در قول و عمل از ذکر و انان و الصابین و الصابرات و صبی
کنندگان از مردان و زنان بر طاعتها با از معصیتها و الحاشین و الحاشیات و تواضع
کنندگان از هر دو و فروع و المتصدقین و المتصدقات و صدقه دهندگان از هر دو و طایفه
و الصابین و الصابیات و روزه داران برای خدای فرما و فضلا از رجال و نساء و الصالحین
فرمود و الحاشین و المؤمنات و نساء و نساء که همدانند فرموده خود از حرام و الذاکرین
الله که برادران ذکر گویند و خدا بر لبها و الذاکرات و نساء یاد کنند و لواعد
الله آماده کرده است خدای لهم مرایشان از ذکر و انان مغفره آمرزش گناهان
و اجر عظیم و من بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

مریب بنت جحش را در غیبت نزد جعفر خواستگار می کرد و زینب بماند که برای حق د
میخند آن خطبه را قبول کرد و چون دانست که برای زینب بوده ابا که در جبال زینب
داشت و دختر عتبه بن فهر بود گفت جبرائیل من از او کرد شوم و برادرش عبد الله بن زینر
ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که و ما کلل المؤمنین و نرسل و شاید
جمع کرد و ما را یعنی عبد الله بن جحش را و لا مؤمنه جمع زن ایمان آورد و را یعنی زینب
اذا فی الله و رسول الله حکم که خدای و رسول او امر کاری را یعنی نکاح زینب بن
ان یکنون المسلمین که باشد مرایشان را اختیار می یعنی من امره انکار خود جبر
را بیک واجب بود برایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند
یعنی رسول الله و هر که عاچه شود عبادت کند خدای و رسول و یا از حکم کتاب
و سنت بگذرد فقد ضل پس بدست که گاه شود مثلا امیتا که چه هویدا
چه اگر خلافت از وی اعتقاد کنند کفر است بعد از نزول آیت زینب و برادر او
شدند و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیمیها مقرون شد که زینب دایم
از و اوج طاهره تو باشد پس میان زینب و زینب ناسان کاری بدین آیت باشد که زینب
جند و منعم مطلقا زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کمال الله تعالی و اذکرکم
و یاد کن آنرا که گفتی ان الله انکر انکم را که انعام کرده است خدای علیه و سلم و فی
خدمت و متابعت تو و انتم علیه و توانام کرده پس و روزه و غیر از آن خدای
یعنی گفتی زینب که مستغرق در پای نعمت خدای و رسول است که امسک کنید نگاهدار
برای خود و عجز از خود را یعنی زینب لا و الله و بتو من از خدای در کار او این
روی خدای را تلاوت کن و تحفه فیفسد و بهمان میگردید و نفس خود را الله میباید
لجند خدای بداند که الله است یعنی آنرا که زینب را جل از و اوج طایفه خواهد بود و
الناس و محبت به آن سر زینب مردم که کیندنک بر بخت و الله و خدای الحق
ان خشیه سزاوارست که از تو بی دریا بچه باید رسید و مقرون است که حضرت را
پناه علیه صلوات الله و تسکین برین خدای بود و مقرون است زینب که خوف خشیه
نسبت علم است آنرا خشیه الله من عباد الله العلماء پس حکم آنرا علم که با الله ان همه
عالیمان الخشیه بودی خوف و خشیه نتیجه علم است هر که علم پیش خشیه

قبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بپایان و آخرین تقدیر
او بر کافه انبیاء و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله و علیهم اجمعین و بپایان
علماء و ائمه که امر بصلوة بران حضرت درین آیه محسوسست و بوجوب اما اختلاف در مقدار
واجبست اما هر مالک هر کی بدو در هر وقت و بجهت و زیاده بران مستحب
و مستحب و در بعضی مواضع احتیاج است بیکدیگر از جهت اول و ثانی اما شایسته
و در تشهد آخر واجبست و بذهب امام اعظم و سنت و ائمه و در صلوات بر پیغمبر
و شریف نام آن حضرت صلوات الله و علیه اختلاف بعضی بر آنست که هر چند
در وقت گفتن واجبست بیکدیگر و در یک مجلس بیکدیگر باشد و بجهت و بپایان
بر آنست که نام آن حضرت در هر مجلس هر چند تکرار یابد بیکدیگر واجبست و باقی
سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوع و در حدیث و امام نوایی هر دو را که افضل
آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکور چه اکثر آن بصورت پیوسته و الفاظ
وارد مقام بیابان برین وجه که اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی
آل محمد و از واجبه در این باره که علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العلمین آنکه حدیث
مجید و فضایل صلوات و اوفات آن و شرایط و ادائی که در آن رعایت باید نمود حواله
مطالع الحنفیة فی صلوات الله است **و** یاسیدا لانام درود خطاب تو و در زبان
است مه و سالیم و شام و نزدیک تو چه تحفه فرستیم از تو و در دست ما همین صلوات
و السلام **ان الله** بدست تو آنکه **و ذلک الله** میر بخاند خدا را یعنی آن کتاب میکند
بخند تو خدا را و هست از شریک و نسبت زن و فرزند و گفتن کلمات که از **و بگو**
و میر بخاند و بگوید و آنکه ساحر و ساحره میکنند و فعلا که الم بروی و خدا نشوید
لعمرك الله دود که داند است خدا را ایشان از حضرت خدیجه **و الله** و هر برای دین
و آخر **و اعلموا** کرده است **لهم** برای ایشان در عقیقه **و الله** عذاب خواهد کرد
و الله و در آنکه میر بخاند مردان و من و با چون صلوات سپهر و در **و الله**
و زنان که بگوید با چون عایشه رضی الله عنهما گفتن **و الله** که اندوختن و خیر
که مستحق این باشند **فقد اختلفوا** پس هر آینه بر میدارند این مویان **و الله** تا
دروغی بگویند **و الله** و گناه می دانید بعضی از او را عقوبت همان مستحق

عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکارهای
موضوعی را رخ کینگی آنرا بسته و آنکه میل بدکار و عبادت ملامت کرد بلکه ادب نمود
منهجی ساخت کینک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافیه با قاف
گفت و این آیت در بیان او نازل گشت و کینک در شان زانیانست که شهاب و سر راه
و دست تعدی بدامن کینکان رسانیدند و سیدی میفرماید که در آن وقت معلای
حرایان بود که در راه سی پوشید و رفتند و جواری سرب هندی و خدی و چون آن
بدکاران از می پوشیدگان تحاشیه می نمودند لاجرم آیت آمد که **یا ایها الذین** یعنی
یا ایها الذین می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
پس آن رفتن از خانه **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
خویش **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
سرو روی **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
پس نفرین نکند ایشان را **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
چون توبه کند **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
یا ایها الذین می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
ایشان **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
مخبران ابلجیف یعنی آنرا که خبرها بدی افکنند **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
و معاویه **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
بقتل ایشان **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
اند که یعنی زود از شهر بروی و بگویند **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
هر کجا یافته شوند **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
کردند یعنی بکشند ایشان را **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
خدا **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
ام ما ضیبه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
تبدیل کردی و تغییر دادی **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند
و انهم **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند و درختان خود را و **یا ایها الذین** می زنای خود را و بگویند

سلفی است و آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال و رفیع و بزرگوار و آنچه در زمینهاست از
روابط و قایم و کرم و الهی و مرآت ستایش **الاحقر** در آن سرایه از روی تکلیف
بلکه اندوه سرور چنانکه کرم و الهی و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش
و الهی و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش
بفضل ستایش و دشمنان بعد ستایش نمایند **و** و مرآت ستایش و الهی و مرآت ستایش
بندکان **بنا** میگرداند آنچه فرو فرود **الاحقر** در زمین چون آب باران **و** و مرآت ستایش
پروان **بنا** از زمین چون نبات باد اناست و آنچه در زمین با شد چون کوزه و قفا
و اموال و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و فلکات و میگرداند آنچه فرو
می آید **و** از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و افراق و لمطاف **و** و مرآت ستایش
در آسمان چون فرشتگان و ناماء اعمال و کائنات و کائنات و احوال طایفه
و در غیر اینها تفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبر و علم و آنکه بالا می رود یعنی خصلت
هم در شب و عراج صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید
برده ها و اولیا از واردات و کشفات و آنچه بالا می رود از انوار و صفای در همه اوقات با آنچه
فرو می آید الطاف که است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که وی آشنای می آید
هم آنجا منزل میکند **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
میروند و الا تا بیانت و مفسران کجور و عمو که از خلقت آن سیدنا بشان روی بد رکاه
رحمت پناه آمد در الحال رقم قبول بروی کشند که این المذنبین حبلی است و جل المبین
غفلت تسبیح شیخ چند مقبول است **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و است میمان در اتمام نعت **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و گفتند آنکه کافر شدند از روی انکار یا استنسی که **و** و مرآت ستایش
فرا بگویند آنست که شما میگویند آری **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
بلات و غری سوگند خورد که بخت و شورش نیست و بخت و شورش نیست و بخت و شورش نیست
حق آفرید که در من که نبود **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
دانند و بشده است **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
مستند و هر چه خورد یا بوزن ذره از ذرات **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش

و در زمینها و الهی و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
مگر آنکه مکتوب است **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
ثبت کرده **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
شایسته **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
در رده آیتها مایه در ابطال آن **و** و مرآت ستایش
مردم ازان بازن هم خود بخوبی کین نکان بر ما عذاب ما از ایشان وقت شود **و** و مرآت ستایش
لهم **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و دیگر نبات اشیا در لوح محفوظ برای انست تا بداند آنکه **و** و مرآت ستایش
علم را مراد اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در میان اهل کتاب و هر
تقدیر مراد آنست که اهل علم دارند **و** و مرآت ستایش
الیک بسوی تو **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
یعنی آن قول را نه نماید **و** و مرآت ستایش
و **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
گفتند **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
شمارا یعنی محض هم که میگویند **و** و مرآت ستایش
کل **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
که **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
که مردی چنین خبر میدهد **و** و مرآت ستایش
آن **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
بلکه آنکه **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
استاد **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
ای **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش
و **و** و مرآت ستایش **و** و مرآت ستایش

و محسوسند میان آسمان و زمین این شاه اگر خواهیم **خسوف** رخسوف و دریم
 ایشان از زمین **اَوْ نَسْفُطُ يافو** و افکنیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **كُفَالِ السَّمَاءِ** قطعه از آسمان
 بجهت تکیه ایشان بر آسمان و از آن **ذِكْرٌ** بدستی که در نظر آسمان و زمین
 با تامل با قدری بر خسوف و اسقاط **لَا يَهْدِيهِ** هدایت و عبرت نیست **لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ**
 هر بند و رجوع کننده را بجهت ایشان تفکر و تدبیر نمایند در دلائل و قیافه خیال
 حکمت و **لَقَدْ آتَيْنَاكَ آيَاتٍ هَارِيَةً دَائِمًا دَاوِدَ** دایم ماد او را **لَقَدْ آتَيْنَاكَ آيَاتٍ هَارِيَةً دَائِمًا** دایم ماد او را **لَقَدْ آتَيْنَاكَ آيَاتٍ هَارِيَةً دَائِمًا**
 مردمان که نبوت بوده یا نبوی یا با دشمنی یا حسن خلق یا رعیت یا قیوم عدل در حکم بخت
 بر عمر و ضعف یا خلل و قوت مناجات یا علم یا نیکو کار یا راه و پناه نیست و در عین
 المعایفه آورده که مراد صحت حسن است هرگاه که داند علی بنیتا و عم برین خوانند و خول
 کشتی سیاه و و قوت از منازات خود پرورند آمد اسماعیل از دلش از شر کردندی و طبع و لذت
 جان را از مضطرب گشته خود را از بر زمین افکندندی **سَمِعْتُ** صوف دلکش جان را از گشته
 روان از ذوق بی اندازن کشتی سپهر چنگ بست از غنای **سَمِعْتُ** از آن بحال تر نشود آواز
 و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید **يَا جَالُ كَفَيْتُمْ** ما که ای کوهها **أَقْبَلُ**
 باز کرد آید آواز خود را **مَعْبَادُ** او در وقت تسبیح او یعنی موافقت کند با وی یا سر کند
 یا او هر جا که رود هر جا که خدایا و این مجرعه داند و دهم که هرگاه خواسته که با او روان
 شدی **وَلَيْتُمْ** میسر کردیم و بر سران در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون
 داند علی بنیتا و عم تسبیح گفتی که هم با صدای او را داند و در آن روزی برین سرفی
 صف کشیده بلحان دلاویز مدام داند و ندی و بسیار گران مستمعان از لغات قالب
 تن کردند **وَجَوَّادٌ** کرد مطرب من نغمه برد از **وَجَوَّادٌ** ز شوقش مرغ روح آید بر روان و شک
 فرشته برین آید داند عم اندک گفت تو پند و خدایه و خلیفه او **وَجَوَّادٌ** او را نیست که طعام توان
 کسب تو باشد داند از خدای پیشه طلبید و هر شد که از ره کوی کند و از بروی آسمان
 گردانید چنانچه میفرماید **وَاللَّهُ لَظَافِرٌ** زخم گردانید هر روز آهون به آتش و مطر
 چنانچه در دست او میثاق موم بودی و در روی هر نفس که خواست کردی و فرمان دادیم
أَوْ لَعَنَّا آنکه بسان **يَا جَالُ** زهر مراد فراخ دامن کشاده **وَقَدْ** و اندازد نگاهداری
السَّحَابِ بافتن آن یعنی حلقه های مساوی در بر افکن تا وضع آن متناسب افتد در تسبیح

آورده که هر روز و در زندی تمام کردی و به شش هزار درم بهر وقت چهار هزار
 تصدق کردی و در روز نفقه عیال کردی و در باب بی بی چون وفات کردی و از
 زهره در خانه او بود **وَأَعْمَلُوا** و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کن **وَأَعْمَلُوا**
 عمل شایسته یعنی خالص از اغراض **يَا** بدستی که من **يَا تَعْلُونَ** با آنچه میکنید
بَصِيرَتِنَا ام و لایق آن بادا شش خواهم داد **وَلَسْلَيَا** ان **يَا** و مسخر کرده شد من
 سلیمان را با **عَدُوِّ هَاشِمٍ** رفتن او با مددیکاه راه **وَرَحْمَتُ هَاشِمٍ** و شبانگاه نین
 مسیر شهری صباح از دامن پروک آمدی و قیل و در اصل شهر از کردی و شب را کابل
 رفتی و آنجا بیتی تو نمودی **وَأَسْلَمْنَا** لوجه کردیم برای او **وَعَيْنُ الْفَقِيرِ** چشمه مسکین
 را تا از مولک پروک آمدی چون آب روان و آن در حقیقت بود از برین بفرج مندان و
 مایه سه روز سیدان کردی و از آن مسر هر چه میخواستند **وَمِنْ لَدُنِّي** و دام کرده شد
 مرا و از دیوان **يَا** کسی که کار کردی **يَا بَنِي** به پیش و **يَا بَنِي** به پیش و **يَا بَنِي** به پیش و
 پروردگار او مقدر کردیم که **وَمِنْ بَرِّغ** و هر که برگردد و بایل شود **مِنْ بَرِّغ** از دیوان و هر که
 کند **يَا** از فرمان ما و از طاعت سلیمان **نَزَقَهُ** چشمانیم او را **وَمِنْ بَرِّغ** از دیوان و هر که
 عذاب آتشی افروخته در عقبی و کویند در دین میله که تا نماند از آتش در دست
 داشت مقدر شد بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی بنیتا و عم
 سر کشد آن تا نماند آتشین بودی و از او **وَأَسْلَمْنَا** لوجه کردیم برای او **وَعَيْنُ الْفَقِيرِ** چشمه مسکین
يَا میخواستند **وَمِنْ بَرِّغ** از فرمان ما و از طاعت سلیمان **نَزَقَهُ** چشمانیم او را **وَمِنْ بَرِّغ** از دیوان و هر که
 منزلی را کویند که بددجه برو باید رفت و کویند محاریب **يَا** اوجواضع حر است چون
 قلعه های بلند و حصارها را چندان و دیوان برای سلیمان عم در ولایت **يَا** چشمانیم
 عجیب ساخته بودند چون مراح و بیخون و هند و هنید و فلقوم و غدا ن
 و امثال آن **وَمِنْ بَرِّغ** از فرمان ما و از طاعت سلیمان **نَزَقَهُ** چشمانیم او را **وَمِنْ بَرِّغ** از دیوان و هر که
 که در زمان عبادت بوده اند تا مردان او را مشاهده نمودند بر همان وجه بر تشنه
 و در آن زمان اتحاد تصاویر صیاح بود و در عین المعایفه آورده که تماشا از آهون
 بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا اوضاع در ایشان
 میدید تا در قبال قوی و صلب باشند و گفته اند تماثل در و شب ساخته بودند

این حدیثی است
 در بیان این
 حدیثی است

در نیو تخت او و هیات دو کمر آن گنجینه بر بالا تخت بر آید آن دو شیراز و هارون
 بهار اخندی تا پای بران نماده بالا رفیق و چون بر تخت نشستی که کسان بیاهل
 و بی ساید کردندی و جفان و میگردند برای وی از کاسهای جوین و غیر آن کالی
 مانند خوضه های بزرگ و در یکجا و یکجا بر پایه نماده چون کوهها و اول
 دوازده هزار طبایع بود که درین دیگها طعام بخندید و هنوز در بعضی از دیگات
 شام دیگها چنین از سنگ تراشیده موجود است **و گفتیم علی بن کثیر** که در
 ایام داور **شکر** برای سپاس داری چنین نعمتها آیت بنانی قدس سره فرمود
 که آید او را علی بن قینا و عم ساعات لیل و نهار بافتست که بود و در هر یک ساعت
 یکی از ایشان قائم بود بر شکر الیه و عبادت یاد شایع و قلیل و اندکی **و عبادی الشکر**
 بنکان من سپاس دارند شکر آن کی بنده بدل و زبان جوارح اکثر اوقات مرا مشغول
 گذاری ادا کنند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه تو شکر
 نعمت مستندی شکر دیگر از چنان گفته اند الشکر من بر یحیی عن الشکر
 حد شکر حق نداند چه کسی حیرت آمد حاصل آید و آن بر کسی گفت با حق در زبان
 کای بدین آن که هر دو جهان ای متره از زن و فرزندش کی توان شکر نعمتات گفت
 یک حرف دادش از این پیام گفتش از تو این بود شکر تمام چون درین راه این شکر
 شکر نعمتهای ما بر ما خفتی او ده اند که بنای مسجد بیت المقدس را داد و عم آغاز
 کرد و سلیمان عم در اتمام آن سیماء بلیغ بجای آورد و در هفتاد و یک ساله کار مانده بود
 که متغایر اجل سلیمان عم در آمد طلب و دعت روح خود سلیمان کسان خود را وصیت کرد
 که مرا که فاشه کنی و عمل بعد از من یک بصدقه من نیکه دهید تا چون از عمل خود بازمانند
 و من بعد از اتمام هر صد پس چون سلیمان عم در گذشت بشنیدند و برو نماز کردند
 و او را عصا نیکه دادند و آن ویل از در و مرزندی پنداشتند و بهمان کار که نماز
 ایشان بود قیام میفرمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دایه الارض خورد و او بر
 افتاد و ممکن از موت او معلوم شد و در آن حال فرموده و در شعاع جبال و اجواف
 بودی که بخند که قال الله تعالی **فما تفتنون** پس آن هنگام که در قضا کردیم **عنه** بر سلیمان
 مرک را و او را مرد بر عصا نیکه دادند **لهم** دلالت نکرد دیوانه **عنه** بر مرک او

الذات لا یخیر مکر جب خوار که از زمین بر آمد **و کل میخور و شانه عصای او را**
خس پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان **و انزلنا من السماء** و آن کالی آنکه اگر بود
 که البته **علی بن قینا** دانستند عیب را کسان چنان بود که عیب میدادند و بعد
 چنین ظاهر میکردند و میفرمود اگر ایشان بغیب دانا بود ندی **و انزلنا من السماء**
 نمیکرد بد یکسال **و انزلنا من السماء** در عذاب بخوار کنند یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در
 عمارت بود **و انزلنا من السماء** بدستی که بود **و انزلنا من السماء** مراد از سبب بر یحیی بن یحیی
 بن قحطان **و انزلنا من السماء** ایشان **آیه** علامتی و دلالتی بر وجود صانع قدرت
 کامله او در مختار و در که فرزندان سبیل در حواله مآب از ولایت یمن متزلزل بود
 در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هزاره فرسخ شرب ایشان در اعلی ولایت بود
 از چشمه در پابان کوهی که بودی که فاضل آب از ولایت شمر آب ایشان فهم شدی
 و خرا می کردی که از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست
 در دهانه و کوه تا آبها اصل و زواید با جمع میشدند و سه نخبه بران سد
 کرد تا اول نخبه اعلی بکشایند و آب بر روی و عیان خود برسد و چون گذشت در سطح
 و باخس سفلی و ایشان بر زمین و بسیار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختها
 میوه دان که قال الله تعالی **و انزلنا من السماء** که در میان اهل سبا گفته شد و دوستان
 بود **و انزلنا من السماء** از راست و جب منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بود
 اما از تقارب لجان همه بمثابة یک باغ میفود **و انزلنا من السماء** گفت پیغمبر ایشان مرثیاتی
 که بخود **و انزلنا من السماء** روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابة بود که
 کیس زینبیه بر فهادی و یزید درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی آنکه بدست
 بان کردندی پس پیغمبر گفت از این نعمت بخورید **و انزلنا من السماء** و شکر کنید و خدا را بگردانید
طیبه این شهر که خدای تعالی شما را داد و روزی میدهد شهری پاکیزه است
 حواء تنبیه است و آبی شیرین و خاکی پاک **و انزلنا من السماء** شهری جویش از نوبه چون باغ
 از پستان و بجه در اینجا شده و یک و گردن بودی و شش در جامه یافتادی
 و غیره که آنجا سیدی شمشیر در جامه او بر دی **و انزلنا من السماء** و پروردگار در
 دهند و از شما شکر چونند امروزه است که کسی که توبه کند از شرک و غیره

به شرط خشیت و انشعاف است و علم بصفت و افعال او بر هر کس که ایش او بشنود و
افزون تر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم از بجا فرمود که ای اخشا کم بالله **ان الله عز وجل**
بدستی که خدای غالب است در انعام کشیدن از کسی که ترسد از **ان الله عز وجل** امر زده است و می
ان الله عز وجل بدستی که خدای غالب است در انعام کشیدن از کسی که ترسد از **ان الله عز وجل** امر زده است و می
و اما در این بابی داشته اند نماز را با دای و شرایط آن **ان الله عز وجل** و نفقه کرده اند در آن
ما را از آن آنچه روزی دادیم ایشان را **ان الله عز وجل** پنهان از خوف که بر آیم نه نکرده
ان الله عز وجل و آشکارا بطبع آن سبب غبت دیگران کرد و بتصدیق اسرار در مسنون نه بوده و علامه
در مرقه **ان الله عز وجل** آن امید میداند بدین علم **ان الله عز وجل** که کاسد بود
و نه این بدان که در روزی از قیامت متاع اعمال ایشان رواج تمام باید و اینها
کرده اند **ان الله عز وجل** تمام کرد از خدای بیخبر بماند **ان الله عز وجل** مرده ها که در
ایشان **ان الله عز وجل** و زیاده کرده اند حسنات ایشان **ان الله عز وجل** از بخشش خود بفرزاد بر مرده
ایشان و ایشان از تبه شفاعت در درگاه او کرده و کشف غایت ایشان قبول کند و آن
جمعی که واجب شده باشد ایشان **ان الله عز وجل** بدستی که خدای غالی غفور **ان الله عز وجل** است
مرکبا هکار از **ان الله عز وجل** مرده دهند مرسیاس از آن **ان الله عز وجل** و آنچه و می کرده ایم
ملا **ان الله عز وجل** از قرآن **ان الله عز وجل** و است و در دست است **ان الله عز وجل** موافق با این
بدیه مر آن چنین می را که پیش از وجود از کتابی مطابقت عقاید و اصول و احکام آنها
ان الله عز وجل بدستی که خدای **ان الله عز وجل** به بندگان خود **ان الله عز وجل** دانستند و ایشان امید دارند
ان الله عز وجل بدست نظرها ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند و
پوشیده نیست آنکه فرمود که **ان الله عز وجل** ما کتابهای متقدمه بر ما ساخته فرستادیم
بس میراث داریم **ان الله عز وجل** قرآن را بقیه تا خبر کردیم آنرا تا عطا دهیم **ان الله عز وجل** انوار
که بر گردیم **ان الله عز وجل** از بندگان ما بیضا مت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
عطا را میراث خواند چه میراث مال باشد که به تعبیر طلب بدست آید بهمن عظیمه
قرآن بیست و جوی مومنان حضرت عنایت ملک ممان بدیشان و سیدایم که در میراث
دخل نیست دشمنان از قرآن می فرماید و هم ورثه از میراث تفاوت مستحقان
و سید سر و راج و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر دایم از هر هاء اهل قرآن

متفاوت است هر کس بقدر استحقاق و اندازم استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود
ع زین بزم یکی چهره طلب کرد و یکی جام **ان الله عز وجل** بس بعضی از این بندگان **ان الله عز وجل**
ستم کار است بر نفس خود بتقصیر عمل کردن **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل**
میان دوز که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل** و **ان الله عز وجل**
کیند بر نیکیها که پیوسته عمل نماید با حکام قرآن **ان الله عز وجل** بدستی که خدای غالی غفور
و بفرمان او **ان الله عز وجل** این توفیق و اصطفا **ان الله عز وجل** است بخشایش بزرگ فاروق
اعظم رضی الله عنه می کند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شوقم که در این آیه فرموده
سابق بر همه پیشه گرفته است و مقصد از نجات یافته و ظالم ما امر زده شده و در
تفسیر تعلیم آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این سده طایفه را تفسیر فرمود
و گفت سابق آنها اند که بحساب بهشت روند و مقصد آنانکه حسابستان سبک کنند
و ظالم آنانکه مدتی در حق حساب بمانند و حو سجانه بهشت تلافی حال ایشان کند
و التوفیق و ضرر فرمود که سابق اهل جهادند و مقصد اهل حضی که جهاد نروند
اما جماعت حاضر شوند و در ظالم ما اهل یاد به که کم عمر ما دین نروند دولت جماعت
یا بند امام ابو الکلیث رحه آورده که سابق است که قبل الهجرة ایمان آورده و مقصد آنکه
بعد از هجرت و قبل الفتح گردید و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدین اسلام در آمد اهل تفسیر
و تذکر و ابواب تحقیق و تدقیق درین سده طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک
کلمه چند اچنانکه افتاد بر تفسیر که در قرآن مذکور است بقیه افتتاح بظالم و اختتام
سابق عمل بن عبد الله تسبیح توفیق می گفته آنان جاهلند و متعلم و عالم
و گفته اند طایفه حسنه و اهل عقیقه و متوجه موی یا صاحب کبیر و مرتکب صغیر
و میراث انجم یا مصی به توفیق و نایب عاید قیامت ثابت و توبه از اول تا آخر آنکه
معاش او بر عا د غلبه کند و آنکه متعلق بهر د باشد و آنکه معاد او بر معاش او برسد
یا بر ستند بر عادت و عاید خوف و طمع و عبادت کنند **ان الله عز وجل** با جوع کنند و یک
بلا و صبر در بلا و لذت یابند از بلا یا اکل حرام و یا بل شربت و خوردن طلا
از ذکر و مشغول بذكر و متوجه مذکور یا مجرم و نایب و متقی یا فاضل و طالب و واجد الله
سپات او بر حنات محمد و آنکه هر دو را بر باشد و آنکه حنات او بر حنات راجع بر باشد

الله
در

روز قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکرت و اضافه بکافران مبالغه بر عذر دل
 و در حق آنکه آید یا قیام کبریم **و نه** من خدای **الله** خدایان دیگر یعنی بتان
ان یزدی الرحمن که خواهد خدای من باشد بکنند یعنی آن خواهد که ضرری بهم نراند
لا تعز علی کفایت نمیکند از من **شفاعتهم** در خواست بتان همین را از این یعنی ایشان
 از من ملاذخ نکند **لا یقوتون** و زها نند مرا و خلاص نکند بر اکر من از آن فایده
 ندارد بر نفع و ضرر بر ستم و عبادت الله و در ستم رسانیدن نفع و بهائیدن ای
 خدای دست بدار **ای ادا** بدستی که من لک **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 چون تو را سخن از وی شنود نقد قتل وی کردند و او را وی **ایضا** در کلام **ایضا**
کفر علی بدستی که من بگویم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 ایمان مرا تا فرزند من گوید و دهد و کند تا این خطاب با قوم کرد و ایشان او را
 بسدک میزدند تا کشته شدند و در آن اوقات که است و قوی است که او را نکند
 و خدای او را زند کرد و بند و بهشت برد و اما حسن بصری رحمت است که چون قصد
 قتل وی کرد حق سبحانه او را با آسمان برد و از وی کرامت **قیل** ای جیب **ایضا**
 گفتند و او که ای جیب در آید در بهشت بس چون بهشت در آید **قال** ایست **قیل** گفت
 کاش تو من **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 و کرد **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 کشته گشت با آسمان رفت **و انزلنا** و نفرستادیم **ایضا** در کلام **ایضا**
 بر آن قتل با رفع او **و من جندهم** لشکری **ایضا** در کلام **ایضا**
من نیستند ما فرستادیم لشکری برای هلاک تو یعنی کفایت از آن قوت و عباد
 نند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزل **ایضا** در کلام **ایضا**
 ما بوده صلوات الله و سلامه علیه **ایضا** در کلام **ایضا**
 عقوبت اهل نظر **ایضا** در کلام **ایضا**
 ایشان گرفته **ایضا** در کلام **ایضا**
 بیک نفر **ایضا** در کلام **ایضا**
 بر بدکان **ایضا** در کلام **ایضا**

است و است **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 کرد **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان **ایضا** در کلام **ایضا**
و انزل و ایستند **ایضا** در کلام **ایضا**
 شدگان روز قیامت برای باد اثر یعنی آنان را هلاک کرده ایم از پیشانیان باین معنی افان
 و این مالد **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 و گفتار خود را و خواستند یافت یعنی بعد از این و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد
 و در مجلس حرمان و مضیق خندان **ایضا** در کلام **ایضا**
قیل یعنی بتان **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
ایضا در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 کردیم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 غایب است **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
ایضا در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 کردیم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 مذکور شد **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 بلکه بحضرت قدس فریده شده **ایضا** در کلام **ایضا**
 نمی نمایند صاحب محققان فرمود که معنی آیه برای اهل اشارت است که در بین دلایل
 نند کردیم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 می یابند و ساختیم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 کردیم **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 از صدقات و خیرات با سیاسی **ایضا** در کلام **ایضا**
 ظاهر و باطنه تا موجب من دان شود که این **ایضا** در کلام **ایضا**
 که شکر کنی زیاده کرد و نعت **ایضا** در کلام **ایضا**
 از من **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**
 سیاف **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا** در کلام **ایضا**

اینها همگی از جمله
 آیات الهیه است
 که در قرآن مجید
 آمده است و هر یک
 از آنها را باید
 با دقت و تفکر
 در نظر گرفت
 تا به حقیقت
 آن دست یافت

بودید که وعده کرده میشدید بدان **اِنَّهُمُ الَّذِيْنَ** در آید بدو و مردن
تَا كُنْتُمْ كُفْرًا بسبب آنکه بودید که میبوشیدید خود و تصدیق انبیا
نمیکردید **اِنَّهُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا** امر و نه میفرمود **اِنَّهُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا** مردن هتاهل ایشان چون
انکار میکنند که مشرک بوده ایم و تکذیب رسول کرده ایم و شیطان را بر سر پند ایم
وَنَكِلْنٰهُنَّ و سخن گویند با ما **اِنَّهُمْ** دستهای ایشان **وَتَشْهَدُ اَجْمَعُ** و گواهی
دهند با هماء ایشان **اِنَّهُمْ** با آنچه بودند که در دنیا میکردند در کشف الامور
آورد معنائی که جراح احدی بر افعال ایشان گواهی میدهد اعضا اولیا بر طاعت ایشان
اقامت شهادت میکند چنانچه در آثار آورده اند و اشهر دارد که عبادت و خیرات
خود را بر شمار خوشبختانه اعضا و یاری بسختی آن را هر یک اعمال خود را بران گویند
حق انا را گواهی دهند تسبیحات کاورد فائز مسیولان مستنطقات **وَكُنْتَ** واک
خواهیم در دین **لَكُنَّا** هر آینه نایب کنیم بعضی رقم بخیر **عَلَيْهِمْ** بر چشمه
ایشان **فَاَسْتَبَقُوا** استبقوا **اِنَّهُمْ** پس پیشه کنند را به را که در سلوک آن معتادند **فَاَسْتَبَقُوا**
پس چگونه بینند از او **وَكُنْتَ** واک خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورت خود را
متغیر سازیم **مَكَانَهُمْ** بر جایگاه ایشان تمام لجا افسرده شوند **فَاَسْتَطَاعُوا**
نقواند و قادر نباشند **مُضِيًّا** بر رفتن از پیش **وَلَا يَجْعَلُونَ** و یاد نکردند و نتوان
باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز روند **وَمَنْ يَنْقُصْ** و هر که از عمر و از دین
يَنْقُصْ بر کرد اینم او را **فِي الْخَلْقِ** در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جای او را
بهیری **فَلَا يَمْلِكُونَ** آباد نمی یابند که هر کس تنگس خلق قادرست بر طس و مع نیز قادر خواهد
زند قدرت کارها دشوار نیست کفار که میکنند که محمد شاعرست حق بجهان رد قول ایشان
میفراید که **وَمَا عِندَنَا** **الشَّعْرُ** و نیا میخیم ما عهد را شاعری **وَمَا يَنْفَعُ لَهُ** و نشاید
مرا و لا شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبیه در دل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم
قرآن و انصاح بدان از وقت فلان که در شاعری دارد پس خوشبختانه و بر اشعار خاص
تا آن شمره طاری نشود و هرگاه آنحضرت بیقریبیل غنبل افرویدی بر زبان
مبارکش بر دهنی که از سمت وزن اشعار و شوق جاری شدی چنانچه بک نوبت
فرمود که کف الاسلام والشیب للرهنا هبا صلیک بر فرمود که با هر الهه قابل آن

که کف الشیب والاسلام للرهنا هبا صلیک بهمان و تیره کنوت او را خواند بود در طلب
تکرار نمود ابو بکر فرمود که **اَشْهَدُ اَنْكَ رَسُوْلُ اللهِ** و ما عملك الشجر و ما یخبرک
و انحرکات الخفرت آنچه موزون و ارد شد **اِنَّا اِلَيْهِ** لا کذب انا بن عبد المطلب نکند
و قصد بوده **اِنَّهُ** نیست آنچه باید و میخیم **اَلَا ذِكْرُ** مکر پنداری و نهادی **وَقَرْنِ**
و کنایه روشن در معانی و حقایق یا روشن کنند احکام و حود رد کفر ناده ایم **لِيُنْذِرَ**
تا بهر گذران یا محمد بدان **مَنْ كَانَ حَيًّا** هر که باشد عمره از دینم زند بجه
بر کرد اینم او را غافل و اینم در آفرینش بجه قوت او را بضعف بدل کنیم چه غافل و جاهل
بمشابه مرده است یا آنرا که من است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی بایمانت
و تخصیص اندازیم من جرمة انتفاع او است بدان **وَيَحْيَا الْقَوْلُ** و واجب میشود کلمه
عذاب **عَلَى الْكَافِرِيْنَ** برنا کرد و بیکان که قرآن قبول نمیکند **اَوْ كَذِبًا** یا نمی بینند و نمیکند
اینان **اِنَّا خَلَقْنَاهُ** آنا که ما آفریدیم ایم **لَهُمُ** برای ایشان **عَمَلَتْ اَيُّهَا** از آنچه
کردیم ما و ساختیم فی واسطه و شرکت و کالت بجه متفرق بودیم با آفرینش آن میان برد
مثلیت که هر که از نما کند کی دین این مهم بدست خود ساخته ام یعنی در کرمی برادر
ساختن آن باری نداده احبابین میفرماید که آفریدیم برای ایشان خود بی مشارکت
غیری **اِنَّمَا جَعَلْنَاهُ** یا آن چون شتی و کوا و کوسفند **فَعَدُّوا** بر ایشان مر آنرا
اَلَا كُنْ ضبط کنندگان شد و بتصرف در آن ندگان **وَكُلُّنَا** و کرم کردیم و دینم کردیم
انعام **لَهُمُ** برای ایشان **فَمَا يَكُونُ** بر بعضی از آن مرکوب ایشان است که بران
سواری کنند چون شتی **فَمَا يَكُونُ** و از آنجا بعضی انت که بخورند چون کوسفند
وَلِيَقْرِئَنَّا و مرایش را در چهار بابان **مَنَافِعُ** سودهاست از بشم و می و بیست
وَمَنَافِعُ تا میدیدیم از شیر **فَلَا يَشْكُرُونَ** آبا شکر نمی گویند نعمت خدا را که انعام
آفرید و دینم کرد ایند و منافع بزرگ که از نعمت ایشان بدیشان میرساند **وَتَحْمِلُونَ**
مِنْ دُونِ و اگر گفتند مشرکان بخیر خدای **اَللهُ** خدا را که **لَعَلَّهُمْ** تا شاید
ایشان **يَشْكُرُونَ** باری کرده شوند بدد ایشان و حال آنکه آن بتان **لَا يَشْكُرُونَ**
نمی توانند **فَمَا يَكُونُ** باری دادن ایشان را از برای که جلد و ایشان را شعور و قدرت
نست و برستان **اَهُدُ** برستان **لَا يَشْكُرُونَ** تا بهر حال حاضر کرده شد

اینکه
باید
در
این
موضع
نویسد

میگوید اندک آبا انچه مذکور شد از نعم هشتیان **خیر** هرست **نزل** از روی نزل و **نست**
آمر شکر **الوقت** یا درخت زقوم و آن درخت است که در ولایت تمامه که بر کاه خرد دارد
 و میوه او بغایت منق و تلخ است و سحاه در خرقه که میوه آن نزل دوزخیان باشد
 و با کراه بدیشان خوراند بدین اسم میته گردانند و فرمود که **انکم عکلاء** بدرستی
 که ما گردانیدیم درخت زقوم را **فنته** عذاب **للظالمین** من شما را نازل در آخر
 یا ابتلا و ایمان بر ایشان دارد یعنی چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درخت
 در دوزخ گفتند این چگونه نازل بود و حال آنکه انش آهن را میگذارد و نازل نیستند
 که آنکه قادرست بر خلوت حیوانات آتش چون سمندق و ناست برافزودن شجر در آتش حفظ
 آن از انحراف در عالم آورده که این را نیز عریضه ندادید قویش را گفت که خود را یا
 می رساند زقوم و آن بخت نیز نوزاد فرقیه مسکه و خرا را که میندای چهل بر خا
 و اکابر عرب را بخانه آورده کینز که نهد و خرا آورد خود را گفت زقیه ایچ زقوم
 ما را کینز نهد و خرا آورد و این چهل کشت بخورید که این زقوم است که خود را با بدن و
 میگذرد و سحاه است فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرد **لها شجرة تخرج**
 بدرستی که آن درخت است که بیرون آمد **فی اصل الجحیم** در فرقه دوزخ و شاخه او نازل
 شده بسیار که میوه **صلوات** خوشه آن درخت **کانه** گویا که او **الشياطين**
 سر هاء دوزخ است یعنی در زشتی و ولنا که میند شیطا طیر مار هاء فیج بر بول
 است و گفت سنگه هاء سیاه بود در حوالی مکه که روس الشياطين میگذرد **فانهم**
 پس دوزخیان **لا یخولونها** خورند اندازان درخت **فانهم** پس بر کنند
منها البطون از آن شکم را از غایت جوع یا بخورند ایشان را **الاراء** شکر **انهم** پس
 بدرستی که دوزخیان **علیها** میخورند آن **لشوبا** میحقق است **من جحیم** از
 آب کرم چنان آبی که امعاء پاره کند چون زقوم بخورند آب جحیم بر آید آن
 بدیشان دهند تا زقوم میخورد **ثم انهم** پس بدرستی که باز کشت ایشان
 بعد از آنکه زقوم و شرب جحیم را **لجحیم** سوی دوزخ است و آنها پیشکش و بعضی
 بود **فانهم** بدرستی که ایشان **اللقا** آباء **هم** یافتند پدران خود را **ضالین**
 مکرها **فهم** علی **انهم** پس ایشان بر پیدها **ایشان** **هم** می شنایند

یعنی قبل از ایشان میگذرد و بدستی که راه شدند قبل از قوم نوح و از
اولین بیشتر پیشینان چون قوم نوح و عاد و ثمود و قنقار و ثمود و تحقیق افراتیدم
فیهم در میان ایشان میزدیم بمرگندگان یعنی بفرمان که ایشان از عذاب ابرها
و ایشان قبول نکردند نظر کیف کان پس در هر که جلوه بود عاقبت المیز از آخر کار هر کرد
شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرو داد الله اهلین مکر بندگان عذاب
پاک کرد شدگان که با ندامت متع کشند و لقد نادینا نوح و تحقیق بخواند ما نوح
و هلاک قوم در خواست و اجابت کردیم فکثر المجرمون پس نیکو اجابت کنندگان ما
که غرق کردیم کفار قوم را و بطوفان و نجاة دادیم و اولاد اهل و کسان او را می
الکریم از اندوه بزرگ که غرق با آن قوم و بعد از آن نسل ساختیم فرزندان سه
کانه او را هم از آن ایشان باقیان از جملة نسل اقامت جد و خیره شد اهل سفینه
غیر هام و حام و یاف و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام بدر و ب
و قاس و دوم است و یاف بدر تک و خز و سقلا و حام بدر خند و جبر و نرک
و برب و ترکان باقی گذاشت بر علیه رنوح شداء نیکی و از آخر در میان سینیان
یعنی امت محمد ص با آن بگذشتیم که امان اخین میگویند سلام علی نوح سلام بر نوح
في العالمین در میان عالمیان فوی است که این ابتداء کلا بیست و خدای سلام میگوید
بر نوح عم و بفرماید که انک الذک ما یحبین که نوح را بخیر ایدم بحضرت المیزین با د
مید هر نیکو کاران را که بدستی که نوح من عبادنا المؤمنین از نیکان لرود
ماست شد پس از د عده نوح اغرقنا الاخرین غرق کردیم هر دیگران یعنی کافران
قوم اولاد آن مؤمنین و بدستی که از نوح روان نوح را هم است یعنی رسول
شرع و طریق تجدید بی روی او بود و در باب از فراموشی میگذرد ضمیر عباد بخیر
رسالت است صلی الله علیه و سلم که یاب غیب زد و در این ایم صلوات الله و سلامه
علی نبی و علیه اگر چه بصورت سابق بوده اما یعنی متابع است زیرا که همچون نوح
روان بفضل و بی معترف گشته و درین اودا شود و برای او عاقبت که دینا
و ابعث فیهم رسولا منهم الایه پس از آن آمدن بر اینیاقی که آخر آمدی
منه را پیش از بی - خوان خلیل هست نمکدان خوانق - بر خوان اصطفا نمکدانیا قی

البس و بدمه سینه الباس و یاسین بالباس بنیینه بر غصه صبر الفیلدین عمار و رجم
لکن **المسلمین** از جمله فرستاده شد که نیست بدعت خلق **اذ قال** یاد کن آنرا که گفت **لقد**
مر که خود را **الانفون** آیتی رسید ان عذاب لای **انفون** آیتی رسید ان عذاب لای
بعل را بخدا بجا و آن بنی بر دست کن بالا او و چهار روی داشت و یک نام زمین
از شام و چون بعل در و بود او را بعلد گفتند و بدین اسم مشهور شد الفصه
الباس گفت بجای ایند بعل را **او تدرون** و میگردانید **احسن خلقه** عبادت نیکوترین
آفرینندگان را مراد از مخالفین مصورانند **لله** خدای **یکم** بود هر کس شهادت
و رب الاله و پروردگار بدین بیشترین شهادت از یار ستید و بدو شریک
میاید حق سبحانه الباس را باهل بعل که فرستاد و ایشان ملکی داشتند **لجیان** اهل
مسلمانان و دود را بر عیای زن خود از پیل است برست شد و الباس علی بنیانه و عم
دعا فرمود تا سرمان فقط مجتهدا شدند و الباس بجوع نمود مجاز تدارک خلد
خود در خواستند الباس فرمود که ایمان می باید آورد و بیکای حق فراد کرد ایشان
منابر شدند و الباس گفت آن بخوابید که بطلان و حقیقت دین من و شما مبدل گردد
بیایید تا من خدای خود را بخوانم و شما بخوانید بنان خود را هر کدام اجابت کنند
سزای بر حق باشند ایشان برین رضاد اده بت خود را باراست و ستایش بسیار
کرده اند باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر شد و الباس دعا فرموده فی الحال الاله
آمد و قوم او در آنکارا فرود آمد **فکذب** پس تکذیب کردند او را **اهم** پس بگو
که ایشان **مخضرون** هر اینه حاضر کرده شد که اند در عذاب و هم قوم تکذیب کردند
الاعیاد الله مگر بندها که خدایا که کرده شد که ان شایبه شرک کفای
آورده اند که الباس بول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را
از میان قوم بیرون برد و فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود و هر چه
برو ظاهر کرد برای سوار شود الباس در زمان معین بیکان مقرر رفت و صورت
شیری یا اسبی از آتش بشوید آمد بران سوار شد و الباس را خلفه خود ست
و حق سبحانه او را پرد بال داده شوی طعام و شراب و وقایع از وی سلب
کرده و با فرشتگان بر پروان در آمد و در صفت او گفته اند که مانی است و هم میگوید

همه را غی و هم سماوی و او را کشت برین با نسلها بنحصر بر و باها و در هر فانی با یکدیگر باقی
میآیند و در هر مهضان با هم در بیت المقدس افتاد و میفرمایند و حق از هر طایفه امت ایشان را
می بینند و **تکذیب** و یکدانش بر الباس **الآخرین** در میان بیسیان نشاء و در و فزاد
یا آن که دانستم که گویند **سلام** علی **الباسین** سلام بوقم الباس و گفته اند الباسین هم نام او
چنانچه میکال و میکابل و سبنا و سبنا **انک الذلک** بدرستی که اینها **مخبر** **مخبر**
حق امید برین کار اند **الله** بدرستی که الباس **عبد الله** بندها که او بدست است اما
اسمیت جامع بر جمع کمالان صوری و معنوی را و نام بندگی تشریف خاص از برای اهل افتخار
لله که بندگی خورشید و نور را به از هر ملک و اولاد را به شمایه که با جنت فرزند الله همه
بندها که تامل اند **انک** و **طاهر** و **طاهر** و بدرستی که او طهر و تار ان از بندها که فرستاده شد
ادجیناه یاد کن چون بنجات دادیم او را **فهلک** و همه اهل بیت او را **الاجنون**
مگر بر زنی که زن او بود و او را **فهلک** و همه اهل بیت او را **الاجنون**
نکرد **شده** **الآخرین** پس هلا کردیم دیگران را از قهر وی و بار ایشان را نیز و زیبا ختم
و انکم تقررون و بدرستی که شما ای گروه قیصر میگذرید **علیکم** و منازک ایشان
و فی کجاریت شام مبرور **مخبر** در حاله که د اخلید در مصالح **باللیل** و شب
یعنی بر منازک ایشان گذرد و در روز شب **اولا** با تعقل نمیکند و اندیشه
نمی نمایند که عاقبت مگذران بن هلاکت نمیشد **و ان یس** و بدرستی که برین می
لکن از جمله فرستادها که نیست او را حق سبحانه اهل بنیانی از اهل وصل فرستاد
و چنانچه در هر روز بونس کشت قوم تکذیب و کردند و وی عذاب طلبید و از میان قوم برین
رفت و بعد از ظهور در عذاب قوم بونس عم ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد بونس عم
ازین حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید بران اندیشه
آنکه مردم او را بکذب نسبت ندهند روی بجهان در نهاد **اذ بان** یاد کن آنرا که گفت
بونس از مردم خود **الفلک** **المشحون** سوی کشتی که ملو بود از مردم و منافع آورد
که چون بونس بکند بر آب سید فیما انجمن کشتی بر آب افکند سوار میشدند بونس این
با ایشان در کشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید با بنسداد ملاحان گفتند
بند مگر بختند درین کشتی هست که کشتی نمیرود بونس گفت که بند مگر بختند منم

نهادند و هر چند در وقت دیگر وقوع یافته همان صباح گفتند که این آیه تنبیه
کرد عذاب را بپیشگویی که تاگاه برایشان هجوم خواهد کرد و بغایت به ایشان واقف خواهد
شد که آن عذاب استیصال است و مریست که در آن صباح که حضور پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم میبود و در آن وقت که ایشان را دید فرمود که الله اکبر خیرین خیرین ایا اذ
نزلنا اسحابة قم فساء صباح المذنبین پس خواندند و هر که را به عجزه تا که میفرمودند
و دیگران روی برگردان می نمود و اعراض می نمودند از ایشان **سوره حین** تا وقتی که آیه التبیان
نازل شود و **سوره بقره** بین عذاب را که بدیشان فرود آید **سوره بقره** پس زود بود
که بینند انواع عقوبت و عذبه و عقیقه **سوره بقره** با کتب بود که در آن روز **سوره بقره**
خداوند علیه و قوت **سوره بقره** از آنجمله و صفت میکنند مشرکان و **سوره بقره**
سوره بقره و سلام بر فرستاد شد که **سوره بقره** و همه ستایشها را خداوند بر آن **سوره بقره**
که پروردگار عالمی است درین آیه بتلک آن را تعلیم و تسبیح و تسمیه و تمجید داده و اما چه بسا
در ده عالم التبتل است از خود از امیرالمومنین علیه السلام و همه و همه نقل میکند
که هر که دوست میدارد که بر وی عذاب نوزاب نبارد و بر او عذاب نوزاب نبارد که امر کلام او آن
مجلس او این آیه باشد **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص**
سوره ص **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص** **سوره ص**
که معروف است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نماز و غیر آن قرآن مجید تلاوت
فرموده یا ایشان از روی عناد صغیر نزدی و دست و گفتند یا ناغضی در غلط افتد
حق سبحان این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع متامل متفکر شده از غلط
باز میمانند و در حروف مخصوصه گفته اند که نام خداست یا اسم قرآن را علم است
یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت است به صدق الله یا صدق محمد
و در احقاق فرموده که اسم محمد است من تخیی روح فرمود که نام بحریت در آسمان است
لیاب فرمود که آن بحریت که عمر خدای بروت یا در ایست که خوف غالی بدان مردگان
نزد که اندام قشیری هر آورد که قسم یاد میکند بصفا یا بحبت دوستان یا بحبت
که بصفا یا دلایر فان در ایلات آورده که بصورت محمد صلی الله علیه و سلم
و در حق الحقایق که یک قسم بصاد صمدیت او در اند و بصاد صمدیت او اند

صانعیت او یا بینهما و الفرق و حق قرآن **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
و شمرست با مشتمل بر ذکر یا محتاج البیاب قسم این کاره است که گفتار بنده است **سوره بقره**
الذین کفروا بلکه آنکه نکرید اند اندک سالی قریش **سوره بقره** در هر کینه اند از قبول
حق و شقاق در مخالفت خدای و عداوت رسول **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
کردیم **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
و شقاق ایشان **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
و لا تَجِدُ حَیْثُ مَنَاصِرُ نیست آنهم که حکام رجوع بکون کار در عالم فرموده که عادت
کفار که آن بود چون در کارزار کار بر ایشان نوار شدی گفتند یا مناصر
یعنی بکین حق سبحان خبر میدهد که حکام حلول عذاب در بدر مناصر
خواهند گفت و اینجا جای کین نخواهد بود **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
ان جاء امرنا انکره بدیشان **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
بشری بصورت ایشان با از قبیل ایشان **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
این مستند **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره** **سوره بقره**
در دعوی بیوقت یا در استناد قرآن بخدا یا به تیر و راجه که او را اوقات سجده ان تا یکی
امتیاز کند و چه بی بصیرتی که آثار شواهد صدق را از ظلمات کذب بازشناخت
گشته طالع افتاب به این عالم فروز دید خفاش را یک ذره از وی نور
ان شعله روز روشن روی کیستی شب تیر کینه شب هنوز از دیده او دور
آورده اند که بعد از سلام حق و عرض اشراق قریش از روی اضطراب و دای
طالب آمد گفتند ای عبد مناف تو بزرگتر و مهتر آیه آمد ایم تا میان او و پدرش
خود حکم فرمایید که یکیک از سفهای قوم طای فرزند و درین محدث و این محدث خود را
برایشان جلوه میدهند سنگ نقره در جمع ما افکنده است و نزدیک بدان رسیده است
تدارک از اطباء این نایب عاجز آید ابو طالب بخضرت و صلی الله علیه و سلم
طالبید گفت ای محمد تو آمده اند و ایشان را از تو مدعی است یکبارگی طرف
اغراق و مودت و همتنای ایشان تا آن غای حضرت فرموده ای معشیر قریش
مطلوب شما از من چه جزینت گفتند که دست از نقص دین برداری و بیت

فی بند هولا این کوه انقوه قوال **اصحی و احسن** مکر یک محمد که گفتد و لیست عاها
من قواف جمع رجو عجب کس تواند که از آمدن کنایه کرد اند **قوالا ایتا** گفتند
معاندان قواف چون نضی حار و خراب او که ای پور در کار ما **عجلت**
بشتاب ده مالا **قصه** عمر بران عذابی که عمر را بیدار و عید بکنایه از روی
تجمل بد ما محیفه اهل انار در آن نکریم **فصل دوم الحساب** بشتابند و نشان این
استعمال از روی استن امیر کرد و خوار و حضرت مهالت هم بول امیشد
حق سبحانه فرمود که **اصبر** شکلیه کن **عکس ما یقولون** راجحه میکنند بر حکم منسی
بیت السیف **واذکر عبدک** او کسی بداند او را **الایدی** خد و نه
در دین بیا در جرب یاد هر ملک داری و گفته اند عبادت هر عید از شبها طاعت میکنند
و روزی روزی میباشند و روزی غلط میگرد **انده** **آب** بدسوقه بانکر در و
ما انا سخن الجبال بدسوقه که ارام کردم که هارانا ادا و عدم هر جا که میخواست میفرست
مفسر سخن با او تبسیم میگردند **العیش** بشبانگاه **والاشراق** و بوقت و آمدن آفتاب
صاحب کشف الاشراق فرمود که تبسیم کو همرا و سنگها اگر چه بر عقلها پوشیده است
از قدرت حق سبحانه بدیع و عید است و تبسیم حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم بکار نخواهد قدرت است بی انوار با سنگی را دید که بسیار فظم باران
آب از او میجکید ساعتی توقف نمود بنال در آن نکریت سنگی و ای سخنر آید ای و
خدا چندین سالست که خدای سر افزید و انیم سیاست او اشک حیرت میریزم آن و
مناجات کرد که خدا یا ابر سنگ ایمن کرد آن دعاء او بعد از حاجت پوست و مرده اما بیک
سنگ رسیدن و بجا بعد از مدتی دیگر بار بغار رسید و همان سنگ را دید که از نو بر اول
بیشتر قطره میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این کرم بران جیت جواب داد
که اول میگردستم از خوف عقوبت و حالا میگردم از شادی امن و سلامت ابرین درگاه
جن که کار میبت شیخ الاسلام فرمود که در هر کرم به دور در از اندام که از حضرت
کرم یا از نان **انست** که به بین و کوهان ترشحات و زکوه نالیر و میبند آن
والطیر و مسخر کردم مردان را **مخشوق** جمع کرده شده تزد و بی وصف زده
بالاء سر و **ک** هر یک از او همرا و مرغان **لد** مرد او در **آب** مطیع بودند

یا با هر که راستند او از خود را با وی **تبسیم** **شدر** و محکم کردم **مسئله** پادشاه
ویرا بدعاه مظلومان یا پوز مرا نصحت کنند **الکناه** کرده در سخطه از رعیت
یا با لقاء عرب و بی در دل اعادی با بیافین زمره ساختن الان حرب با بیابان
لشکر با اکثر با سبانهان چه هر شب سی و شش جزا و مردی بر خانه وی میزد
ایام ابواللیث مرخص بود که استحکام او ببلای بود که خوشحانه از آسمان سلسله فر
و آن سلسله بالایی محکم داود عم باستان از خمین هر کدام بر حق بودند و
دست ایشان سلسله رسیدی و آن یکی را خزان قاهر بودی **و اینه الحکمه**
و دادیم داود مرا حکمت یعنی نام علم و کمال **فصل خطا** و کلامی پاکیزه که مخاطب
مقصود خود را بی شبهه از آن در رافقی یا سخن میباید و اشاع عمل و اخلاص عمل
مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب لچنین تفسیر کرده که البینه علی اللک
و البین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود
و بیاید دانست که در قصه داود علی نبینا و عم و تزی و یحیی و زین او با اختلا و بیات
و بعضی مفسران آن قصه را بر قحی ابراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن
ابا میکند آنچه بصفتا قریب میفایداست که او را زنی را خطبه کرده بود و زنی
بآن رسیده که با وی عقد کند و لیاء زنی را با وی بخدشه افاد و بوی ندادند
و حضرت داود عم خطبه فرمود و بعد از و نه زن بود آنرا بنی است **خطا**
آورد که عتاب با وی برای آن بود که بعد از خطبه او را با خطبه کرد
معاقبه در قرآن برین وجه است که **و هل انک** و یا آمدن **بنو الخصم** خبریست
که خصومت کردند در میان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورتی در چشم
نزد داود عم آمدند و با هر یک جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود عم روزی را
فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی عطا کفوف
کیمیا و خاصه خود اشتغال نمودی و روز عبادت ببالا خانه بآمدی و با سبانهان
برجیالی آن استاده مردم را از در آمدن بروی منع کردی ملائکه آن روز
بصورت انسان بخانه داود عم آمدند و عبادت خانه عوی بالا رفتند و خانه
میفرایند **اد نسو الخطاب** یاد کن چون بالا رفتند بر سر غره و **ای اذ خلقوا**

خوف و رجایی نه که در کعبه خوف می افکند و ساعته سوی هر چه می باشد
و مرغ ایمان می بیند و دو بال اقبال در سبای کال طبرکات نتواند بود که کوفت خوف
المومن و رجاءه لا غنیه له که چه دارد طاعتی از هیبتش این مباش و کینه
دارد از فیض رحمتش در این مدان نیک ترسان شود که قهر اوست بیرون از قیاس
باشد پس خوشدل که لطافت افزون از ثمان قایم بکوی **عزیز** آید و پند
الذین یعلمون آنانکه دانند عالم تو حید چون آید و فضایل **الذین لا یعلمون**
تا آنکه ندانند یکا یکی حق بد چون اصحاب را **لا تترک** جزین نیست که پند پرستی
بدلیل قدمی من **اولی الاکابر** و در این خرد ها خالص را آوردی و هر قیل
باجاد بکوی بندگان من **الذین آمنوا** آنانکه گرویده اند **تقوا** بکمر بنمیدان
پروم که از خود و بر همین بدو علامت تقوی است که با طاعت است و اجتناب
از عصیت **الذین احسنوا** آنانکه است که نیکو بگردند بگفتار کلمه شهادت **فی**
هذه الدنیا درین دنیای **حسنه** مشورت نیکو در آخرت که بهشت است یا آنرا است که است
نمودند با التزام طاعت درین دنیا با دانش نیکو که آن بهشت است و عاقبت با آنان که تمسک
شدند با خلاقای روحی و شوقی و تامل کردی و شفاء جمیل درین جهان یا آنان
که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است درین دنیای که شود اقرار بخلق و
جمالیست و چون بقول بعضی علماء این آیه در شان ممالجی ای حبشه است چون جعفر
ای طایب و اصحاب او رضی الله عنهم از هجرت تفسیر کردند باینکه آنان که هجرت کردند
با حست از اعدا و نجات از بلاه ایشان **و امر الله** و زمین خدای برای هجرت
و امره کشاده است هر کس که اراده هجرت کند **فما یؤتی** جزین نیست که تمام داد
میشوند **الصبا** صبر کنندگان بر فراق و طمان یا بکریست غریب یا بر مشقت عبادت
یا بر تحمل از یاف **اجرهم** خود را بغير حساب به شمار ده در هر تنبه که در شان در نیاید
و حساب حساب از احاطه بلاف عاجز باشد و در عالم هست که در روز قیامت بلاکشان
صابر با بر صاف حاضر آید برای ایشان میزانی نصب کند و دیوانه وضع نمایند
بلکه بریشان فروینند نزد بای ایشان حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل
عاقبت که در دین با بهیستی مبتلا بود نه یا باشند تا بر نند که کاشکی احیاء ایشان

۱۹۶
عقراض با بهیستی ساخته بود ندی تا امر و نه با اهل عالم در یک سبک اندی
تو مبین و بخوبی غم دیدگان کاندان رنج انداز بیکان هر که از زخمها غم بیشتر
عقراض با بهیستی ساخته بود ندی تا امر و نه با اهل عالم در یک سبک اندی
آورده اند که کفار که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند تا اجماعان مبتلا در کمال
کینه دین و آینه کتالیف رویت است آخر در زکات پدید و جلد و اذنی خود که همه
عبادات لات و غیره بیکدیگر تو بن بهمان کیش در ای و بیاسای آید که **قال الذین یبکون**
بدین معنی که من مقرر شده ام **ان اعبدوا الله** تا آنکه بستم خدای را **تخلصا** که **الذین یبکون**
گفته برای او دین طان شرک یعنی موجد با سمر و اعیان خود و **امن** تو ما موثر شده ام
لان اکون با آنکه باشم **اول المسلمین** اول که در دین صادقان ازین امتند که من پیش ایشان
در دین و آخرت **قل** بگوید بکار **انی اخاف** بدین معنی که من **ان عصیت** و فی الکمال
شوم در پروردگار خود و شرک ارم و دین شما که **عذاب** **یو عظیم** عذاب بوزی
کبر است احوال او بسیار است **اول** **قل الله اعبدوا** بگوید خدای پرستش میکم **تخلصا**
باک کنید که برای او **دین** کیش خود را از شرک با خالص سازند و عمل خود را از ریافتند
ما شیئتم پس پرسیدند شما آنچه خواهید **من** **و رد** بجهنم آمدن تصدیق است
و تنبیه بر خدایان و حرمان ایشان و بابت السیف منسوخ شد آورده اند که هر که
بعد از سماع این آیه که گفتند ای محمد نریان کردی و میخواستند بن بپردازند خود این آیت
نان آمد که **قل ان الخاسرین** بگوید سق که زبان کاران **الذین خسروا** آنانکه
زبان کردند **انفسهم** در نفسهای خود که گمراه گشتند **و اهلهم** خود را گمراه خود
یوم القيمة و روز قیامت که از ایشان جدا افتد این عباس رضی الله عنه فرموده که حق سبحان را
هر انسانی منزله و اهل در بهشت آفریده پس هر که زبان پر خدای و رسول او را بهشت
در آید و منزله او بد بگری دهند که مطیع باشد پس کفران و نافرمانت زبان دانند در
منزل و اهل **الاد** بداند که **انتم** **المسکین** آن زبان هوای که در کمال
از اهل موقف بوشید **فما تلهوهم** زبان که از است **من** **فهم** از زبان
ظلم **من الناس** با بیابانها از آتش **ومن** **ظلم** و از زبان ایشان نیز بیابانهاست
جمع در کار که در هر که از ایشان اند و مغرور است که در که از زبانهاست

[illegible][illegible]

وَأَوْرَثْنَا الْآخِرِينَ وَمِيراث دادمان زمین بهشت تا ما از روی تمکون تنبوا جای میگیریم
ان بهشت حقیقت نشاء هر کجا میخواهی چه فریغم پس بنویست این عالمین مردگان کنندگان بهشت
فراوان و بندگان و رزق کنندگان و بی بی ای محمد فرستادگان و بی بی ای که در هر قفسه مدتی و رتبه قریب
باشی و هر طرفی نری می بینی ملائکه را فرستادگان و فرستادگان من و فرستادگان من و فرستادگان من
طواف کنندگان بویانان **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** تسبیح میکنند بخیر و بر مقرر استایش پروردگار ایشان
یعنی میکنند سجده و بجز در تسبیح نمی نایستند از آن جهت و بجز از آن صفات نمی نایستند
و بر روی حکم کرده شود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** میان خلق **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** را سقوی هر کس را بقیام او فرود آید
و گفته شود بعضی ملائکه بامانان گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و بسیار و ستایش میخوانند که از ایشان
علیایانست چنانچه در ابتدا خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذي خلق السموات
والارض و هو افقر و اهل آسمان و زمین در منادای خورشید مان ستایش کرده اند و از آنکه در آن
صفا و مستقر و قنای است **سورة** در خود ستایش خود فرمود که هر چه که شایسته است از ایشان
سورة المؤمن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** اول است از او ایمن و در زمین
امام ابوالثلیث با سناد او مذکور است که حفصه رسالت هم فرمود که هر که خواهد از ایشان
در روضه بهشت باید و ایمن را بخواند و در روضه حصن از جمع مستند و نقل میکنند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من داده اند طوطی و طوطی را ای صاحب و در عالم
از این مسعود در روایت میکند که چون در آن جوی ایمن را که آفتاب در روایت میکند که من
نرم واقع شده و تجمید در آن می نگریم بر عباس رضی فرمود که بکمال شوق لباب و لباب الفرائد الخ
و بعضی از صحابه را بعبید اول حم را عراب القرآن و دیباج القرآن می گفته اند **سورة**
حروف مقطوعه بقول بعضی علماء مفسر به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام
عرب تعبیر میکنند به بعضی از تمام برای اجزاء اشارت بکلمه خواست که خطر و وضع بر آن
کشیده نشود و میراث است بملک او که در نوال و فناء کرد سادات آن راه قیام جواب
قسمت که **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** فرستاد و فرمود که **سورة** از خلایق است **سورة** خدای غالب که
قادر است بر این که **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
مر کسی را که بصدق و بلا **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
و پندیده و توبه اند که **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

وَيَوْمَ لَا يُخَالِفُ عَنْكَ الشَّيْطَانُ إِنَّكَ عَالِمٌ لِّمَا تَعْمَلُ
پس ستایش شد که او **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** پس ای او ستایش شد که او **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
جدال کنند و طعنه زنند **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** در آنجا کتاب خدای بعد از آنکه شنید آن محقق شد **سورة**
سورة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
فی الجلال در شهرها و شام قس برای تجارت یعنی بدله برای آید که ایشان امیلی و فرجی است
که بر روی عاقبه کار و خانه و روزگار ایشان بخسار و بپا خواهد کشید **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
کردند پیش از قوم **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
بر روی و سل میکنند **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
سورة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
تا بیکرند و او را هر آید که خدای بوی رسانند و **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
بسمنا که پیوسته خود **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
مناعت آن واجب بود **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
چون نه بود عقاب عقوبت من ایشان **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
ما ضیعه حقیقت واجب شد **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
که کافر شدن از قوم تو **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
عذاب آن جهانی نیستند و اگر قوم از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک و بی نیست
زیرا که بر ستند و ثنائی پیدا و بسیار ندان خواص مخلوقات و از جمله ایشان **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
انانکه بر میدانند عرش را و جمله عرش و اشراق ملائکه اند که شاف آورده و کوی سجده جمیع فرشتگان
میفرماید تا خود شام از روی اجلال و اکرام بر جمله عرش سلام میکنند **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
عرش اندان که بپایان که طواف آن میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گفته
سورة **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
به پروردگار خود یعنی خدای را که از جمیع ثنائی صفات جلال و اکرام در عالم از شهرت
نقل میکند جمله عرش هشت اند جهان می کنند بحالک اللهم و بحمدک الحمد علی جلالک علیک
و جمادیکر می کنند بحالک اللهم و بحمدک الحمد علی جلالک و کبریاک ایشان
نسبت کرم ای یازد قبیله آدم این کلمات میکنند **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **سورة** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

ای صورتی تو آینه سر وجود . روشن ز رخسار تو نور وجود . بجز عه هردی
کونی فکس جونی نیست . در ملک صورت و معنی وجود . **ذکر** آنکه چنین تصویری
کرد خداست . **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بسم **عبارت** **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
آن **بسم** **عبارت** **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
او **عبارت** **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
خود را از یاد بگویند **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
عالمی است **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
شوی **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بی برستید **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و آیت **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
انقیاد **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
آدم **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
از علقه **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
از شما **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بناست **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بناست **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
آن **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
که وقت **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بد **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و حکم **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بسم **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
فعل **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
هر **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و نزع **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی

چگونه و چون بر کرد ایند میشود ان تصدیق بدان **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
که تکذیب کردند و نکریدند **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بسم **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و خامت **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
ایشان **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
زنجیر **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
آن **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
آن **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
ایشان **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
ازین **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
که عبادت **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بجاد **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
نمی **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
امروز **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
می **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و طغیان **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
ادخل **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
یعنی **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
بسم **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
فی **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و راست **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
و خن **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی
پیش **و** در کار شما **عبارت** **بسم** بر سرست خدای و بن بر کار تی

حاشاوت بحکمست و هم بخت یعنی بجهان و امت است بر و منان به تخیل حکمت
صاحب بحر الحقایق فرموده که حکم اشاعت است برتری که میان خدای و خبیث او است و
ملکی که قریب و بیخ منسل بلای بی بود چه حاد و هم در حرفت در وسط اسم و حق
و همین دو حرف در وسط اسم محمد صلی الله علیه و سلم نیز آمده پس هر حرف در اسم
قسم با هم کنند که این قرآن **تَنْزِيلُ** فرود فرستاده شده است **مِنْ رَّبِّهِ** از خداوند
بخشایند و بعد از آن نفوس عوام **الْحَمْدُ** مهربان و رعایت قلوب و خواص از اضافه تنزیل
بلایند و واسطه استلال بندگان کرد بر آنکه مصلح در پیوندی و بسته بقرآن است و این قرآن
فرستاده **کِتَابُ فَصْلَتٍ** کتابیست بیدار کرده شد **آيَاتِهِ** آیه های وی و همین گفته بقرآن
و عهد و وعید **فَرَأَاهُمْ** در حال آنکه قرآن نیست تازی یعنی بلفظ عرب تا به سبوت خوانند
و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای کوهی که دانند از اهل
دانش و شناسند که نزول او من عند الله است **بَشِيرًا وَنَذِيرًا** دهنده مرآت را که برای عمل
کنند **يَوْمَ يَكُنُ النُّجُومُ أَهْبَاتًا** که بدو نکرند **فَأَمَّا غَرَبُ** پس روی بفرستند از قبول و **أَمَّا**
بسیار مشرکان **فَسَمِعُوا** پس ایشان نمی شنوند و بسع قبول یعنی نمی پذیرند و **أَمَّا**
و گفتند اصل نکر که خواند **أَنَّهُمْ** در راه **أَلَمَّا** در پیوسته است **لَهُمْ** آن فهم
آنچه می بینی که می بینی **أَنَّهُمْ** آن بعضی قرآن را در پی با هم **فِي دُونِ مَا كُنْتُمْ** و ما را که
آنچه می بینی که می بینی **وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** و میان ملوک **أَمَّا** و ده ایست که حال نبوت ترانی
بیمر یا حاجت بیند که ما را از پیوستگی نبوی منع میکند و در وسط آورده که او را هیچ حاشیه
و اصیان خود و رسول صمد برده ساخت و گفت قرآن از جانب و ما از این طرف **أَمَّا**
عمل کن بر در خود **أَنَّهُمْ** که ما نیز عمل کنند که بفرمان خود با آنچه مینویسند در حق ما
بکن که ما نیز با آنچه مینویسند تقصیر نمی آوریم که ما و در پی فرموده که تو کار کن برای اخراج
خود که ما برای دینی خود عمل میکنیم **قُلْ بَلَاغُ** آنکه پس توجه کنید جزین نیست که خدای شما
خدا را نیست یکا پس **بَلَاغُ** پس توجه کنید بسوی او پیچید و طاعت
او و بدان که من **أَعْلَمُ** ما نقل شما یعنی از جنس بشم نه ملک و ده جن که شما
سخن ایشان در نیاید و فهم نگیرد و شما را چیزی دعوت نمیکند که سمع را از کلمات
و طبع را نفرت باشد بلکه **أَمَّا** و میگوید من **أَمَّا** از هر جن این نیست

و این قرآن است که از جانب حق تعالی فرستاده شده است و هر کس که آن را بخواند و عمل کند به آن از هر جنی که باشد برکت دارد و از هر جنی که باشد از او بیزار است

مستقیم باشد و **أَمَّا** و از و امر فرمود که هر کس که بعد از اسلام کند در موضع
آورده که استقامت مساوات افعال و افعال و احوال است ظاهر و باطنی باید که همان و اشکارا
یکی باشد و چون هر قیده استقامت رسولا استغفار کند از دویت آن که در دین عمل کند
بزرگ و خطای عظیم است **وَقُلْ** و تحقیق عذاب **لِلْمُشْرِكِينَ** مشرکان را است **أَلَيْسَ** آنکه
لِكُلِّ قَوْمٍ نَذِيرٌ لکن هر قومی را نذیری است که لا اله الا الله که زکوة نفوس است متکلم میشود
مراد است که خود را بنوعی از لوث شرک پاک نمی سازند الا الله که زکوة مانی دهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که ما را محبوب انسانست و بذل و زنی را سخن باشد
از اعمال دیگر پس در این صفت اشاره نیست بخیل ایشان و عدم شیفقت بر خلق و بخیل
اعظم زایل و اگر نایم است و گفته اند هر تو انگری سخاوت چون تویی است که همان
یا چون در حق که بر نه دهد **س** منم مسک شجره یزید برست **س** سرور مدخل مدخلی است
بخیل که سرمایه ناکامیست **س** درد و جهان موجب بنا میست **وَمَنْ** و مشرکان **بِالْآخِرَةِ**
بسرایی دیگر **فَمَنْ كَفَرَ** ایشان را اگر ویند کنند و بدان **س** نفقه نمیکند که مکافاة
آن سوار با و دارند **أَلَيْسَ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید
کار هاء سقوده **لَهُمْ** آنرا ایشان است مردی **عَيْنٌ** و کاسیه یا غیر محسوسه
معالم فرموده که آیت در شان بهاران و عاجزان و ناقوانت که در حال ضعف و عجز از آداء
عبادة بان مانند و خدای همان مردی طاعق که هر زمان محقه داشته اند ایشان
میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عرس نقل میکند که حضرت
رسول صم فرمود که بند چون طریقه نیکی باشد از عباده پس چون بهار شود حق تعالی ملک
را که بر و مکل است که بدین نویس برای او است عمل او و فقی که هله داشت از بند مشرب
نا و فقی که او را باز ده اکیم تا بحضرت خود بریم **قُلْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید
و نمی گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید
رح آورده که در روز رستاخیز بسیار فرید و در روز رستاخیز بسیار فرید **وَمَنْ** و مشرکان
برای وی و بی زبان **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید **أَلَمْ يَكُنْ** آنکه گوید
پرویزدگان علیا است **وَمَنْ** و بیافرید **وَمَنْ** و بیافرید **وَمَنْ** و بیافرید
و من قها از این زمین با ناظران در این بکسته هر اعتبار بردانند **وَمَنْ** و بیافرید

و جهلست و در تفسیر ماوردی و بیان و عین المعانی مذکور شد که حسنه دوستی آل رسول است
صلی الله علیه و سلم و سببه دشمنی ایشان را دفع کن سببه را با بجزی که فی نفس الامر
هیچیک از آن نیکو نیست یعنی غضب را علم نسکین ده و گناه را بفرمودی کن و از آن بیخاف کن
فان الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
کرد که گویند او را که سبب دوستی با او بود و خفته مهربان در احقاق از امام اعظم و
نقل میکند که چون از کوفه میسر آمد که بر بد میگوید من در میان او سخن نیکو میگویم تا وفق
که خوب میام که او هم نسکی من میگوید و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
صبر و مکر آنرا که میگوید که خداوند و نفس را از انعام باز دارد و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
و عادت آنرا که خداوند از هر نیک و بدی که در دنیا است از او آگاه است و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
کما انفسوا انفسهم یا انفسهم یا انفسهم و کوبند خطه عظیم بهشتی و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
لشفا از دوزخ و سوسه بنیای بعضی اگر سوسه شیطانی خواهد که بدای بر وقت که کند
شده در هر شکسته و سوسه بنیای بعضی اگر سوسه شیطانی خواهد که بدای بر وقت که کند
شمار استعاده فی الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
و دوز که عاقبت یکدیگر در دوزخ است و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
و اما که سیری مقدس و اندازن مقرب و جوی آید و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
لنکلتهم و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
خلق آن خدای که با او شب و روز را و هر روز را و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
یکانی یا نه و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
را امام شافعی در هر محل سجده میکند و معتز که امر باشد و این روایت مسروقت
از عبد الله مسعود و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
فان الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
او با تسبیح میگویند و او میستایند و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
مشغول اند و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
امام اعظم و اعجاز میگوید که سخن سجده اجماع تمام شد و این روایت ابن عباس را
عمرت رضی الله عنهما و از سجده باز در است با اتفاق علماء از سجدهات فرایا حضرت شیخ

قدس سر در فتوحات این را بعد از اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر این اولی سجده کند
سجده شرط باشد چه مقدار است و الله تعالی انکم ایاہ تعبدون و اگر بعد از آن سجده
سجده روزی سجده فشاط و محبت و چه مقدار است بدین کلمات کم لا یسألون
یا رب و از نشانهها و قدرت او را که میگوید که تو بیقری از من را شایسته فرموده
و خشک شد و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
در آید بحسنه و حسن نیت از او و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
که آنکه آن زمین مرده را زنده کرد و در یکباره که دانسته و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
لله علی کل شیء و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
نسبت همه مقدورات بکست از الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
لحج استقامت مغرب میشوند فی ایاک و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
با طل میکنند و از طریق صواب میگردانند و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
نمده را مبدل کنیم و جزاء طعن و الحال ایشان بدیشان میرسانیم و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
انداخته شود در اثر اتفاق مفسران مراد او و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
خیر و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
بغیرت صلی الله علیه و سلم و گفته اند جز در غیاب عمر یا عثمان یا عمار رضی الله عنهم
اجمعین و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
که خدای با تامل بداند شما می کنید و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
و مکرها کن که خدا میداند نقد مغشوش میاورد که معالی این است و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
تحقیق آنرا که کافر شدند و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
ایشان معاندی و تیزند که الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
از جملد و کرامی و خدای بسیار نفع و با عیدم النظر امام قنبری قدس سر در فرمود که قرآن را
در آن کلام رب عزیز است که مملکت عزیز رسول عزیز و عزیز عزیز را که کلام رب عزیز
نامه دوست است و نزد دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد و تمام فنامه
تو با فیه عزیز است و هزار جا که کرامی قدای نامه و نامه و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله
کتاب هیچ باطلی و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله و الله یحب الی من یحب الله

امنامه

می تواند از این امر که اجابت کرده اند که هر قولی خدا را بگوید در روز قیامت از او آید و
 بر بوییت یا مرادی بود که سخن خدا را اجابت نمودند در قیامت و مصطفی صلی الله علیه
 ایمان آوردند و انما که بجا آید می کند بر آن که خدا را اجابت کرد و دعای رسول خود را اظهار
 معجزات دلائل کند بر صدق او **و الله اعلم** ایشا بطل است **و الله اعلم** نزد
 پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ابراهیم و خضران عناد محض است و **و الله اعلم**
 و بر ایشانست خشم خدا و بسبب محادله در ابطال ادب **و الله اعلم** و بر ایشانست برکات
و الله اعلم که آن انش و نزح باشد **و الله اعلم** که آن انش و نزح باشد **و الله اعلم**
 که فرو فرستاد کتاب از آسمان **و الله اعلم** که آن انش و نزح باشد **و الله اعلم**
 را که موفقات را بآن ببیند تا در باره خرد و فرو شدن ستم خود و محققان برانند
 که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی میزان کثایت کرد که ان عدل
 و انزال عدل عبادت باشد از فرمودی بدان و در عین العالی آورده که مراد از میزان
 محمد صلی الله علیه و سلم قانون عدل بدو تمسک باید و اقرار و ارسال
و الله اعلم که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 نزد یک بود امام زاهد فرمود که لعل برای حقین است یعنی البته ساجده که در آن قیامت
 قائم شود نزد یکست **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
و الله اعلم که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 صم و قیامت کند تا آن وقت بیاورد قیامت نیاید و ایشان از بروجت بود **و الله اعلم**
و الله اعلم که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 نمیدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر وجه و جد بود
و الله اعلم که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 انانکه **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 در کمال اند و در حق صواب **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 در حصول آورده که لطیف جهان معبود دارد اولی هر بان امام فخری قدس سره فرمود
 که از لطف او است که پیش از آنکه بدهد و کمتر از قوت کار فرماید و بیم نوازند و
 نوازند که بآن بر او که بندگان او را در احوال خود و در برین خفیت

در تمام طیف
 جهان بجهت دانی

او را دادند و اسرار صد و پیر و پیشه نماانند بهرام بوشید کار کسی بر قضا و قدر
 و راه نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 که نقش بند حادش و دایه چون و چرات **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 طاف که چون بین پایمال فضات **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 دانند و جرایم هر چه بود با محرم در کاران در زجره و شرف نموده که لطیف است که عذر الشریط
 غوامض مصلح بود و حکمت با هر اش مشتمل بر عواید منافع باشد که کشف الاسرار معنی
 لطیف برین وجه آورده که گفت بقدر خود داد و شکر بقد بنک خوات درین ایستگات
 بسیار و فوائد بسیار است و حواله اطلاع بر بعضی از آن بهطالع و احوال تقسیم بود **و الله اعلم**
 روزی میدهد بلطف خود **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 در لطف و رحمت **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
و الله اعلم که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 ثواب اخراج از ثواب انجمنان بل که رحمت خیر و اجماع تمسک بعضی چنانچه گشت دانند و ایمی تواند
 تا یکم از آن بسیار میشود محبت عمل امین و زود بود نزد خدای افزون میگردانند
 که یک ذره بر او که احد شود **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 دین و پیچ کند در حصول متاع آن **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 او باشد **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 دنیا خواهند و بر این مضافان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودند و غیر اینان
 بودی و بر این درین است فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه نقد کرده یا شمر بوی دهم و آن
 نفت آخرت به بر او ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دین به بر او در غنیمت یافت از دنیا
 فیض یابد **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 جنانست که کافران تصور کرده اند **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 که در معصیت شریک ایشانند **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 ایشان **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی
 خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و علی برای دین و تجرم بحرم و سببه و امثال
 آن **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی **و الله اعلم** که وجه دانی

فاعلم
 که عمل مؤمن و زود بود
 نزد خدای افزون

هر اینه حکم کرده شد بودی میان کافر و مؤمن بامیان مشرکان و هر یک جزای پند یافته
بودند اما وعد فصل میان ایشان در قیامت **و ان الله عليم** است که استکاران
یعنی کافران **هم** مریشان است در آن روز **عند ربهم** در درگاه دایم و به انقطاع
بود **ترى الظالمين** یعنی مشرکان را در قیامت **مستحقين** تن سکان و هر سال **ما** از جزاء
آنچه ایشان کرده باشند **موقوف** و بال اعمال ایشان **و ان الله عليم** است بدیشان **و ان الله عليم**
الظالمين و آنکه گوید **و ان الله عليم** و علماء سوره که مذکور **و ان الله عليم** است
بنشینان اند یعنی خوشتر و بهر و نزد آن **هم** مریشان است در قیامت **و ان الله عليم**
و آنکه بر آن آمده و مقرون شد **و ان الله عليم** نزد یک بود و کار ایشان **و ان الله عليم** است
که امت ایشان **و ان الله عليم** است فضل و آن که حق جان برندگان بفضل آورده و در جانب
آن نعم فایده دینی بجاست حقیر و فرومایه است **و ان الله عليم** است آن که خبر داد **و ان الله عليم** است
که مرده میدهد خدای بد **و ان الله عليم** است بدکان خود **و ان الله عليم** است آنکه ایمان آورده اند
و ان الله عليم است کارها شایسته کرده و تقدیم خبر باینکه تمام اجزای از یاد سر و دست
و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست بر هر اسم عبودیت اجناد نمایند و وظایف
عبادت بپایند **و ان الله عليم** است کار بگویند اگر مرده نکو بپایند که جزا هر چه نکرده نکو کار دهند
کارا که نیست ترا در طبع اجر میباش مرده مرده و با نذر که دارد دهند امام شیعیه
از فساد هر فعل میکنند که گروه از مشرکان اجماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ در یافته اند
که محمد رحیم که مباشرت است از دعوت و بلاغ مرده می بخشد و بانی آیت آمد که **و ان الله عليم** است
بگویند هم شما را **و ان الله عليم** است بر سائیدن پیغام **و ان الله عليم** است مرده می و چه پیغمبر نیز از امت برای
دعوت مرده می نفعی است و در تبیان از ابن عباس رضی فرموده که چون حضرت رسالت
عبد شده آمد کار انصاف خدمت سید اخیان آمد که گفتند تو بر خواهر یار و در راه دین
و بر مایه و می بینیم که آخر اجات تو بسیار است و ملاخل کم اگر فرماید قدری از مال خود
بطلب نفس و تشریح صدق جمع کرده بپایم و بخدام علیه سپایم تا در حایج صرف کند
و خاطر خاطر از آن حرفی دقت دهد این آیت نازل شد که بگویند بر تبلیغ احکام
از کسی مرده می نماند **و ان الله عليم** است لیکن دوستی می طلبیم **و ان الله عليم** است در حق می بخشد و فریاد
مراد و ستان از محله قریبی که ایشان دادم و چون بصله رحم افغان میکنند و مرا

با جمع بطریق از قیامت نیست الا که مرسته سرقایه هست پس باید که مرا باری دهند و دشمنان و
دشمنی کنند از این جهت نیست قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد بوده ثابت است در حق
القرنی یعنی من مرده رسالت نخواهم لیکن خویشان مراد و ستاد اید و از ابن عباس رضی
که صحابه بعد از آن قول این آیه گفتند و رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدام
اند فرمود که علی و فاطمه و زید و ابی بن مراد حسن و حسین رضی و در تفسیر لعلی آورده که گفتند
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بنوها شمراند و بنو مطلب که خویشان قسم باید کرد
بعضی مراد از قرنی قریب است بخدای پیغمبر دوست داید آنکه قریب کند بخدای با احوال ملحد
و ان الله عليم است هر که کسب کند **و ان الله عليم** است نیکی باینها طاعت و در عیو المعافی آورده که حسنه اینجا
محبت ال پیغمبر است که هر که آن باشد **و ان الله عليم** است زیاده کنیم مامور و باینها در آن حسنه یعنی بر
آن حسنه **و ان الله عليم** است بیکه به پیغمبر مضاعف سالیب ثواب آن حسنه **و ان الله عليم** است در سنی که
خدای آمرزنده است مرگه کارا **و ان الله عليم** است و باید برین طاعت توان برداران را **و ان الله عليم** است
بلکه میگویند کاران کریمی با محمد صلی الله علیه و سلم و می بند **و ان الله عليم** است بخدای
در و پی بد عوی بنوت باینکه فرمان **و ان الله عليم** است پس اگر خواهد خدای **و ان الله عليم** است
نمرد بر دل تو که اوقات باینکه وفای بر تو فراموشی که دانایم می زند بر دل تو بوی و شکلیست تا ادا
و جفاء ایشان منتظر نکرده در احضار تو سلیه آن سال بر عبد الله قلعت تره نقل میکند که
شوقانی و محبت لم یزید بر دل تو فصله القات بغیر وی بیکه و از اجابت و باطلی فارغ گردید
و ان الله عليم است و می میکند خدای بیکه و از اجابت و باطلی فارغ گردید
سخنان خود یعنی بوجی یا حکم قضا که هیچ کس دفع آن تواند داشت **و ان الله عليم** است بدوستی که خدای **و ان الله عليم** است
و ان الله عليم است اناست هر چه در دهات یعنی رایت تو و مظهر افتراء ایشان بنوی و مخفی نیست در حق
المعافه از ابن عباس رضی روایت فرمود که بعد از نزول آیه **و ان الله عليم** است **و ان الله عليم** است
که در خطی کرده بود که پیغمبر را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وفای ایشان بریم
و بر ما حکم کنند چنانچه علم انفسی و در اصم خبر داد از انقسام آن جمع بدین آیه و حضرت با ایشان
گفتند یا رسول الله که ای میبد مرگ تو است که و ما از ان الله شوقی که درم آیت نازل شد که **و ان الله عليم** است
و ان الله عليم است آنکه که بخضر کریم **و ان الله عليم** است قبول میکند و بدو را **و ان الله عليم** است از بدکان خود یعنی
چون بدو باز کردند و از کنایه مرگ است و در نزد آن کشتن را مرده بود **و ان الله عليم** است و غرض

حجب و سبب مشاهده این معجزه دست دهد **صورت کثرت حجب و حدت**
 غیبت مانع از حضور دیده دل باز گشاید بین شرایع الله نصیر الامور
سورة الزخرف بسم الله الرحمن الرحیم **حروف مقطعه** برای تنبیه و اعلام
 تا سامع را از خواب غفلت باریکزند و قول عجیب که در اوست قور است تا بداند این سخن
 آنجا که فرمود که حروف یحیی برای تنبیه آید در هر حرف الی این احوال و میم تنبیه میکند
 را استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که احادیث بحدیث حقت و میم بحدیث او
 قسم یاد میکند بحدیث به نوال و ملک به اشغال خود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و غیره روشن و بیلا
 بدلیل اعجاز باروش کندن احکام شرع و اشکار سازدن مرقعات هدایت جوایف قسم
 چیست **أَنَّا جَعَلْنَا** بعد از سوره که فرستادیم این کتاب را **قُرْآنًا مَّعْرُوفًا** قرآن بلغت عمر **بَعَلُّكُمْ**
 تا شاید که شما نازی زبانتان **تَعْلَمُونَ** در باید و معانی آن را با فهم کنید صحت بیرون آمدن
 صلی الله علیه و سلم را بحدیث مشاهده کرد و از آن فضاحت و سلسله و طواری یافت
 و جز **التَّوْبَةَ** و بخوبی که قرآن **قُرْآنًا مَّعْرُوفًا** در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که
 این است از خبر **لَقَدْ أَنزَلْنَا** نزد یک عالمی هر اینه بزرگوار است **حُكْمًا عَمْرُودًا** که در
 تناقض نیست با ناخفت که رقم نسخ روی کشید نشود **أَفَنُفِثَ** آیا باز نذر می فرمایم
عَنْكَرُ الذِّكْرِ آن شما قرآن را **أَخْفَا** باز داشتی **أَن تَكُنْ** تا که هستید **فِي مَآثِرٍ قَدِيمَةٍ**
 شرک را نیکان یعنی با که شما امراض کنید از قرآن و تکذیب او نماید ما می خود باز نذر می فرمایم
 داشت بلکه بیایید خواهیم فرستاد الزام حجت را در زمینان گفته که بسبب شرک شما قرآن را
 با آسمان نخواهیم بر چه دانسته ایم که زود میباید قوی که بدو برگردند و احکام او عمل
 کنند **وَكَمْ أَرْسَلْنَا** وجه بسیار فرستادیم **مِّنْ بَیِّنَاتٍ لَّا تُلَاحِظُونَ** در میان بیشنید
 که مشرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از سال سال منع نکرد **وَمَا يَلْمِزُكُمْ** و نیامد
 بکفار گذشته **مِّنْ تَرَوْا** فرستاد آن قدر ما **أَحْكَامًا** مگر آنکه بودند عاقلان قدر
 او که با او **تَشْتَرُونَ** استغناء می نمودند چرا که جاهلان فریشت نیست **تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**
 بر ما هلا کردیم بسبب استغناء **أَن تَعْلَمُوا** سخت تر از ایشان **لَا يَبْطِئُ** از جهه قوت یعنی
 اقیای ایشان هلا کردیم و شدت شوکت ایشان ما را عاجز ساخت **مُضَىٰ** و گذشت
 است بقرآن بخندید **مَوْعِدٌ لَّأُولَئِكَ** وصف و مجر و قصه بیشنید که ایشان با یغیران

چه کرده اند ما با ایشان چه کردیم در بجا آوردن بقررت صلی الله علیه و سلم نصرت
 و وعید اعادی او بقوت **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** اگر بی تو قوم خود را **مِّنْ تَرَوْا** و اگر
 بیافزید آسمانها و زمین را **لَقَدْ أَنزَلْنَا** هر اینه که **تَعْلَمُونَ** بیافزید آسمان را خلاقند
 غالب در حکم و فرمان دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار جاها و عاجز توان بود
 در این آیت اخبار میکند از غایت جمل ایشان که مقربند آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او
 میکند پس حق بجهان در صفت خود میفرماید که **الَّذِي جَعَلَ** خدای آنست که ساخت **لَكُمْ**
الْأَرْضَ مَعْرُوفًا برای شما زمین را **سَالِحًا** کسره و ناقص را که شما با **جَعَلَ لَكُمْ**
 و بیافزید و ظاهر کرد ایند برای شما **فَمَا سَاءَ لَكُمْ** در زمین راهها **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** تا شاید
 که شما راه یابید بسوگ بران طرق سوی بلاد و دباری که خواهید **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** و وی آن
 خدا است که فرستاد **مِّنْ بَیِّنَاتٍ** آسمان **مَاءٍ بَقِيَّةٍ** باندان حاجت و مصلحت یعنی
 بسیار که سبب غرقه شدن باشد چون طوفان فوج عمو و اندک که مهلت نرساند و کفایت
 نکند **فَأَنزَلْنَا** پس نازل کرد ایند بر آن آب **بَلَدًا مَّيِّتًا** جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک
 شده را با خراج گیاه النفاق بنظر همه انحصار و بیت بدین فعل **أَنزَلْنَا** مانند این نزل کردن
تَخْرُجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور ها پس از نزل شدن **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** آن
 خلایق که میافزید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات **لَكُمْ** همه آن به یاری و مدد کار
وَجَعَلْنَا و ساخت برای شما **الْقُلُوبَ** از کینه **لَا تَعْلَمُونَ** از جهاد با آن **مَّا تَرَوْا** آنچه سواد
 شوید **بَلَدًا مَّيِّتًا** و قوی **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** تا است **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** بر ایشان **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا**
تَعْلَمُونَ پس یاد کنید **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** نغمه پروردگار خود را **أَنزَلْنَا** چون دست شدید
 مدعی و تقوی و بگوید **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا** با کت آن خدای کدام کرد ایند و در دست حجت
 این کشف برای ما **هَذَا** و این جان را تا ببرد که بوی ایشان قطع بخورد و بیکس **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا**
 و میبایست برین مرکب با بقی خود **مَقْرُونًا** ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان و **وَلَقَدْ أَنزَلْنَا**
أَلَىٰ رَبِّنَا و بدین سبب که ما بسوی پروردگار خود **تَقْبَلُونَ** باز نکردند که نذر آخر خود بر روی
 که جانها را بکشند و آخر می که از ملک دنیا است **هَذَا** هر دار و عیان کشیده روکار کان
 بر مرکب جویین جهان خواب رفت در خیر آمده است که چون حضرت رسول ص با ی مبارک
 در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال آسمان

این کتب است که در این کتاب
 و این کتب است که در این کتاب
 و این کتب است که در این کتاب

با هم دشمن شوند که و بعضی بعضی و مومنان که محبت ایشان را می بخورند و دوستی
 ایشان بجا باشد تا بیکدیگر را شفاعت کنند و در نهایت کاشیه مذکور است که خلعت چهار نوع
 می باشد خلعت نامه حقیقه که محبت روحانیه است و آن مسند بود به تناسب ادواج و تقاریر
 آن چون محبت انبیاء و اولیاء و شریک و امضیا با یکدیگر در محبت قلبیه و استناد این به تناسب
 اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و اولیاء با هم و دوستی ام با انبیاء و اولیاء و مریدان
 مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مشرفی بد و نتایج صواب
 و معنوی است سیم محبت عقلیه که مسند است به تحصیل اسباب معاش و تبسیر مصالح دنیویه
 چون محبت تجار و صنّاع و دوستی خدام و بخادیم و ارباب حاجات با غنیان و ارباب محبت نفسانی
 و استناد آن بلدان حسیه و مشتملات نفسیه است پس در مقام که اسباب این دو نوع از محبت
 فائده و ذایل باشد آن محبت نیز ذایل پذیرد بلکه چون متممی و چو تکمیل و غرض و غایت محصل
 نه پیوندد آن دو بیت بدشمنی مبدل گردد **دوستی** کان غرض از این باشد که دوستی
 دشمنی از این باشد که مهر که از هر غرضی گشت پاک راست چو خورشید و تابان که **یار**
 منادی در آن روزی کند مرستیان که خدای میفرماید که ای بندگان من **خوف** ترس
 طاری نیست علیکم **الو** بر شما امر و زان لقاء مکان **و لا اثم** غم و نه شما اند و هلاکت
 شوید بقوت مفاصل پس صفت منادی میکند که **اذین امنوا یا ایتنا** بندگان آمانند که ایان
 آورده اند بآیناء کلام **ما کان فی امسین** و بودند که در نهادگان فرمان خدای آنکه منادی
 گوید **ادخلوا الدار** در آید در **ما کان فی امسین** شما و از آن مومنه شما خبر و **شاد** کرد
 شد با کرامی داشته با آتش یافته **صاف علیهم** بگردانید بر بندگان یشت در آمد **بصاف**
 کاسماء پهن **من** همان خدا در آن انواع طعام **و کان** بنوعی که ها و نه دسته و نه کشته بران
 اصناف شایسته برای در بهشت بر داشتند **ما کان فی امسین** شما و از آن مومنه شما خبر و **شاد** کرد
 خوش بر آیند **تلك الامم** آنچه بنظر خوش آمد چشمه ها و از آن لذت یابند در و سیطره
 گردیدن و کلام اخبار که از جمله تغیر اهل شت چه نعم و باطن خدای با نصیبی قسرات با هم
 عین درویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز مینوایند و چه
 را که غشای و اعتقالات بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته یا المعان انی انما کنتم سرون
 بر که بر این بوسید مانده یا ایشان بگویند که **تلك الامم** عبارت از چیست بر هر صاحب

روشن است که اصل شوق را لذت دیدن جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست
برده ان پیش برانداز که مشتاقان را لذت دیدن جهانند دیدن دیدار تو نیست اما قشرب
قدس می فرموده که لذت دیدار فرخ را شنیدافت عاشق را هر چند که شوقش و محبت است هر
دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده و در زبور آید که ای بندگان بهشت من اینها
مطبوعات و کفایت من بجهت منظرگان و فرایند من نصیب شاگردان و انس من بجز طالبان
و رحمت من از آن محبتان و مغفرت من برای تا بیان می من خاصه مشتاقانم الاطال شوق
الابرار الی لقاء و لنا الیهم اشد شوقا و لم از شوق تو غیبت و ندانم چو نیست در دهن
شوق جالت زبیاک میروست در دلم شوق تو هر روز فروزون میگردد دل شوید من
بین که چه روز را فروز نیست انکه برای نمای لذت بهشتیان میفرماید که **انتم فیها و شما در**
بهشت خلدون جایید باشند کاید و کالفت در آن است که او را بهر زوال نباشد **تک**
المختلأ **الجنة** و آن بهشتی که امروز **و یستلها میباید** داده شدین از آن بهشت میفرماید
که **فی رت من عبادنا من کان نعتا و شما میباید** **دایم** **عالمکم** **تعملون** با آنچه بودید که
عمل میکردید در دین از انواع خیرات و طاعات جز را بلفظ میباید یاد کرد که خالص است
و با سخفاف بدست آید **لک فیها** **شمارات** در رحمت **فاستفد** **کرمیون** **بسیار** **تعملون**
از انما میخیزد پس بسته در عالم آورده که در حدیث واقع است که کسی از رحمت بهشت میو
بان کند مگر که فی الحال مثل آن ان همان درخت بود **ان الجنة** **بدرستی** **کافرا** **فان**
جنت **الرد** **در عذاب** **دو نخل** **اند** **جایید** **ان** **لکان** **لا یخفف** **عنکم** **سنت** **تکند** **سبک**
نکرد اند از ایشان عذاب را **و هم فیها** **و ایشان** **در عذاب** **سبک** **تا امید** **اند** **ان**
راحت **و نجات** **و از خفت** **عقوبات** **و ما** **ظننا** **هم** **و ما** **سنت** **کردیم** **بریشان** **بدین** **عذاب** **که**
و لکن **کافرا** **و لیکن** **بودند** **هم** **الظالمین** **ایشان** **سنت** **کاران** **که** **شر** **که** **آوردند** **و وضع**
عبادت کردند در غیب موضع آن **و اذ** **ایما** **لک** **و چون** **امید** **برین** **خلاصی** **نداشتند**
سخنان در نخل را که ای مالک در محله ان خدای **لیفرض** **علینا** **تا** **حکم** **کند** **بر ما** **یعنی**
میفرماید **مالک** **ترنگ** **و مورد** **کافرا** **با** **ان** **همان** **کشد** **عذاب** **قال** **کوبند** **مالک**
از جواب ایشان بعد از هزار سال و در میان آورده که بعد از اجل و ذ انحصار
آن سزای که **انکرم** **ما** **کرمیون** **بدرستی** **که** **شما** **درنگ** **کند** **کافرا** **در** **دو نخل** **و بنی** **امید** **می**

و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق سبحانه و تعالی بعد از جواب مالک را ایشان را که بیدارند و حق تعالی
بالحق بدستی که ما آورده ایم بنمایید فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبر و کتب الهی
و لیکن پیش ازین شما را حق تعالی در حق را ناخوشاوان بودید و پسندیدید که در حق را
حکم کردید کافران و ساختید امر کاری در حق و باطل آن با کدی برای پیغمبر و انان
میر و بدستی که اینو حکم کند گایم کاری را برای مکافات ایشان بجه در باطل الکید
کتاب و صوت انبیا امر محسوس بای پیغمبر و ما که این کتاب را از انکه ما می شنویم سر هر
سخن نهانی که در دل خود میگویند و حق تعالی بر آن یکی که مشاودت میکنند که آن
میشویم آنرا و فرستادگان ما که حفظه الله تعالی میفرستد یکایک ایشانند و هر کس ایشان
یک تن میگویند پس از بفران ما و بعد از آنکه نمایانها ایشان بر فرشتگان ما آشکارا
کرد در هر ما که خداوندیم چگونه بنشیند مانند قل بگو ای محمد انکاد بر حق اگر باشد
خدا ترا و کذ فرزند ی چنانچه گمان می بری فاما اول العابدین پس من اول برستند که
مخدا ی را به یکاکی باینکه من دایم و چون میلانم که اول فرزند ی نبست شما ایشان ولد
انجا می کنید صاحب کثافت در محبت آیت گفته که اگر خدا ترا فرزند ی بودی و بهرمان
صیح و حقی ثابت شدی پس اول تعظیم کنند کای بودی و ابغی من که بویسته تعظیم
خدا ی میکم اگر اول فرزند ی بودی هم تعظیم کردی این سخن بر میل تمیل است و مبالغه
در حق ولد امام زاهد آورده که روزی نضی بر محارث لعنه الله علیه در لاکاه
خود نشسته بود و اغلب از صدای عرب نزد وی بودند در آیه از قرآن خوشنوده
اغاث است خدا کرد و لید بر مغیر و در آن وقت میل اسلام بود و پس سنده سناش قرآن
میکرد گفت ای نضی ویران اسنهن امیکه بخدا ی که میگوید محمد الحق نضی گفت من نیز
حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من هم میگویم که لا اله الا الله اما اضافه میکم
که الملائکه بنات الله این سخن بر پیغمبر صلی الله علیه و سید اخفوف اند و هناك شد
چون میل هم این آیت فرود آورده و نضی پیش و لید آمد این آیت بر خواند و گفت خدا
محمد را تصدیق کرده درین آیت که ان كان للرحمن ولد فانا بالاولادین و لید گفت
ای اموی خدای محمد را تکذیب کرده زیرا که انچه نیست است میگوید نیست و بود
محمد را فرزند ی آنکه فرمود که بگو من اول محمد ام محمد یا کست و بی عیب و عیبت

کافر افروید کار آسمانها و زمین رب العرش خداوند عز و شرف عیاض و از آنجه وصف
میکند کافران او را یعنی دو ولد میگویند و در هر سر یکدانشان از انچه حق تعالی
حق تعالی را نافرینی که پیشندید همهمه الی الی و نذر ی را که وعده داد شد انکه
آن بجه روز قیامت و یو الی و است خداوندی که باستحقاقه السماء از آسمان میبود
ملیک است و فی القوم من المومنین معبود برستندگان از جن و انس و المومنین و ان
راستگار در تدبیر خلق القیوم را با مصالح ایشان و تبارک الذی له و یزید کای است که
مرو است ملک السموات و الارض و ادبها در آسمان و زمین و ما بینهم و ما بینهم میان زمین و آسمان
است یعنی حکم او بر همه اجزای مکنونات و فلات و عذره و تزدیک او است و المومنین
دانستی ساعت که قیامت در آن قائم شود و الیه ترجعون و پسوی او باز گردید
همه خلایق در آن روز و لا ینکذ الذین و در آن روزها که تبارک و تعالی انکذ الذین
می پرستند کافران ایشان را و حق تعالی بدو خطای الشفاعة درخواست کردند
را یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان شفاعت ایشان
آن روز نتوانند شفاعت کردند الا من شئذ منکم کسی که کی اجه داد باشد الحق بر حق
چون ملائکه و عیسی و عیسی و علیهم السلام که ایشان را تبه شفاعت هست چه
ایشان شهادت حق داد کرده اند و همهمه و یقولون و ایشان میلانند بدل خود
آن که بیان کی اجه داد اند و ایشان شفاعت نمی دهند که الامم همان گفته کارها
و کثیر سالتهم و اگر تو می عابدان یا معبودان را که حق تعالی که بیا فرید ایشان را
لیقول الله هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکار نمی توانند
کرد فاما و یقولون پس چگونه کرد ایند میشوند مشرکان از عبادت او پس ستش غیر او کردند
و تزدیک خدات دانستن قول رسول صلی الله علیه و سلم ایها که گفت یا رب ای
برورد کار من را و حق تعالی که این کردی یعنی معاندان فریش قوم که میگرد
که از دوی عناد و مکاره لا یومنون نمی گردند فاصبر بر احوال من عنان دعوت
ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان و فاما سلام بگو تسلیم و منار که ان شما
منت این حکم بآیت قتال منسوخ شد فاصبر و یقولون پس زود باشد که بداند عاقبه
کفر خود و حق تعالی که عذاب فرود آید ایشان در دینی و روی بد روی بد و حق تعالی

سورة الدخان **بسم الله الرحمن الرحيم** **ح** امام ابو الليث رحمه الله
 خود ان امام محمد بن حاتم نهمی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی در هر روز
 مصدق بر روی قطره جمع است در آن حروف جمع کرده بجملاً چون آنرا شناسند که
 صاحب نبوة و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند که
 حروف ایشانست بکلمات چنانچه درهم گفته اند که حقیقت لطیف است که در دست
 خود را از قیاس و کیند معنی او آنست که هر چه قضی کاری ساخته شد و می
 پرداخت **کشف الکتاب** و گویند بکتابی هیلا که قرآنست که بعضی کرم **قائمه** بکتابی
 که فرمودند **اولی الله ما نزل** در شبی بزرگ و بابرکت کتب قدر است و کدام کتب
 را بر آنکه در آن شب کتابی کرم کسب دین خود بوی و واسطه میامد صوری و معنی
 از لوح محفوظ آسمان دنیا شرف نزل از برای داشته **و انما** بدین معنی که هستیم
منزل بسم کنند بازال قرآن در هر شب و جمع برانند که بکلمه مبارکه شب برانست
 شب نهد شعبان باشد و برکت او در نزل ملائکه و اجابت دعوی و فصل افضیه و
 تمام است **فما** درین شب **تفرج** جلا کرده و فصل داده شود **کل امریکم** هر امری که کرده
 شده است در همه سال از آن ذلک و کمال و شب را از برای فاصله است که برین امت داده
 در حدیث آمده که درین شب بیامن از آنکه کاران بعد در هر روز که بر او سفند از
 کلیت و درین شب آب زمزم زیاده شود و صاحب کشف آورده که در خبرت که درین
 شب صد کفتمان بزرگوار حق سبحانه فرشته فرستد تا با وی باشد سق مردک
 او را بشدت بدهند بهشت و سق فرشته دیگر او را ایمن میسانند از عذاب
 و رنج و سق عدد دیگر از ایشان آفات دینی از وی باز میدارند و ده مدک
 دیگر مکارید شیطان دفع میکنند از وی و درین شب وظایف اعمت پنجگان
 فست نمایند **امر** فرمودم فرمودنی به تفصیل قضایا درین شب **عندنا** آن
 نزدیک **ما انما** کتب هر سق که هستیم **ما** سق **فمن** سقند ترا که محمدی **نحو**
نحو بخشایش از پروردگار تو بر خلق چنانچه جاردیکی فرمود و ما آن
الامر حجة العالمین در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش
 آسایش است خواهی چون در مدح خوش سفت **اما** انان حجة للعالمین گفت

درین شب

مصدق

با فرستند ایم جبرئیل باقران بر جیب خود باملا بکده را درین شب سلام مومنان اند
 بدستی که خدا شنواست جمیع بنده کار را **العلیکم** اناست همه یتیمها و یتیمان
سورة **الفرقان** **بسم الله الرحمن الرحيم** **ح** امام ابو الليث رحمه الله
سورة **الفرقان** اگر هستی که کائنات بجه طلب کنندگان **لا اله الا الله** مع معبود
 نیست حق بر تشکر **مکرم** **نزل** میگرداند و **نزل** می گرداند و می گرداند و می گرداند
 و حیات **مکرم** او است پروردگار **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند
نزل می گرداند و **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند
 بازی و استنزا میکند با آن **قائمه** اس تو منتظر باش برای ایشان **قائمه** **قائمه**
 و نزل را که بیاید آسمان **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند و **نزل** می گرداند
 پس مراد عدل نیست که نازل کرد در حقیقت آن در عین المعانی آورده که مراد عبارت است که در
 روز رفع که مرتفع شد چنانچه مراد از این است که روزی که از آن نقطه و جوع کافران بود که
 بدعای پیغمبر صم بجاعت و شدت بریشان مستوی شد تا ساکنان مرده را با استخوان
 میخی بزد و در خان عبارت از آن بود که چشم است از جوع و مرده را از ضعف بعضی
 خود و آسمان بکشته در خان چیزی بپزند و در میان فرموده که در مال خط بسپارند
 سله غباری تیر از زمین بر آید و میشود بشکل دود و بعد سال خط را سله الغبار
 میگویند و وجه تسمیه عام الرماه میبند و قول بعضی آنست که این دخان کمان
 علامت قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث **اشراط الساعة** آمده که فذلک الدخان
 و الذی حال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب **یغیث** الناس فرو گیرد مردمان را بجل
 و در بر آرد مومنان را از و مثل زکام حلیه واقع شود اما کافران را پیوستی و سر سبز سازد
 و ملائکه ایشان را میگویند **هذا** **عذاب** **اللیزر** اینست عذابی در دنا که حق سبحانه و
 کرده بود ایشان را که کافران بودند **هذا** **عذاب** **اللیزر** ای پروردگار بداران را
 این عذاب را **انا** **نؤمن** بدستی که گردید کافران بعد از دفع عذاب یعنی چون این
 بلا منکشف کرد ایمان بیاورد حق سبحانه میفرماید که **ای** چگونگی بود **هذا** **عذاب** **اللیزر**
 باینند که فرستاده آشکارا کنند معجزات و ایشان بدانند که آید ایشان **سورة**
مکرم فرستاده آشکارا کنند معجزات و ایشان بدانند که آید ایشان **سورة**

درین شب

[illegible]

卷之四

و گفتند این بر آن مکن که مدینه مهاجری پیمبر آخر الزمان است و تعریف آن حضرت
صلی الله علیه و سلم کردند و او آن سرقتل و غارت اهل مدینه در کشت
و آتش برست بود بدست آن روح پرستان کشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه
نمون شدند نفی چند از هذیل سر راه او آمد گفتند دلالت کم تر بخانه که در حق
از نقره و مروارید و نبرد کفت کجاست گفتند در مکه و عرض ایشان آن بود که
او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع فضیله کج و خانه باجیاری در میان آورد
گفتند ای ملک نیشار که آن شهر فیرین بقعه ایست بر روی زمین و هیچکس قصد خانه
نکند مگر که هلاک تر شود ترا آنجا بیا بد رفت و تعظیم بجای آورد و قربان فرمود
تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و آنجا بمن توجه
فرمود قوم را و آن حمیر آغاز مخالفت کردند که نوازیدین ما را کشته ما با قومی سبایم تبع دلالت
خدا ای و سفر برینان خواند و ایشان را فرغ داد افزوده گفتند با آتش آسمان میگیریم
بود که در آن من کوچه اند که هار بمن که دو کس را بر یکدیگر دعوی بود بی بد آن آتش در
آمدند بی مطلق سوختن و محو را آفتی رسید ای الفقهه احیای ما صاحب خود با
در روک رفتند و سلامت پیروی آمدند و کیشان ایشان در آمدن برای سوختن زد
ارباب سیو شکر الله مساعیهم بنیوت پیوسته که تبع نامه نوشت بعضی پیوست
الله علیه و سلم و بنی اول بود یا سپرد که اگر حضرت را در یابد بدو رسانند و الا با خود
خود سپرده وصیت نمایند که بر عرض رسانند و فرزند بیست و یکم از نسل شامل ائوب
انصاری بود رض او نامه را بوقتی عرض رسانید و حضرت رسول صله الله
علیه سه نوبت فرمود من حبیب الاخر الصالح و از رفاقه رحمت نقل است که ابو کریم بعد
حمیری آن تبعه ایمان آورده و پیغمبر صلی الله علیه قبل از بعثت آنحضرت بعثند
سال و در درج الدرد آورده که بمقتضی هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت کبریا
و جمیع سال پیش از بعثت بوده باشند **مخلقت الله** و بنا فریدیم آسمان و زمین
و ما بینهما و آنچه میان ایشانست **لا حیرش** بانی کانی یعنی بجهت آمدن زمین و آسمان
بلکه همه مخلوقات را بجهت کامله بظهور آورده ایم و از هکست نسرده که آدمیان را
و مهمل کنان را بی ثواب و عقاب **مخلقتنا** بنا فریدیم این اهل آسمان و زمین

[illegible]

لا اله الا الله مكره براي حق كه آن شويست و طاعت و عقوبت بر عصيت و نهي است هر وليكن
 پشت مشركان بسبب غفلت و عدم فكرت **لا اله الا الله** تفيد انشد كه فعل حكيم بحق بود
لا اله الا الله فصل بدمسقي كه روز جدا شدن حق از باطل با جدايي ميان مؤمن و كافر
 و مطيع و عاصي **يقا اقم الحزم** هنگام جمع شدن همه آدميان است **و لا اله الا الله** دوم
 كه دفع نكند **و لا اله الا الله** دويست و خواشا و ندي **عن جبر** انزد و ست و خوش خود **شيئا جبري**
 را از عذاب باسودنساند كه بيه را به جبر **ولا هم ينفذون** و نباشد و ستان كه
 ياري كرده شوند از و ستان ديكر **الا من رحم** وليكن كه كه خدایي رو بخشود با
 بعه مومنان ايشان ياري كنند و بگيرد كه را بشفاست **الله هو العزيز** بدمسقي كه خدایي غايب
 كيه را كه او عذاب كند كه باري نتواند **لا ربي** مهربانست با هر كه رحمت كند او را رتبه شفا
لا هلك شجرة **الرفيد** مسقي كه درخت ز قوم بيه ميون **ان طعام** **لا يخرجه** در نه كنه كار است
 بيه ابو جمل و ابن زوم چون بخورند **كأنهم** مانند مس و روي كند اخسته **بنيه في النار** حق
 در شك با جو شيد في **كاف** **الخير** مانند جو شيدن آب كم بيه يار و كنند و ماه ايشان
 و بگذازند اما دوا و حشا را بر حق بجهان نباشد **لا يبدل** بگيرد اين كه فكر را
لا اعتدوا مس بگشيدن نصف و قهر **لا يورث** بيهانه و نزع **تقرضوا** نگاه كه برين
فوق **رايه** و نر و بر او **من عذاب** از عذاب آب كم نامم بدون بدن او بدین ابو هذلا
 شود جناحه درون از زخم معذبست و بگشيد و مرا كه **لا يجرش** و بگش ابر عذاب را
لا تترك **الخير** بدمسقي كه تو ارجندي نزيك قوم خود **لا يري** نر و او بر عهده ابو جمل
 ميكنه من اعز و اكرم اهل وادي ام و در بطحا از من عزيزتر و بزرگتر است دران
 روز حق بجهانه فرمايد كه او را بگشيد عذاب بگش كه تو دعوي ميكردي كه عزيز
 كم بجهانه **لا اله الا الله** مسقي كه ابر عذاب **ما كنت** **بما كنت** كه بود بد شما كه **ان** **تقرضوا**
 شك با آورد بد تا الكون معاينه ديدند **لا تترك** **الخير** بدمسقي كه بر هين كاران
في مقام **بين** در چايگاه ايمان باشند بعه معاينه كه در واقعات و مخافات بنود و **تجارب**
 در بستانها و **عوي** و نر و چشما **يلبس** **لا يري** **سند** **لا يري** و حير و راه نازك
 و **سطر** **مقابل** **لا يري** در حاليه كه مقابل باشند در عجايب **لا يري** **سند** **لا يري** مستانسان باشند و در
 تفسير سواد يادي آورده كه اين مقابله روز معاينه باشد در ان الجلال **لا يري** **سند** **لا يري**

آیات علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال **و یوم یوم** و یوم یوم
 را که به کمال شوق و بخت است لال کند بدان آیتها بواسطه استدلال متیقن
 کردند و اختلاف **آیات** در اختلاف شب و روزها و اوقات و مقادیر و **و ما از الله**
 و در آنچه فرو فرستاد خدا به **من السماء** از آسمان یا **ابوین** و **نیز** از زمین یا
 باران که سبب روزیست **فلیس** از سر زمین که باران مطهر زمین را **و یوم**
 پس از خشکی و بریزد که آن **نیز** از آسمان و در هر کدام بادها با اختلاف جهت
 و تفاوت احوال **آیات** هر اینه دلالتهاست روشن و بویلا بر کمال قدرت الهی **و یوم**
یعقوبون سرگشته را که تحمل کنند **تنگ** این دلیلی **آیات الله** دلایل قدرت خدا
 یا این آیتها قرآنست **تتو هاتیک** معنایم بر تو **الحق** راستی و در حق **فای** خدا
 پس بکدام سخن **بعد الله** بعد از حدیث خدای که قرآنست **و الله** و لا اهل قدرت
 او **و یوم** ایمان ی آید و حفصه میباید بکدام سخن میگردند اگر بدین
 سخن نگویند **و یوم** حق عذاب **کل** فکر هر دروغ گو **و یوم** بسیار گناه
 یعنی نفس به عذاب **و یوم** او **و یوم** میشود **آیات الله** آیتها خدا را که **و یوم**
 خوانده میشود **و یوم** بر سر او میگذارد اقامت مینماید بر کفر **و یوم**
 در حاله که کرده گشت از ایمان بدان **و یوم** که **و یوم** است آنرا بجهت
 چون قبول کرده و بدان منتفع نشده و یا استقامت ننمود **و یوم** پس خبر داده او را
و یوم عذای در دناک درد و زنج بطریق تحکست **و یوم** چون بشود **و یوم**
 انرا بنده کتاب **و یوم** چون بدو رسد محقق و دانند که از قرآنست
و یوم از او را مهز و به بعضی بان افسوس کند و بصورتی بان نماید که آن
 حق و صوابی و قد باشد **و یوم** آن کرده منتهیان **و یوم** است عذاب
و یوم عذاب خوار کننده **و یوم** ان پسر روی ایشان **و یوم** است
 بر بدان متوجه اند یا از بر ایشان یعنی بعد از مرگ مال ایشان بدو و زنج
و یوم عذاب دفع نکند از ایشان **و یوم** آنچه کس کرده اند از اموال و اولاد
و یوم عذاب از عذاب خدای **و یوم** و در میان و معبودان **و یوم** و یوم
و یوم عذاب بر هر که شدت آن از حد تجاوز باشد **و یوم** این قرآن **و یوم**

این آیتها را در هر روز
 بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز

راه نمائند است **و یوم** و آنکه نکرید **و یوم** با تمامه بر در کمال است
 که قرآنست یاد لایل قدرت و حکمت او **و یوم** از ایشان است عذاب **و یوم**
 از سخن حق عذاب **و یوم** رسانند **و یوم** خدای **و یوم** است که نام که **و یوم**
 مرشدان در این شیخ او را میور کرد اندید تا جیزها متعلق الی الله **و یوم**
 آن بایستند و گفته اند سخن را است که منع نیکند از غرور و دروغ و **و یوم**
و یوم تا میروند کتب **و یوم** در **و یوم** خدای **و یوم** انا طلب میکند
و یوم از فضل خدای انواع فایده ها چون نجابت و غیا و صید و **و یوم**
و یوم تا شاید شکر گوید خدا را بر این نعمتها **و یوم** و یوم **و یوم**
 یعنی میافزید برای منفعت شما **و یوم** آنچه در آسمانها از شمس و قمر و نجوم و **و یوم**
و یوم در زمین است از کوه و دریا و حیوان و جمیع **و یوم**
 از دست از غیر او **و یوم** که در سخن این اشیا **و یوم** هر اینه نشانها
 بر قدرت الهی و علم و حکمت باد **و یوم** برای کوه که فکر کنند در
 غراب صحن و عجایب خلق او که بر صحایف مبلغان طاهرین و صفایح کتب با هر
 در جمله جهان ز مغز نا پوست هر زمره کوه قدرت او است آورده اند که حقان
 در هر که فاروق وارض دشنام را حوازا بجا که سطوح عربی و درخواست کوا
 بگرد و انتقام کشد آیت **و یوم** که **و یوم** مرا نکسانا که گردید اند
 که در کمال اند و عفو کند **و یوم** تا عفو فرماید **و یوم** مرا آنرا که نمیستند
و یوم از روزها هلاک و عذاب عربان و قایع با یام تغییر کند چنانچه یوم
 بعثت و یوم اعما من پس عین آیت است که در کمال اند از قوی که تا مل نمیکند در
 روزها هلاک کافران و نبی و سندان **و یوم** با با او اشر حد خدایه
و یوم که **و یوم** با آنچه هستند کسب میکنند از اساءت و مغرب
 در کساف ان عید من سبب رحمتی میکند که با او در پیش فاروق نشسته بودیم فانی
 آیت بخواند و در هر روز بخواند **و یوم** سبب نزول این قصه بمجاه
 غفاری و ستان جمعی است و شمله از آن در هر روز منافقون مذکور خواهد
 شد و بران تقدیر آیت را مدنی باید گفت چه سوره با تعاف ملکیت و تفسیر

که در خصوص بقدر که یافتند در دو موضع یکی در اخل میثاق که با خداوند ناموس البین
میثاقهم و منک و من فوج الایة دوم در موضع شرع که شرع لکم من الذین معا و صلی
فوج الایة و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر ما صلعم فوج الایة که ایشان را از انهم من البین
اند هر دو از دو گروه و هر دو را انعام نام ایشان است و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم از هر دو
که بهشتی بهم مقتدر و در راه دال میرسد که همه پیغامبران اولوالعظم اند لا ادم و نوح
و سلیمان و هاشم اند غیر یونس و یونس و یونس و یونس از میان قوم یهود رفت
حضرت عزت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود که و لا تکلن کصاحب الخوف
یعنی در عدم صبی پس از این میباید که شکلیله و در راه و طلب شتابین
لکم برای کفار قیامت برزول عذاب که شک در وقت خود نازل خواهد شد کاهم
و یوم یوم و کوبیا ایشان روزی که میبندند ما یوم یوم یوم و عده داده شده اند از
عذاب پیچ چون مول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان که کلمه یوم
در یک کرده اند در دنیا الا عذبت من امرک ساعی اند و زنجیری کوتاه شمشیر بود و خود را
در دنیا و نزع از هیبت عذاب و فزع بلاغ آنچه گفته شد در پی سوره ان و اعظم
کفایتست **فصل** در بیان احوال که در خواهند شد بعد از عذاب و قتی که نازل شود بعضی
تخو خواهند شد **الا القوم الفاسقون** که در پیرون رفتگان از دنیا و فوج الایة
است **و الله الرحمن الرحیم الذین کفروا** آنانکه کافر شدند و صدق
و باز داشتند در دنیا **عن رسول الله** از راه خدای پیغمبر منع کردند از دخول در اسلام
مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و عتبیه بن ربیع و عتبیه بن طهمان بدو ایشان را از
تن بودند از صنادید عرب **اصغر** باطل کرد و دای **اعمالهم** علماء ایشان را که از
و کاهم می شمرد چون صله رحم و فک سیر و حفظ عیال و حسن حیانت و **الذین**
امن و آنانکه گویند **و عملوا الصالحات** و در کارها شایسته چون اطعام طعام
و صله ارحام و **امن** و گویند **و عملوا الصالحات** با آنچه فرو فرستاده شده است علی
محمد بن پیغمبر یک ستوده شده یعقوبی و **و هو حق** و توان راست و درست است یا محمد
صاحب حق و حقیقت آدم **من** پیغمبران بود که ایشان بدینان پیرانان که گویند
بقران یا محمد صلی الله علیه و سلم **کفر** در کار ایشان خدای و پیوسته **عنه** ایشان

پیغمبر کنایه از ایشان است و صلح آورد **و الله** حال ایشان را در دین و دنیا با اصلاح کند
ایشان را تا عیال نشوند **و کان** اصلاح و اصلاح **بأن الذین کفروا** بآنست که آنانکه کافر شدند
ابن الباطل در پی رفتن باطل یعنی شیطان **و ان الذین آمنوا** و آنانکه گویند **و الله**
پیر روی کرد و حق که قرآنست آمد بدیشان **من** پیغمبران را فرید که ایشان **کذبت** محض
پیغمبر **بأن** بیان میکند خدای **و ان** برای مردمان **امثالهم** مثلهای ایشان یعنی احوال
را ظاهر میکرد **ان الذین آمنوا** پیغمبران را میباید که **کفروا** آنان را که کافر
شدند و وقت محاربه **و یوم یوم** پیغمبران را میباید که **کفروا** آنان را که کافر
بسیار بکشند ایشان را **و ان** پیغمبران را میباید که **کفروا** آنان را که کافر
و بند کنند حکم تا نکی **و ان** پیغمبران را میباید که **کفروا** آنان را که کافر
و عوف **و ان** و یافد **و ان** پیغمبران را میباید که **کفروا** آنان را که کافر
و ان اصلاح حرب را پیغمبران اسلام بهمه جابر سد و حکم قتل نمایند و آن فردی که نفی
عیسای عم خواهد بود در خبر آن که اخرفال امت من با دجال است اما شافعی و امام احمد
بر آنند که امام مجتهد میان قتل و استرقاق و اطلاق و فلا عیال یا با سیران مسلمانان
و امام اعظم و میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدیده و حال اهل
است با استرقاق **و ان** است که انکار دای دین کار را **و ان** و انکار خدا
و ان هر اینه اشقام کشند دشمنان شما یا انکار کار را **و ان** و لیکن امر که
و ان تا میان آید **و ان** بعضی از شما را بعضی معالده از ایند که انکار
و با کافر مبتلا کردند تا جسد کنند و ثواب عظیم بیابند و کافر را پیوسته از ایشان
تا که شمال یابند و انکار با نایستند **و ان** و آنانکه کار را **و ان** و انکار
در راه خدای و خصم قتل میبخشند **و ان** و انکار **و ان** و انکار
نکردن **و ان** در راه ایشان **و ان** و انکار **و ان** و انکار
در دین بکارها صواب و در آخرت بدجات فوز و ثواب **و ان** و انکار
آرد کارها ایشان را **و ان** و انکار **و ان** و انکار
که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت و انامشتاق شده باشند بدان یا مانند
ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد حجه ترجیح ایشان

هشت **لَا يَأْتِيَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکه ایمان آورده اید بخدا و رسول او باری کنید دین
خدا و بفرمایید **لَا يَأْتِيَنَّكُمْ** باری کنید شما را تا بر اعدا مظفر کردید **بِقِيَّتِ اللَّهِ** و استوار سازد
قدماء شما را در هر که جمادات از منسوب **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنرا که نکر و بدند **فَسَاءَ مَا يَحْكُمُ**
خواری و کوساری و هلاکت و اندوه و فرشتگان امید می ایشان است **وَأَمَّا** و کم و نا بود
سازد خدای **أَعْمَاءُ** علماء ایشان را **لَا يَكُنْ** این خواری و بطلان عمل ایشان را **بِأَعْمَاءُ**
بسیب آنست که ایشان **لَا يَكُنْ** داشتند و ناخوان بودند **لَا يَكُنْ** آنجیزیا
که خدای فرستاده است بغیر خود صلی الله علیه و سلم از امری و جود قیام با حکام
شرع **فَأَحْضِرُوا** باطل و ضایع گردانید خدای **أَعْمَاءُ** کرده اید ایشان را که از ابد حساب
داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و همان داری و لغات مسلمانان و نواز
بیتیمان **فَلَا يَسِيرُوا** آیا سیر نکردند که از آن عرب استغفار بکنند امر مستحبی باید که سفر کنند
فی الارض و زمین مراد بلاد شود و عادت **فَلْيَنْظُرُوا** کیف کار می کنند که چگونه بوده است
عاقبت **لَا يَكُنْ** عاقبت کار و انجام حال آنکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکبر
و عصیان **وَمَنْ** هلاک کرد خدای و عذاب استصال فرستاد علیه بر ایشان **وَالَّذِينَ**
و من اگر ویدگان **أَمْثَلُ** مانند آن عقوبات خواهد بود تدرید کفار مکه است **وَلَا يَكُنْ**
آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان **بِأَنَّهُ** بسیب آنست که خطا
وَالَّذِينَ آمَنُوا دوست آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را باری میکند **وَأَن**
لَا يَكُنْ و بسیب آنکه نا کر و بکار **لَا يَكُنْ** دوستی نیست ایشان را که عذاب ایشان
دفع کند **وَالَّذِينَ** بد دوستی که خدای بفضل خود **يَدْخُلُ** آموا در می ردا آنرا که اگر وید
وَمَنْ و کفار هلاک کرد و کفار هلاک کرد و کفار هلاک کرد و کفار هلاک کرد
وَمَنْ از زیر درختان آن **وَالَّذِينَ** و آنکه کافر شدند **وَالَّذِينَ**
بر خود داری می باشد منع دینی **وَالَّذِينَ** و خوردند **وَالَّذِينَ** و خوردند
چهار بابان یعنی تمت ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل باید که خوردن او برای
زیستن باشد یعنی حجت تمام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خوردن و نظر او بر آنکه
تحمل طاعت داشته باشد و قوای نفسانی در استیلا بقدرت و باقی عمر و معاش
بود آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد و در هر چه در هر کار و تقوی باشند جمادات

وَالَّذِينَ آمَنُوا

بابان بر خوردن و خواب مطیع نظرش نباشد و نعم با قبل **وَالَّذِينَ** خوردن برای زیستن
کرد نیست **وَالَّذِينَ** و معنقد که زیستن از هر غیر نیست **وَالَّذِينَ** و نزع منوی
مقام و آن مکات **لَهُمْ** مرکب از آن **وَالَّذِينَ** و نزع منوی از اهل دجها که حال
هی **وَالَّذِينَ** سخت و بودند از دوی قوت **وَالَّذِينَ** از اهل دجها که حال
دجها که بودند از اهل آن **وَالَّذِينَ** هلاک کردیم اهل آن دجها
و افلاک **وَالَّذِينَ** دهنده نبود **لَهُمْ** ایشان را که در وقت هلاکت بفرایند
وَالَّذِينَ آبا هر که باشد **وَالَّذِينَ** بر محقق روشن **وَالَّذِينَ** از آنی بکار و چون
بغیر صلی الله علیه و سلم و منان **وَالَّذِينَ** باشد اندکی آراسته اند بغیر شیطان
یا نفس او را بش داده است **وَالَّذِينَ** برای او **وَالَّذِينَ** بدی کرد او که در ابد او را
از شرک و عصیان **وَالَّذِينَ** و بدی کرده اند **وَالَّذِينَ** از او هلاک خود را چون اهل
و مشرکان **وَالَّذِينَ** از جمله آنچه بر تو بخوانیم صفت بهشت **وَالَّذِينَ** و عاقلان
آن بهشتی که وعد داده شده اند بآن بر همین کاران **وَالَّذِينَ** در آن بهشت **وَالَّذِينَ**
جیهاست از آن **وَالَّذِينَ** غیر **وَالَّذِينَ** غیر متغیر یعنی بوی و رنگ طعم و نبت که در آن حال
خود مانند امراء دین که تغیر پذیر باشند **وَالَّذِينَ** و جیهاست از شیر
هر که **وَالَّذِينَ** نگشته است طعم و از صفت عذوبت یعنی تر و قشنگ و شیرین
بطول زمان **وَالَّذِينَ** و جیهاست از خوشی که در بالذات **وَالَّذِينَ** می شناسند
که طرب دارد و خوار فی **وَالَّذِينَ** و جیهاست **وَالَّذِينَ** از شمس صافی صافی
کرده بآنش بلکه مصفا آلود شده از موم و فضلات **وَالَّذِينَ** و متقیان از استغفار
در بهشت با وجود این اشربه **وَالَّذِينَ** از همه میوه ها خواهند در لون صافی
و بطعم لذیذ و بوی خوش و مغفوره و مر ایشان است و شش گناهان **وَالَّذِينَ** از
آفریدگان ایشان یعنی بر شد ذوب ایشان را بران معالقه کند و نه بدان معالقه نماید
از باب اشارات گفته اند که تهنات آنهارا بر بعه در زمین بهشت برین طرب
و استجرا جوی نیز در زمین دل عارف در زمین طرب طریقه اصلیات ثابت
و فرمای فی السماء جاری است از منبع قلب ابانیت و از بنوع صدق
صفوت و از نخلخانه سرخ حبت و از جوی روح عمل مودت و فی المنوی

بنویسد و رافضی باشد که حق رسول الله کاتب کند حق تعالی میفرماید **وَمَا يَكْفُرُ** و ثابت داشت
خدای مومنان **أَكْمَلَهُ اللَّهُ** و کلمه تقوی که کلمه شهادتست بایشم الله الرحمن الرحیم
که اهل مکه پسندیدند بنیامحمد رسول که بکتابت آن رضاندادند **وَهُمْ** و هستند و منان
أَخَوِي سزاوار زبان کلمه از غیر ایشان **وَأَهْلَهُ** و هستند اهل آن او بپایان و ک
الله و مستعدی **بِكُلِّ شَيْءٍ عَزِيمٌ** همه چیزها را تابعدان رجوع از حد بیه بعضی
اصحابه گفتند تعبیر خواب غیر صلی الله علیه و سلم راست نشد و ماطواف خانه نکردیم
و حق و تفصیل بجایه نیاوردیم آیت آمد که **لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ** و راست کرد خدای محقق
ساخت **وَلَوْ أَنَّهُ رَاقٍ** و راقی آن خواب که دیده بود **سَوَّيْتُ** براسفی و بی بنابر
حکمی درین سال ناخبر کرد و در سال آینده **وَلَنُفِخَ فِي سَحَابٍ** در اینده در اید شما بسجده
لَأَنشَأَ اللَّهُ فِرْقًا که این باشند از اعدای **وَلَنُفِخَ فِي سَحَابٍ** تراشدگان **وَفِي سَحَابٍ** خود را
وَمِنْهُمْ و جیندگان مومنان برین بعضی بنشیند و بعضی بچیند **وَلَنُفِخَ فِي سَحَابٍ**
از جیندگان **وَمِنْهُمْ** و اند خدای **وَمِنْهُمْ** آنچه شما ندانید از حکمت در ناخبر **وَمِنْهُمْ**
پس ساخت برای شما بینه مقرر کرد **وَمِنْهُمْ** و در یک بشر ازین بینه قبل از دخول در مسجد
نیرام محله عن قضا **وَمِنْهُمْ** و نیک که فخر خیرت تادله و منان از اند و ناخبر
عن خیالی شد بان فخر شادان کرد **وَمِنْهُمْ** و است آن خداوندی که فرستاد
وَمِنْهُمْ و رسول خود را که محمد است **وَمِنْهُمْ** و بودن خلون بایان کردن احکام **وَمِنْهُمْ**
و دین درست که اسلام است **وَمِنْهُمْ** و ناغالب کرد اند آن دین را **وَمِنْهُمْ** و کلمه **وَمِنْهُمْ**
بعثنا اکر دین حق باشد احکام از منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند
جمع اهل دین نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول
عیسی باشد علی نبینا و عم **وَمِنْهُمْ** و است خدا **وَمِنْهُمْ** و ایه بنبی تو
اگر سهیل بود محمد بن عبدالله الله نویسد غم خودی که ما میگویم محمد رسول الله محمد
فرستاد خدا است حق **وَمِنْهُمْ** و انا که با وی اند از منان **وَمِنْهُمْ** و سخت دل
و غلبه اند علی **وَمِنْهُمْ** و کافران **وَمِنْهُمْ** و مهر یاران و مشفقان **وَمِنْهُمْ** و منان
وَمِنْهُمْ و بی ایشان **وَمِنْهُمْ** و کوع آوردندگان **وَمِنْهُمْ** و سجد کنندگان بینه در
الکثر اوقات مشغول اند بزمانه در موضع و موده که این منافق را جمع است بهمه

۲۶۰
و فرامادین الفاظی بایست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بنیقیه خاصه الذین
معه مدح صدیق است و عبادت رضی که بقرب و معیة و رفاقت در دار و دار مخصوص
بوده و ارشاد که علی الکفار صفت فاروقست رضی چه در نهایت شدت و غلظت
او یا اهل شرک و ففاق همه علماء اتفاق است که رحمانیهم نعت ذوالنور است
رضی که رافت و جبار و دلاوری و ذیای وی مشهور و معروفست و نزد خلایق
بدان صفات و صفات مومنین و موصوف **رُكْعًا** شرح حال من تقوی علیست
رضی که اکثر اوقات و اغلب اوقات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا
حدی که هر شب او از هزار تکبیر احوام از خلوت و بیاسماع خادمان عتبه علیه
اش می رسید **يَتَقَوَّنُ** سبط بلند ازین مکان **فَضْلًا** و فضل از خدا به
بیعت نیادتی ثواب از وی میبندد **وَمِنْهُمْ** و خوشنودی حضرت او طلب میکنند
سَيَأْتِيهِمْ علامتها ایشان **وَمِنْهُمْ** و در دیبهاء ایشان ظاهر شود **وَمِنْهُمْ**
أَخِي السَّجَّادِ از اش سجد کردن در برابر میگوید که افغان در جبین مبین ایشان لاج
بود چه و وی غار گذارند در نظر اهل دل چون غور بشیند تابدا است من که از من
باللیل حسن و جمعه بالیثار در رفقات مذکور است که چون ادراج برکت قرب الیه
مسیاف شلالوان موافقت بر اشباح ظاهر کرد **وَمِنْهُمْ** و در پیش را که ایه جبروت که عاشق
رنگ رخس نزد و برین و بدان است **وَمِنْهُمْ** و این وصف مذکور شد **وَمِنْهُمْ**
صفت ایشانست **وَمِنْهُمْ** و کتاب مومنین بینه ایشان بدین صفت در توحید
مذکورند **وَمِنْهُمْ** و صفت ایشانست در انجیل بینه همین نعت در کتاب
عیسی عم بین مسطور اند یا صفت ایشان در انجیل **وَمِنْهُمْ** و مانند کشتیست در اول
حال **وَمِنْهُمْ** و شطاه بیرون آمد شاخ خود را بینه تیغ زند و یک شاخ بیرون آید
وَمِنْهُمْ و بر قوی کرد اند آن یک شاخ را **وَمِنْهُمْ** و بسط بر شود **وَمِنْهُمْ**
بر بایستد بر ساقه اول در آن بود و کیا به ضعیف و باخر در ختی کرد **وَمِنْهُمْ**
وَمِنْهُمْ و شکفت آرد من از اوقات و سط بر ی و یاسقی و غنچه از این مثلث
و محمل وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران او رضی الله عنهم که
باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد وقت گرفت و سبب تعجب المیان

سوره

والله اعلم بالصواب...
نوی است که عبادت انانیت باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل
و سبب **لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما لا احرم دل
شما با آن شما موافقت ندارد **وَأَنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** بپایند خدای و رسول
و فرستاده او را با خدای و از سبب نفاق بگذرد **لَا يَأْتِيكُمْ كُمْ تَزِدُ الذُّلَّ**
از من در کرداره ها شما **أَشْيَاءَ جَبِينٍ** بپایند مقام و کمال شما **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ**
که خدا به امر زنده است که ای که از مطیعان صادر شد باشد **وَجِدْهُمْ**
بنوفه ای که ایشان **أَتَمَّ** **تُؤْمِنُونَ** جز نیست که گوید که حقیقه **الَّذِينَ اسْتَوُوا**
انانیت که ایمان آورده اند **بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** و رسول و خدای و صفای بیت
لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ پس شکی که در دلدل بود از نفاق **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ایمان خود جدا کرد **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** که بغایان نفقه کردند با بار
ایشان سلاح خریدند **وَالْفَصْفَ** و بنفسها خود که مباشرت کفایت شد **فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای **وَلِكُلِّكُمْ** که مومنان مجاهد **هَذَا الصَّامِدُ**
ایشان است که ایمان در دعوی ایمان بود از قول این آیت همان که آمد و گوید
خوردند که مومن صادق آیت آمد که **قُلْ** بگو ایشان **أَتَقُولُونَ** الله باخبر
میکنید خدا **أَبْنَاءَ اللَّهِ** بگویش خود و بدو و سوگند بخورید ایمان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ**
و حال است که خدای میدان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه در آسمانهاست از کاین علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حوادث سفلی **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدای همه
چیزها **عَلِيمٌ** داناست و هر چیز بر او بشنید نشود پس محتاج اعلام و اخبار
شما نیست **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و آن **أَسْلَمُوا** بانه اسلام آورده اند **فَلَا تَقُولُوا**
بگوشت منهد **عَلَيْكُمْ** بگو **أَسْلَمُوا** بگو **بِاللَّهِ** بلکه خدای **يَوْمَ تَقُومُ**
خدا **عَلَيْكُمْ** شما **أَنْ هَدَى اللَّهُ** بانه راه نموده است شما **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** ایمان **وَاللَّهُ**
اگر هستید شما **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** است که ایمان در دعوی ایمان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** بدستی
که خدای میدان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای بدین است **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه شما میکنید از اظهار ایمان **وَاللَّهُ**
نفاق **سُورَةُ** **بَشَرًا** **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** حروف

و لا اله الا الله...
نوی است که عبادت انانیت باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل
و سبب **لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما لا احرم دل
شما با آن شما موافقت ندارد **وَأَنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** بپایند خدای و رسول
و فرستاده او را با خدای و از سبب نفاق بگذرد **لَا يَأْتِيكُمْ كُمْ تَزِدُ الذُّلَّ**
از من در کرداره ها شما **أَشْيَاءَ جَبِينٍ** بپایند مقام و کمال شما **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ**
که خدا به امر زنده است که ای که از مطیعان صادر شد باشد **وَجِدْهُمْ**
بنوفه ای که ایشان **أَتَمَّ** **تُؤْمِنُونَ** جز نیست که گوید که حقیقه **الَّذِينَ اسْتَوُوا**
انانیت که ایمان آورده اند **بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** و رسول و خدای و صفای بیت
لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ پس شکی که در دلدل بود از نفاق **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ایمان خود جدا کرد **وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** که بغایان نفقه کردند با بار
ایشان سلاح خریدند **وَالْفَصْفَ** و بنفسها خود که مباشرت کفایت شد **فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای **وَلِكُلِّكُمْ** که مومنان مجاهد **هَذَا الصَّامِدُ**
ایشان است که ایمان در دعوی ایمان بود از قول این آیت همان که آمد و گوید
خوردند که مومن صادق آیت آمد که **قُلْ** بگو ایشان **أَتَقُولُونَ** الله باخبر
میکنید خدا **أَبْنَاءَ اللَّهِ** بگویش خود و بدو و سوگند بخورید ایمان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ**
و حال است که خدای میدان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه در آسمانهاست از کاین علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حوادث سفلی **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدای همه
چیزها **عَلِيمٌ** داناست و هر چیز بر او بشنید نشود پس محتاج اعلام و اخبار
شما نیست **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و آن **أَسْلَمُوا** بانه اسلام آورده اند **فَلَا تَقُولُوا**
بگوشت منهد **عَلَيْكُمْ** بگو **أَسْلَمُوا** بگو **بِاللَّهِ** بلکه خدای **يَوْمَ تَقُومُ**
خدا **عَلَيْكُمْ** شما **أَنْ هَدَى اللَّهُ** بانه راه نموده است شما **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** ایمان **وَاللَّهُ**
اگر هستید شما **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** است که ایمان در دعوی ایمان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** بدستی
که خدای میدان **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای بدین است **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** آنچه شما میکنید از اظهار ایمان **وَاللَّهُ**
نفاق **سُورَةُ** **بَشَرًا** **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** حروف

مقطوعه جمعه فرست میان کلام منظوم و نثر امام علی الهدی رح فرموده که این
حروف نثر را بجای تشبیه منظم را هم سامع بخرد استماع این حروف استدلال
میکند بر آنکه کلام که بعد از وی آید منثور است نه منظوم بر سر برادر این حروف
نثر را نیست که قرآن را شعر میگفتند و درین حروف بهینه گفته اند نامیت از ناما
خدای یا نام قرآنست یا مفتح اسم قادر و قیود و قهار و قابض و قدوس و قوی
و قیوم است یا اشارت است بکلمه فی یغنی باینست ای محمد بر علی ایجه ما مور شد امام
ابوالبخت رح فرمود که معنی قاف است که الله قایم بالقسط و کونیند قاقام که هیست
محیط بکره زمین که حق تعالی آنرا از زیر جلد سبن آوید و بدان سوزد یاد کرده یا قسم است
بقدرت خدای با قریب الی که سر و پنجه درین سوز آنرا خبر میدهد یا سوز کند
میخورد بقوت قلب جنب خود و **و لکن ان الحیو** و حق قرآن از زبانه که همه آدمیان معش
خاهند شد و کافران بدین نکر و بدین **و لکن ان الحیو** بلکه عجب داشتند که از آنکه آمد
بدیشان **منذر** مغمیری ایم کنند **منذر** از جنس ایشان **فقال الکفر** پس گفتند
ناگروید که در منع ظاهر در موضع غیبی حقه تفسیر حال ایشانست بکفر **عذر** در زبانه
محمد برای رسالت **و لکن ان الحیو** چیزی شکفتست و کاری عجب و دیگر گفتند **اینها**
منذر آیا چون ما میرویم و **و لکن ان الحیو** و اگر دریم خاک از ابدام حیات باز خواهند کرد و امید
و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد **و لکن ان الحیو** در باجیات **مرجع** بقیه ان کشته دور
از عادت و امکان بر حق سبحانه و تعالی گفت **قد علمنا** بدستی که ما میدانیم
ما تنقص الامر بجه که گردانند در **و لکن ان الحیو** و کشت و پست و استخوان ایشان بعد
از مرگ ایشان **و لکن ان الحیو** و تو دیگر ما **و لکن ان الحیو** که نیست نگاه دارند و تقابل ایشان
بر آنچه از ایشان خاک شده که میدانیم یا نوشته است محفوظ اند از اداس و تغییر
مشمول بر عدد و اسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکیم پس اعاده ایشان بعد از انفا
بر ما دشوار نباشد و چنانی نیست که ایشان میگویند **بک** **و لکن ان الحیو** بلکه تذکره کرده
و نکر وید **و لکن ان الحیو** بفرای دست و در دست یا محمد صلی الله علیه و سلم **و لکن ان الحیو**
الحکم که آمد بدیشان و چون نمود و حجت لازم کرد **و لکن ان الحیو** پس بیل ایشان در
کاری شویید اند یعنی بهر برآمد و باضطراب آوردند در شان قرآن کلام آنرا

هر میگویند که کلامی شعر و کلامی افسانه و در بیان بهرین و فضا و لاجنون و مختار و
کاهن و وفه مغربی **و لکن ان الحیو** نکرند منکران بعث و خشر **و لکن ان الحیو** آسمان
که واقع است **و لکن ان الحیو** زبیر و ایشان که بعضی قدری **و لکن ان الحیو** چگونه نبینا کردیم
آنرا طبقه برین طبقه **و لکن ان الحیو** و ایشان بسیار است ایم از استوارکان **و لکن ان الحیو** و ایشان نیستند
و لکن ان الحیو هیچ شکاف و فرج با بر آفریدن چیزی بدین همه بزرگی بی وجه
و شکاف و عیب و دلیلست بر کمال علم و قدرت و بیایت دانش و حکمت **و لکن ان الحیو** و ایشان
را با فکشتید ایم و کسزده بروی آب و **و لکن ان الحیو** و افکنده ایم در وی **و لکن ان الحیو**
که همه بیل استوار پای بر جای **و لکن ان الحیو** و بر ویانیدیم در زمین **و لکن ان الحیو**
و لکن ان الحیو از هر گونه بنا **و لکن ان الحیو** نیکو و امر است و تحت قرآنیند و این همه کردیم
و لکن ان الحیو از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلالت کریمستن **و لکن ان الحیو** و از برای
یاد کردن و پند گرفتن **و لکن ان الحیو** و این همه کردیم **و لکن ان الحیو** و از برای
آنرا و فو فیستادیم **و لکن ان الحیو** از برای آن جانب آسمان **و لکن ان الحیو** و از برای
منفعت **و لکن ان الحیو** و بر ویانیدیم **و لکن ان الحیو** بدان آب **و لکن ان الحیو** و از برای
و امان **و لکن ان الحیو** و یکی دسته گردانیدیم بیادان دانده تا که انشان است که
بدروند چون کدم و بی و ازین و امثال آن **و لکن ان الحیو** و بر ویانیدیم درختان
خرا را بلند و بزرگ **و لکن ان الحیو** و از برای آن **و لکن ان الحیو** و از برای
تراکم طلع است یا بسیاری میوه در ویانیدیم **و لکن ان الحیو** و از برای
بندگانی **و لکن ان الحیو** و از برای آن **و لکن ان الحیو** و از برای
برس **و لکن ان الحیو** و از برای آن **و لکن ان الحیو** و از برای
آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بر صفت عرش حاضر شدن و اگر کسی قاتل
کند در احیاء که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور و بعد از خفاد و
نیست که شمه از حیات اوقات و تواند بود **و لکن ان الحیو** و از برای
حرایه انسانان این کان باشد **و لکن ان الحیو** و از برای
غروب شمس و قمر و جویان باشد **و لکن ان الحیو** و از برای
علیه و سلم که از تکیب قوم ملول بود از حال کدبان امم خایله خبر میداد

بر ایشان شد خدای سبزه را بد که جمع شود برای جزا و قضا **و یوم یوم القیامت**
که بشنوند صحت و کذب که گفته اند **است بالحق** آنجناب که گفتند بعد از نبوت
و گویند شوقندگان که **در روز یوم القیامت** روزی که برود آمدن از قبور
انما نحن بدمتی که ما آنجایی نماندیم که از آنجا نرفتیم و در حیات میهم
و نزلت فی مبرائیم ایشان را در دنیا و **الینا الیوم** و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگران
که برای حساب نزد ما می آیند **یوم یوم القیامت** و در روزی که بشکافند قبر و
شود **عنهم** از آدمیان بجز مردگان پس برودن آیند از قبرها **سراعا** شتابانند گاه
بسوی خدا کنند **ذکر** این احیاء ایشان از قبور **خروج** کرده است و **بالحق** علیها
یسیر بر ما آسان **نحو** اعلم ادا ما نری **ما یقولون** آنچه میگویند کافران از انکار قیامت
و افترا در حق من و سخنان کرده در بار حق و **ما نزل** نازل نیست و **یوم یوم القیامت**
که بفرموده جبر ایشان از ایمان داری **فکر** پس بپند که **بالقرآن** مولع نظر قرآن **مر فی**
و یوم یوم که از سدا و عید من چه بپند بکنند **بالحق** از سدا و عید من چه بپند بکنند
است **ما نزل** نازل نیست و **ما نزل** نازل نیست و **ما نزل** نازل نیست و **ما نزل** نازل نیست
پس بر آید کنندگان بجز با دها که بر آید کنندگان و غیر از این که کند خاک و غیر
آنها بر آید کردنی و دانه را از گاه جدا کنند با ملائکه که بر آید کنندگان با دها را
فانما الایات و **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
ابرها بر آید از دکان با دکان پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
در منازل خود جریان دارند **فانما الایات** و **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
تقسیم امور اطوار و لذائق و غیر آن که متعلق به ایشانست و گفته اند مراد
جمعا و فرشته مقرب اند که هر یک بجز نامزد شده اند جبرئیل روحی و میکائیل
برحت و عزرائیل موت و اسرافیل بفرخ و سجانه بدین اشیاء عجیبه و انما
بجز کو از قسم یاد میکند و **انما** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
شده اینک بدان از خشن و نشت و ثواب و عقاب **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
و در آن هم خلایق نیست **انما** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
بود نیست بی شک و شبهه و **انما** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که

و استحکام است یا باینست تمام یا با صورت یکی و خوشتر آنکه با خداوند را هر
بجز طرف کو اک که سیایشانست و در بیان از این عمر و فضل میکند که مراد
آسمان هفت است و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند **انما** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
اهل که **لین** و **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
میگویند و حق تعالی سحر و زانی کاهن و کاه و مجنون با قول نما در حقان مختلف آن
او را سحر بخواند و شعر و کلمات و مغزی و ساطین الاولین **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
عنه از ایمان محمد صم یا از قرآن **فکر** آنکس که بدین شده است در علم خدا یه
و بجز فضا و قدر از ایمان و قرآن بجز هر که در علم خدا یه هست که محروم باشد
از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
تا حکم از حق هر کس جویند **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
از احباب قول مختلف مراد از هر مقتضایانند که وقت و دود و قوافل بر عقبات میگذرد
بشنیدنی و هر یک مهم حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم و بجز دیگر اینان
و روند بان گفتندی و مراد از آن صحبت و ی باز شنیدنی و حق تعالی ایشان را
لعنت کرد و فرمود که **انما** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
و نهایت غفلت **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
و مومنان که خواهد بود **یوم القیامت** و در حق که خدای آسمان سوگند یاد کرد
انما **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
و اقصی **یوم القیامت** و زی که کافران **عنه** **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
و بدای معذب کردند و مخزنه و فرخ ایشانند که **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
عذاب خود را **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
یعنی رسیدن آن **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
تقر پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
باشند و **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
آخرین نذیرند گاه و فرایند گاه **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که
کرده است بدیشان بر مراد کار ایشان از ثواب اعمال و اقول **تقر** پس بر آید از دکان با دکان بجز ابرها که باران گران بارند با ملائکه که

که ایشان بودند **ذکر** پیش از خواب هشت **محسبات** بیکو کاران و فرزانان
کتاب فیض الیقین بودند که در اندک آن شب **ما یجوز** خواب کردنی بجز اگر شب
بعبادت مشغول شدند یا انس و فرمود که میان مغرب و عشاء بتطوع نماز کرد
و از این عباس رضی عنایت است که کم شب بریشان گذشتی که نماز از آن در آن روز
با در وسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردن تا نماز عشاء ادا نفرمود
و وقت آنرا در آن کشیدند **و بالاحادیث** بودند که **هشتم** استغفار ایشانی طلب
آمرزش میکردند بجهت با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طایفه سحر
شدی استغفار کردند بیکو برای آن وجه که بپاشیده شب باز نکاب جبرایم اشتغال
نموده اند و این دلیل آنست که عمل خود مجرب بوده اند و از آن حسابی نداشته
طاعت ناقص من موجب غفران نشود و باقیم گرفته اند عیان نشود
کتاب فیض الیقین در راه ایشان **حق** نصیبی و مهر بود **السائل** می خواهند که **الحق**
و بی مهر و محروم مسخیه باشد که از کس جزین نخواهد و مردم کان برین که او
تواند است و صدقه بری ندهند بایک که گشت و ذریع او را نقصان رسد یا فقری
که بد خزان مبتلا بود یا مملو که خداوند او را وقفه ندهد و بمرتب
ایشان در سال خود حقیقه مقتر کرده بودند خواهند و خواهند **و فی الحقیقه**
و در زمین **آیات** نشانه است برای استدلال بر قدرت **الله تعالی** بر زمین کان
و بعضی از آن آیات بر روی زمین معاد است که انواع و اقسام از آن استخراج میکنند
و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصفیاء و حیوانات از سایم و سباع و حشرات
و انواع آن و در نفس زمین اختلاف از اینها و در کیفیات و خواص و منافع و **فی الحقیقه**
و نشانه است در نفسها و شما **افلا تبینون** آیاتی بپدید استفرام بجهت امر است
بجهت بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه
در عالم جمع جزی باشد لا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود آن متفردید
و کیفیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرها و دلکش و تمکن از افعال غریبه و استیاض
صنایع مختلفه و اجتماع کالات متنوعه در حقان ستم مذکور است که هر که
این آیات در نفس خود بیند و در صفحه وجود خویش آثار قدرت مطالعه

نماید حفظ خود در آن ضایع کرده باشد و از ننگ کافیه محروم نیاید
نظری بسوی خود کن که تو جان دلبرایه . مفکر بخاک خود را که تو ازین خاک
تو ز چشم خود نهاده تو کمال خود چه دانی . چو در از صدف بدن آله تو
و فی السعاده و در آسمانست **و فی فقر** و فزیری شما بجهت اسباب رزق که باوانت با آنچه هست
یافته اند رزق شما لایق است بلوح و در بیان گفته که لوح در نهاد جبرایم است
و ما تو عذرت و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت
و نعم آن در آسمان هفتصد و هشتاد و یک سوره **المنی فی ذی السعاده و الارض** پس
بر سر در کار آسمان و زمین سو کند که **الله کلک** بدین معنی که آنچه مذکور شد
از امر روزی و ثواب هر اینده راستست **مثل ما اکثر تطفق** مانند آنکه
شما سخن میگوید بجهت بجهت شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در
روزی دادن من **مثل ایتک** بدین معنی که آنچه تو خود بجهت سخن میمانان این
عم و آن بازده فرشته بودند با هلاک تو و طاعتی بپایا و عم فرود آمد
و در تیان آورده که شما و ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و قاش
علیهما السلام **الکرمین** مهمانان گرامی کرده شد نزدیک خدای با نزدیک
ابراهیم علی نبیا و عم که بنفس خود قیام فرمود بخند متا ایشان **ادخلوا** چو
در آمدند مهمانان **علیه** بر ابراهیم عم **فقالوا** پس گفتند **سلام**
گرم بر تو **سلام** سلام کردی **قال** گفت ابراهیم **سلام** سلام بر شما و شما قور
مکرون کروید ناشناخته شده بجهت هر کس چون شما قوی ندیدیم در
صورت و قامت مرا بگویند که چه کسانی ایشان گفتند ما نایم **فراغ**
پس از گشت ابراهیم **الی اهله** بسوی اهل خود بروید و بجهت که ایشان ندانستند
که کجا میروند **فما یجوز** پس باورد که ساله فریده بریان کرده **فقربه** پس
تو یک کردانید **نزل الیه** بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان
میل نکردن **قال الله تعالی** گفت آیا نمیخوردید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند
نیخوردیم **فما یجوز** پس در خاطر گرفت **منهم** از ایشان **خفته** ترسی یعنی در بارش
بهر کرد آنکه مبادا در زبان باشند و قصدی کنند چه در آن روزگار

وید بن سبب گفت امنت الله الخ و فی عادی و در اهلاک قوم عادین بندهای عادی
مراهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیه السلام بر ایشان باد به
به نفع و به خیر و به ایجه بادی که آبستن نلند و رخت را و بر نلند و بر نلند
من شوق انتنگ داشت آن باد هم چیز را که بکشت علیه و ان لا یخلفه کمرانکه
کرد انید آنچه را که در قیام مثل کلاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده
و فی قوله و در قصه قوم ثمود نیز اینست مرخا بفران اذ قیل لهم چون گفته
شد بر ایشان بود از تکیه صالح هم و عقر نافه که شما مشقوا بر خوی از نلند
خود و نفع کبر بدان عیسی حین تا هنگام عذاب که بعد از یکدش سه روز
خواهد بود فقتوا پس هر کشیدند عن افریضان فران آفریدار خود و بندهای
حال مشغول کشند اذ قیل لهم پس گرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد
از سه روز و هم بنظر و ایشان انشطای می بردند و مراد از عذاب صحره
بحرین است عم جناحه غیر متر گذشتند فاستطاعوا پس نتوانستند
مقیام بر خاستن کنایست از عجز ایشان بجهت قادر بودند بقیام که بر خیزند
و از عذاب بگریزند باطافه آن نلند کشند قیام نمایند باصلاح مهر خود
و در دفع عذاب بکشند و ما کاف استمیرتو بود نداشتقام کشند کان اما
با باری داد هندیگان می بگریزد در منع عذاب و قوم نوح و هلاک کردیم قوم
نوح لا مرقیل پیش از قوم عاد و ثمود اهدر کالوا و رستی که ایشان بودند
قوم افسوس کرد و به پروان رفتگان از این استقامت بسبب کفر و عصیان
و السملو بنیای آسمان بنا می کردیم و اید بقوت الوهیت و گفته اند بقدرتی
که بر آفرینشان داشتیم و انما یقولون و انما نایمیر من براه ان یا کشاده کذلیم
روزی را بر بندگان جناحه کشاده ساخته ایم آسمان را و الاضرف و شانه
فیند اما هدی و بکسر دم زمین را پس نیک کس ترا نده ایم ما و من کل شی
و از هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا و بیایم و بیایم دو نوع که یک
من دو ج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون
نور و ظلمت یا بسبب تعاقب خون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون

رطب و انیسون و قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شنا و صیف و
والس و از صفات حلو و قهر و جبر و شجاعت و جود و بخل و اندک نیست حق و اطل
و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غی و فقر و عک
و یکا و فرح و غم و موت و حیات و صل و مر و اعلی و کذلک و با شد کشایدند
بلید شویید و نلند که وحدانیه و فرلانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص
ممکن است و من واجب بالذات و واجب قایل تعدد و انقسام نیست
ذاتش از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از شمار از عدد هم من که او فرید
که عدد هر فرد در خورده احدیت و شمار از و معزول احدیت و نیاز از تعدد
خیر و اس بگریزد و رجوع کنیدا از کفر خود لا اله الا الله بنو جلد خدای با از عذاب او
بشواب او و از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل استری قدس ستر منقولست که بگریزد
بوی از مساوی و بی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریختید از حق سبب تعلق
در حق بگریزد بقطع تعلق و سخن امام فخری هر راجع بآنست که از وصف خود بگریزد
حق بگریزد بلکه ان خود را کند و با حق قرار بگریزد هیچکس در تو نبیا و بخت
که از خود نگر بخت هیچکس با حق نیست که از خود نبی بگریزد لکن بدستی کمن مر شما را
منه از عذاب خدای بگریزد بیم کنند ام آشکارا یا بیان کنند آنچه از آن گذر
باید که لا یخلف و بگریزد و من سبب مع الله با خدای حق الهی آخر معبودی دیگر
را بگریزد بدستی کمن شما را منه از خدای در عبادت غیر او بگریزد ترسانند ام
می بین هویدا و بسلا لکن همچنانکه قوم نوح را بسحر و جنون نسبت میکنند ما ایه
الذین یباید با آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفای و مکه من رسول جمع فرستاده
لا قالوا لکن گفتند که او ساحر جاد و ست او و جنی را یاد بواژه ال معجزه بدیشان
نمود عمل او را بسحر خواندند و لکن از بعث و حشر خبر داد قول او را سخن اهل
جنون تشبیه کردند انی اصحابا و صیت کرده اند پیشبان من بر پسلیان را
بیه بدین سخن تا من بگفتند استغما ر عیبه نفیت بیغ و صیت نکرده اند افسر
قوم طاعن بلکه ایشان کوه اندازان و از حد بوندگان و طغیان ایشان را برین
قول میدار حق قول اس روی بگردان سهم از مکافات ایشان تا وقتی که امر

شوی بقتال **انما الله** بقیه **نور** لامت زده و خدا ای بسبب اعراض ایشان
در عالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
ملول و محابه غمناک گشتند که مگر و چه منقطع شد و تزلزل عذاب نزدیک شد
باز آیت آمد که **وذرک و بند** ده تذکیر و وعظه فی و کذا **وذرک** بزرگتر است
که بند دادن **تفیع المؤمنین** بود میسر ماند و منازایه بصاد کا فلان و عجز ایشان
دست از تبت مومنان باز صدای چنان برین کبر خود ثابت باشد که وعظ را فرایند
بسیار و منافع بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکور باید که در هر چیز مشتمل باشد
تا سامع از شود چنان بود اول وقت خلا با آدم دم دهد تا شکر گذاری نماید
دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیلیه و در نه سیم عفویت گامان بر شرح
اما از آن باز ایستد و نویله کنند و چهارم مکاید و وسوسه شیطان و بیان فرایند
تا از آن خذر نماید پنجم فنا و زوال و خلع اعتبار و عادی بر ایشان روشن گردد
تا دل در رفته بند نشد مگر با پیوسته یاد کند تا در رفتن و آگاه شوند مفتم
ذکر قیامت بسیار گوید تا کارهای دور ایشان در ششم در کات و رنج و انواع عقوق
از بیان گذشت از آن بنزد هم در عاقبت محنت و اقسام نعمتهای از ایشان را بداند
و اغیب کرد در هم بنای کلام بر خوف و جاهد یعنی کایه از عظمت و کبریا و هیبت
الهی سخن و اندازد و بی بنویسد و حق از رحمت و مغفرت و مهربانی او نفیر کند
تا بوی امید و امید بر هر عظمه که مشتمل بر این سخنان است سبب منفعت می
وما خلقت الجن و انس نیا فریدیم بریان و آدمیان از اهل ایمان **الا لیعبدن** مگر آنرا بنشد
یا نیا فریدیم مجموع ایشان را مگر که امر کم بعبادت و هم را بدان امر کردم و ما امر و الا
لیعبدوا الله و عبادت که نیا فریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و مرا و را
میباشند غایتش اینست که بعضی از آن نمی بینند و بعضی در عبادت شریک میگیرند و قایق
این آیه و حقایق اشارات آن حواله بخواهر التفسیر است **ما یذکر** یعنی امر **ان اولی الامر**
من رزق جمع روزی و **ان اولی الامر** یعنی خواهر که امر را معام دهند بلکه در قواطع
صفت منت و بران الله بدست که خدای **ما لا** او است و روزی دهند و غیر
و القوه خداوند توانایه **المتین** استوار و رفیق خود در ترجمه و شفا

در هر روز

قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت اخیه گشت و شدت و شجاعت متانت
قدرت شدت در کار سال به متانتش را و نور و یار و در روزی و بند و نوازی
قدرتش را قصوری **س** رساندند و بر وجهی که شاید بسیار حکما و نوازی
بروزی به نوازی از نوازی **بر حمت به کسان** را کار ساز **و ان الله** و بند و نوازی
نیایان از نوازی که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل ملک **و ان الله** از عذاب **و ان الله**
مانند هم باران ایشان از کفار و کدشنه یعنی بدیشان خواهد رسید **و ان الله**
و ان الله پس باید که شتاب نکلند در طلب آن **و ان الله** پس باید که شتاب
و ان الله مرا نماند که کافر شد **و ان الله** از عذاب **و ان الله** از عذاب **و ان الله**
آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بدان که روز قیامت یار و یار
سورة الطور پس **و ان الله** از عذاب **و ان الله** از عذاب **و ان الله**
بگو طوری بنمایند جبل نبی که موسی علیه السلام بدان کلام حق تعالی استماع کرد و گویند
مراد مطلق گوشت که اوقات در آن اند و منافع **و ان الله** و سبب کتاب
نوشته شد **و ان الله** در صحیفه که کشاد کرد و وقت خواندن مراد بدین
قرانت یا بنده در این محفوظ نوشته شده و برین تقدیر است و نشود بر حجاز بود
جه لوح از نزد دست یا مراد الواح موسی باشد علیه نبینا و عزم که در وقت کتابت وای
صی بر قلمی شنید و یا کتابت تو بریت که در آن نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه
و سلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق تعالی برای ملائکه نوشته که علم
کان و یگون در آن میخوانند **و ان الله** و سخن خانه آبادان یعنی کعبه و محراب
او زیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضیاح که مقابل خانه کعبه واقع
در آسمان مسمی و عمارت او یکوثر طول او صدایله است **و ان الله** و سبب
بسقف بلند و داشته یعنی آسمان که مجمع انوار است اسرار فطر است **و ان الله**
و ان الله و سبب بدربار و بدین یعنی بحر محیط یا بحر الجوان که در عرش است
و از آن دریا جیل صاحب بر فیض خواهند دانند بعد از فخره اول و مردمان فخره
تا بایده از آن برایتد یا بحر مسیحی و جبهه است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلام
قلب بر اهل حق به حاد مناجات میکند و کتاب مسطور یا ما است که در هر روز منشور

نمیکند و اصل معنی است که نطق او بفرمان از سوی او نیست آنچه بدان اطلاق
میشود **الاولی** که معنی آنست که فرود آمد میشود بوی **عنه** میاموزانند و بر این
و آورد بدو **شیرین** که فرشته سخت با قوت بجهت جبرئیل عم و انقوت او آن بود
که شهرستان لوط را عم قلع کرده بیال خود گرفت و آسمان نزدیک رسانید و بیک صبح
او قوم خود بنمای مردند **و سر** خداوند صورت نیکی **فان** پس راست بایستاد
و جبرئیل را بآنچه مامور است بان بجهت مستقیم شد در کار خود بایستاد بر صورت
اصلی خود **و هو** و **الاولی** بکنان بلند ترود از آسمان بجهت نزدیک مطلع آفتاب
تا پیغمبر او را دید و بیکس جبرئیل را در صورت ملکی او ندید غیر حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم را و در وقت دیدن در نوبت اول که او را بر هیأت اصلی او
دید بدین هیئت شد و چون با خود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دست بر سینه
مبارک وی و دست بر کفش نهاده و حق سبحانه و تعالی خبر میداد که **شیرین** در پس
نزدیک آمد جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود فلنگه او را دید و بپوش
شد بود **فان** پس فرود آورد بیکه سخن گفت با وی **فکان** پس بود مستقر
میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم **قاب قوسین** مقدار دو کان **و ان**
بلکه نزدیکتر از آن **فان** پس و جی که در جبرئیل ظاهر ساخت **ای عبدالله** سوچه
بند خدا که مولا است **ما ان** آنچه و جی که در خدایه بجهت گفت با جبرئیل عم و بقول جی
بعضی از ضمایر راجع بخواست و بعضی بپیشین نوع که در دین پس نزدیک شد محمد ص
حضرت احدیت بجهت مقرب درگاه الوهیت گشت بکانت و منزلت نه منزل و مکان
فترت پس فرود نیفتد بجهت سجده خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه بوسیله
خدمت یافته بود یکی بار در وظیفه خدمت افروزد و در سجده و عده قرب تین
هست که اقرب مایکون العبد من ربه ان یکن ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی
کنا نیست از آنکه قربت و تقرب صحبت و بواسطه تقرب با مقام در صورت غشیل
مودی شده که عادت عطاء عرب آن بوده که چون تا یکد عمیدی و توفیق عفتی
خواستندی که تقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقبان کافی حاضر ساخته بیکدیگر
انعام دادندی و هر دو یکبار قبضتین را گرفته و یکبار کشید با تفاوت یک بر

از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بان معنی بود که موافقت
یک میان ما پذیرفت و مصادقت اصل بر جی که تمسید یافت که بعد از آن رضای
یکه عین رضای محض آن دیگر نیست پس گوید درین آیت با عنایت آن معنی مودبی شدن
که صحبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را حق سبحانه و تعالی تا کد یافت که مقبول
رسول مقبول خداوند است و مرد و مصطفی مرد و در کامخلای علی هذا القیاس
و نزد محققان دین اشارت بکمال نفس مقدس است و تدریج بمنزل دل مطهر **فکان**
قاب قوسین بمقام روح مطیب او و ادای مرتبه شهنشاه و نفس او در مکان
خدمت بود و در او بمنزل محبت و روح او در مقام قرب و بر او در مرتبه مشاهد
شیخ ابوالحسن نورانی را قدس سر از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جلیه که جبرئیل
در انجیل نوری یکست که از آن سخن توان گفت **خیمه** بر روی نرد زهره و
برده او شد ترقی نرد ذات تبرک است از و در کشت برده آن نوی گشت
یکست که آن برده شود برده نرد منزه که بدان برده فای جی و جی که خدایه ای
عبد به بند خود ما او را آنچه و جی که بعضی علمای بندگان او به آنست که تفرع از
و جی کنیم و در برده بکنان و جی که بندگان از آن و جی در خبری با اثری بماند
باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در این باب روایات بسیار وارد شده و در تفسیر
جواهر سبطی تمام یافته اینجا بسده وجه اختصار می رود اول آنکه مضمون و جی
بود که اگر آنست که دوست میدارم معاویه با ائمت و اولایا می اسبیه ایشان
میکردم دوم آنکه خدیجه فرمود که ای محمد انا و انت و ما سو که ذلک لاجلک ایشان
در جواب فرمودند که یارب انت و انا و ما سو ذلک خلیفه لاجلک جم انکه ائمت تو
طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می و در تدا طاعت ایشان بر ضاء منست
و معصیت ایشان بفضله من پس آنچه بر ضاء من ایشان صادر میشود اگر چه
اندک و یا قصور بود قبول کنم زیرا که کبر و آنچه بقضاء من از ایشان در وجود
آید اگر چه بزرگ و بسیار باشد در گذارند زیرا که رحیم **کذا** و روغ نکفت
دل محمد با محمد **ما ان** در آنچه بدین من به بقول اول جبرئیل استعم و بقول
ثانی حق سبحانه و تعالی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را

بالآخره بسرای آخرت **لَيْسَ لَكَ فِيهَا مَوْلَىٰ** پس اینده نام محمد فرشتگان اسمیه است
نام رضادان یعنی میگویند بنات الله و **مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا مَوْلَىٰ** ایشانرا بجهه ایشانرا
نات میگویند **عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ** یعنی بیرون بدن کائنات و **الْقُرْآنُ** که
کائنات **الْقُرْآنُ** و بدست حق که **لَا يَمُوتُ** شود نمیدارد **مِنْ خَلْقٍ** از خلق حق
شیء **جَزِيءٍ** یعنی حق را جز علم را که توان کرد وطن را در معرفت حق و اشیاء
نیاشد **فَأَعْرِضْ عَنْ سَبْحِ رَبِّكَ** پس روی بگردان من **تَوَلَّى** از آنکس که روی میکرد اند
عَنْ ذِكْرِهَا از ذکرها که فراموش **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا** که **الَّذِينَ كَفَرُوا** که
زندگانی دین را **ذَلِكَ** این دوستی دین و اختیار کردن آن **مَنْ كَفَرَ غَابَتْ عَنْكَ**
ایشانست **مِنْ الْعِلْمِ** از دانش و از آن تجاوز و نتواند بود بلکه امت ایشان را جمع
و ادخار آن موقوف و مصروفست و بعضی علم را که اعراض با آیت قال منسخ
دانند **لَنْ يَكُنْ لَكَ فِتْنَةٌ** که آنرا **فِتْنَةٌ** و **لَا تَمْنَعُكَ** و **لَا تَمْنَعُكَ** بلکه که
شد **عَنْ سَبِيلِهَا** از راه او که درین اسلام است **وَأَعْلَمُ** او دانایتر **مِنْ هَذَا** که
که راه بافته است بحق و هر یک را جز آن نخواهد داد **وَأَعْلَمُ** او دانایتر **مِنْ هَذَا** که
مَلِكُ السَّمَوَاتِ الْأَعْلَى در آسمانهاست از موجودات علویه و **مَلِكُ الْأَرْضِ** و آنچه در زمین
از مخلوقات سفلیه و احوال همه است و قادر بر جمیع ایشان پس قیامت
آور **وَلِيَّ السَّمَوَاتِ الْأَعْلَى** آسمان که بداند همه کافرها **وَلِيَّ الْأَرْضِ**
عَلَمُ بعقوبت آنچه کردند یعنی باشن و **وَلِيَّ الْأَرْضِ** و آنچه در زمین
آنان را کنی که کردند و توحید قابل شد **بِأَعْيُنِنَا** به پادشاهی که **عَشْرَتَا كَذِبٍ**
مستمان آمانند که ایشان **بِأَعْيُنِنَا** به پادشاهی که **عَشْرَتَا كَذِبٍ**
کبره ها که گناه یعنی کثرت که در آن باب و عیدی وارد شده یا بر آن حد
مقرر شد **وَالْقَوْلُ جَزَاءُ لِكُلِّ شَيْءٍ** و آنچه را بخواهد که افش کبار
و اکبر فاحش است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** لیکن آن که بکند آنچه اندک و خود باشد
از گناه یا بر خط او گذرد و از قوت بفعل نیاید او بفوق است **وَلَا تَمْنَعُكَ**
آنرا که **وَلَا تَمْنَعُكَ** و **لَا تَمْنَعُكَ** و **لَا تَمْنَعُكَ** و **لَا تَمْنَعُكَ** و **لَا تَمْنَعُكَ**
همه گناهان را **سَهْوَةً** که با گناه ماکان است **وَلَا تَمْنَعُكَ** که کم تو به گناه است **وَلَا تَمْنَعُكَ**

نحوه بود است **عَفْوٌ** تو هر چه ما فرغست **عَفْوٌ** تو هر چه ما فرغست **عَفْوٌ** تو هر چه ما فرغست
شما از شما **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که چون بیا فرید شما را بخواهد بتلا افریش شما که **عَفْوٌ** تو هر چه ما فرغست
از زمین یعنی از خاک و پدر شما را افرید دانست **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
و آن وقت نیز که شما **أَجْنَحَ** خردان بودید **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
عالم بود بکیفیت امور شما **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
کنایه و بسیاری خبر و خوبی اوصاف در باب آورده که هرگاه کودکی از پیوست
مردی گفتند **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
بود دروغ میگویند **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
آیت فازل شد که دانایتر باحوال شما در مبداء خلقت و فیه که **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
مادر پس خود را ستاید و فیه که **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
آیت آمد که ستایش کنید خود را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
و در عمل غلصه آورد و اندک و لید مغیر در پی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
میرفت و استماع کلام وی میفرمود مشرکان و برادرانش که **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
و ایشان بضلالت نسبت میداد جواب داد که حکم از عذاب خدای میترسم که انکار
گفت این مقدار از ما نمانده من اگر عذای من بجهه تو خود بردارم و لید شرط
کرد و بعضی از آن مال بداد و بلیقه بخل کرد و آیت **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
آنچه روی حق **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
بخل عذاب از او **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
ایا نزد یک است **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
میداند که صاحب عذاب او بخواهد داشت **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
وَالْقَوْلُ و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
ابراهیم را که وفادار کرد و تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفادار بقطر اسلام
که ده چیز است معنی آیت است که **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
و آن کلام است **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را
پس او چگونه با خود بدیگری حال میکند **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را **وَالْقَوْلُ** و افعال شما را

آیت سجده کرد و موس و مشرک و حتی انس همه سجده کردند باین سجده و او از دست
از سجدهات قرآن و در مفتوحات این را سجده عبادت گفته که امرای بدلت و مسکنت
مفتون است بوی جن سالکان طریق عبادت و عیون بنسبت منزل ستر این سجده نرسند
سوره القدر **بسم الله الرحمن الرحیم** القدر کفار فبشر ان یستعالم علیه
الله علیه و سلم معجزه طلبیدن و انحضرت ماه را برای ایشان بدویم کرد چو کوه
سر از در میان هر دو قلعه قدر برد و در معالم قبیای مذکورت و شوق قدر و بار
واقع شد بلکه و این سوره فرود آمد که **اقْرَبَتْ السَّمْعُ زَبَدًا قِیَامَتِ وَ انْشَرَّتِ النَّفْسُ**
و شکافته شده و از علما انتقرب قیامت انشفاق قرنت و برین وجه در کتب سابقه
مذکور بوده و امام زاهد غفر آورده کتب اوج حاصل جویدی بحضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم رسیدند و اوج حاصل گفت ای محمد آیه بمن نمایی و الا سرتی بشیر و مبایم
انحضرت فرمود که چه میخواهی اوج حاصل بولست بگفت که چه چیز خواهد که وقوع آن
منتظر باشد بودی گفت و ساحرت او را بگویی که ماه را بشکافد که عمر در زمین
محقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست اوج حاصل گفت ای محمد ماه را برای ایشان
انحضرت انکث سبایه بر آورد و اشارت فرمود ماه را بشکافد فی الحال بدویم شد
بگنید برجای خود قرار گرفت و یکدیگر می رفت باز گفت بگویی تا ملتئم شود اشارت کرد
هر دو نیم هر دو پیوستند **شوق** گشت ماه چهارده بر لوح سیزده جبرخ
حون خامه دیرین تیغ بنان او . ای برده زافای بوجه حسن سبق
فروغ قرنتی عجز جینی تو کشته شوق . پیروی ایمان آورد و اوج حاصل گفت او چشم
از این سبک است و قرنتی عشق بمانده از جاعت مساوی آن که از اهل افاق پسند
سوال کنم تا ایشان دیدن آید یا چون از آید و در فقه پسند همه جواب دادند که در
فلاهی شب ماه را دو نیمه دیدم با وجود این نکرید و گفت جادوی او بغایت قوی است
بخانه حقیق سبحانه فرمود **وَالَّذِیْنَ قَالُوا کُلَّمَا یَسْتَدْعِیْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ یَسْتَعْجِلُ وَ هُمْ یَسْتَعْجِلُ** نشانده از آثار قدر
ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق دعاه او باشد **عَرَضُوا** اعراض کنند از ایمان بدان
یاروی بگردانند تا اهل درمان و **یَقُولُوا** و گویند **سَمِعْنَا** این جادو بیست و دویم
از زمین تا آسمان **وَلَا یَسْمَعُونَ** و نمی شنوایند و **وَلَا یَعْقِلُونَ** و نمی فهمایند

اهل ایمان و راه خود را باینجه شیطان در نظر ایشان او بسته باشد از جلا ج غایب
 و کل امر و هر کاری که مقدر شد **مستقر** واقع است یعنی آنچه از تفاوت کافران و سعادت
 مومنان مقدر شد بدیشان خواهد رسید **لقد جاء** حرف بدیهی که آمد باهل امکه
 در قرآن **من الانبیاء** خبر و پیشینان یا از بیان امور اخروی **بنافیه** و آنچه در آن
 باز داشتند بود از مناجیه و منع از تفرّد و سرکش **حکمه** با لغت آن حکمت تمامست رسید
 بر حد کمال **لقد نرس** دفع نکند ایشان و سود نسازد بر کندگان یعنی بفهر و واعظ
 قرآنی اگر آیند بدیشان کی براند بگری **فتقر** عسر پس روی بگردان از ایشان تا وقت پس
 بقال و منظر ایشان جزاء ایشان **و یذبح الذی** در آن روزی که بخاند خوانند یعنی اسرافیل
 ایشان را **یذبح** بجزی صعب و فرشت که احوال قیامت **خشا** ایضا **یذبح** امر بفته
 چشمه ایشان از بول **خیر** چون بیرون آیند **من الاعداء** از فریب **کاهه** و بپایان
جرا منتشر **یلع** بر کند انداخته در میان و بر اندک بهر بر می آیند و از هر طرف حیران
 و سرگردان میروند **مقطعین** شتاب کنندگان **الی الذی** بسوی خوانند یعنی بدین طرف
 که او را وی آید می شتابند **یعنی** **الکفر** و میگویند تا گردان **یذبح** و **عمر** این روز
 دشواریست بر آن **یذبح** تکیب کردند پیش از قوم **وقم** نوح کروی نوح بعث و قیامت
رافک و **نوح** پس بدو غدا شد بنده **نوح** را **قال** **انجوت** و گفتند و دیوانه است
و انحر و باز داشته شدند از دعوت خلق یعنی هرگاه ایشان با حق حیل خواندی او را اینکار کردی
 و تهدید نمودندی و سنگ روی نزدیدی تا بهوش شدی و از دعوت با ناندی **فدعما** پس
 بخاند نوح **و یذبح** آنی بکار خود **فانقض** پس و انتقام کش از ایشان برای من
 از ایشان **ففتحا** پس کشادیم برای عذاب ایشان **ایوب** **السما** در هله آسمان از طرف
 بخت و **منه** **منه** باید و زبان که چهل شبانه روز از آسمان میبخت برد و ام و درین
 مدت منقطع نکشت و **فجر** **والاخر** کشادیم در زمین **عیونا** چشمها تا از وی بین آنها
 بر آمد **فالتی** **لما** پس حلقه شدن دلب آسمان باب زمین **علی** **امر** **قد** **یک** کاری که قضا
 شده بود بدیشان یعنی هلاکت بطوفان **و یجمل** و بر داشتیم نوح را عمام با هر که بدو ایمان
 داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را **علی** **ذان** **البحر** بر کشتی که خداوند او را و بدین
 انجمن پناه داد **و دس** و خداوند و منجی و مسارها که کشته را بدین بند کنند

پادشاه مغول پسر خرد و خوش ششم
و قتل و ستم و کشتن و بیا انسان
و انبیا

تجرب می رفت آن کشته با عینت آنکه حادثات با جزای پادشاه **کافران** را با کشته که در وید
بودند بدو و یا اسبابی که در وید بر نعمت وجود او یعنی نوح عم و **لقدر** و **کافران** که ما
بگذریم این قصه را **ایه** نشانده در میان مردمان با کشته نوح و در هر یک از فردی از جنین
علاجی و عیبی و در قصص است که او را بر این امت آن کشته را دیدند **فصل** از **کافران** پس هر چند
کینه است که آن را عیب و تیک **کافران** پس چگونه بود **عذاب** عقیبت من در دین
که همه را بطرفان مبتلا کردم و **نعمت** و **بیم** کردن من قوم را به تبلیغ نوح عم و **لقدر** و **کافران**
که مان آسان گردانیدم قرآن **اللهم** را یاد کردن احوال ام گذشته **فصل** از **کافران** پس
هر چه عظمه شریف است که بدان بند کبر **کافران** که کذب کردند و عداوت کردند
فکیف **کافران** پس چگونه بود **عذاب** کردن من ایشان را بیاد صی و **نعمت** و **بیم**
مر ایشان از وعید قیامت بپایان ایشان **انما** **کافران** که کما فرستادم **عذاب** ایشان
بجای بادی سردی سخت با و آن کافران **فصل** از **کافران** پس در روز **نعمت** و **بیم** استقامت
شامت او و آن روز همان شبیه آخری بود از آن **نعمت** و **بیم** که آن پادشاه را
کافران که با ایشان **نعمت** و **بیم** درخت خراش **نعمت** و **بیم** که شد از پنج و بر زمین
نماده این خود عذاب دین بود **فکیف** **کافران** پس چگونه باشد عذاب من ایشان را
و آخرت **نعمت** و **بیم** که ایشان را بدین **نعمت** و **بیم** کرده ام و **لقدر** و **کافران** بدین **نعمت** و **بیم** که آسان
ساختم قرآن که زبان عرب فرستادم **اللهم** برای بند کردن **فصل** از **کافران** پس
بند کردن است **کافران** که کذب کردند و عداوت کردند و **نعمت** و **بیم** کردن
و بند دادن بپایان ایشان **فصل** از **کافران** پس گفتند **نعمت** و **بیم** آیا ادی از جنین
ما **فصل** از **کافران** که جمع تن و چشم ندارد **نعمت** و **بیم** که روی کیم و او را هیچ فضیلت نیست
ما **فصل** از **کافران** که ما آنست که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
و در چون **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
یعنی از قوم عداوت و از نول و حی اختصاص داده اند **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
نعمت و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
فرمود که **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
روز قیامت معلوم کنند که **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما

کردند صالح را هم و **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
ما پس و آن در مناقبه بود **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
ایشان چه بود و صالح را **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
میکنند **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
مانند آب جاف **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناله **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
شده است و صاحب او را **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
پس بخوانند و **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
پس بگرفت او و شیر خود را و بر راه ناله در کین **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
حرکت عرق ناله و وزن بود **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
این عمر خود و صدق من **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
خود را نامزد قدان **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
و بر هر دوخت قدان **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
در آمد او را قطع قطع کردند و میان قوم منقسم ساختند و بجهت او بود و من
آمد و من سده بان کرد و از آنجا با آسمان رفت و کینه او نیز گشته شد و بعد از
روزی عذاب بود نازل گشت **فکیف** **کافران** پس چگونه بود **عذاب** من ایشان را
نمود **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
نعمت و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
از **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
ساخته قرآن **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
کنند هست من **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
کردن و بند دادن و **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
نعمت و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما
او را **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما **نعمت** و **بیم** که ما

نعمت من چندتا با نایاب از نزدیکان که بچنین که انعام کردم بر لوط و بنات او بجز
 پاداش میدهم نعمت و رحمت من **شکر** که بسیار از نعمت داد که او سال و سال از کتاب
 و بعد از ایمان آورد **لَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ** و بعد سستی که تو صایده بود لوط و فرزند خود را **بِطُفَّتْ** از گرفت
 ما بعد از ب و هلاک **قَتَلُوا** و پس شکر آوردند **بِالنَّبِيِّ** آن بیم کردن و ستین و اغان زمان
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ که طلبیدند لوط را **فَصَبَّحُوا** زه مانان و بی که ملائکه بودند
 گفتند ایشان را ما تسلیم کن و لوط علی بنی ناعوم از آن ابا میکرد و ایشان از این میداد
 ایشان در خانه شکسته در آمدند **فَطُفَّتْ** پس جو کردیم **أَعْيُنُهُمْ** چشمهای ایشان
 و یاروی ایشان هوا کردیم و در خبر بست که چون پاداش بر خود رخ پناه ایشان مالید
 هم کو شدند و کفیر ایشان از آن ملائکه که **فَذَرُوا** پس بچشد **عَذَابِي** عقوبت را
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ که تو صایده بود لوط و فرزند خود را **بِطُفَّتْ** از گرفت
 بکره در اول روزی بجهت بوقت جمع آمد ایشان **عَذَابِي** عقوبت را **فَذَرُوا** پس بچشد
 دایم بود و باز نکشت تا ایشان هلاک کردند و کفیر ایشان **فَذَرُوا** پس بچشد
 عقوبت را **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ** که تو صایده بود لوط و فرزند خود را **بِطُفَّتْ** از گرفت
يَسِّرْنَا لِلْأَعْيُنِ و هر آینه سهل و آسان کرد انبیا قرآن رحمتی عربی زبانان **لَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ**
 کردن معانی آن و در انشق اخبار گفتگان **فَصَلِّ** پس بچشد **عَذَابِي** عقوبت را
 عبرت کبر **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُوطًا مَّا يَسْتَعِذُّكَ** که تو صایده بود لوط و فرزند خود را **بِطُفَّتْ** از گرفت
 یعنی موی و هارون علی بنی ناعوم با آنها که موسی عم فطیانان بدان بیم کرد و آن
 ایت بود **كَلَّا لَوْ كُنَّا كَاذِبِينَ** کردند با آنها که **كَلَّا لَوْ كُنَّا كَاذِبِينَ** کردند با آنها که
 پس کفیر ایشان را بعد از غرق **أَخَذَ عِزْرُكَ** که تو غایب که مغلوب نکرد در گرفت
 توانا بر هلاک شرکان **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَاءَ إِسْرَافِيلُ** که تو غایب که مغلوب نکرد در گرفت
مِنْ أُولَئِكَ از این که و مکران که بر شمرده شد یعنی ایمان از آنان بقوت و عذرت
 و سطوت است و بیش تر نیستند و آنان از عذاب فرار سید ایمان از این فرار
أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما است ای شرکان **بَرَاءَةٌ فِي الدِّينِ** برای در کبابهای ماوی یعنی
 برای نوشته شده بر نام شما که شمار عذاب خواهد بود **أَمْ يَتْلُونَ** یا میگویند
 کفار عرب که ما هیچ منتظر کردیم جمع شده ایم یاری دهند بیکدیگر و منع کنند

بلا آن بگذریم **فَصَلِّ** پس بچشد **عَذَابِي** عقوبت را
 و بر کرد انبیا شد بستماء ایشان از حرب یعنی هر یک گشتند که از اندان معرکه
 قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلایل
 نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رخ میفراید چون این آیت فرود آید حق
 رسول صلی الله علیه و آله فرود که این را نمیدانم که جیت ناکاه در روز بدر دیدم که آن جیتی
 زده میپوشید و میگوید بستماء الجمع دانستم که عین این چه بوده و بهرین قتل طسوی
 ایشان پسندیدند نیست **بِالسَّاعَةِ** بلکه روز قیامت **وَعَذَابِي** عذاب کی ایشان
 است **وَالسَّاعَةُ** و عذاب قیامت **أَدْنَى** سفت تر و باول تر و **أَسْرَعَ** تلخ تر و نفوس
 از عذاب دیگران **الْجَمْعُ** بدستی که مشرکان **فِي ضَلَالٍ** در گمراهی اند از راه حق
 در دین **وَسِعَ** و در غما و مشقت با آنست سوزان در حرب **يَوْمَ تَكُونُ** روزی که کشته
 شوند **فِي النَّارِ** در آتش دوزخ **عَلَى** و جو **وَجُوهُهُمْ** روی و چهره ایشان از آتش
 ایشان میکشند و بدوزخ یعنی حرارت آتش الم **أَنَّا أَكَلْنَا** شی **فَلَقَدْ** بدستی که ما
 چیزها را آفریدیم **بِقَدَرٍ** با اندازه مقدور مرتب و مقتضی حکمت با هر چه
 آفریدیم **بِقَدَرٍ** با اندازه مقدور مرتب و مقتضی حکمت با هر چه
 لا جرم از صفت تغییر و سمت تبدل دوست قضی الله امن و جو القلم
 سیر خط لوح از این دار خوش کن هر چه قلم رفت قلم در نشاند **وَأَمَّا** آن
 بودن ما من چیزها را که گویند آن خواهیم **أَلَمْ نَجْعَلْ** که کلمه واحد که آن کس
 بایست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل **بِأَلْوَنٍ** چون نکرست چشم در عت
 و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیایم **وَلَقَدْ** **أَهْلَكْنَا** و بیک
 که ما هلاک کردیم **أَشْيَاءَكُمْ** اشیاء و امثال شمار از کافران در زمانه اول
 چنانچه درین سور شنیدند **فَصَلِّ** پس بچشد **عَذَابِي** عقوبت را
 حال ایشان عبرت بردارد **وَكُلُّ شَيْءٍ** و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته
فِي الدِّينِ مکنون است در لوح محفوظ زیر کبابها را گویند و لوح را **بِأَلْوَنٍ** که بکفت اعتبار
 آنکه اصل همه کتابها است یا خود همه افعال ایشان نوشته است در **أَصْفَاءِ** ایشان
 که بدست حفظه است **وَكُلُّ شَيْءٍ** و خود می و بندگی از افعال و افعال

و آنکه از این کلام
 در روز قیامت
 هر کس که
 در این کلام
 در روز قیامت
 هر کس که

که از اولین و آخرین صادر شد و خواهد شد **سخت** نوشته شد است و بران پادشاه خواهد یافت **آن** **المتقین** بدست می کرد و همکاران و ترسکاران **در بستانها** اندرون قیامت و **در بستانها** و چشمها بپوشانده و مشغول نماز و بعضی غمخیز و شوق و کساد گشت یعنی اهل نوحی از هفتها باشند و در رحمت و ضیاع کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند **در مقبره** در مکان بستند که در روزه لغو باشد و غم از امام جعفر صادق رضی عنیه نقل است که خوب بجهان ان مکان با صدق و صفا که بر نشینند در وی بکر اهل صدق سلیم و فرموده که ان مکان است که حق جافه راست گرداند و ان وعده که با اولیا کرده و در میان در ان مقام باشند **عنه** نزدیک **مقتدر** توانایی جز صاحب بحر الحقایق و قدس منزه که مقدر صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیه محقق شود در کشف الاسرار و در حکم عندیه تمیز و تخصیص از پی اهل قرب فرادان سرایان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ماصولات الله و سلامه علیه امروز درین سران خصوص در ان بوده که ایت عند زنی چون رتبه که فرادان خاص بدان نازد و زیاده ادنا و بی بود و بر از رتبه اعلای فرادای او که نشان تواند داد **و**
ای محرم سر لایزال . مراتب جلال ذی الجلالی . مهسان ایت عند رتبه صاحب دل ایام . از قرب حضرت الهی . هسقی مشابه که خواج . قرنی که عیان تر شد در حوصله خرد بخت . کم کشته بود عبارتی که ملکه زسلان است **سورة الرحمن و هی مكية** **بسم الله الرحمن الرحیم**
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافران از ان سرچین خبر داد گفتند از حسن دانی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان محمد را صدمی آموزند این سوره آمد که **الرحمن** خداوند بسیار بخشش رحمت او همه چیز را فرا رسیده **عکرم القرآن** پیاموخته است قرآن از حجب خود را نه چسب و بسیار بخت آسان گردانده و روای اموی و دیگران را آموزانید **خلق** **الانسان** بسیار از خدا بی خبر آدمیان **عکمه** **النبی** پیاموخت ایشان را روشن

کردن از انصاف بنظر و کتابه یا خلق کرد آدم را علم و علم آسمان و آموخت ای و آورد محمد را صلی الله علیه و سلم و پیاموختانید و بر ابان آنچه بود و هست و چنانچه مضمون فعلت علم الاولین و الاخرین از پیغمبر خبر میدهد **سورة** **الف** و ماه میروند **بجانب** حساب معلوم یعنی بر آنچه که حق تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در پنج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشوند **و** و کیا که بر وی و آن ساق باشد یعنی بر وی از میان منسبط شود چون بعضی از **عنون الشجر** و کیا که در ان ساق باشد و بران قائم بود یعنی درخت **سورة** **فرکان** برین درخت از بطبع و طوع چون فرکان بر در ای ساجدان از اهل کعبه با سجد ایشان بسایه ایشان است و گفته اند که بر سجد ایشان و قزو نیست چنانچه بر سجستان حاکم قال الله تعالی و لکن لا یفقهون تسبیحهم **و السماء** و بر داشت رحمن اسمان بالا و ازین میان نصیصا له راه **و وضع الذین** و بیافزید امتز که از ترا و با الهام داد خلق را بکفایت اخذ آن **لا تقفوا** برای آنکه از حد نگذرد **و الذین** در تران و بوقت داد و ستد یعنی از حد تجاوز نکند و بر اسبقی عالمه **و اقموا الزکوة** و بسیار اندر بخیندن **و بالتسبیح** بعد از زبان تران و راست دایره **و لا تحسروا الذین** کم کنید میزان این که میمایند این همه تا یک اصل تران و در حمة آنت که وقت وضع میزان قیامت شرمند نشوند **و** هر چه حجة که از کذا نکیل و تداروی . هست یکایک همه بر جای نوب . و نیز بر حمله تیارند با تو نمایند نمایند . کم دیه و پیش ستانیت **و لا یرضع** زمین بکستر دیانها در سطح **ابو لیل** نام برای آدمیان تبار و قرار گیرند **فیها** در **الحاکمة** انواع میوه است و **الخل** و خرمایان **و الاک** خداوندان غلافی و عیبه خرمایه خرمایا دام که منش نشد در غلاف باشد و تخصیص خرمایان فواکه در حمة تفصیل است و مشابهه که با انسان دارد چنانچه در حای **الانصاف** شد **و لغت** و در زمین دانده است **و العصف** خداوند بر کشتن مراد از دانده آنچه نیست که از ان قوت میسازند چون گندم و جو و خرمای و عصف که هیت که دانده از ویلا میشود **و لیحاکم** و در زمین بر یکا است یعنی بر غم که بوی

میکنند مراد آنست که در زمین شمار آنها را دادم بعضی خوردی و برخی بوی کردی
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور است
تَكْذِبُونَ تکذیب میکنید و انکار مینمایند که از نیست سو و یکبار پس سوره این کلمات
تکرار یافته بحکم آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمت این الفاظ
ابرار فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع
غفلت است و اگر بخت و تدبیر نعمت و در هیچ جا که از جوار رحمت حق گرفته که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بخواند اجل از آن فرمود که اگر بخت که شمارا
خاموشی بزم هر ایند حق نیکو زندان شمار در جواب و من هیچ بار نخواهم فبای
الْأَنْبِيَاءُ تکرار آنکه ایشان گفتند و لا تنفون من نعم ربنا انکذب فلک الجور بعضی
ماهی جبر از نعمتهای قوی بود و در کتب ما تکذیب نمیکند پس از استثناء و ستایش خلق
لَا تَسُبُّوا فِی الدِّينِ آید آدم را که بداند از استعجاب **صَلُّوا** از کل خشک **كَافِرًا** مانند سفال بخته
که دست بویی فانی او از یک **وَحَوْلَ الْكَلْبِ** و بیا فاید جان را که بداند حق است **سُبْحَانَ** از زبان
صلوات و در **سُبْحَانَ** از آتش و کینه ارج از آتش آنست که زبان سرخ و زرد و سبز
بیکدیگر آمیخته کرد و بعد از بلندی و تیزی آتش در باب تمام سفره فو و حفات
مذکور است که اگر انبیا مستخرج بود که از اسماء مشتمل گویند بر جان مخلوق است
از د و عنصی آنرا و آدم آفرید شده از د و عنصی خاک و آب چون آب و خاک بهم
ممتزج شوند از طبعی کی بند و چون هوا و آتش مختلط گردند از اراج خوانند
و چون آنجه تناسل در پیشرفته است در هم تناسل در پافاء و است در هر امر این
و میان آفرینش جان و آدم مدتی شصت هزار سال بوده **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام
نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شمارا از کل و اراج آفرید و دولت حیوان
از انبی فرمود **تَكْذِبُونَ** انکار میکنید **بِالْمُشْرِقِينَ** آفریدگار و مشرق است بوی مشرق
تا بسایه و اقباب را و بوی مشرق زمستانی **وَبِالْمُغْرِبِينَ** و افریدگار و مغرب
صیف و شتوی مشرب و در اختلاف مشرق و مغرب انواع فایده است از اختلاف
فصول و حدود و بنا بر فصل اتقوا را در بلکه مشرق و اقباب موجب طلب معیشت
است و غروبش سبب آسایش و راحت **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام از این نعمتهای پروردگار

شمار **تَكْذِبُونَ** انکار میکنید و منکران میشوید **مَرْجِ الْغُورِ** را دارد و در باران میبارد
و شرب و بوی شوق **وَبِالْأَنْبِيَاءِ** بیکدیگر و سنده و کتب و فراس و دوست که در
بیکدیگر ملامت میشوند **بِالْمُغْرِبِينَ** میان هر دو در باران **مَرْجِ** مانع و حاجتی و پرت
از قدرت خدایا از زمین با آن جزای که بسبب آن **بِالْمُغْرِبِينَ** افزونی نمیشوند
پس بیکدیگر بغیر با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود با آن حدی که مقرر شد
بنا و زنی نمایند تا آنچه میان ایشانست عرف نکرد و اگر چه بر دگر می غلبه کند
لغیر طرف رود و منافع بسیار است و بعضی متفرعست **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام از این
نعم آفریدگار شما که مشتمل است بر مصالح کلیه **تَكْذِبُونَ** انکار میکنید **مَرْجِ** پرورد
گار **بِالْمُغْرِبِينَ** در دو در باران **مَرْجِ** و اید کلان **وَبِالْمُغْرِبِينَ** و سردار
رین و این جوهرهاست که بدانی آفرینش و از خورد و فروخت آن فایده یابید
نعم ظاهرست **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس شما بکدام از نعمتهای پروردگار خود **تَكْذِبُونَ**
تکذیب مینمایند و گفته اند مراد بر آسمان و برخی زمین است که هر سالی متغای میشوند
و آب جاز نیست که منع میکند در باران آسمان را از تزلزل و در باران زمین را از صعود
و از در باران فلک قطرات بر در باران زمین نخته بداند صدف در مجاید و از آن لای
منعقل میکرد اما قشیری رح فرمود که بحرین خوف و رجاست با قیصرین سطح
یا انس و هیبت و برنج قدیست ای عکس و لولو احوال صافیه و مرجان لطایف و اقیه
صاحب کشف الامرار شرح میکند که بحر خوف و رجاء عامه مسلمانان و از آن کوهر
نهد و درج پروردگار آید و بحر قبض و بسط خاص مومنان را و از آن جوهر نفس
و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را و از آن کوهر فنا روی نماید
تا صاحبش در منزل بقایا ساید **سُورَةُ** زعفرین بحر فنا کوهر بقایا
و کمر غوطه خوری این که با یونان **وَبِالْمُغْرِبِينَ** و مرخلاف است و اندک کشتهای
نور و نیک و حقیقت شین خواند یعنی نور بفت آورده **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام
مانند که هم در بلندی و بزرگی و افریدگار کشتی و روان کردن آن در دریاچه
انتفاع بندگانت از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت بی محاله
و این نعمتهای عظیمست **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ** پس بکدام از این نعمتهای آفریدگار

خویش **تکذیب** منکر میشود **کل من عیبا هر کس** که بر زمین است از روی **البحر**
فان حال آنکه بعضی سر انجام فانی شوند و باقی اند **و جده** از آن بدو
تو **و لعل** که از آن وند بر دکی و عظمت و خد و نکر ای ساختن بفضل
عام و کرم ناهر که مستحق آن باشد **فای الله** پس یکدام از فقهاء آفریکان
که شمار بخیر داد از فناء شما تا آمده شوید و کاتبان بدین از آن گاه که از بقای
خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد نمایند **تکذیب** می کنید
یسأله میخوانند و بلا یغی میطلبند از وی **من الله** در آسمانها
و زمینهاست حاجتها و در آنچه بدو محتاج اند در ذات و صفات خود
کل یوم هر وقت **و فای** او در ساختن و پرداختن کار بست داعی را دعاء
اجابت کند و سایل را عطا دهد و در ماندن حاجات بخشد و غلین را شاد
گرداند و بسیار از صوم سازد و قوی را بر توبه دارد و کرم را بیامرزد
فای الله پس یکدام از فقهاء پروردگار خود از قول توبه و اجابت
دعا و امر زکنا **تکذیب** انکار میکنند این عیبت که هر روز که اسیر
روزگارند یک خدای دور و دست یکر و زنده دینوشان او درین روز است
و نهی و عطا و منع و خلق و زرق و اجا و اعزاز و اذلال و یمر و زنده آخرت
آن روز حسابست و عتاب و جزا و سوال و معافیه و مشایات و نزد محققان یوم
یعنی آنست که هر لحافین آورده که مراد تجلی حقست در هر آن بحسب متجلی له و مناسبت
و تجلیات و انماست نیست **کل یوم** یوم فی شان چه نشانت و چه شان **یوم**
کمال تواند بود با بان **جلو** حسن تر اغایت و باقی نیست هر زمان جلوه دیگر شود از پرده
سفر زود باشد که محاسب کنیم شمار افرایع ایجا یعنی قصد محاسبه و مجازات
نه فرایع که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تمسیدست و و عبد چنانچه که مثلا
کیه و امبکی باشد تا بر تو بر دازم و حال آنکه گویند هیچ کار نمیکند مراد نمی بیند است
ایچانین از روی و عبد میگوید قصد حساب شما را هر که **ایمان** ای
دو کرم و زور که یعنی انور و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود از انقل گوید
رائی **تاریک** فیکم القلوب و گفته نقل کران با ست چرت و انر تکلیف کران با

با بسیار گناه در اند **فای الله** پس یکدام از فقهاء پروردگار شما که مدیدست
بحساب نا از اعمال بد منجر شوید و تیر بف خطاب تا کرم بی حد آمدن را بشید
تکذیب می کنید یا **من الله** که برای کرم و بران و آسمان **استغفر** اگر فانی
آن **تکذیب** که پروک روید **فای الله** از گناه آسمان و زمین و کرم
از قضاء من با آن توبه مرک **فای الله** پس پروک روید و فرار غایت **تکذیب**
پروک نمیتوانید شد **السلطان** مکر بهر و تسلط و علیه و شمار این وقت نیست
بلکه هر چاروند مرک ملان شمس است و از وقوع آن چاروند بدو گفته اند و فای
ملاکه کرد که اهل عشره سفکشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه
محشر است اگر توانید که پروک روید بروید اما نمیتوانید رفت مگر بخت و بهمان و همان
نه اینست و نه آن **فای الله** پس یکدام نعمت از فقهاء آفریکان شما که اخبار کرد
که شما عاجزید در ردی و فروماند در آخرت تا دانید که هر روز و هر جزا و یار و مددگار
نست و روی توبه بدگاه او **تکذیب** محو میسوزند **تکذیب** فوسق شود
علیکم بر هر که عاچه و مشر که باشد شما شواظ زبانه خالص **تکذیب** از انش و نحاس
و دود سیاه یعنی بکوبت زبانه آتش غرسند و یک کرمت دود و کوبند نحاس روی
که آخته است که بر سر هاء ایشان فرو و **تکذیب** پس نصرت نتواند کرد مگر
را و منع نتواند کرد عذاب لا از **فای الله** پس یکدام از فقهاء پروردگار خود
که بیم کرد شمار ایشواظ و بخارن با از بسبب ان تا فرای و بر شری اشتغال نماید
تکذیب می نمایند **فای الله** پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملائکه **تکذیب**
پس کرد **و رده** سرخ یعنی برنگ کل **تکذیب** مانند ایم احمد یا مانند و غنیت که هر
ساعت بلونی دیگر نمایند **فای الله** پس یکدام از نعم آفریکان خویش که خبر کرد
شمار از انشفا و آسمان و قلوب آن تا ان شدت آن احوال بوی پناه جوید **تکذیب** نکذیب
میکنند **فای الله** پس آن دوف **تکذیب** نشود **تکذیب** از گناه او **تکذیب** ای
و نه بری یعنی از ایشان سوال استعمال نکند که جا کرد بد بلکه سوال فریج باشد که چو
کرد بد یا کنه کار و انی ابعلا مت بشناسند حاجت سوال نباشد با وقت خروج از قیود
از ایشان نه برسد و آنچه حیوان فرموده که **تکذیب** ایچانین در موق حساب خوانند

میکند و باور نمیدارد که **کافران** که با کمال قدرت و قوت و قیامت
صاف و صوابند با کمال **تکذیب** و کفر و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
بدین صفا و پاکیزگی برای شما افزاید **تکذیب** میکند و باور نمیدارد که
جزاء الاحسان یا اجزاء نیکو بکردن در عمل باشد **الا احسان** که نیکو بکردن در عمل
یا جزاء هر که کوبد لا اله الا الله و عمل کند با او سر محمد رسول الله نیست مگر به
و حاصل آیت آنست که جزاء نیکو بکردن است بر جزاء همدست طاعت را در جات و مکافات
کنند شکر را بزیاده و تقوی را به صبر و قوی را به قبول و دعا را با جابت و
را به عطا و استغفار و با یغفر و خوف در بخت و با امن آخرت و خدمت را به نعمت
و در هر حقایق فرموده که نیست جزاء فنا فی الله الا ببقاء الله
هر که در راه محبت شرفا یافت از محض اذیتها هر که شمشیر شو قفس برید
میوه ذوق از درخت وصل و چون **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
میفایند **و چون در دنیا و آخرت** این دو بوسه که مذکور شد افروزد ترا ایشان
جنتان دو بوسه که دیگرست گفته اند دو بوسه که اول از دست برای سابقا
و این بوسه برای اصحاب البیضاء **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
خویش که این بختها نامزد بندگان میکنند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
دو بخت سبز از بسیاری سبزی بسیار زنده **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
برود کمال خود که چنین بوسه بسیار سبز عطا میکند و سبزی خوش و شاد چشم است
تکذیب و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا دو بخت **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
جوشیده باب بعضی هر چند از او بردارند دیگر بر جوشد **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
از نعمت و برود کمال شما کویا که چنین دو بخت بسیار آب شما میدهد **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
میکند **فیها ما فیها** درین دو بخت میوه بسیار بود و **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
و انجانانان تخصیص خرمای نار از میوه بجهت تفضلت زیرا که خرمای نار است
و غدا و انان میوه است و **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
شما که چنین میوه ها به بندگان از نانی میداد **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا

فیها **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا در هر چهار جهت **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
اینان بکس خلق را ندهد باشند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا پس یکدام از نعمت و برود کمال شما کویا
خویش که شما را حوران دهد که هر یک از دیگری نیکو **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
مقصود شود که اینان شده **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا که از در حق و کفایت اندر اعدا
و بعضی تخصیص کرده اند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا که از در حق و کفایت اندر اعدا
تکذیب و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا پس یکدام از نعمت و برود کمال شما کویا از واج طایفه بهشتیان
میدهد **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا منکر میگردید **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا است و ایشان **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
تکذیب و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا که بدیشان نامزد شده اند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا و نه جنتیان نیز دست بدیشان
و سائید اند بلکه همه یک **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا پس یکدام از نعمت و برود کمال شما کویا خداوند خویش که عطا
ایکان نامزد اهل ایمان میکند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا انکار میکند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا اصحاب البیضاء
نزدیکان باشند **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا و فرمود **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا و بساط طایفه
قیمت در غایت نیکو **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا پس یکدام از نعمت و برود کمال شما کویا برود کمال شما کویا که امانت
که مذکور شد **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا منکرست نام برود کمال شما کویا
حیث اطلاق اسم بر وی پس توان دانست که نزد ذات در جده مرید خواهد
بود و از نیست که هیچکس از عظمت ذات نشان نداده و نمیتواند داد
برای هر چه این اسم بر وی و جدا کرده که خداوندی که از صفات آنجهت ثبات
آن مستلزم کمال ذات به مثالش و ثابت و آنجهت سلیک مقتضی عزت
و کبریاست جناب مقدس از آن متن و معرست و اکثر محققان بر آنند که جلال
اشادت بصفات قهریه است و اگر ام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
تکذیب و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا جامع باشد جمیع صفات **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الطی
بیاد و الجلال و الاکرام مؤید این قولست **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
اذا وقعت الائمة یاد کن چون واقع شود یعنی حادث کرد قیامت **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا
در واقع شدن و آمدن او **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا دروغی یا برای وقوع آن هیچ دروغی
موجود نیست بلکه هر که از خبر میدهد صادق است و آن دو **تکذیب** و کلام از نعمت و برود کمال شما کویا

پس چرا بال نیکر داند روح را بتن و قتی که بخلق رسیده **فاما انک** پس اگر باشد متوجه
 من المیزان از نزدیک کرد ایندگان بدگاه ربانی یعنی از سلفان بود **فروخ** پس و
 راحت یان با آسانی بخلق از غیر ماضی و با فح و اینها در قهر بود یا در قیامت و **فراخ**
 و روزی بجا و دانی با وی خوشی بخت ملائکه یا بجان مشهور و اینها در بهشت باشند
و جنة نعم و دیگر او را دست بستان بر نعمت **اما انک** اما اگر باشد آن وفات کرد **و من**
 از اصحاب دست است **فلاک** لکن من سلامت ترا ای کسی که هستی **و انک** انک
 باین و این است که سلام بر تو ای محمد از اصحاب و پس که برادر تو ای نیکو مرد سلامت باد
 ترا از ایشان یعنی شاد شود که ایشان سالم اند از همه آفتها **اما انک** اما اگر باشد مرد
من المیزان از آن نیکو کنندگان مرده ای و رسول **الضالین** مگر ایان از جر و حق
فترک و پس میروند پیشکش در قبر از ای که مرده در درخ و درخ و درخ و درخ
و تقبل و در آورده و در قیامت در آن روز **انک** ای کسی که آنجه گفته شد
 در شان این سده و **فخر** هر اینه آن حق باین است یعنی راست و درست و بی
فیسع پس نسیم کوی **یا سیر** و نام برده که در یک خوشی یعنی نازیده کن اولاد که
 نام هسته فرجام او از آنجه لای عظمت و کبریا و او باشد نماز کند و نیکو برود که
 خود نوی است که کوی بجان ربی العظیم و در خبر آنکه که در آن روز از این آیه خریف
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوا فی **سورة الحزین**
سورة الحزین **سورة الحزین** نماز کند در شب که در میان **سورة الحزین**
سورة الحزین هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان و این است که نسیم
 گفت مرده را و بیا که یاد کرد آنجه در آسمان است از ملائکه و مومنان و بیا که یاد کرد
 در زمین است از حیوان و باد و نبات و غیر آن پس نسیم عام باشد فی کل ما خلق الله
 اما زبان بعضی نسیم گوید و ظلال بعضی نسیم بود که قال الله تعالی و ظلالهم
 بالغدو و الامال **و العزیز** و خدای تعالی غالب است در هر چه خواهد **الکبیر**
 دانا هر چه فراید **لک** **لک** و در است پادشاه آسمان و زمینها که موحلا
 و منصرف در ای **سورة الحزین** نزد میگرداند و **سورة الحزین** و میگرداند در درونی و **سورة الحزین**
 و او بر همه چیز از آسمان و اجا **سورة الحزین** و او است پیش از همه آتیا

و بدید آنکه آنها باین قدیم از نیست که اولیت او را بدایت نیست **و انک** و پس از فناء می
 موجود است یعنی باقی ابدیت که آخرت او را نهایت نیست **سورة** اول و آخرت ابدیت
 آخر او آخرت آنها بود و بود این چه بلند است و نیست . باشد و این نیز نباشد که
الظواهر اشکال و وجود او بکثرت دلایل **و انک** و این حقیقت ذات او از تعقل عاقل
 اقوال مفسران و مژگان و محققان در این است از صد و مفاد دنیا و نکرده و بشری
 نما و وسیله لاکلام در جواهر النصیر است ثبت یافته و ایجاد و قول اختصاص میبرد
 صاحب کشف الاسرار فرمود که زبان رحمت از روی اشارت میگوید و عبادیم مخلوق عالم
 در حق تو چهار طایفه اند اول کرمی که در اول حال ترا بکار آیند چون بدو وارد دریم
 جمیع که در آخر زندگانی دوست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زن که اشکال باقی باشند
 چون دوستان و یاران و حاجان چهارم خرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان کنیزان
 و بالعلین میگوید اعتماد و اعده برین مکن و کارسان خود ایشان را بپندار که اولاد تو
 از عدم وجود او مردم آخرت بماند گشت تو بمن خواهد بود ظاهر من صورت تو بمن
 و بجه بیان اسم باطن نیز من سرای حقیقی در دل تو و در عین نهادم **سورة**
 اول و آخر تو به یکست حدوث و قدم . ظاهر و باطن تو به یکست وجود و عدم . در
 الحقایق آورده که اول است در عین اخیریست و آخرت در عین اولیت و بر عین موالی ظاهر
 در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریست و شیخ ابوسعید خراسانی قدس سره میفرماید که خدا
 بجه شش خلق گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود منصفی نیست
 جمع اضداد الا از حیثیت واحد و اعتقاد واحد در آن واحد **سورة**
 اولی و هم در اول اخیری . باطنی و هم در آن دم ظاهر . تو محیط بر همه اند و غایت
 و زمره با یک مسیغینند **و تو بکل شیء** و او بر همه چیزها **عزیز** و اناست اول و آخر
 نزد علما و مساویست و ظاهر و باطن نیست و انشیکسان **و انک** و انک
 آسمان و زمین را بقدرت کماله **سورة الحزین** **سورة الحزین** در همه شش روز ملائکه مشابه
 کنند حدوث آنها را چیزی بر آن چیزی **سورة الحزین** **سورة الحزین** قصد کرد عباد **سورة الحزین**
 و اجزاء او را منعلقه بدو و بر وفق **سورة الحزین** **سورة الحزین** در میان **سورة الحزین**
 در زمین چون کسی که بکار آید و قطرات باران و کبریا و اوقات و **سورة الحزین** **سورة الحزین**

و انک

جماعت و سینه رحمت کند و سینه مغفرت حضرت رسالت منقبت است صلی الله علیه و سلم
بس حق سبحانه میفرماید که شتاب نماز منابت او کسب آمیزش است **وَمِنْ حَسَنَاتِهِ**
که برین در رفتن نیستی که بنای آن **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و اما در عرض آسمان و زمین است بطریقه
را صحت ایف و بقیه سائرند و بیکدیگر وصل کنند **وَأَعِدَّتْ** آماده کرده شده است بجهنم
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ برای کسانی که گردیده اند بخدا و بقرآن و بفرستادگان او **وَالَّذِينَ كَانُوا**
یعنی توفیق بران **فَضَّلَ اللَّهُ** فضل خدا بست و کرم او **وَيُؤْتِي مِمَّا يَشَاءُ** میدهد بجهنم توفیق خود
هر که استحقاق **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ** و خدای خداوند فضل است بر مؤمنان هم در دین
بنو فبق ایمان و هم در آخرت مغفرت و رضوان **وَمَا آتَاكُمْ مِنْهُ** و آنچه دهد و میدهد **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**
جمع است از نعم و انواع مصایب **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در زمین چون قطره و کما انو نقصان مال و ذریع
و جزای **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در نفسهای شما چون بهار به و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن
وَالَّذِينَ آمَنُوا کتاب مکران که نوشته شده است در لوح محفوظ **وَمِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْلُغَ أَكْبَارَهُمْ** از آن بیا فریم آن
محبت را با زمین را با نفسها **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بده سستی که بفت مقدرات بر لوح محفوظ با وجود
بسیار به آن **يَعْلَمُ اللَّهُ** سیرت خدا آسانست در ازل بر حکم فرمود اندو می یافت جمله
آنکه در نفوس قرار گیرد و مانند که احکام از به منفعت نمیکرد و میگوید که اینها بر شما نوشته
لِكَلَّا تُتَّقُوا تا شما اندو هم که نشوید و غم نخورید **وَمَا آتَاكُمْ مِنْهُ** آنچه خوان شد از شما مال و
و عاقبت و صحت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** شادمان نگردید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در شما از مال و متاع دین
اخبار است بجهنم بجهنم از ادب و دنیا اول و ثانی **وَالَّذِينَ آمَنُوا** سرور میشود که آنرا نه قرار بست
و نه این را **وَالَّذِينَ آمَنُوا** کرد دست دهد که ای شادی نکند و زلفت شود نیز به بجهنم
و از هر نفی علی کرم الله وجهه منقولست که هر کس بدین آیه کار کند هرگز نبیند فرایند هرگز
هر دو طرف را بجهنم نهد و یا نام باشد و چه تر با گفته اند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** مال از بنویسند و شهادت
و مرفوف شود مشوق بر ادا آن **وَالَّذِينَ آمَنُوا** پس بدست پسندید بکن یاد آنان تا دینیه و دین خود را ادا
وَالَّذِينَ آمَنُوا و خدای دوست نمیدارد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** هر متکبر بر آن کعبت دین بر بگری نطاول
کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** از دین و غی که کند بر آن کفاه و اوزان بر صفت ایشان میکند و میفرماید
وَالَّذِينَ آمَنُوا محال و خود متاثرند که با وجود دین و داری و جمع اسباب آن بخل کنند مال
خود را در راه خدای صفت نمایند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و با وجود بخل خود اس کنند در راه **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

وَالَّذِينَ آمَنُوا

به بخیل کردن در تریان آورده که بقول جمیع مراد این آیه بودند که بخل کردند بخیل
نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اما
پوشیدند و دیگر از این که همان آن فرمودند **وَمِنْ حَسَنَاتِهِ** و هر که روی بگرداند از اتفاق مال
یا از ایمان تحمل صلوات الله و سلامه علیه **وَالَّذِينَ آمَنُوا** پس بدین که در آیه **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
یعنی بنیان از و از اتفاق او **وَالَّذِينَ آمَنُوا** ستود در ذات و صفات که اعراف و قوی اعدا و دین
او را ضعیف و نکند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بدین که فرستادیم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** فرستادگان خود بدین ملائکه
لا بد بفرستادن **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بجهنم و روشن که بفرستادند با شرفها و افضله **وَالَّذِينَ آمَنُوا** فرستادیم
فرستادیم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** با ایشان که بر سر آمد که متضمن مصالح دینیه و دینی باشد
و منزل کرد اندیم با ایشان **وَالَّذِينَ آمَنُوا** تا قیام شوند مردان **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بعد از
یعنی تا تسویه حق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و ائصال میزان در میان
فوج علی بنیفا و عم بوده و گفته اند مراد ائصال اسباب اوست و امر به ساختن آن **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
وَالَّذِينَ آمَنُوا و فرستادیم آهن را با آدم عم ماوردی فرمود که آدم عم چون الی هشت
بدین مالدسه و صله آهن باوی همراه بود انبر و مک و سندان در ده و الم آورده
که خدای تعالی چهار چیز ببارکت آسمان بر زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن
وَالَّذِينَ آمَنُوا در آهن **وَالَّذِينَ آمَنُوا** کاردان سخت است بجهنم آتیه که در کار کار بکار آید از
سائرند خواه برای دفع دشمن چون سنان بنین و شمشیر و بیکان خنجر و امثال آن خواه
برای حفظ نفس چون زر و خود و جوش و جزای **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در آهن است
سود هار مردان را چون اموال و حرف آهن باز بسته است و هیچ حرف نیست
که آهن در دین خل نداد و دفع کله آنست که گفاران از دین شمشیر مسلمانان هر ساند
و اصل اسلام در آن است لا اله الا الله و این پس خسته آهن فرستاد تا اعداء دین
متنجر کردند و تراز و فرستاد تا معامله و ذریع بر هیچ راستی فیصل با بدو کتاب
منزل کرد اندیم تا حق انبیا اهل امتیاز شود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و تا به پسند خدای **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
وَالَّذِينَ آمَنُوا آنکه را که یاری دین او میکند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نصرت میدهد فرستادگان
او را با استعمال اصله در جهاد کفار را در دین نیست که یاری دهد بفرستادن **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
پوشید بجهنم و فتنه که یغیر که حاضری نباشد جمله منافقان در حق و بر زمین هم

لا يذره الله مكرم بقره بخداي بغير مشيت وقضاي وي علي الله بقره
 بهر غيب و فلي تكل الله بقره بايد که توکل کنند مومنان و هم خود با حق گزارند و از ناله
 گفتن بچود و منافع حسايه بپردازند که اگر از ايشان از مقدار ي و اخبار ايشان را
 اعتبار به نيست **هـ** در کبريا سخن خصم فتد کوي مگوي که اهل مجلس با ازان
 حسايه نيست **هـ** جميعه از اهل بدد من مجلس حضرت رسول صلي الله عليه وسلم
 آمدند و بعضو از اصحاب کبراکر حضرت پيغمبر فرود گرفته بودند بدين اسلام
 کرده در ميان مسجد بر پاي استاده اند و کيسه ايشان را جاي نداد حضرت پيغمبر صميم
 فرمود که قم يا فلان و فلان و يا فلان و ايشان برخواستند بجايها اهل بيته گذشتند
 منافقان بحال افتد درين بابا غار کنايت و شکايت کردند ايت الله **يا ايها الذين آمنوا**
 اي کسايه که گريد ايت الله **اذ اقبل لکم نفسوا** چون گفته شود شمارا که جاء فراخ کنيد
في الجالس در مجلسها چون جالس ذکر تلاوت و نماز **فاستمعوا** بسجاي کشاده کنيد مردم
يفتح الله تا کشاده کرد اند خداي **لکم** مر شمارا که جاء فراخ کنيد **الجالس** در مجلسها
 چون جالس ذکر تلاوت و نماز **فاستمعوا** بسجاء کشاده کنيد مردم **يفتح الله** تا کشاده
 کرد اند خداي **لکم** مر شمارا که جاء فراخ کنيد **فاستمعوا** بسجاء کشاده کنيد مردم
 منشرح کرد اند با ناله تضايف و تقاضا **واذا اقبل** و چون گفته شود **انشر** امر شمارا
 که برخيزيد و بر تدي **فاستمعوا** بسجاء کشاده کنيد مردم **يفتح الله** تا کشاده
 رسالت صميم نيستند و چون بک انريشان را بهي بيرون طلبيد ندي نخواستند
 که برخيزد اين آيه امل نازل شد و در تفسير او ردي مذکور است که چون گويند برخيزيد
 بنماز جمع بغير ندادند **هـ** همد بشتايد **بقره الله** تا بر در خداي لغايه در بابا
 در بشت **الذين آمنوا** تا آنکه گريد اند از شمارا **الذين آمنوا** تا آنکه گريد اند از شمارا
 که داده شده اند علم با ايمان **در رجاء** در جهاه بالا در جهات مومنان که به علمي
 باشد زيرا که مومن عالم افضل است از مومن به علم در کشف الاسرار و در فضل
 از اين مذکور هر چه گفته که او مرا به را در خواب ديدم گفت مرا خبر ده از عي که
 محبين احوال است تا بدان تقرب کنم گفت هيچ درجه بلند تر از درجه علما
 نديدم و ازان گذشته درجه اند و هناكان اين خواب سراق آيست

تا در کبريا
 در جهاه
 و در فضل
 هناكان

و علماء دين را در جهات بلند است هر درجه بدين و شرف و برکت انبياء و هم
 در عقيده بفضل و قدوس و رفعت با اصفيا از ان بن مسعود منقول است که مومن عالم را
 بود اند در جهاه بالا در جهاه غير عالم که ميان هر دو درجه مقدار ديدين اسب
 نيز و باشد شصت سال و در حديث ابي داود **هـ** مذکور است که فضل عالم بر عابد
 چون فضل قرست در شبي که بد باشد بر سابر کواکب **هـ** مصايح الايام بکل ربي
هـ العلماء ابناء الکرامه و نعم ما قال **هـ** رفعت آدمي بعلمه **هـ** هر که علمش برفعت
 قيمت هر کيسه بدارش است **هـ** سانا فزون بعلم قيمت خوش **والله بما نقولون** و خداي
 با آنچه شما ميکنيد **هـ** دانست درين سخن بيم و ايمد و وعد و وعيد هست **هـ**
 که مردمان بيان کرده ميردند حضرت پيغمبر صميم و ران بيايد بکفند و جيزه امان هر
 نوع ي رسيدند نام هر يک از رتبه رسيد که آن حضرت بزرگ از اين آيه نازل شد که **يا ايها**
الذين آمنوا اي گروه مومنان **ادنا جيتوا** چون خواهيد که ران گويد با رسول
فقد روي بس پيش رفتيد يعنى بدهيد **بين يدي** بخوي **لکم** پيش از اين گفتن خود صدقه
 صدقه بسخنان **لکم** اين صدقه دادن قبل از جوي بخوي **لکم** هر که در شمار شما نماند
 طاعت بفرمايد **واطعوا** و پا کن تر براي آنکه گدايان محو کرد **فان لکم** بخوي **لکم** پس اگر بنا
 جزيي که صدقه دهيد **وان الله** غفور **هـ** مومنان خداي است مگر که ران گدايان
 کند بغيره به صدقه ران گويند **هـ** مومنان است بندنه و تکليف مالا بطاق نمايد
 در خبرت که اين منع ده شبانه و نيز داشت و من تقوى على رخص بکيد نماز بود
 آنرا باده درم کرد و هر روز بکدرم صدقه داد ي و باي سول صميم ران گفتي جزيي
 بر سيد ي و بعد از ان در حکم منسخ شد اما مزا هدر فرمود که حکم نازل شد و حق
 علي رخص بکيدان کار نکرده و اين از جمله مناقب است و گويند اين حکم ساعت از دوف
 پيش بود و علي که مرا الله و همه در ان ساعت اين کار کرد پس آيه **اشفقتم** يا ايها
 و دشوار آمد شمارا **ان تقدر** **هـ** آنکه بپيشه بدهيد **بين يدي** بخوي **لکم** پيش از ان گفتن
 خود صدقه **فان لکم** تقدر **هـ** بس چون نکرديدان کار **لکم** تقدر **هـ** يا ايها
 بشما تو به بغيره در کذا نميدان شمارا **فاقيموا الصلوة** پس بپايد داريد نماز فريضه
واقيموا الزکوة و بدهيد زکوة واجبه **واقيموا الصلوة** الله و رسول تقوا ان رسيد خداي

سپاه فرستادند که ما با شما موافقم و در حرب که با خود میکنید معاونت تمام خواهیم
و اتفاق باشما تاحدیست که اگر او بی شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند
ما این در موافقت میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان **يَقُولُونَ**
مِثْلَ مَا يَقُولُ میگویند **لَا تَخْرُجْهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ** در این خود را که انچه الکفرند **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانکه نکر و بد اند
مِنْ اَصْلِ الْاِيْمَانِ از اصل ایمان فریفته که غم بخورید این **اِنْ جِئْتُمْ اِيَّاهُمْ** اگر بیرون کرده شود شما
از دیار خود **لَا تَخْرُجْهُمْ** هر آینه بیرون آیم ما **مَعَكُمْ** با شما اند و بی دوستی و مصاحبت
وَلَا تَرْطِبُوا و فرمان نبرید **فَتَكُونُوا** در این از آن شما **اَعْدَاءُ** که محبت یا محاسن از مسلمانان
را در خلاف شما طاعت نکنیم **اَبَدًا** همیشه **وَالَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ** و اگر کار از ایشان بریزد یعنی مسلمانان
باشما قال کنند **لَنْ تَنْصُرُوهُمْ** هر آینه ما یاری کنیم شما را **وَاللّٰهُ يَشْهَدُ** و خدا یاری کوی
میدهد که ایشان یعنی منافقان **لَا يَدْرِيْنَ** هر آینه دروغ گویند کان اند **اِنْ جِئْتُمْ اِيَّاهُمْ**
لَا تَخْرُجْهُمْ ایشان موافقت نمیکنند **وَالَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ** و اگر کار از ایشان بگذرد ایشان
لَا يَنْصُرُوهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را **وَالَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ** و اگر بی ضرری
دهند اصل اتفاق بود **لَا يَدْرِيْنَ** **اَلَا دَبَّ** هر آینه به پس از آنکه در اینجی خبر متدوند
ثُمَّ لَا يَخْتَصِرُونَ پس بعد از هر گز ایشان بی نصیبی یاری کرده نشوند یعنی چون اصل
ایشان منتهی شد از ایشان چگونه منصرف گردند **لَا تَنْصُرُوهُمْ** هر آینه شما که مومنانید
اَشَدُّ رَهْبَةً سخت تر بد از رحمة ترس **فِي صُدُورِهِمْ** در حلهاء ایشان **مِنْ اَللّٰهِ**
از خدای یعنی منافقان از شما پشت میگویند که آن خدای **ذَلِكُمْ** آن خوف و خشیت
از شما مریشان **لَا تَخْرُجْهُمْ** سبب آنست که ایشان **قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ** گروه اند که نمیدانند غفلت
خدا را جل سلطانند و اگر بایست که از او ترسند **لَا يَشَاءُ** کار از ایشان بگذرد شما
بِجَمْعٍ همه ایشان یعنی جمودان و منافقان **اَلَا يَفْقَهُوْنَ** **فَرَاخَصْنَاهُمْ** در دیار بمهلاء
استوار کرده بخند قویج و با **اَوْ اَمِنْ** **وَلَا يَدْرِيْنَ** یا از پس دیوارها بسک و تب
یعنی ایشان را قوت آنکه روی موی شما عادیة توانند که نیست و این از صفت
و بددی ایشان است بلکه **بِاسْفَهٍ** کار از ایشان **بَلَيَّهٌ** مباه یکدیگر چون
حرب میکنند **شَدِيدٌ** سخت اما هر جماع که با خدا و رسول حرب کند دل
و تن سالان کرد پس ایشان سبب نسی که خدا در دلهاء ایشان افکند

طاعت مقابل مواجبه و مقابلۀ نادرند **بِحَسْبِ جَمْعٍ** جمیعاً قیامند یاری بود و منافقان
مجمع و متفق در یاری و تدبیر **وَقُلْ لَهُمْ** و حال آنست که دلهاء ایشان برافکند
و پیشانیست فری که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده **ذَلِكُمْ** آن و منفرس
بد که ایشان **بِاسْفَهٍ** سبب آنست که ایشان **قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ** گروه اند که تفهیل
نمیکنند و در نمی یابند انچه بر آنکه صلاح ایشان در انست پس مثل بود **كَمَثَلِ الْاِنْسَانِ**
همین مثل آنانست که بر دند **قُلْ لَهُمْ** ایشان از ایشان **قَرِيبًا** نایز نزدیک **ذَا قُرْبٰى**
چشم بد **وَالَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ** عاقبت کار خود یعنی ضری و معصیت را مرا دین قتیاع
اند که ایشان را جلا کردند از هر دین یا اهل بدر که هر ضریع جلا کنند **وَلَهُمْ** و ایشان
با وجود خواری **عَذَابٌ اَلِيمٌ** عذای دردناک در این و مثل منافقان در نریب
دادن جودان و وعده نصرت کردن **كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ** همچو مثل شیطا نیست **اِذْ قَالَ**
چون گفت **لِلْاِنْسَانِ الْاَكْثَرُ** کافری را که بر کرد خود ثابت بایست که من یار و یار او نام **فَلَمَّا**
كَفَرَ پس چون بر آن ثابت و رزید و حال شرک در زمین دل استقام یافت **اَلَمْ يَلَمْ**
گفت شیطان **اِنَّ بَرِيٍّ مُّذْنَبٌ** من بیزارم از تو ای بدرستی که من **اَخَا لَكَ** رت
میتوانم از خدای پروردگار علیان مرا از شیطان ابلیس و از انسان این جمل
و در آن وقت که ابو جمل بر بد و متوجه بود و از قبیل کنانه قوم داشت ابلیس و از
انسان ابو جمل و در آن وقت که ابو جمل سرفه که از بی گانه بود برآمد گفت که ای
بولطمه من من کی من یار توام و چون بر بد و سیدن و ابلیس بد که لایکه بد و اسلام
نازل میشوند بگرخت و گفت من از شما بیزارم و در هر روز انفال این قصه مذکور شد
و بعضی بر آنند که شیطان ابیض است پس ابلیس و انسان بر صیصاء راهب
و ابیض را بر بکر داشت و در آخر پیواری کرد و بر حکایت بر بیل اجمال چنانست که بر صیصاء
هفتاد سال خدای عبادت کرد و در آن در کار او عیض شدند ابیض هم اغوا و اضلال
او بر خفته بود که بر بیا در صورت آدمی و در صیصاء او بیاضت مشغول شدند و
از شدت مجاهد او تنجی اندید و او گشت ابیض غیرت رفت کرد که چند جمعه
شغای مرض و عاقبت اهل بلاد بوی آموخت پس شهر آمد شخصی را تحنیف کرد
دو بار بصورت طیب ظاهر گشته اهل بلاد بوی آموخت پس شهر آمد او را گفت

ایشان را بزرگوار

که علاج او بر باد عاصی صیصا میسر نیست اگر کسی بدو رسیده بر صیصا آورده اند می بر
 دید شیطان دست از زبان گرفت و بنفایافتن قصه ایضاً در آن مبتلا و عیال می
 و بر بر صیصا نشاء می نمود و بکلمات می گذاشت و زاهدان و سوسه کرد تا با او بقاشه
 اقدام نمود و از خوف و فتنه او بکشت و ایضاً برادرش را بر آن مطلع ساخت و زاهد
 گرفته بردار کرد و بدو ایضاً همان صورت اول خود را ظاهر کرد و گفت عمل سجد کن تا تا
 خلاص گردی ناهید سجد کرد و ایضاً از وی بیاری نمود و آن به سعادت بعد از آن هم
 عبادت بود و طه شفا و تاهدی گرفتار شد **غافل مشو که می گردان** و در
 در سنگ لایح بادیه پیمایید **فكان عاقبتهم السمت عاقبت کاران شیطان**
 و انسان آنجا اندک ایشان هر دو **فما تارک التوراة** با شند **این فیضی** و دید
 مانند کلان در آن **و ذلك** و آن خلود در آن **جزاء الظالمين** با داشت کار است **يا ايها الذين**
آمنوا ای آنکه گویید **ايها الذين آمنوا** به ترسید از عذاب خدای و بدو باز کردید **لننظر**
نفسك و باید که بنکر در نفی و بر بند **ما قد** بخیزید که پیشتر ستاده است **استر**
 برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده شکر گزاری نماید و در زیاده
 آن کی شد و اگر معاصی و سیئات فرستاده قبه کند و بیشان شود **واقف الله** و پرهیزد
 از سطوات آیه تکیه بر مسقدي برای تاکیدت با اولاد و اولاد و اجاف است بفرینه
 اقترا بعل ثانی در ترک محارم بلیل آنکه میگوید **الله خير** بدی که خدای دان
عما تملكون آنچه می کنید و در کشف الاسرار فرموده که اول ایشانست باصل تقوی و تقوا
 بر کمال آن یا اول تقوی عالم است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات دیم تقوی خواص آن
 اجتناب بود از هر چه مادی و حقست **اصل تقوی** که زاد این راه است **ترک** و جمع
 ماسوی **الله است** **لکن** و می باشد ای مومنان **الذين** مانند آنکه **سوال الله** بکلا
 امر خدا بر او بود و منافقان و اهل شرک **فانفسهم** نفس خدای فراموش گردانید
 بر ایشان **انفسهم** نفس راه ایشان را برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند در
 تقوی بپشتان بست و سلبین عبد الله قدس سره فرمود که وقت گناه از خدای فراموش
 خدای بی تقوی بر ایشان فراموش ساخت **ولیک** آن که **عمر الفاتور** ایشان در وجود فراموش
 از راه فراموشی **الکسوی** و این نیستند نزد یک خدای **اصحاب الابرار** و در رخ که

که نفس خود را خواست ساخته مستحق نار شدند و **اصحاب الجنة** و اهل بهشت که در سنگال نفس
 کوشید اهل بیت جنت حاصل کردند **اصحاب الجنة** یا ران بهشتی یعنی ساکنان آن **هم الفاتور**
 ایشانند مرستکاران بپایان عذاب و عجزیم باز مرستند و در خبر سقیم می رسند **و انزلنا** اکی
 صفر شدیم **ما هذا القرآن** این قرآن را **عجل** بر کوه و آن کوه را فهم و ادراک سببیم
لک آیت هر آینه میدیدی او را **خاشعاً** ترسند و فرزان بزرگ **متصدراً** شکافته
 و از هر بختند **بختی** از ترس خدای و از هیبت و عیددی که در وی است و عفو که با برکت
 و ستیغاف از قرآن فهم کردی بن سببی و کردن نمازی و دهاه سبکین کاران از آن مستأثر
 نیستود **ع** این دل که سنگین قییک در میان کیر نیست **و تلك الامثال** و این مثلاً
نظري بایان میکنم **لناس** برای تنبیه مومنان **كلمة** و تفکر و شاید که اندیشه کنند
 در آن و هم در آن **انك** آنکه قرآن فرو فرستاد **خدا** است **الذي** آن خدای که **الله**
 نیست معبودی مستحق عبادت **الا هو** مگر او **عالم الغيب** شاد آفای پوشیده و آشکارا
 و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بحد و موت یا برزق و اجل یا بدین و آخر یا با آنچه
 هست و آنچه خواهد بود **هو الرحمن** او است بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او امله
 جمیع خلق نموده در **رحمة الرحيم** بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بر مومنان رسد در آخر بعف
 و غفران و دعوت و رضوان **ساقه** او است خدای **الذي** آن خدای که هیچ وجه **لا اله الا**
 نیست خدای سزا به پرستش **الا هو** مگر وی **المذكور** بادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج
 مصونات و کمال صفاتش استغناء مطلق مقرون **القدوس** پاکان شایب مناقص
 و معایب و منزله آن تطرق آفات و غرایب **السلام** سالم از عیوب و عدل و مبتلا از ضفت
 و عجز و خلل **المؤمن** ایمن کنند مومنان از عقوبت یبران یا دارای خلق ایمان و ایمان یا
 و سل یا عجمان و عجم و برهان **المؤمن** گواه راست بر هر چه خلق کنند یا آنکه بآن اشیا
 یا قایم بعد از مطلع بر خفا یا حکم کنند بحق و گفته اند این اسمیت از اسماء الهی که اول
 آن غیر خدای نداند **العزیز** غالب در حکم یا بخشد عزت **الغنی** نه کاروان باشند
 کامه را یا بصراح آند کار هله در هر شکسته **الکثیر** مسقی کبریا و عظمت **سبحان الله**
 یا کست خدای **عما** **یشرون** آنرا بچه شرک می سازند بوی بهر و اجل وجود شرک قبول
 نکند **الله** **خالق** او است خدای آفریننده یعنی تقدیر کنند خلق بر وفق مشیت مقتضای

استغفار

حکمت باری که این ظاهر را می کند اعیان و ابدان از عدم بوجود می آید و بخشد صورت
مخلوقات را **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و در است نامها و نیکی که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد
سُبْحَانَكَ يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و آنچه هستند در آسمانها و زمین و از تفکیک
منزه و مقدس می باشد **وَمِنْ عِزِّهِ مَنْ يَكُونُ مَقْلُوبًا** و مقبول نگردد
أَعْلَمُ صَوَابًا که در کردار و گفتار خود که هر چه کرد و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی
آورده که حضرت رسالت صم جبرئیل ان اسم اعظم بر سید جواب داد که علی که آخر سوره الحشر
دیگر بار بر سید من جواب شنید و قرات این اسماء و حفظ کنند از هر اسمی بر سبیل تفصیل در چهار
التفسیر باید طایفه **سُورَةُ الْمُؤْتَفَكَةِ** بشمار الله الرحمن الرحیم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سال ششم از هجرت که بطریق اخفا غزیت مکه داشت خا ط
بن ابی بلتعنه رضی الله عنه بفرش افشاند آنک عدم اعلام بود جبرئیل عم الخضر را فرمود
و علی و زبیر و مقداد را در حکم شفا و روضه شاخ رفتند و مکتوب را از سار که مکه
آید من و من العیبه بود پسندیدند و آوردند حضرت خا طبه طلیعه فرمود که ترا جبرین
داشت گفت یا رسول الله بخدای سوگند که منم بخدای و رسول و از دین اسلام بر گشته ام
اما حلیف قریشم نه ان نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من
نماید بخلاف سایر مهاجران که اینجا اقامت دارند خواستم که بر ایشان حقیقه ثابت کرد و باطل را
آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یا رسول الله رات گفت و فاروق رضی
غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا کردن این منافقان منم پیغمبر صم گفت ای عروا و لا
مر بخان که الا اهل بدر است و حق جهانم بدر را از منزه داده که اهل ما شتم فتد غفرت لکم انکاب
آیت نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
عَدُوِّي وَعَدُوِّي دُشْمَانِي و احادیث خود را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
میکنید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و منان تلقون میفرستد و ای
یا طریح حقیقه که می افکنید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
که آمده است بشما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** ان سخن راسته قرائت یا کار در مرت که دین اسلام است یا
سزا و متابعت که پیغمبر است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** چون رسول بیرون میکند پیغمبر را از مکه
و شمار این اخرج می نمایند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** برای آنکه شما میگردید با الله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**

که آفرید کار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دین شما بیرون می کنند پس ایشان را
بدوستی میگردانید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** که هستید شما که بیرون آمدن ایند از وطن خود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ از هر چه در راه و من و اینغاه من ضایع و برای طلب شوند
من **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** میگردانید و سخنان سترای بدیشان میفرستد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
بدوستی در برابر نصیحت و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و این غایب از شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** آنچه بهمان
میکنید از عود و اعدا و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و آنچه ظاهر میسانید از اعتدال و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
و هر که بکند این کار بعین فرائض **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** از ایشان دوستان یا الفاء غیر کند بدیشان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ پس بدوستی که کرده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** راه راست را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** که
بیابند شما را کفار که بعین شفا قرار کردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ و شما را دشمنان بقاء ندهد و ایشان دشمنان شما را کنند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ و بکشایند زبا نهار خود را بشما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و بدوستی بدین دشمنان فحش و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
و دوست دانند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و نفع که بود نخواهند
داشت شما را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** که خوششان شعله و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و نه فرزندان شما یعنی اموز و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
بسبب مال و فرزندان و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ و روز سنجین **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** جدا کند خدای در اندوز **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** میان شما
و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مؤمنان را بهشت برسد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و الله با تعلق
و خدای بدینچه شما میکنید از دوستی و دشمنی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و این خبر احوال
داد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** که است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و شما را ای مؤمنان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
نیکی که بدان اقتدا باید کرد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و شما را ای مؤمنان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
با و می بوده اند از اهل ایمان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
قوم او گفتند بر کرد و خود را از مشرکان که از دوستی میگردانید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
که ما نیز این **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و شما که بت بر ستید و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
می بر ستید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**
و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيذُوا كَيْفَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فَعَلَيْكُمُ الْقِتَالُ**

و بادوستان خدای میباید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید **بکسر مرد و ستان**
دغا باز حیلده سانی. بار بجا طلب که طالب نقش وفا بود. آورده اند که چون در حلقه
صلح واقع شد یکی از شیو طائی بود که هر مسلمان که از کفر بدین صفت او را بکار
باز فرستد و از مسلمانانی که از بدین صفت او را بکار فرستد و از مسلمانانی که از بدین صفت او را بکار
صنوبر انصاف در حدیثیه بود که جماعت مومنان از کفر بکار فرستد و از مسلمانانی که از بدین صفت او را بکار
سبعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر بخند می رسید و گفت شریط صلح برین چه
بوده که هر که از باقی آید در کینه جبریل هم آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان
واقع شده بر زنان و بر اینست که مومنان را بشکران باز دهید و این آیه نازل شد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُکْرِهُ کُرْهُکُمْ اِذَا جِئْتُکُمْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُکْرِهُ کُرْهُکُمْ اِذَا جِئْتُکُمْ**
مَهْرًا محرت کنند و از دایره کفر بکار فرمایند **بسمیان** یا یمن ایشان را
بر آنکه سوگند دهید که هر کس آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی
دیگری سبب آمدن نشده و هیچ غرض از غرض دیگری با دست نیستند بلکه
خاص برای دوستی خدا و رسول و تکیه بدین اسلام آمده اند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
داناتر است **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** که مومنان بدانند بر سر این عهد و پیمان که
شرع و ظاهر است ایشان را سوگند دهید **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** که مومنان بدانند بر سر این عهد و پیمان که
بغلبه ظن که مومنان اند **فَلَا تَجْعَلُوْهُنَّ** بسمیان که در اندیشه ایشان را کفار بسوی
شوهران ناکر ویده ایشان **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُکْرِهُ کُرْهُکُمْ اِذَا جِئْتُکُمْ** حلال اند که کافران
وَلَا تُکْرِهُنَّ آن کافران **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُکْرِهُ کُرْهُکُمْ اِذَا جِئْتُکُمْ** حلال میشوند بر زنان باجه بنیان دایره
افکنده است میان ایشان **وَاَنْتُمْ** وید دهید شوهران ایشان را **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
خرج آن زن کرده باشند از کایم بر صفتی که بصره را سوگند داد و آنچه
مسافر از مهر بداده و در گرفته باز کنند و آنکه **وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ** و آنکه
بیت مرعوبان را **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** که بخواهند بر زنان میاجره را **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** چون بید
ایشان را **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** مرد ها یعنی مهر ها ایشان را پس فروق رضای ایشان است
و دیگر آیه آنکه **وَلَا تُکْرِهُنَّ** و چنانکه در میند **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُکْرِهُ کُرْهُکُمْ اِذَا جِئْتُکُمْ**
زنان کافر به نیکاح ایشان را فی کذا و یله طلاق دهید اگر ایمان نیانند

بسم اصحاب هر زن کافر که نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
که آن زن را بخواهد از کافران **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** آنچه خرج کرده باشد از مهر او و بر او **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
بجای کافران ان شما **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** آنچه خرج کرده باشد از مهر او و بر او **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مومنین و کافران و میان کافران و مومنین هر یک باید که
رَد کنند مهری را که صاحب خود داده اند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** ذکر کرده شد **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ حکم میکند خدای بآن **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** شما **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** و خدای داناست بمصلح
اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ حکم کنند آنچه محض حکمت بود از تزلزل مومنان اداه مهر و مباحرات
کردند بازواج ایشان و کفالت داد مهر بر مردان ایا خود ند آید که **وَاَنْتُمْ** و آنکه
فت شود ای مومنان ان شما **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** که از زنان شما **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بسوی کفار
بجه بد را الحوب و مهر او بدست شما بیاید **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بسم شما غنیمت گردید یعنی غزاکنید
و عاقبت شما را ظفر بود و ال بدست **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بسم بدید انا که گرفته
اند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** ان ایشان بدانند کفر و مهر نیافته اند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** مانند آنچه نفقه
کردند از مهر آن زن در معام از این عباس و غیر فتل میکند که شش تن از زنان مومنان
مهاجر مرد شده نزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ایشان را اغریب
بشوهران ایشان داد **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** و بر سید از غذا بخدای **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** آن خدا ای
که شما **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بدو کردید کاید حکم این آیات تا بقاء عهد باقی بود چون عهد مرتفع
شد این احکام منسوخ شد آورد ماند که روز فتح مکّه چون سید عالم صم از بیعت حال
فارغ گشت زنان نیز بیایعه میل کردند آیه آنکه **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** ای خبر کننده ای بلند
قدرا **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** چون بیایند بنو زنان کروی و بیایه بیت کروی و **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ**
بیعت کنند با تو زنان کروی و **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بلکه شرک نیانند و شرک نکیند
اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ شیخ با خدا بی چیزی را و **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** نکند و **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** و زنان نکند
اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ نکند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** فرزندان خود را بجه دختر زن در خاک میکردند
جه که در شکم داند نکند و او را میفکند و **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** و بیایند **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** بد زنی
که اندوی حمل **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** برافته اند آنرا **اِنَّکُمْ اَعْلَمُ بِالْاٰیَاتِ** و استمراء و بایماء
خود بیعه فرزندان سرام زاده را نیانند و بدو و بشوهره بندند و در دست و با

خود آورده و برهنه **لا یغیب** و عایه نشود در قیام و مری در آنچه بفرماید از نیکی
که ترک نموده کردنت و روی خراشیدن و روی بریدن و چون بدین شروط طاعت کنند
فیما یعصون پس بیعت کن با ایشان عایشه و رض فرمود که بیعت بفرم و هم با آن سخن بود
و دست آنحضرت دست جمع زن را نسوده و قیام است که زن دست در قیام آب فرو برد
بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود را در آن آب می برد و گفته اند ائمه و اهل بیت
دار رض فرمود تا بیعت زن را گرفت **و استغفر** و طلب آمرزش کن برای زنان مبارکه
از خدای **لا اله الا الله** تحقیق خدای آمرزش گناه کسانیست که بر تو جد بیعت کنند
رحیم مهربان بر ایشان که توفیق قیام و ایمان داد بزنی فرمود که مردم میگویند رحمت
موقوف است بر ایمان یعنی نایند ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان
موقوف است بر رحمت یعنی تا رحمت خود توفیق به بخشد کس بدو ایمان نرسد **ع**
توفیق عین رحمت هر کس ندهند. بمغفور در ایشان مسلمانان بجهت حسن منفعات اجود
دوستی میکردند و خیال اهل اسلام بر ایشان میگذاشتند آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای
کروه مومنان **لا تملکوا** دوستی مکنید **فی ما غلب علیکم** اگر و چه دشمن گرفت خدای
بر ایشان **قل** گفتا هر بنده و میدشد اند بجهت بود **من لا یزلف** از تو با سخن چه دانسته اند
که بسبب مناد و گمان نقتد سوا هم ایشان را هیچ نوع خطی از مغایرت اخروی نخواهد
ولا جرم امید دارند **ان یسئلوا** بجهت آنکه نا امید شدند اند کافران **من احکام القیوم** از
اهل کویهای یعنی از جمیع ایشان بدین دین با بود نا امیدند از تو بعبیه بگو که از آن
مرجه که بعبیان حال خود را دانسته اند و از نعمت آید جانی بیک قطع امید کرده اند **سور**
براق از سخن الرحیم **سبح** بگو که و نه عیب گفت مر
خدای **یا ایها الذین آمنوا** در آسمانها است از علویات **و ما فی الارض** و آنچه در زمین است
انرا سفلیات **و ما فی الارض** و غالبیست احکم او هیچ وجه مر و در نکرده **الحکیم** درست
کار که خلایق افعال او را نیابد و در میاطع آورده که اصحاب کرام رض گفتند با کدام
علی حواء آیم که ما را از حفر نیراک رها کنید بر وضه جنان و تحفه روح و جان
و ساندن خنجره خانه آیت فرستاده که یا ایها الذین آمنوا هلاککم علی تجارت الایم حضرت
رسول ص فرمود که ای قوم آمد آنچه میخواستید یعنی علی که شده را از سخن بچین رها

بخشد و با علی علیه السلام خود آید ایمان جهاد است و محابله آن مومنان است و ثابت اند که **یا ایها الذین آمنوا**
لا یغیب ای کسانی که ایمان آورده اید هر امی که بگوید **لا اله الا الله** بخیر را که نیکنند
برتر است **مقتا** از روی چشم **عند ربکم** خدا را **ان یسئلوا** آنکه بگویند **ما لا یغیب** آنچه
نخاهید کرد و نزد بعضی علی است عام است و شامل یعنی هر که بخندد و درین عتاب اهل
و با آن علما را نیز که خلق را بر عمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اما
مردن الناس را به قتل و خون و حضرت پیغمبر ص در شب معراج دیده که لبها و چنین کسان
مغرض از نشین می برید اند **ان من لیکم** عالم تفسیر کوی را کرد عمل نکوشید نادان
بار رحمت علم ندانم بجز علی. ما علم کن عمل کنی شاخه برین **ان الله** بدوستی که خدا
یحیی الذین یقالمون دوست دارد آنان را که کارها میکنند **سید** در راه وی **مقام** صفت
نده در برابر خصم **کاظم** که با ایشان در احکام **بینا** مومنان بناها اند بجهت از بیک
از ثبات قدم ایشان در هر که حرب بیکدیگر بران بچینیدن **یا ذوالقو** و یاد کن آنرا که گفت
موج **ان الله** هر که و خود را باینه اسویشل گفت **یا قو** ای قوم من **لا یغیب** و در سخن
مر اینست و در آن من **و قد علم** و بدست می داند **ان الله** آنکه من فرستاده
خدایم **ایکم** سوی شما و رسالت خود را بخزانت ظاهر اقامه شهادت کرده ام شما را
معلوم شد و قیامت نمائند و رسول اید که محترم و کرم باشد پس شما را فرمان من برید
ایشان بر همان جهالت و ضلاله خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علی نبینا و علی نبینا
فلما زعموا بر آن هنگام که بگشتند بغیر اسویشل از قبول فرمان موسی ص **ان الله** بگذاشت
خدای **قل** بگو **ایها الذین آمنوا** از صفت یقین و موقع شک ساخت **والله** و خدا را
لا یغیب ای قوم **الفا** نه نمی نماید شناختن خود بدون رفتن از این فرمان **و قد**
و یاد کن آنرا نیز که گفت **عند ربکم** بفرموده **سبح** بگو که **یا ایها الذین آمنوا** ای قوم من
بعقوب **ای رسول الله** بدین معنی که من فرستاده خدایم **سبح** سوی شما بجهت و بران
سبح و در حلیه که آورد از آن **ایها الذین آمنوا** که پیش منست **من انور** از
کتاب توبه یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزد یک خدا است
و یسئلون و می دهند ام **سبح** بگو **ای** بفرستاده که ای بدین کامل شرع شامل **سبح**
از پس زبان **سبح** نام او احوال و عفو ستانید و توبه کرده کلام عیسی علیه السلام

وعم برین صجده است که آنرا ذاهب الی ربه و الهی قلیط جاء و معنی فار قلیط است
در تهیای آوردن که اسم آن حضرت بر این معنی است و معنی آن آنکه بفرستد خدای بشارت
او را بعد از مسیح **قُلْ لَّهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ السَّمٰوٰتِ** و معنی آنست که پس از من
آبیاء موتی و ایراء المک و ابصر **قُلْ لَّهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ السَّمٰوٰتِ** اینکله او بامینا
سَحَرٌ مِّمَّنْ بَنَیْ جَادٍ وَ یَسْتِ اَشْکٰلَ اَیْهٍ میگوید و شنید نیست که سحر میکند و **مَنْ ظَنَّنَا**
ستمکار تو **مَنْ اَقْرَبُ اِلَیَّ** که بر بندد **عَلٰی اَنْتَ** بر خدای دروغ یعنی بیغایم او را
تکذیب کند و بشارت او را هر چند اند بجز علی بر آنست که نصیر عارف گفت روز قیامت
لا ت و عزای شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود
ابن ابی آند که بکنست ظالم از آنکه دروغ بر خدای بپزند و بقبول شفاعت بنان در بار
خدای **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** و حال آنکه مغزی خوانند میشود یعنی بیغایم او را و معنی آنست
اَلْاِسْلَامُ سویی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دین و عقیقه و
لَیْسَ بِیْهِ و خدای راه نماید و ستمکاری **اَلْفَقْرُ** فقر را بگوید ستمکاران را در باب آورده
که چند روزی و حجی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که کعب بن اشرف
گفت مرد شما را ای کرم و بیوه و خدای محمد و او را فرو نستانند و کار با تمام بخواند
و سید او سخن بجانب سالت با عرض خود کند و بشارت را بر آینه دل مبارک آنحضرت
نشت جبرئیل عم بکلمه دفع آن آیت آورد که **یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** میخوانند بود **لَیْسَ بِیْهِ** تا فری
نشانند **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** و خدای را با **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** بدین معنی بکلمات بنسبند و معنی آنست
یاد بانه **وَاللّٰهُ مُتَعَدِّ** و خدای تمام گردانیده است **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** نور دین و روشنی شرع
سید المرسلین را قبل از انقام قیامت و **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** اگر چه که است دانند که فرای
از انعام آن و کراهت ایشان از آن نیست در اطفاء چراغ صدق و صواب چون اراده
خفاش که غیر موثرت در نابودن آفتاب است **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** شریک خواهد که بوقایف تا بپزد دیده او
من و بوم دست قدرت هر صاحبی شمع مهر **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** بر فروزد که بری خوار شوم **هَؤُلَاءِ**
اُرْسِلَ اُولَئِکَ آن خدای که فرستاد **هَؤُلَاءِ** میخوانند خود را **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** بجزیری که هیله
است بجز فرای **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** و بکیش است که ملت حلیفه است **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** تا غالب گرداند
از دین داعی **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** که بپزد کیش و هیله بوقت نزول عیسی عم که همه اهل زمین

دین اسلام قبول کنند و **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** و اگر چه کاروانند مشرکان اظهار دین محمدی
ند که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **اَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** ای کرم و کرم و کرم
هَلْ اَدْلٰکُمْ آیا دلا که شما را **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
یعنی ایمان این را دانست که ثابت باشید بر ایمان که دادید **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
او **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** و جهاد نمایند با کافران **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
خود که نراد و راه حله و سلاح مجاهدان خیر **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
قتل و حرب شوند **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
از معاملات **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
فرموده که اصل معامله درین تجارت است که غیر حق مرید و حق را بستاند در نجات
از این عبد الله السری قدس سره نقل میکند که پس روی بوی آمد و گفت سبوی بی رغبت
داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون می و مردم بیفتاد و بشکست و سرمایه ضایع
شد گفت ای پسر سرمایه خود آن سازه سرمایه پدرتست و الله که پدر ترا جمع نیست
در دین و آخره غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود عام آن بودی که پدرش
هم بودی اشاره بر نبی فتن است و در باطن سود و سرمایه در بازار شوقا **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
با چند بیان از خودی پست شوی **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
دو جهان دست بشوی **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و جهاد کنید **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و در آن شمار **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
اشجار آن بوی ساء و **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و ستانماد با ویدی که دارا قامت است **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
مرسکایرست **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ** **و یَوْمَ یُنْفَخُ السَّحَابُ**
و مر و مر این عطا قدس سره فرمود که نصرت توحید است و فتح نظر بحال مدد مجید
و نزد حقیقان فتح قریب فتح باب دلست بتوفی از مقامات نفس و غنایم این فتح

معارف بقیه باشد و همه موافقان درین مرتبه شرکت کمال و شرف و بشارت
ده ای محمد و منان اینصی در درجه و بخت در آخرت **ایها الذین آمنوا** ای کوه و منان
مخاطب جماعت اند و انصار که در لیله عقبه فانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند
با خطاب عام امت یعنی جمیع موافقان مقرر باید که **وَنُؤَيِّدُكُم بِأَنفُسِنَا** نصرت و نصرت کنندگار
این خدا و رسول و تقویت کلام چنین است که ای محمد نصرت کن از قوم خود **وَمَا قَالَ بَعْضُ**
طلب نصرت فرمود و گفت **عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْمَدُكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** عیسی بن مریم رحمان را که خواص بودند
و در درین اوجده کسی سبقت داشتند که **مَنْ أَنْصَارُكَ** کیستند یاران و نصرت کنندگار
من تو فرموده با من **إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ** نصرت کن ای محمد ناصی ای دین مدایی و
قَالَ لَحْمُكَ گوشت خود را بیا که درین راه **نَحْنُ أَنْصَارُكَ** ما ناصی ای دین مدایی و
فای ای نصرت کردند درین عیسی را علی بن ابی طالب و عمر سعد و هر که وی و خلق را بخدای دعوت
نمودند **فَأَمَّا مَنْ** پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان **طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ** گروهی
از بنی اسرائیل پیوسته و اولادند و رسول خدای دانستند و کفر تطایف و کافر شدند که
دیگر و اولاد اسرائیل گفتند چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شد
همان موافقان گفت عیسی عبد الله و رسول الله آن گروه تقویت یافتند و حجتان فرموده
فَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا پس قریه دادم و غالب کردند بر کافران که گرویده اند پیوسته و سلاله
و عبودیت او علی **عَزَّ وَجَلَّ** در شمعان ایشان که قابل بودند بال هیبه **فَأَصْبَحُوا** پس
گشتند موافقان **ظَاهِرِينَ** غلبه کنندگان بر کافران **سُورَةُ الْجُمُعَةِ** شریف الله الرحمن الرحیم
يَسْمَعُ بپایه یاد میکند و تنزیه مینماید **لَهُ مَرْخِطُ السَّمَاءِ** آنچه در آسمانهاست از
بلای علی **بِحَوْلِهِ الْأَرْضُ** آنچه در زمین است از کوه این سفلی **أَمْلِكُ** پادشاهی و مملکت
اوست دایم و بی زوال **وَالْقُدْرَةُ** با کائنات عیب و صفت اختلال **الْعَزِيزُ** از چندی که مثل
ندارد **وَالْحَكِيمُ** حکم کنند که مرا بپایه بجا آرد **مَنْ لَزِمَ** است آنکه که را بگفت **يَفِي**
الْأَمِّيَّتِينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که از ایشان خوانند و نویسنده بودند
وَسُوءُ لَمَنْهُمْ فرستاده آن جمله ایشان یعنی آنچه نارسالده او از تمتد و بدو شد
امتی اخضر و بجهت آنست که در کتب منقوله برین وجه مذکور بوده که خاتم
انبیای می باشد و از جمله در کتاب سبعا م مذکور است که آتی بعثت امیای و انبیان

و ختم به النبیین و در امیه اخضر و کلمات است ایها سببه بیت اخضر و سببه
و بیضام الکتاب بروردش لقب ای خدایان کردش لوح تعلیم با گرفته بین
هم زاسی و لوح داده خبر بر خطا و است انس و جانان کنی که خواند و است
خطا از آن چه خطر بر صفتی می میکند که **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** بخواند بر ایشان **وَأَنبَأَهُمْ**
آینباء کلام خدا بر با آنکه آتی است مثل ایشان **وَيُنَبِّئُهُمْ** و پاک مپسازد ایشان
از نسی کفر و خبیث عقاید و راه اخلاق **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** ای کوه ای کوه ای کوه ای کوه
قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و احکام شریعت و **وَالْحِكْمَةَ** و بدستی که بودند این گروه که حال
قرآن خوانان و پاکان و در آموختن کنند **مَنْ قَبِلَ** پشرا از بعثت محمد **كَلِمَةً صِدْقًا** کلمه
در کتاب هدی که آن شرکت بوده و تنج دین جاهلیت **وَأَخْرَجُوهُ** و دیگر مبعوث سخت
در میان دیگران **وَمَنْ هُوَ** از موافقان که ایشان **لَا يَلْحَقُ بِهِمْ** سید اند و آنکه سابقانند
اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از عالم باریاد حدیثی صحیح مستقر علیه
معلوم میشود که این علم اند و اصح احوال آنست که هر که با سلام در آمد و در می آید بعد
از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه درین اثر و داخل اند **وَهُوَ**
الْقَرِيبُ و خدای غلبت در امر بعثت هر که خواهد بر سلاله فرستد **وَالْحَقُّ** خداوند
حکمت در اختیار هر پیغمبری برای هر چه **ذَلِكَ** این نبوت یا بعثت **فَضْلُ اللَّهِ**
افزونی خداست **يُؤْتِيهِ مِمَّا يَشَاءُ** هر که را میخواهد **اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ**
الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دین و آخرت در چنان عظم
و مختص نماید **مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا الثَّوَابَ** آنکه تحمیل کرده شدند توبیت را یعنی
حکم شد که با تکلیف احکام توبیت را بردارند **وَلَا يَشْعُرُونَ** و باطن بر نداشتند
آن بار و او بخیر خواندن توبیت قناعت نموده بدو بخیر در وی بود کار نکردند
كَمَثَلِ الْجَارِ يَجُولُ همچون دراز کوشش است که بردارد **أَسْفَارًا** کتابها از علم یعنی
بسی می برد در حال آن و از آن نفع ندارد همچون بود که توبیت بخواند و بدان
منافع نمی شوند **وَقَالَ** گفت این و بجل اسفار **وَأَنبَأَهُمْ** با آید علم کای نبودن **وَهُوَ**
علماء اهل دل حال شان **وَأَنبَأَهُمْ** علماء اهل قلم حال شان **وَأَنبَأَهُمْ** علم چون بودن **وَهُوَ**
علم چون بکلنداری بود **وَأَنبَأَهُمْ** چون بدو خواهد از حق کبری **وَأَنبَأَهُمْ** چون بکلنداری بود

بیش بد نیست کرده شد مثل متوکل بر این که در بود اما نکه نگوید کرد
بآیات الله بجهت های خدای که دلیل بود بر حق تعالی که بگوید و خدای را
فلاح نمی نماید **قوله انظر الى امرک** و ستمکاران را که بعد از حق بر نفس خود ظلم کرده اند
و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله و احبائهم و لا فی مین نذل کن یخلف الله
الامم کان هوذا قل بکوی محمد یا محمد الله شاهد ای گروه که دین یهودیه دین
ان عمره اگر همان برید **او انما الله شاهد** که شما دوستانید مرخدا بر این **دین**
بدون مردمان از عرب و عجم که گویند اند **قوله من یؤمن بالله و یومر به** پس از رویید مر که
ساده اگر هستید راست کویان در آنکه شما بید و دوستان خدای ناسید بر کماله
که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده **قوله لا یقربکم** و حال آنست که هر دو
نمنا نگویند مر که هر کس **بما قد تمایذهم** بسبب آنچه از پیش فرستاده است و ستم
ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریم احکام توبه و غیره رفت و صفت
مصطفی صم و میلانند که بعد از مر که بدان که او معذب خواهند شد **قوله**
و یومر به و خدای داناست **بالظالمین** بستمکاران بر نفس خود **قل بکوی محمد**
ان الله یومر به بدین سببی که آن مر که شما **تقوتون منه** میگردانید از وی و نمائنی برید
و از وقوع آن گناه میباید **قوله فانه من یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما یعنی
بگوید شما را و شربت آن بچشید **قوله فانه من یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
بسوی دانایم اشکارا و نهان **قوله فانه من یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
با آنچه هستند که عمل میکنند و مناسب کرد از آن بابید **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که
گروید این احکام شرع **اذ انذری بالصلوة** چون ندا در داده شود برای نماز من یومر
بالجمعة در روز جمعه **فاستعوا** پس بشتابید **الی ذکر الله** بسوی یاد کرد خدا
که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و بجهت غایت در آن **قوله لا یفکر من غفیر**
خرید و فروخت و قول صحیح بذهب امام اعظم رحه است که هر چه و ترک بخان
و مباحات از آن اوست در روز ادینه که مؤذن متعذر باشند **ذکر الله**
بیم و ترک بیع **قوله فانه من یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
و آن بهتر است از سود فانی دنیوی **انکم تعلمون** اگر هستید که میدانید و در

تتمیز میکنند میان خبر و نشر **قوله افضیت القلوب** پس چون گزیده شده اند جمعه
و **تشریف** پس بر آنکه شوی **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
خود امر با حست یعنی اگر خواهید پس از نماز در مقام خود روید **قوله لا یفکر من غفیر**
از فصل خدای یعنی روزی خود مراد نهیته اسباب معاشرت و گفتن انداختن
در زمین مسجد است جمعه رفتن مجلس علم و مذکران و بقول مراد عبادت بهمان است
و خصوص رجنانه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین مانند چه جستن بسیار
ایضا بدینها قائلند **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
بمکر و اشتغال کنید زمین بوقت نماز **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
سر بر سید که ذکر وی موجب عین ظاهر و بطن و سبب نجات دین و آخرت
از ذکر خدا مباشر یکدم غافل کن ذکر بود خبر و عالم حاصل ذکر است که اهل خوف را
در همه وقت آسایش جان باشد و آرا مشردن آورده اند که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند که کاروان حجة الکیه رضوان جانب شام رسید
با طعام بسیار و بدان وقت در میانه تنگ بود و کاروان چون بسلامه رسید طبل
شاد به نزدیک آواز طبل استماع خصان مجلس سید جمعه بیع طعام از مسجد
پس و آن آمد متوجه کاروان کشند و غیر او از دوازده تن که همان از آن خلفا
و شاید نبودند رضوان الله علیه هر اجماعی که غایت حضرت پیغامبر صم فرمود
که اگر میرفتید در بی بگردید که تا کی مطلق در مسجد می بود این وادی آتش سوزی
شماروان میبکشت و مقارن همین حال این آیت تزلزل احلال یافت **قوله لا یفکر من غفیر**
بهینند **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
که جمعه رسیدن کاروان مینماید **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
قوله لا یفکر من غفیر او بر ستم است بشما
تو **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
نمان و استماع خطبه و از مجلس پیغامبر صلی الله علیه و سلم **قوله لا یفکر من غفیر**
و سودمند تر **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما
محقق است و منافع مالا اله متوهم **قوله لا یفکر من غفیر** او بر ستم است بشما

دهند گانت بعضی آنانکه وسایط ایصال رزقند زیاده وقت باشد که بخیل کنند
و نباید نیز که مصلحت ندانند و فلسفه یکی از خلفای رسول بغلامی گفت بیا تا در
هر روز تو مقرر کنی نادلت متعلق بدان نباشد بمولود جواب داد که چنین میکردم
اگر چندی عیب بودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید و دوم نشناختن این که باید و سوم معلوم
نداری که مرا چه باید و دوم نشناختن این که مرا چه باید و سوم معلوم
و از روی حکمت کامله بمن میرساند و دیگر شاید که بمن غضب کنی و آن وظیفه
از من باز کنی و حق سبحانه بکاه از من روزی باز نمیدارد
خدایه که او ساخت از نیست مت . بعضیان در رزق بکسب نیست . از خواه بود
که بختند او . و از نه کار هر بند او است **سورة النازعات** بَشِّرِ النَّازِعَاتِ
در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از غزو منبج مراجعت نمود بر
حاجه میان سنان بن و بنو مسفی که حلیف بنو عوف بود از خنجر و میان بجهاد
غفاری که ابی جعفر فاروق بود در منازعت شد و هر یک از آنها میخواستند که میان مبارز
و انصار فتنه قائم کرد این ایتی منافق در آن محل سخنان ناشایسته گفت الی جمله
آنکه مبارز از اجماع مدینه تا از حدینده بودند و از هم جدا شدند و هر یک از آن دو
مدینه باز گردیدیم آنکه عزیز تر و قوی تر و غنی تر خواهد بود آنکه خوار تر و ضعیف تر و فقیر تر
بجلس سالی حضرت خیر الانبیاء آمد از تصویر اخبار نمود و آنحضرت اعضا
فرمود جمعه تسکین فتنه در کرمکاه روز پنجشنبه که در آن امر نمودند و ابی بن
رضی بپای رسید و مضمون حال معلوم فرمود . در تسکین خاطر عاظم بنو مسفی صلی الله
علیه و سلم مسلح جمعه بتقدیم رسانید و خبر باین ایتی رسید بخد مت آنحضرت
آمد و در رتی آن خبر سوگند آن خورد و در منبج ملامت کشاد و درین اتم را
رضی بنی دروغ متهم ساختند و حق سبحانه تصدیق فرمود و این سور نازل
گردانید **اِذَا جَاءَ كَلَّا لَافِقٌ** چون بیابند نزدیک تو منافقان یعنی این آیه و صحاب
اوقالی انشمار کنند و ای میدهم که **اِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ** بدستی که تو فرستاده خدای
یعنی منافق نیستیم و بدله رساله ترا معتقدیم **وَاللَّهُ يَعْلَمُ اَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ** و خدای تعالی
میداند اینکه تو رسول او هستی **وَاللَّهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمَنَافِقِينَ خِطَابُ اللَّهِ** می دهد که

که منافقان **اِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ** دروغ گویند در کواچه خود بجهاد که اعتقاد ایشان موافق
گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان باینکه در معتقد رسالت نیست دروغ باشد
و گفته اند در شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر سر رساله تو و خدا
میداند که سوگند بدروغ خوردند **اِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ** فرما اگر فتنه منافقان سوگند خود
بِحُتَّةٍ سپری یعنی وقایشه که بدان از قتل و سب و ایمن باشند **فَصَدَّقُوا** پس از میدانند
مردم را با القاء شهادت **عَنْ رَسُولِ اللَّهِ** ازین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه
خدای **اِنَّكُمْ لَمُتَّحِدُونَ** که ایشان **سَاءَ بَدْعُ عِلَیْسَ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ** آنچه هستند
که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق **اِنَّكُمْ لَمُتَّحِدُونَ** که این اعمال ایشان **بِأَهْمٍ**
اَمَّا بسبب آنست که ایشان که و بدین بیان **اِنَّكُمْ لَمُتَّحِدُونَ** پس که فرستادن بدین گفتند
بظاهر با مومنان که از شما ایم و در خلوت با و سالی خود بکلمات کفر ناطق گشتند **فَطَبَعَ**
پس بر نهاد شد **عَلَى قُلُوبِهِمْ** بر دلها ایشان **فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ** پس ایشان نمیدانند
حقیقت ایمان که اقرار است باین و تصدیق بدین آورده اند که این مردم جسم و نیکو است
و شیرین سخن و فصیح بودی چه دیگر از منافقان نزدیک به من صوف بودند و چون
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدند باین آنحضرت شکفت و اشق از اشکال و احوال ایشان
خوشحالانه فرستاد که **وَ اِذَا اَنْتُمْ** و چون ببینی منافقان را **تَجَسَّك** شکفت ارد تو
اِنْشَاءً ایشان از تری و تازگی و آن **اِنْشَاءً** و چون سخن کنی **تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ** و هر گاه
قوم سخن ایشان را سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عمل و قله تدبیر **كَاهَم**
گویند ایشان **خَشَبٌ** جو ساء خشک شد **اِنَّكُمْ لَمُتَّحِدُونَ** بدین بیان نماده یعنی اشباح ایشان
از علم و نظر **بِیْسُونَ** می بیند رند و گمان می برند **كُلَّ حِجَّةٍ** هر فریادی که بر آید
آوازی را که در مدینه برکشند که آن جعه و صد واقع **عَلَيْهِمْ** بر ایشان یعنی بدد
و بد کلمه و ترس ایشان بر نبه است که هر آوازی که تشنید بندگان که گفتار ایشان ب
بیغامبر و مومنان ظاهر شد و هر سخن که از ایشان شد **اِنَّكُمْ لَمُتَّحِدُونَ** ایشان دشمنانند تو
و همه مومنان **لَا تَقْلَقُهُمْ** بر حذر کن از مکر و غلبه ایشان و بر ایشان این است
ثُمَّ لَنَنْصَرِفَنَّ هلاک گردانند خدای ایشان را با لعنت که ادب ایشان **اِنَّیْ یُفْکَرُ** چگونه
بر گردانید میشوند از طریق حق در عالم آورده که بعد از نزول این آیه قوم این ایتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در هر آمار برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و از جاد ثواب و قطران
کنایه مصیبت بایشان می رسد **وَمَنْ يَمُنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** هر که تصدیق میکند خلاصه می شود
که مصیبت اراده و مشیت او است ارادت و مشیت او است **عَدُوِّ قَلْبِهِ** راه می باید از افکار
و غیبات یعنی چون دانست که آن بلا را خداوند استبحان قبول میکند از وقوع آن اضطرابی
نماید بر مکان گفته که بلا اینها بحال میست بر آید و بجز مشاهدت جمال او دست
باید داشت **هـ** هر چه از دست تو آید غنی بود **هـ** هر چه در برای بر آتش بود
نرم کرد دست تو آید بر من **هـ** کبر و از هر سینه من جوئی خون **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**
همه چیز ها علیم است صاحب و شایسته را میداند **الْحَقُّ لِلَّهِ** و فرمان بر بد
خدا را در هر فرض **طَبِيعُ الْوَحْدَانِ** طاعت کند رسول را در سنت **وَأَن تَوَلَّوْا بِلِسَانِكُمْ**
بگردانید از اطاعت پیغمبر و اولاد چه **وَأَن تَوَلَّوْا بِلِسَانِكُمْ** پس جزین نیست که بر فرستاده
مَا الْبَلَاءُ إِلَّا لِيُبَيِّنَ رسانیدن است پیدا و می داند و او تبلیغ رساله کرد و آشکارا
و طیفه ابلاغ بجای آورد **اللَّهُ** خدای او است مستحق عبادت **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** معبودی
نیست **إِلَّا هُوَ** مگر او **عَلَيْكَ اللَّهُ** و بر خدای تو غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** توکل کنند
مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بچون و گذارند و در کفایت مقام
تکیه بر کرم وی کنند از این عباس فر منقش است که بعد از هجرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
جمعی از مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت می کردند داشتند اما آنان و فرزندان تفرع
و زاری و ناله و گریه و نه فراری ایشانرا نمیگذاشتند و ایشان نیز از غایت
مهربان و شفقت جانشان و مانند بودند حق تعالی در بار ایشان فرستاد که **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا ای کوه و کوه و کوه **إِن مِّنْ أَرْزَاقٍ إِلَيْكُمْ** بعضی از آنان شما
وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت **عَدُوِّكُمْ** دشمنانند شما را
فَاخْذُوا مِنْهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله فریفته شده بر کجی متمایز
این آیت بدیشان رسید هجرت کردند چون بآنان مهاجرت را دیدند هر یک از احکام
دین فقیه کامل و داناتی فاضل شده قصد عقوبت ثمن و فرزند کردند که باجمعه
ایشان از عمر و فضل بی بهره ماند ایرو بدین سبب بفقہ از ایشان باز گرفتند

ت
ن
ه

و مراسم رحمت فر و گذاشتند حق سبحانه فرمود که **وَأَن تَقُولُوا** اگر عفو کنید
آن جز آنها که کرده اند **تَقُولُوا** او در گذارید **وَتَقُولُوا** و بپوشید آنرا و عذر
ایشان بپذیرید **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدین سبب که خدای **تَقُولُوا** **وَتَقُولُوا** و بپوشید آنرا و عذر
با شما میان معامله گذاشت **أَمْ لَكُمْ** و جزین نیست که اهل و شما **وَأَن تَقُولُوا**
شَاوْنَكُمْ از ایشان اند تا ظاهر گردد که کدام آن شما حق را بر ایشان ایثار میکنید
و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت آن که آنه میگوید **يَا اللَّهُ** و خدای **تَقُولُوا**
نزدیک او است **أَجْرٌ عَظِيمٌ** نزدیکی نزدیک را که محبت او مراد است و رسول را غالب
باشد بر محبت مال و فرزند **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید از عذاب خدای و بر هر یک
از موجبات آن **مَا اسْتَطَعْتُمْ** آنچه تواند که این آیتنا مع آن حکمت که فائق الله
حق تعالی در کشف الاسرار آورد که در یک آیه اشارت میکند بواجب امر و در
دیگری بواجب حق و واجب امر باید و واجب حق را تم تسبیح بر کشیدن و بول کجاست
بند و را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایره عفو داخل تواند شد
و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا
یک رنگ دارد **هـ** و نیازی بین و استغنا نکر **هـ** خواه مطرب باش خواه نه
وَأَسْمَعُوا و بشنود سخن خدا را **طَبِيعُوا** و توان برید و **وَأَسْمَعُوا** و بشنود
خَيْرٌ لِّكُمْ و بپوشید هر چه میگویند بود در راه حق بدید **لَا تُفْسِدُوا** برای نفس
خود چه فایده آن بوی می رسد **وَمَنْ يَفْسُدْ** و هر که نکاه داشته شود **شَيْءٌ نَفْسِهِ**
آن بخل نفس خود یعنی حق خدا را **إِذَا** امساک نکند و در راه موی بدل نماید **فَأُولَئِكَ**
پس آن کوه و منفقان **هـ** **لِلْفَالِقِينَ** ایشان رستگارانند در دنیای انجمن و آن
و در عقیقه ان عفو یافت **إِن تَقْرَضُوا** اگر قرض دهد خلا بوی یعنی صری و کنید
مال در آنچه فرماید **قَرْضًا حَسَنًا** قرض مقروض یا خلاص یا صدقه دهید آن
طیب نفس **يُضَاعَفْ** یاد کرد اند خدای آنرا که داده است **لَكُمْ** برای شما
یکی را تا هفتصد تا هزار و چهار صد یا بغیر حساب **وَيُقْرَضُكُمْ** و بپوشید
کناهای شما را که پشایان بود و باشد از مساک و ترک انفاق **وَاللَّهُ شَكُورٌ**
و خدای جزا دهنده سپاس دار است عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل

میدهد حکم بر د بارت بعقوبت مسکن و نخیلان بخیل نمیکند عالم انقب و انقب و انقب
نمان و آشکار است مبداء آنچه ظاهر میکند تصدیق و آنچه پنهان مبداء
در د لها از راه اخلاص **الغیر** غالب است استقام تواند کشید انچه که صدقه
او خالص نبود **الحکم** حکم کنند بکرامت آنها که از دوی صدق تصدیق نمایند
سورة الطلاق بسم الله الرحمن الرحیم هر چه آورد اند که عبد الله
عمر رض زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود تا رجوع کنی و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در
باب آیت آمده که **اینها ای بیغاصبر بگوامت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون**
خواهید که طلاق دهید زنان بدخوله خود را که صغیر و بلسه و حامله نباشند
فطریقون پس طلاق دهید **لوقد** در عده ایشان یعنی در طهر جماع که شمار توان
کرد آنرا از عده و این طلاق بین است چون زن بعد از طلاق و عده در حیض آید و طلاق
بدعی نیست که در حالت حیض اطهری که در آن جماعه واقع شده باشد وقوع یا بدیعه
آن ایام طلاق عده حساب توان کرد و زن در آن محل معتد باشد و ذات
بعل و عده طلاق نزد امام شافعی مرجع اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک
مرجعها الله معتبر است پس اگر در طهر بدعت یا مباشرت سه طلاق دهند بذهب امام شافعی
مرجع سنت است و بذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود با اتفاق
جمیع مرست است **احصوا الله** و شمار کنید مردان عده زنان که ایشان از ضبط
عاجزند یا انحصاء آن غافل و **انفق الله بکرم** و بنرسید از خلاصه که برورد کار
شماست و طلاق نیست دهید و بعد از طلاق **لاخروجن** بیرون نکنید زنان مطلقه
لایخرجن از خانه ایشان که وقت زنا شوهری بوده اند تا وقتی که عده منقضی
کرد و **لاخروجن** و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشانرا اخراج نکنید **الا ان**
یأتین مگر آنکه بیایند **فاحسبه** محسبه نرشت هویدا کرده شده و حفص کسریا
خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کنند حال زنان بود در بدی که داری مراد معصیه
است که در حدیثی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامه حد ایشان را بیرون باید
آورد یا آنکه بخت و سفاقت اهل آن خانه را اینا کنند و در آن حال اخراج ایشان

حلالست چه آن حکم نشود دارد در اسقاط حق ایشان و **تک** و این حکم که مذکور شد
حدود کتابی از نهاء خلاص است که مقرر فرموده و **من یؤثر** هر که در گذر حد و **لا**
از حد هاء خدای **فقد ظلم نفسه** پس بدستی که ستم کرده باشد بر نفس خود
و خود را مستحق عقوبت ساخته **لا تدری** نمیدانی تو ای طلاق دهند بایند
جمع نفیس **فعل الله یحکم** شاید خدای تو کرد اند **لقد** پس این طلاق **لا تدری**
و این شاید مرد را بپشیمان کند یا دوستی زن در دل و بدیل بد تا رجوع نماید
فاذا بلغن پس چون برسدن آنان **اجلن** عده خود یعنی بزنان آخر عده **فامکنن**
پس بنگاهداید ایشان را یعنی رجوع کنید با ایشان و امساک نمایند
بمعرفیه بنکوی که حسن معاشرت و لطف و رافتست و دیگران طلاق دهید
جمعه اضی و بدیشان **افان قوی** یا جدا شوید از ایشان و بکنای **بمعرفیه** بنکوی
یعنی آنچه حق طلاق است از منعه و صدق ادا کنید **شهدن** و گواه گیرید **ذوی**
عدل دو خداوند عدل **لا تمکنن** از شما که مسلمان فاسق نباشند رجوعه و این
امری نیست و امام شافعی رجوع کرد و واجب است **واقيموا الشهاده** و اقامت شهادت کنید
ای گواهان بوقت حاجت **لله** برای خدای طلب صواب و رضاء خدای **درکم**
این اشهاد و اقامت شهادت **و عظم** پس بزرگ داده میشود بدین **حکای**
هر که است که میگوید **بالله** بخدای و آنچه وی فرموده و **والشهر الآخر** و برین
مرسخین و هر چه بدین متعلق است **ومن شأ الله** هر که بتسد از خدای و
منایع نشود **یعمل** گرداند و بدید آرد **له** برای او **مخرج** پیرون
نشدی یعنی خلاص یا بدین اندوه دنیا و آخرت یا هر که بدهند از حرام خدای
برای وی برسانند از وجه حلال **وینزقه** و روزی دهند **برامن**
حیث لا یحییان آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطر نرنگند
از سببها بگذرد و روزی طلب تا خدا روزی رساند به سبب **خزجا**
بخشند و زرق حلال که نباشد در مکان و در خیال سبب نزول این
آیه است که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و روزی بتدی که نمید
صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله پسر ما سر کفار گرفتار شد

و اد روی جری بسیار میکند و این همه فقر و فاقه به نهایت رسید و بلا بختی ستر می شود
 قدرت نیست انحضرت فرمود که تقوی پیش گیر و شکبای باش و تو و مادر او بسیار بگوید
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عرفان خود بقول غیر منی الله علیه وسلم
 عمل کردند اند که خرفتی را بر سر عوشتان قید اصل شرک خلاص یافته و چهار هزار
 کی سفند ایشان را و اند به سلامه بپوشیده آمدن این آیه تان شد که هر که تقوی و زور
 روزی صلوات بآید **من یؤمل و یرکب** و هر که قیل کند **عن الله** بر خدای و کار خود بدو بار
 بگذارد **فوق حساب** خدای بسند است او را در کفایت **مهر الله** بدستی خدا
بالع امر رسانید است کار خود را هر چه خواهد یعنی آنچه مراد خود خواهد باشد
 از وفوت نشود **قد جعل الله** بدستی که کرد این است خدای و بین کرد **ولا کل شیء**
 برای هر چیزی از فقر و غنا **قد انزل** که از ان در بگذرد با مقدار می از نزلان
 که بر پیشتر نیفتد او از غفاری رضایت کرد که حضرت پیغام فرمود که من این
 میدانم که اگر مردان آنرا از این بپند بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد برایت و تقی
 الله بعمل بر خواند و چند وقت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است
 تقوی فحیه بوستان قربت و از رتبه معینه خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا
 و توکل را با کمال کفایت است و از تقوی بر محان محبت دهد که ان الله یحب
 الی الذین اتقوا و در صفت قدم در طریق محبت توان نمود سلوک راه عین را توکل اید تقوی
 و توکل مرکب راحت و تقوی تو شسته و در وفق که حکم عده مطلقا فرود آمد که یمن
 با نفس سه ثلثه فروغ صحابه و بعدند که عده زنان که حایض نشوند چیست آیت
 آمد که **ولا تأتوا** و آن زنان که نو میدکشته باشند **من حیض** از حیض بسبب بیبری
من حیض از جمله زنان شما **انکم** اگر پیشکافاده آید در حکم ایشان یعنی
 نمیدانید **فقد** پس زمان عده ایشان **ثلثة اشهر** سه ماه است **والله اعلم**
 و عده آنانکه حایض نشده اند از صفر من و جمیع و سه شهر مقرر است و اول
اکمال و خلل و نکلان بارها یعنی زنان حامله **احل** تمامه زمان عده
 ایشان **ان یضمر** است که نمیدانند **احل** با خود را خواه مطلقه و خواه متوفی
 عنها و چهار **من الله** و هر که بتسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی

کند **بجعل** بدید کرد اند خدای که مران متقی را **من الله** ان کار او آسان
 یعنی کار او بسیار سهل سازد **ذکر** که در چه گفت شد **من الله** ان حکم خدایت که
 فرستاد آنرا از لوح محفوظ **الکبر** سویی شما **من الله** و هر که بر همین از عقاب
 خدای و فرمان او بود **یکفر** پس شدن خدای از و سیاه بدیماه و بر این عفو کند
و یغفر و بزرگ سازد که برای او مزد یا یعنی او را مرد زیاد دهد **اسکن** مسکن
 کرد ایند زمان طلاق داده **بلون حیث سکنت** از اینجا که شما ساکن شدید **من الله**
کفر ان و سع خود و طاقه خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقه و توانایی خویش
 سازید **ولا تقوا** می رنج مرسانید مطلقا را در هر یک و نفقه **تضیق** برای
 آنکه تنگ کرد ایند **علیهم** بر ایشان مسکن ایشان و خروج ضرورت شود
و انکم و اگر باشند طلاق دادگان **اولات حمل** خدا و نداید یعنی حامله باشد
فانفق پس نفقه کنید بر ایشان **حتی یضمن** تا وقتی که بند **احل** با خود را
 و از عده بیرون آیند **ان یضمن** اگر بشود هند ان زمان بعد از انقطاع عده
 و نکاح **کفر** مر فرزند ان شما **ان یضمن** پس بدید ایشان **ان یضمن** مر
 ایشان بر شیر دادن **و ان یضمن** و مشا و رت کنند **میان** یکدیگر در کار
 فرزند **عروقی** به یکدیگر در کار رضاع و اجرة آن **ان یضمن** و اگر شوا ر کنید
 و مضایقه نمایند ای پدر و مادر در رضاع و مرده ان یعنی شوهر از اجرة با کنند
 یا زن شیر دهند **فرضع** پس شیر دادن خواهد که برای فرزند **احل** از بی
 دیگر یعنی مرده دایه ببرد او را برای رضیع خود و مادر را با او و اجازت نماید **تضیق**
 باید که نفقه دهد **من الله** خدا و ند فرامی و توانی **من الله** از غناء خود
 یعنی بقدر توانایی خویش به مطلقه نفقه کنید **من الله** هر که تنگ کرده شد
عکبه و زور و زنی او بعد از فقیر و تنگست است **فلینفق** پس باید که نفقه
 کند **ما اتیه الله** از آنچه خدای داده است او را **لا یكلف** الله تکلیف نکند
 خدای **نفس** بهیته را **انما** اگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی
 تکلیف الا لطاق تقراید **بجعل** الله زود باشد که بدید **احل** خدای **بجعل**
 بر نر د شواری و تنگستی **اسان** و توانی و کار **من الله** و بسیار از اهل

اجرامه

عليه وسلم در آید یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** که در میان قیامت که خداوند
نفسها و خود را بوی عطر و نضیعت و **أَهْلِكُمْ نَارًا** از آتش که آتش میگریزید مردمان
باشند یعنی کفار و منافقان و **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ** و سنگ کبریت که جوارق میافزاید بابتان سنگین
که کفایتی بر ستند با کینه ها و در سیم اخبار در میان که اصل و مناد آن
زود سیم اند سنگ زود و سفید اند درین سنگها مینداید و **وَالَّذِينَ** سنگ
اگر توبه کنی سر حشرت بپرسد زنی علیه ایمان آتش **مَلَائِكَةٌ** فرشتگانند یعنی
مؤکل اند و روی باز نماند **عَلَا ط** درشت سخنان شد سخت کاودان و توانایان
که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ ایشان بحال که بر نماند **لَا يَعْصُونَ**
نافرمانی نکلند خدای **مَا أَمَرَ** هر آنچه فرماید ایشان را بعبودیت و فریضه نشوند
تا مخالفت امر بدارند **وَيَفْعَلُونَ** و میکنند **مَا يُؤْمَرُونَ** آنچه فرموده میشوند بدان
در میان آورده که التذاذ باینه عذاب کافران بر این انداز اهل عشت
بنوعی چنان پس چون باینه کافران بکنار دوزخ آید ایشان اغا از اعتدال
کرده داعیه خلاصی نمایند و بجهان فراید با ملک که بید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای
کسانیکه کافر شدید **لَا تَقْزُوا يَوْمَ** عذر مویید امروز که عذر مقبول
منست و فایده نمی دهد **وَلَا تَتَزَوَّدُوا** چیزی نیست که بدارش داده میشود **لَكُمْ**
تَعْمَلُونَ آنچه می کردید در دنیا و بدین که عمل میکردید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کافران
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کافران خدای **تَوْبَةً** توبه نصیب جان کرمید بخدای کشتی خالص یعنی
توبه کنید و با سر کلاه مروید معادن جمل رضوانه عنده فرمود که توبه نصوح
آنست که تائب شود و نکلد عصیت خارج شریعت نمیکند بستان حسن بصیری
رح گفته که توبت نصوح دوگون دارد اول ندامت بر گناه گذشته و دوم
عزیمت بر ترک گناه آیند **و** توبه چون باشد پشیمان آمدن بر رجوع
نوی مسلمان آمدن خدعتی از تو کفر حق با نیاف با حقیقت توبه کردن
عَنِ و توبه بروردگان و توبه که کند شاید **أَنْ يَكُونَ** که در گذارد
ان شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کافران و در آید **وَلَا تَزِدُوا** شما را بپوسته ها که پسته
يَوْمَ میروز **مِنْ** بخور **الَّذِينَ** از زود درختان و اشجار و قصور آن حویها

وَقَدْ هَمَّتْ

وَلَا تَزِدْهُمْ مَبْغَضًا

وَلَا تَزِدْهُمْ مَبْغَضًا

و در آوردن که باشد **يَوْمَ** میروز که بخور **الَّذِينَ** از زود درختان و اشجار و قصور آن حویها
نفس او را عذاب کند و شفاعت او را در میان عاصیان مرد و دساز **وَمَنْ**
مِنْكُمْ و هر سو انسان را آفاق که نماند ایمان آورده اند و بی هیچ درخواست ایشان
بن در میان یاران ایشان قبول کند **وَمَنْ** و هر سو ایشان بی هیچ درخواست ایشان
عطا کرد **يَسْعَى** می شتابد و می رود **بَيْنَ يَدَيْهِمْ** در پیش ایشان **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
ایشان و فتنه که بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو می رود **وَيُخَوِّدُهُمْ**
وَيُخَوِّدُهُمْ و می فریباند که ای آفریدگار ما **الْمُؤْمِنِينَ** تمام کردان بر همان **وَيُخَوِّدُهُمْ**
ما را بی هیچ باقی داده با سلامت بر صراط بگذریم **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ**
تاب کی و ناپاکی گناه پاک کن **الَّذِينَ كَفَرُوا** بدوستی که توبه نکرده جبر از تمام توب
و مغفرت او را **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای بیغما من خبر دهند بلند فدا
جَاهِدُوا جهاد کن با کافران بشتاب **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ**
وَيُخَوِّدُهُمْ و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
و مقام و باز گشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند **وَيُخَوِّدُهُمْ**
دوزخ است **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
خدای **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
که و اعلة نام داشت **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
این دوزخ **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
شایستگان **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
قوم از همانان **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
انین دوزخ **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
بطوفان و سرزنش و طوعم سنگباران **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
شد و نقیامت و اهل و اعلة را که در آید بدوزخ **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاتب میشوند و نسبت
که میان ایشان و غیر است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند
و بیان کرد خدای **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند **وَيُخَوِّدُهُمْ** و می فریباند

فرمود که هیچ خلیفه نزد کائنات خلق محمدی نبوده چه او مشیت خود را دست باز داشته و خود را
 بیکجا با حق گذاشته امام فطری رحمة الله گفت که از بلا مضرف شد و نه از عطا منصرف
 گشت و گفته اند او با هیچ مقصودی و مقصودی جز خدای نبوده و شمه از حقان
 اخلاق الخضر در هر ساله مراتب الصفا فی صفات المصطفی مذکور شد و در
 جواهر التفسیر بن مسطی **فستبصر** پس زود باشد که بر بی بی ای محمد **و یبصر** و **و یبصر** و **و یبصر**
 معاندان توان اهل که بعضی بدان وقت که عذاب نازل شود پیشان معلوم کرد
 که **یا یبصر** بکدام است از شما فتنه و بلاها باد در کدام گروه است از شما دیوانه
 بعضی بدانند که دیوانه نوی یا ایشان **یا یبصر** درستی که آفرید کار حق **و یبصر**
 او را نانو بود پس ضل عن سبیل و هو اعلم **یا یبصر** براه یافتگان بکمال عقل
 که مومنان اند **یا یبصر** پس فرمای مبر تکیه بکنند که از بعضی مشرکان
 را که ترا بدین آباد عورت می نمایند و **و یبصر** دست میدانند که تو نمی کنی
 با ایشان و سر زنی نفی بر شرک **یا یبصر** با ایشان نیز حرب نمی کنند و درین
 تو طعنه نزنند **یا یبصر** و همان برداری منای **کل حذر** هر سو کند خوان را
 بدو غ که او جملات یا اخس من شری یا اسود بر عبد یغوث واضح و اشک است
 که ولید مغیر است که سو کند بدو غ بسیار خوردی **یا یبصر** سنت رای با خوار
یا یبصر عیب کنند در عقیده مردم با طعنه دهند در روی ایشان **یا یبصر** و نه
یا یبصر سخن چینه میان مردمان یا غنچه کنند **یا یبصر** باز دارند **یا یبصر** سخن
 را یا منع کنند از ایمان و احسان **یا یبصر** ستم کنند از حد در گذرند **یا یبصر**
 بسیار گناه یازاناکا **یا یبصر** سخن روی در شت خوی **یا یبصر** پس این عینها
 زنی حرام زاده که پدر او معلوم نباشد او زده اند که ولید هر ده ساله بود
 که مغیر دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد
 مذکور است که چون رسول صم این آیت را در این قریش بر ولید خواند هر عیبی که
 رسید در خود باز یافت مگر حرام زادی با خود گفت من سید قریشم و پدر من
 مغیر مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید چگونه این پدر را بر سر
 آورم شمشیر کشید نزد مادر آمد الفقهه تمیز بسیار از او فرستید که بد

نور قصه زنان جرایب داشت و او را برادر نادگان بودند چشم بر میراث
 نماده مراد شک آمد غلام فلان را نزد و گرفت و تو فرزند را به دلیل روشن
 بر صدف قلی آن زن شدت خصوص من بدست و سنین او با آن حفت
 و درین باب گفته اند **یا یبصر** جرم و گناه مدعی از فعل ادرست کور خدای
 مادر او خاکسار کرد **یا یبصر** آبا هست آنکه و حفص بیکه زن خواند بر طریق خبر
 بعضی بجهت آنکه او **یا یبصر** خدا و ذوال **یا یبصر** و خدا و ذوال **یا یبصر** کسر را
 فرمان می بری **یا یبصر** چون خواند شود **یا یبصر** بر **یا یبصر** اینها کلام **یا یبصر**
یا یبصر که **یا یبصر** اینها افسانه است **یا یبصر** زود باشد که **یا یبصر**
 کنیم بلاغ **یا یبصر** بر بی بی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکار
 کنیم که نتواند پوشانید و در آنرا آمد که دون بدید بی بی او را زخمی رسید و اثر آن
 باقی ماند **یا یبصر** بدستی که آن بودیم اهل که را بقط و غدا و ذوال **یا یبصر**
یا یبصر همچنانچه از خود بود **یا یبصر** **یا یبصر** اهل باغ طی و انوار **یا یبصر**
 آورده اند که در نوای صفا ان ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز
 میوه چیدن در ویست از آنجا ندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه
 که داس و دست بدان میسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتاده
 بدرویشان قسمت کردی چون ان عین رفات کرد پس آن او گفتند ما را اندک است
 و عبال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما کرد معیشت بر ما نماند کرد صبا کی در آن
 خبر نباشد برویم میوه بریدن و برین سو کند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید
 یاد کن چون سو کند خوردند و از آن باغ که بنیان فقر **یا یبصر** **یا یبصر** میوه ها
 آن **یا یبصر** در حاله که داخل باشند در وقت صبح بعضی با مداد یکاه پس
 چنین سو کند خوردند **یا یبصر** و استثنائات که در بعضی نلفند انشاء الله
 شیی که این نیت کردند و نلفند قضاه از **یا یبصر** **یا یبصر** پس باید **یا یبصر**
 بران باغ **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر**
 و ایشان بعضی پس از خفتگان بودند **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر** **یا یبصر**
 کالتیر مانند باغی که میوه چیدن و برین باشند بر جری که هر بلای نماند

از آنجا که

دانستم ای ملایکه من بپند ام حساب خود را بعه دانستم که حساب
خواهند کرد **فَمَنْ أَمْسَرَ فَفِي عَيْشِهِ تَأْتِيهِ رِزْقُهُ كَالْيَدِ الْمَسْكُوتِ فِي جُحْدٍ**
ان کدورت و مقرون بحرم و حشمت و جلاله در پیشق بلند **فَمَنْ أَمْسَرَ**
میون آن **دَانِيَةً** نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطرب بوی سر و سر
ایشان آید **كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ** و میاشامید از ثمرها **هَذَا**
خوردنی و آشامیدنی گویان **بِمَا اسْكُفْتُمْ** بسبب آنچه عمل کردید **فِي الْأَيَّامِ الَّتِي**
در روزها گذشته یعنی در پنج یا وسط آنکه روز داشتید در روزها
گذشته یعنی در **كُلِّ مَرَّةٍ** و اما آنکه **يَا كَذِبًا** دهند **كِتَابَهُ**
نامه او را بدست چپ او و او بدست چپ او **فَمَنْ أَمْسَرَ** پس کید از دوی
ندامت یا **الْيَتِيمَ كَمَا وَتَى** ای کاشکی داده نشدی یعنی بمن ندادندی **كُنَّا بِلِقَائِكَ**
ما و من نماندیم تا بر ملافتت نشدی **وَلَمْ نَكُنْ لَكَ شُكْرًا** ندانستیم امر و نماند
جست حساب من چه حاصل نیست مرا از اجر عذاب و شدت یا **لَيْتَهُ كَاشٍ** هر که
که بدان مردم در دنیا **كَانَتْ الْقُلُوبُ وَدِي** هر که حکم کننده بفنای ابد تا بعد
از آن زند نشد **بِمَا كَفَرْتُمْ** نکر **عِيَّةً** از من عذاب را **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** مرا بود
ان مال و تبع **هَلْكَ عِيَّةً** کم گشت ان من **سُلْطَانُ** تسلط من بر مردم و فرمان
گذاری یا محقق که در دنیا **بِمَا كَفَرْتُمْ** در آن زده بدم پس خطاب در رسد یا نبیه
را **كُذِّبُوا** بگوید این کس **بِأَفْعَلُوا** پس در غل کشید و بر آنچه دست او پر کردن
بندید **شَرَّ النَّاسِ** پس در آتش بزد **كُذِّبُوا** برافکنند او را **فِي سُلْطَانِهِ** پس آگاه در
نخیری از آتش **دَرَجَاتٍ** گران **سَبْعُونَ** در **أَعْمَاءَ** هفتاد که بزدا و ملک هر در آن
هفتاد باع هر باع از مکة تا کوفه **فَأَسْلَمُوا** پس مرا دید او را در آن یعنی بر حسد
او بچید محکم تا حقه نتواند کرد که ب الاخبار **رَحْمَةُ** الله گفته که ای همه آنچه که در دنیا
جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیری نیست و ای حلقه از آن بگوها عالم
چون اذین بگذارد **إِنَّهُ** بدستی که این **كَانَ لَا يُؤْمِنُ** بود که ایمان نمی آورد
بِأَقْلِهِ الْعَظِيمِ بخداي بزرگوار و **لَا يَحْضُرُ** و نبی آنکه بخت خود را بفرغت نمیکرد
و حرص داشت علی طعام **لَا يَكْفُرُ** بر طعام دادن در پیش **فَلَيْسَ** پس نیست **لَا يَكْفُرُ**

مردا اسر و **هَذَا** محبت ای محاسن که محبت کند و **طَوَامٌ** و نیست او را خورد
از **مِنْ غُلَّتِ** مگر از غساله و در خیابان یعنی نرد راه و برهم که از تنه اء ایشان
میرود **لَا يَأْتِيَهُمْ** نمیخوردند **غُلَّتِ** **لَا يَأْتِيَهُمْ** مگر کناها کاران و سر کناها
شرکت **فَلَا** پس نه چنانست که کافران میگوید قرآن بافته و ساخته محمد **فَلَيْسَ**
سوکند بخوبی **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** با آنچه می بینید از مشهورات و **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** با آنچه می بینید
انرا مغیبات با آنچه در روی زمین و زیر زمینست با باجسام و ادیان با این
و چون با بکینه و بیت المعون با به و بحر با نسلین محمد و رسول جبرئیل و انوار رات
حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم اینکه **إِنَّهُ** بدرستی که قرآن **لَقَوْلُكَ**
هر اینده خواندن رسول است **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** بر آن که از نزد خدای که محمد است صم و کفایت
جبرئیل عم و ما **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** و نیست قرآن **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** سخن شاعر چنانچه ابو جمل میگوید
قَلِيلًا مَّا تَقْنَنُونَ آنکه تصدیق نمیکند مراد عدم تصدیقست **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ** و نیست قرآن
سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط کمان میبرد **قَلِيلًا مَّا تَقْنَنُونَ** آنکه تصدیق نمیکند
یعنی متذکر نیستید **بِمَا تَبَصَّرْتُمْ** قرآن فر فرستاده است **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** آن پروردگار
عالمیان **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ** و اگر قدر آنکه محمد چنانچه زعم شماست و بدو رفع بندد **عَلَيْتُمْ**
بر ما بعضی **قَالَ** بعضی سخنان را **لَا تَخْذُوا** ناهر اینده بگویم **مِنْهُ** **بِالْهَيْبَةِ** از قوت
و توانایی **لَا تَخْذُوا** پس بر میروند **الْهَيْبَةِ** و یک دل و با بیه هلاک سازیش
فَأَمَّا مگر پس نیست ان **شَامُونَ** **لَا تَخْذُوا** چه کس یعنی نیستید **عَنْدَهُ** **حَاجِرًا** از دفع کنندگان
آن هلاک را **وَإِنَّهُ** بدرستی که قرآن **لَقَوْلُكَ** **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** هر اینده بند نیست **لِلْمُتَّقِينَ** م
بر هیز کاران را چه ایشان بدان منفعت اند **وَإِنَّا** **لَنَعْلَمُ** و بدرستی که ما میدانیم
أَنَّ **مَنْ كَفَرَ** آنکه بعضی ان **شَامُونَ** **لَا تَخْذُوا** بکذب کنند **مَنْ كَفَرَ** قرآن **وَإِنَّهُ** و بدرستی
که قرآن **لَقَوْلُكَ** هر اینده سبب حسرتست **عَلَى** **الْكَافِرِينَ** بر ناگوار و بیکار و از دنیا قیامت
که **وَأَبْهَلُ** اهل قرآن مشاهده کنند **وَإِنَّهُ** و تحقیق که قرآن **لَقَوْلُكَ** در سبب
به کمان یعنی یقینست که از نزد حق سبحانه منزل شده **فَسَبِّحْ** پس تسبیح کوی یا شمر
وَبِكَلَامِهِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تیری نه نمایی او را از صفات ناست
و بشاهای بزرگ یاد کن **سُورَةُ** **الْمَعَارِجِ** **بِسْمِ** **اللَّهِ** **الْحَمْدُ**

آوردند اند که نضر بن حارث بر سر مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق
و آنچه میگوید از نزد بکتست بر تو سنک بیان و سرایان مبتلا مبتلا
کن آیه آمد که **سَأَلْ سَائِلٌ** در خواست خواهند **عَذَابٌ وَقَع** عذاب را که بود
لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بر سرست در دین یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل
ابو جمل بود که گفت فاسق طعنه علیک کسفا و فوی هست که حضوت پیغمبر ص در خواست
و استحال نمود بعد از ایشان و هر نفی **لَيْسَ** نیست مر آن عذاب را **أَرَأَيْتَ** دفع کنند که باز دارد از **أَمْرٍ** از جمله خدای چه اراده از لیس بدان تعلق
گرفته و مراد الله مدفع نکرد پس در صفت الله میگوید **يُغَارِظُ** بخداوند
در جهل و بلندست یعنی غر فها و بشت که برای دوستان خود میگرداند یا مصلحت
که برای صوری کلیات طینات مقرب فرمود **تَقَرُّجُ** ملائکه بالامی و ملائکه
وَالرَّحْمَنُ حسیب سائل اقبی که اعظم اند از ملائکه **الْبَدِ** بسوی امر خدا یعنی بوضیع
که خدای فرماید **يَوْمَ** در روزی که هست **مَقْدَرُ** اندک او **حَسْبُ** انفسه
پنجاه هزار سال از سالها در پیچیده اگر یکی از پی آدم خواهد که سیر کند از دین
تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند از بدین مقدار سال توان
رفت و این عباس رض فرمود که مراد روز قیامت است که هر کافر بدین درازی
خواهد بود و خلافت با در هر من قیفه هزار سال از اند و بیان آن موافق در
جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر چه از اسماء الهیه رویت
خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو و فراتر از تمام مذکورست **يَوْمَ** الرب
که هزار سال است و پور ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان آیات اسما
و سنن امیه و سمریه در مطاوی این اوراق **لُجُودٌ** هر سخن بقیه و هر نکته
مکان دارد **فَأَصْبَحَ** پس شکلیا کن بر تکذیب منکران **صَبْرٌ** جمیل شکلیا کردن
نیکی بجهنم فلق و جزع و شکایت **الْهَمُّ** بدرستی که کافران **يَوْمَ** می بینند روز
قیامت را **لَا يُعِيدُ** دوزخ را مکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف
میگویند که وقوع فلان کار در دست یعنی حال میباشد **يَوْمَ** و مایه قیامت
لا قریباً نزد یک وقوع **يَوْمَ تَكُونُ** السماء روزی که کرد آسمان **كَاكِبٌ** مانند

فلزی که اخته یا مثل در پی نیت یعنی فذک بکند **وَتَكُونُ** الجبال و کردگیها
کالعه مانند پشم و کبر زده شدن یعنی ست یخ شود و زمین و **لَا يُشَانُ** زمین
و پسند نشود هیچ خویش **حَمِيمًا** آن گناه خویش خود یعنی هر کس را از کربان و سوال کنند
يَصْرُوفُ بیت اگرده شوق ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد
و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بر سر خود مواظبند **يَوْمَ** البحر دوست دارد
و آن روز بر کافران **يَقْتَرِي** الله فلا دهد **عَذَابٍ** از عذاب آن روز **يَوْمَ**
به پسران خود پس از آنکه عزیز تر و عطفان بودند و در پی نا ایشان عذاب کشید
و وی خلاص باید **وَمَا** خلت و فلا دهد زن خود را که یاری وادارای بود **وَمَا**
و برادر خود را که کم نیست و مددکار و مستوفی **فَصَلِّتَهُ** الله تو و خویشان خود را که
داده اند او را در دین تو خود یعنی پناه گاه و جا بود **وَمَا** الله و من **وَمَا** الله و من
دارد که فلا دهد که در زینست **يَوْمَ** الله ایشان را یعقوبه خلافت خواهد که فلی
بدهد **شَرٌّ** بخیر پس بر همانند آن فلا دادن **كَلَّا** نمی دهد از عذاب آنها
بدرستی که آتش و دوزخ که بحرم از آن فلا میدهد **لَقَدْ** نهاده است خالص **لِلْآفَئِدَةِ**
کشند است **لِلشُّوْى** مردست و پای مشرکان با پیست سر ایشان از صد ساله راه
زبان میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مفتاح طبرستان را جذب کند **تَلْعُو**
میخورد آتش یعنی میکشد یا با لیا و میخورد و در عالم آورده که آتش زبان فصیح
بنام و لقب میخورد **مَنْ** **أَدْبَرَ** کعبه را که پشت بر حق کرده است **وَتَوَلَّى** و دوی برگردانیدن
فران **الْجَمْعُ** و کرد کرده است مال دین **فَأَوْجَحُ** پس در باره آن کرده و نگاه داشته
و حق خدای داد کرده **أَرَأَيْتَ** بدرستی که آدمی **خُلِقَ** آفریده شده **هَلْ** عا حریص
بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در باب آورده نقل از مقال که هلو
جانور است در پیر کو قاف که هر روز هفت صحران از گیاه خالی میکند جوفه خنانش
از این میخورد و آب مفت صحران از گیاه خالی میکند و باران میاشامد و در کرا و مرا
حیرت دارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه
آدمی را در صبر و پایداری و اندیشه روزی بدین راه تشبیه میکند
جانوری را که بجز آدمی است معد چوب شد سبب فی غی است آدمیت الله که بری

و برین نریاده مکن و صاحب معام رحم الله با سناد خود از انس و رضی نقل میکند
که حضرت رسول ص فرمود که هر که در روزی یا شبی بجهاد آید و از غافلان
نبویستند و اگر صدایه تلاوت کند از فرمان برداران نبویستند و اگر دوست
آید بخواند قرآن خیمه نکند و ای روز قیامت و اگر بفراده با قصد آیه اشتغال
کند نبویستند و از قطاری از مرد **و انتم الصلوة و بیای دارید فافزونی**
و انتم الزکوة و بدهید زکوة واجبه و انتم الصلوة و بدهید خدایا
قرصا حسنا قرضی نیکی سازست با تنفقات مستحبه در طریقی خیر و یافتن خیر
بسیار باد ای آن **و ساقطه** و آنچه پیش فرستید **نفسه** برای نفسهای خود
من **خیر** از نیکی **تجدد** بیاید آن **عند الله** نزد یک خدای **هو خیر**
او بهشت **و اعظم** و بزرگتر از آن روی مرد یعنی ثواب آنرا زیاده یا بید بکند
ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر **و استغفر** و استغفر و استغفر و استغفر و استغفر
در همه احوال **الله عفو** بدهد سق که خدای آمرزگار است بندگزار **رحیم** مهربان
بر ایشان **سوره المذثر** **بسم الله الرحمن الرحیم** جابر
بن عبد الله رضی نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که در زمان
خطر و جی را به مبرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم
که همان ملک که در غار جرهم آمد بود بر کوهی نشسته است میان زمین و آسمان
از سطوات هیات و عظمت هیکل او خونی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم
مرا بپوشانید جامه های من پوشیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت
ذوالجلال عمر فواله وحی فرستاد که **یا ایها المذثر** ای جامه در پوشید و گفته
اند مرا دانات بپوشت یعنی ای لباس رسالت جبرم فکند **قرص** بر خیز از خواب
خویش با قیام نمایی باد ای مرا سم بپوش **فانذره** پس هم کن خلی را از عذاب خدای
اگر غیور و بپوشند **و ربک** و بپوشد کار خود را بقطعه پادکن **و ربک**
فطهر و جامه های خود را پاک ساز از الواث باقی تا هر که بخلاف صناده بد
عرب تا اول علامتی باشد بر تنک عادات ایشان و من تضرع و عجز
فرمود که گناه کن جامه را فاته ای فاته و ای فیه و گفته اند پاک نفس خود را

از آنچه نشاید و نباید و در نفقات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربي قدس
نقل میکند که حضرت رسالت صم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک
عن الدنس تحت طبر بردا الله فی کل نفس بغیر پاکیزه کرد آن جامه ها و خود را از جری
آبرو مندر کردی بدر و قاید خدای در هر نفسی گفته یار رسول الله ثیاب من کلام
فرموده که حق سبحانه بر تیغ خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت
و خلعت توحید و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان
شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر او خورد نماید هر چیزی و هر که
خدای را بیگانه بداند بوی شرک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آورد
ایمن گردد از هر چیزی و هر که با سلام منتصف بود در خدای عاصیه نشود و اگر
عاصی شود اعتدال کند و چون اعتدال کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید
از ایجاد انتم صیغه قول خدایا که و ثیابک فطهر در تو پوشید لطیف بود
خلعتی از صفات روحانی. دامن از لوث خشم و شوق دور تابا پاکیزه
شوی مشهور **و الرحمن** از همه گناهان کناره کنی یعنی بر مین تقوی که همیشه
باش **ولا تمنن** و عطا مکن **تسکین** تا بیشتر بستاند یا منت منده بر خدای عمل
خود تا آنرا بسیار شمرای یا مردم را مومن سازد و رسالت تا طلب بسیار به
مزد کینه از ایشان **و کبریک** **فاخبره** و آن برای رضای پروردگار خود صبر کن با
در سخت موار و قضا بر ای خلاصا بر باش **فاذا انقهر** پس چون دمیده شود
فاذا انقهر در صورت یعنی نفخه ثانیه **فذلک** پس آن دمیدن **و یسجد** در آن
روزی **یوم غیر** نشانه روز دشوار است **عجل** **الکفر** بر آن کرد و بدکان **غیر** **یسجد**
نه آسان بر ایشان اگر چه بول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق
سبحانه بکرم دشواری را از مومنان بردارد و پاکیزان بماند و در حساب با
ایشان مناقشه نکند و روی ایشان سپاه گردد و نامهای اعمال بدست جبر
ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صم
فی النج سوره حم مومن شنیده ایمان قوم باز آمد و گفت بخدای که حلی از
تجد کلاهی شنیدم که سخن جتن و انزیت مودل حلا و تی و عن و بی

هست که هیچ سخن در انباشد و بروی طراوت و تازگی هست که هیچ حدیث را بنوع
اعلاء این نهال اقبال مقرر ثمرات سعادت کلیه و اسفل این شجره طیبه بعرف
فضایل و حکم علیه سمت است حکام تمام بدو افتد و این کلام غالیله و مغلوب نکرده
و از بلند بی برپستی نکرده و از پستی بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان
آورده پس او را با انواع سخنان در جهت جاهلیه آورد تا توان را بر گفتن
سخن بعضی و بعضی رسید بغایت طول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که **در حق**
بگذار مرا و من خلق و آنکه آفریدم او را و **حیله** نهاده ام و او را و نصرت و اعوان
قوی آنست که او را و حیل لغوم گفتند بی بکانه ایشان **و جعلت** و دادم
مرا و **لا اله الا الله** کشید بی بسیار آورده اند که زندقه و هزار هزار
دینار بود و میان که و طایف شتر و اسب و کوفتند بسیار داشت و بساتین
و امنعه و عبید و امای او در شمار نمی آمد **و بقیه** و دادم او را پس آن حاضی
ما او در که یعنی برای انساب و چه معاش محتاج بسفر نبودند و پهنه با پدر
در محافل حاضی شدند و آورده اند که او را ده سر بود و از جمله خالد و عمار و عیسی
رضایمان آورده اند و **مقدت** و بکستند **که** برای او بساط جاه و دیانت **و شید**
کستند فی ناز بجهان و ترش لقب یافت و با بسا خیم کارها و او را ساختن تمام **و قطع**
پس طمع میدارد آن **ازید** آنکه زیاده کم عطیات خود را در بار قوی **و** نکم چنین
و نعم خود را بروی افزون سازد **که** آن بدو سقی که او هست **لا اله الا الله** امر ایستاد
کلام **و لا اله الا الله** و در آن ستین گفتند و سخن نسبت دهند و در اعلی
هست که بعد از آن قول این آیه مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش
از وی بکشتند و بعضی ببردند و او محتاج و در میان هلاک شد **و هفده** بود
باشد که در هفتم او را **صعود** و آن کو هیت از آتش که برفتادال
برای لای او رسند و فی الحال که بدو او رسند باز بنیافتند و در نهان آورده
که تکلیف کم او را بصعود بر صعود و آن صخره است کسار در دوزخ که بهای لای
آن نتوان رفت پس او را در **در** چاه آتش کشید از پیش میکشند و عجب
کزها آتشین مینند تا را خنما برود و عین عظیم برای ولید چر است

۵۴
اند که بر سقی که او فکر کرد که چه طعمه نهند بر قران و **و** اندازد با خود راست
کرد که چه بود قبل از این است ذکر یافت که او تعریف قران کرد و چون قریش و اهل
کردند گفت شما محمد را بخون میکشید و بقیه میزدند که عقل او کامل است
و بدو را برودت نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارت کاهن از وی
ظاهر نمیشود و گمان میبرد که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده و می بندید
که شاعر است و سخن او بشعر نماید گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت سخن او را
بچه چنین نسبت توان کرد ولید فکر کرد و با خود خیال است **فقت** پس لغت کرده باد
کیف **قد** چگونه تقدیر کرد **و** **قتل** پس صلوات باد **کیف** **قد** چگونه اندک
گرفت **و** **نظر** پس نظر کرد در امر قران کوفی دیگر **و** **نظر** پس روی توئی
کرد که موجب طعنه نیافت در آن یاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نکرست
و روی توئی کرد **و** **نظر** و پیشانی در هم کشید بطریق کراهت با بخندید
و **نظر** پس روی بگردانید از حق یا آن پیغمبر **و** **نظر** و کرد و کینه کرد
از متابعت او **و** **قتل** پس گفت **و** **نظر** اینست این که محمد میگوید **و** **نظر**
مکر جاد و بچه که تعلیم گرفته شود از محمد **و** **نظر** نیست این **و** **نظر**
مکر سخن آدمی بچه آبا فیه که و جبهه و بسا **و** **نظر** زود باشد
که در افکنیم ولید **و** **نظر** در در که **و** **نظر** از دوزخ که نامش سقر است
و **نظر** **و** **نظر** چه چیز تر داد آنرا که چست سقر **و** **نظر** آتش که باقی
نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هم دوزخی بلکه
با بسوزانند و از حق سبحانه نوسان اعضا و **و** **نظر** و دست باز
ندارد دیگر یار تا شود **و** **نظر** آتش سپاه کنند **و** **نظر** مرگ است کار آن
و **نظر** بر آن آتش **و** **نظر** زده ملک با زده صنف از ایشان
موکل در تبیان از بخارین حارب رضایت کرده که کوچه از بهر
سوال کردند در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خزنه دوزخ
آنحضرت دو بار با صایع بدین اشارت فرمود و در حرکت دویم اجماع
بمعنی را امساک کرد و این آیه بر صدیق قول آن حضرت نازل شد

و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول نبویه است و در تخصیص
این عدد مفسران داشتند و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعة
اکثر احاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل
اقل کثیر و بواقی و جوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که بعد
آن تولد این ایه ابو جمل گفت ای معشر قریش زبانه نوزده بیش نیستند
آیا ده از یک یا نه از ده دفعه نتواند کرد ابو لاسید کله الحارثی گفت من هفده
را کفایت کنم ده را بهشت و هفت را بشکر شما دو یابی را کفایت کنید و در این
آنست که گفت من در بیشتر شمار و هر صراط و ده را بدست راست و نه را بدست
چپ دفع کنم و بگذرم سلامت و بهشت در آیم آیت آمده که **وَمَا جَعَلُوا مَا نَعُدُّهُ**
أَعْصَابًا لِلَّذِينَ فِي الْأَنْفُسِ مگر فرشتگان که قوی ترین خلقتند
در عالم آورده که در پیش خیزد و درخ مالکست و با او هیچدی تن اند چشمه های ایشان
چون برق درخشند و انیاب ایشان چون صاعقه ها بلند مستحکم زبانه آتش
از در ایشان بیرون می آید و میان دود و شر ایشان مسافتی سیویکساله باشد
یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ کشتی می کند
و ذکر ملائکه برای دفع کله است یعنی میگوید که من به کفایت میکنم و نمیداند
که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طایفه دیدار بکفر شسته اند
تا بمقاومت چه رسد **وَمَا جَعَلُوا** و نساخته ایم **عِدَّتِهِ** شمار ایشان را نوزده
است **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ** مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد **الَّذِينَ كَفَرُوا** و از آنرا کار
شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه پیش از نقلین را عدد
خواهند کرد **يَسْتَفْتُونَ** و نایب کمان شوند تا آنکه **أَتُوا** و کتاب داده شده اند
کتاب را چه قرار با باند که مصدق نبوت است **وَيَذَرُونَ** و نایب قرار تا آنکه
گرویدند **أَنفُسَانَا** گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب و **لَا يَرْجُونَ**
الْآزِينَ و تا شک نیارند تا آنکه **أَتُوا** و کتاب عطا کرده شده اند بخوبی **طَلُوتُ**
و مکریدگان از اهل اسلام در آن عدد **وَيَقُولُ** و نایب قرار تا آنکه **قُلُوبُهُمْ**
در دلهای ایشان **مَوْضِعٌ** شک و نفاق است **وَالْكَافِرُونَ** و بگویند اگر و کان

که ما از آن **أَلَدُ** چه چیز خواستند است خداوند **بِهَذَا** مثلاً بدین عدد که غریب است
مثل **مَثَلُ** و **بِهَذَا** همچنین **يُضِلُّ** در ضلالت فرو میکشاند خدای **بِهَذَا** هر که
خواهد **يُضِلُّ** و راه میفایند **بِهَذَا** هر که خواهد آورد و اندک آنچه حاصل گفت ای معشر
قریش حالا محمد نوزده بار و صد و ده کار بیشتر ندارد حق سبحانه فرمود که **وَمَا جَعَلُوا**
عِدَّتَهُ و ملائکه را و در کار توان ملائکه که آمد و معاون پیغمبر را و بند **أَلَدُ**
بِهَذَا هر که عالم است به همه معلومات **وَمَا جَعَلُوا** و نیست سقر اعدا سخن با این سوره
أَلَدُ مگر بپند **بِهَذَا** برای مردمان **بِهَذَا** چنین است که گاهی انکار سفر تواند
کرد و **أَلَدُ** و سوکندها که معرفت اوقات و احوال بوی باز بسته اند و **بِهَذَا** و بخت
شب از **أَلَدُ** چون بیدار از عقب روز و حفص از بر فی الف خواند و ادب بر صیغه
ما فیه از ادب این چون برود از پس روز **وَالْقِيَامَةُ** و سوکنده بجمع چون روشن
کرد اند عالم را **بِهَذَا** بدستی که در کسوف **بِهَذَا** یکی از درکات بزرگ دوزخ
است **بِهَذَا** کرد اینده ایم او را چیزی که بدان بپایند و در لباب آورده که حضرت
لا صم میفرماید که **بِهَذَا** بر خیزیم گفت **بِهَذَا** مراد میان لانا بنویسد گرفته
از گناه به بهرین **بِهَذَا** بدست از شریعتی تو ندیدی و بگوید اول دوزخ ندیدم
مر آنکس که خواهد **بِهَذَا** از شما **بِهَذَا** آنکه پیش رود در خیر و طاعت **بِهَذَا**
یا از پس است از شر و معصیت یعنی همه طایفه را بپند دهند است **بِهَذَا** هر نفسی
بِهَذَا آنچه کرده است از کردار خود **بِهَذَا** در کفایت یعنی در دوزخ کفایت
و محبوس بدان **بِهَذَا** **بِهَذَا** مگر اصحاب بدست راست و گفته اند اهل ایمان اطفال
اطفال و منانند با ملائکه **بِهَذَا** در و ستانما یعنی در هشت بر غرها باشند اطفال در دوزخ
بِهَذَا و مبرست **بِهَذَا** **بِهَذَا** و میگویند **بِهَذَا** چه چیز آورده
شمار **بِهَذَا** در دوزخ **بِهَذَا** ایشان گویند در جواب **بِهَذَا** بودیم **بِهَذَا**
بِهَذَا از نماز گذارندگان یعنی بفرصت ان اعتقاد نداشتیم **بِهَذَا** و بودیم که بمال
زکو **بِهَذَا** طعام دهیم در و بشان **بِهَذَا** و بودیم که شروع میکردیم
در شان محمد و نبوت و می مشغول میشدیم **بِهَذَا** یا شروع کنندگان در انداختن
بِهَذَا و بودیم که نگذیب میکردیم **بِهَذَا** و روز جزا و بپنداشتیم **بِهَذَا** نایب

که آنان **الشیع** آمدن امر که و مقدار او و بهر حال مردم **فان شیع** پس بود کند
ایشان **اشفاقه الشافیه** شفاعت همه شفیعیان بتقدیری که ایشان شفاعت
کنند و آن خود **عالتف التمر** پس چیست مرایشان که پیوسته **عن الله** از
قرآن با معطر آن **ضی** در حاله که اعراض کند که مانند **نهم** گویند ایشان **نهم**
خران و چینه اند **مستقیم** میگردان که بچینه باشند **نهم** از شیر با انصاف
یا ریسمان دام تیراندان یا از و آنها مختلف بچینه چنانچه که در خزانها میگرد
ایشان از استماع قرآن میگردانند که گوش سخن شود و دل پذیرند و اندک ایشان
البه فی المثنوی المعنوی **س** بچینا این قوم و پیغام از کجا از جادی جانها اند
فهماء کهنه کوه نظرس صد خیال بد در فر **س** از جن با کز د آن انبان
را از اندک و تر سر را نیست از کله منقولست که مشرکان گفتند یا محمد
عما سیدم است که هر که هر پیغمبر را شایسته کردی با ما داد آن صحیفه بایه از کاه
او و کفایت آن در آن نوشته برای مثل آن چیزی بیایا گفتند بتو ایمان نیاریم
تا بنام هر یک از ما کتاب نیاری از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه است
از خدای بفرمان کن باید که متابعت کند محمد و آیه آمد که ایشان که بر نمانند از استماع
کلام باونی که و ندیدان **بل یزید** بلکه میخواند **کل امر** هر مردی **نهم** از ایشان
ان یونی آنکه داده شود **صحفا** نامه ها **منشور** سر کشاده به مهر و در آن نوشته
که ای فلان بی روی کی محمد **نهم** ندهند ایشان این صحیفه ها و اگر بدهند
هم نکرند بر اعراض ایشان نه برای امتناع انشاء صحیفه است **بل لا یخافون الا الله**
بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخر **کلا** که نیست آنکه ایشان در باب قرآن
میگویند که سحر سباقول بشر **نهم** بدستی که قرآن **نهم** بدست و یاد کرد **نهم**
پس هر که خواهد بند کیرد **نهم** بدست و یاد کرد **نهم** بدست و یاد کرد **نهم**
الا ان یشاء الله بلکه خدای خواهد که یاد کند **اهل التوبه** است سزاوار که از وی
ترسند و **اهل المغفره** و سزاوارند که **سوره القیمر** بنسبت **سوره القیمر**
لا اقسم لایه نافی در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر بنده سوگند
میخورم **بیت القیمر** روز و تخمین **ولا اقسه** و البته سوگند باد میگویم **بیت القیمر**

نفس ملامت کنند مراد نفس متقیه است که نفس مقصود را ملامت کند بر نقص
طاعت یا نفعی که ملامت کند پیوسته در تفصیلات و اگر چه اجتماع او بسیار بود در عباد
یا نفس مطینه که همیشه لایع است من نفس اماره یا باو اقسام که شایسته خواهد
آورده اند که عاریت بن سربچه آنحضرت را صلح از احوال قبلت پس بدو بود از انبیا
آنحضرت فرمود که اگر آن روز مرا معاینه یابم با و بگویم آیا این استخوانها منفر قیام
بجمع شود آیه آمد که **ایحسب الانسان ابایا یبذره آدمی** یعنی عذبی **ان یبذره**
آنکه جمع نمی آید **عظاما** استخوانها را کند او را مراد نفس است که عظام
قالیست **بیت** آری جمع کنیم پس باید که دانند **لا قدر** توانا علی **ان یسوی** و انکست
کنیم **نهم** سرها را انکستان او را یعنی سلاطین او را با وجود صغر و لطافت آن
جمع کنیم تا با استخوانها بند کچه رسد **بل یزید** **انکست** بلکه بخوبی در حدیث
آدمی **نهم** آنکه دروغ گوید **امانه** با نجه او را در پیش است از بیعت و شریعت
یسأل می پرسد یا استن **کایان** که خواهد بود **بیت القیمر** روز و تخمین **نهم**
بیت القیمر پس چون خیره شود چشم **نهم** و بکشد آفتاب **نهم** و بکشد آفتاب
و جمع کرده شوند آفتاب و ماه بچینه ایشان با یکدیگر جمع ساخته در دریا افکنند
یقول الانسان میگوید آدمی بچینه کافر مذهب **نهم** در آن روز **نهم** در آن روز
جای که خنجر **کلا** نیست مفری **لا و زین** کاه که نباشد که فرار از **نهم**
بسیوی بود که راست بچینه **نهم** او **نهم** در آن روز **نهم** در آن روز
یعنی مشیت خود مقرر هرگز از همت و دونه مقرر کند **بیت الانسان**
خبر برده شود آدمی **نهم** در آن روز **نهم** با نجه از پیش فرستاده است
از اعمال **نهم** و با نجه باز پرس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس
فرموده که گناه از پیش فرستاده است و مال از پیش کزادی بحسرت گناه بتوبه
نیست کن تا غایت و مال با صدقه پیش فرست تا بماند **نهم** که فرستاده پیش به
که بحسرت زین نگاه کنی **بیت الانسان** بلکه آدمی **نهم** **نهم** **نهم**
خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال او و
خود **نهم** و اگر چه الفاظ **نهم** عذرها و خود را یعنی مر چند

و پروا به دیگر سجده اللهم ربی و سبح با قدری می گفت بایمان ربی العلی
والله اعلم **سورة الدھر** بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ عِشْرَانُ نَعْمَ **سورة الدھر** از آن که در آن **سورة الدھر** بود شیء مذکور چیزی یاد کرده شد
یعنی جسم سال میان ملک و طایفه افتاده بود قبل از نفخ روح در و کعبه بانسانند
او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت
او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که اسناد قدمت استه میسازد
که مظهر اشعه مغناطیسی باشد در اخص و مراتب ظهور و مرتبه خلقت
کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نمایان بود
با وجود او آشکار شود **سورة الدھر** شد ظهور او و بجز نور نور که مخفی از وی اند
کج مخفی بد زبری خاک کرد خاک را تا بیان تر از فلاک کرد کج مخفی بد زبری جو کرد
خاک را سلطان اطمینان کرد **و انا خلقنا الانسان** بدستی که ما افریدیم آدم را
که اولاد و بند **نطفه** از آنکه اندک که میست و چون هر یک از این مرد و زن مختلف
الاجزات در مرتب و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است جمع
صفت کرد و فرمود که **امشاج** آمیختهها با مراد او است که این مرد سفید و آن
زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند با امشاج یعنی اطوار است یعنی
نطفه خلقت شود پس مضاعف کرد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان خلق
کردیم و با امر و نجات **نطفه** می آن ایم او را **فخلقنا** پس گردانید ایم او را **سورة الدھر**
شنوای **بیت** تا متمم باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات **انا** بدست
که ما **فخلقنا** **نطفه** بودیم او را راه راست بنصب ادله قدمت و انزال آیات تا باشد
امشاج یا سپاس دارند یعنی مؤمن **سورة الدھر** یا نا سپاس یعنی کافر
شیء **انا** **فخلقنا** بدستی که ما آماده کردیم **سورة الدھر** برای ناگو و بدکار **سورة الدھر**
زنجیرها که بدان ایشان را بد و زنج کشند **و اعدنا** و غلها که گردن ایشان
نهند **سورة الدھر** و آتش افروخته که در و پوسته بسوزند **انا** **سورة الدھر** بدستی
که ما آماده کردیم که یکی کار را برای ناگو و بدکار یعنی مؤمنان صادق و ایمان **سورة الدھر**

بیا شامند در آخرت **سورة الدھر** آن انجام خیری که باشد **سورة الدھر** **سورة الدھر**
آن کافر یعنی آن کافر در بهشت بیا میزند تا خنک و غیرین و خوشی
کرد و گفته اند ابیست در بهشت خوشی و سفید و بخرمه مشاهده او
با کافر و بد بپرس نام خوانند و می دانند و است آنکه بدل از کافر و بد کرده که
عیت کافر چشمه است **سورة الدھر** می اشامند **سورة الدھر** **سورة الدھر** **سورة الدھر**
خدای **سورة الدھر** می مانند آن چشمه را هر جا می خواهند **سورة الدھر** را ندی
آسان جبر و مفسران بر آنند که روزی حضرت رسالت صلعم بخانه عیسی
در آمد حسن و حسین را در پیش پادشاه و فلطه را در کف نذری کنید
تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز دوزخ داند و
سبطین را در پیش پادشاه و ایشان روز دوزخ حق سبحانه که رفتند و مقدار
جو قرض گرفته با بنزد کارستانید و آورد کرده نان بخند و نمان شام خواستند
که افطار کنند مسکین بد خانه آمد و آواز داد که یا اهل بیت النبی مسکین ام این
مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه شما را از موایده هشت بدهد عیسی
رض نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و با خالص
روزه کشادند و شب گذرانیدند و دیگر روز روزی که رفتند و بوقت افطار
بیت بد خانه آمد و سوال کرد و تمامی طعای که بود ایشان کردند و شب سیم
اسیری بسر وقت ایشان رسید و خورد و بنهار تمام بدی دادند حق سبحانه این
آیات فرستاد که **سورة الدھر** و فامینا **سورة الدھر** **سورة الدھر** نذری که در طاعة کنند
سورة الدھر و میترسند **سورة الدھر** از دوزخی که هست **سورة الدھر** بدی یعنی
محنت و شدت او **سورة الدھر** فاش و آشکارا و سید بهمه و **سورة الدھر** **سورة الدھر**
خوردنی **سورة الدھر** و سق خدایا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند
بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایشان می نمایند و می خوانند و **سورة الدھر**
در ویشتر **سورة الدھر** و خورد سالک **سورة الدھر** و **سورة الدھر** و اسیری که از کار گرفته اند
و در خبر است که چون اسیری حضرت رسالت صلعم آورد ندی او را بعضی مسلمانان
سپردی تا دای مبارک و امری در شان او قرار یابد و گفتی که احسن لیه و بعضی

من و جنینها پوشانند صاحب شرف و قوت است و آورده که شب بستر است
 است که ایشانرا از نظر اغیار پوشانند در خواب خود از لذت مکالمه با محضر یا
 هر یک فراخور استعداد بر خور داری باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
 که شب بزرگ و درندگان را هست روز باز بیدار ازین محرک است **سورة الليل** العاشقین
 بالیت اوقافها ندم **سورة** چون در دل شب خیال آن یار منست من بنده شب که روز باری
و جعلنا النهار و کرد انده ایم روز را **معاشا** وقت طالع معیشت تا بخصیص آن
 و جوی کنید و **تینا** و بنا کرده ایم **وقتیکر** زبیر شما **سبع** باشد **اداهنت**
 آسمان سخت بهیچ محکم و استوار که در فرجه و شکاف که نشانه خلل و زوال باشد نیست
و جعلنا و یافیه ایم در آسمان **سراجا** چراغی و **هاجا** آفر و خنده و تابان یعنی آفتاب
و انزلنا و فرو فرستادیم **من الغصن** از دره های فشان در میان **انما**
انما **شجراجا** از درخت **خرج** تا بیرون آیم **بدان** آن **سکبا** دانه که کوفت را شاید
 چون کندم و جوی **و قبا** تا و دست که علف را شاید چون کاه و گیاه و کهنه اندازد
 آیم از دریا دانه در و از زمین بکاه و **جناات** و درختان بوستانها **الافاق** در هر مجید
 یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک **ان یوه الفصل** بدست که روز حکم کرداری یعنی روز
و سفین **کان** هست در حکم خدای **میتقا** تا و قوت مقرری برای محاسبه خلایق
 و مجازات ایشان **یوم یوفی** روزی که میدهند **فی الصور** در صور نغمه نمانند
فتاوتی پس بیاید شما **اقراجا** کرده کرد و از قبرها غی و بر صده کاه محشر امام
 تعلیم آورده که حضرت رسول با صلی الله علیه و سلم از افواج پر سید فرمودند که
 حشر کرده شوند در صنف اقامت من بعضی بر صورت بوزنگان و بعضی بر هیأت
 خرکان و بعضی نگویند آن که ایشانرا بر روی دوزخ میکشد و بعضی را بپایای
 و بعضی کمان و گنگان و بعضی میخامند زبانه ها و خود را و آن بر سینه ها و ایشان
 افتاده باشد و ایم آن ایشان سیلاب میکند و اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی
 دست و پای بریده باشند و بعضی از دره ها و آتشی و آتشی و بعضی را تفتان باشد
 بدتر از مرگ و بعضی را جبهه ها پوشانند باشد از قطران چغندر و بعضی را
 ایشان اما بوزنگان سخن چندان باشند و خود کان حرا و خولای و نگویند آن

خودندگان بپای و کوران چون کندن در حکم و گنگان آنها که اعمال خود موجب بوده اند
 و زبان خابندگان علم که گفتار ایشان مخالف کرد ایشان بوده و دست و پای بریده
 و چنانند کان همسایگان و آنچنانند از درختان و سعایت کنندگان بسلاطین و آنها
 که نترسند عظیم دارند متابعان شهوات و باری دارند کان خود خدای تعالی و پویشدگان
 بپایان قطران اهل نکبت و تان **و فتح السماء** و شکافته شود آسمان در آن روز **کانت**
 پس باشند از بسیاری شکاف **ابوابا** درها یعنی خداوند درها با آن کثرت فرجه ها که
 کتاف او در است **و سیرت لیال** و دانه شوند که ها در هوا **کانت** **سرا** با بسند
 مثل سراب یعنی غایب که داشته باشند اما بسبب نفوذ اجزای حقیقت جمیله باقی
 غایت در **الجنم** بدست که دوزخ **کانت** باشد **و صا** کله ها که خلق بپایان
 کذباید کرد با لیسگاه که باده در وی متروک استاده باشند برای تغذیه کافران
 و از ایشان نتواند که بخت با موضع صدی که خفته دوزخ اشتغال کفار مبین و خفته
 بهشت نکاه با میسکند تا در وقت سر و بر سر راه از غرض آتش محروم باشند
 و این جهنم باشد **للطافین** مرگ فرزند که آن حدود کدشتگان اند **ما با** با آن کشت یعنی
 آرام جای و قرارگاه **لا یثقی فیها** در آن کندن کان در آن **انما** و زکاره ها و در آن
 در معالمانجا هفت نقل میکند که این احقاب که در میان ذکر کرده جمیع سه خضبه
 است هر خضبه هفتاد و خریف هر خریف هفتصد سال هر سال سیصد و ششتاد و
 هر روزی هزار سال در هر وضع آورده که مراد آن بدست که برای عذاب کافران تعبیه
 منت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر خضبه که میگذرد حقیقه دیگر از به در می آید تا ابد
 الابدین **لا یز و قوتی** یعنی می چشند در دوزخ یعنی می بایند **لا یز** خنکی و بایع جنین
 که بدان راحت بایند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند بر گنجی است یعنی
 ایشانرا در جهنم در خواب نیست تا آسایش یابند **لا یز** نمی آسایشند شرابی **الاحیون**
 مگر جهنم و آن آیت که چون نزدیک روی آن کشت روی ریخته و چون بخورند از معا
 و احشایان پاره شود **و عسا** و ایم از پشه ها و ایشان سیلاب کند تا اشکها از سر
 حسرت می بارانند و هر که بدان موعظ کرد **جرا** پاد از داده میشوند بدان پشه
و قافا موافق کرد خود **انما** **لا یز** که ایشان **لا یز** و دانه غی و سبیل

حساب از حساب آخر با امید و نوری و توان آن سرای و کذب و تلبیس میکند
بایات با آنها ما که انبیا بدیشان نمودند کذب کردی و کذب کردی و هر چه
از اعمال بدکاران از طاعت و معصیت و غیر آن احصیه کرده ایم از این نگاه داریم
و نوشته ایم کتابی غنی و خواهیم گفت مشرکان که فزونی پس بخشد
عذاب و دروغ فکری و بدعت پس نمی افزایم شمارا همیشه **الاعذاب** با کبر عذایب و با
عذایب و در خبر آمد که این آیه سختی از آیات قرآنست و در میان **المتقین** بدعتی
که بهین کاران راست **سفار** و دستکاری از عذاب با جای فزونی و فلاح که آن
حیات با غماد روی درختان میوه دار و **غنا** با و درختان انکو تخصیص تقصیر است
و کوه و آبشار از درختان نارستان **انرا** با و درختان و در تفسیر پاره های آورده
که نشان داده سال باشند و مردان می و سه ساله خواهند بود و **کاس** و مرالیشان
جامه ها و **هافا** بران شراب با کاسه های درختی می شوند متقیان **فیها**
در هشت **لغو** سخنان پیورده و باطل و **لا کذب** با و دروغ و گفته اند شوند
در شش پختن هشت سخن عبث و دروغ بخلاف شارب ان خرج نیا که در مجالس
ایشان هذیان و صریح و خلاف و جدل بسیار بود **و جرح** جز ادای ایشان را
جز دادنی **میر** از پروردگار تو عفتضای و عده خود **عطاء** و عطا کرد
ایشان از فضل خود عطا **حساب** با و فو کانی بعضی بسند یا بر حساب اعمال
ایشان **بیت** **الستوانی** و **لا یفر** آفریدگار آسمان و زمین و **ما بینهم** و آنچه میان ایشان
است **البحر** و در کتب ایشان **لا یملکون** مالا نه باشد اهل آسمان و زمین **منه** از عذایب
خطاب سخن گفتن را بعضی قادر باشند بر آنکه با و سخن گویند مگر بدستوری
با این که خطاب کنند با خدای و اعتراف نمایند بر ثواب و عقاب او و نه آنکه همه
مملوک اند و مملوک مالک نتوانند بود **و یقو** **الروح** روزی که بایستد روح
و لا یملک صفای و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکیت مملوک را
او در عالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت تنها صیغه باشد
و تمامی ملئکه با کثرت عدد و عظمت جسد صیغه و در نزدیکی بر این همه باشد
و در عبرت لعلانی از این مسود رض روایت کرده که مقام روح آسمان

همان است و هر روز دوازده هزار تیسر میگوید و از هر تیسر او ملکی مخلوق
میکرد و گفته اند روح طایفه اندیشگی آدمیان و نه ایشان فردا ایشان
صیغه باشند و ملایکه صیغه و گویند جبرئیل است و م که افرشتگان صف بر کنند
لا یملک سخن نگویند در باب شفاعت **الا** **امرو** **اذن** مگر کسی دستوری دهد
لله **الرحمان** مرد و خدای که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای اذن کند
در شفاعت او **وقال** و گفته باشد او در دنیا **صوابا** کلمه توحید یعنی
جن و من را شفاعت نکند و گفته باشد او در دنیا **بیا** **یک** **یوم** **الحق** آنروز
روزیست بودی فی البیت خواهد بود **شاه** **الحق** پس آنکس که فرایک **ای** **رهب**
بسی تو اب بودی کار خود **ما** با و زشتی با ایمان و طاعت **انا** **الله** **ما** **کریم**
که ما بیم کردیم شما را او برسانید **عذ** **با** **قرین** ان عذایب نزدیک که عذاب
آخر است و قرب از بجهت حق است **و تر** **ینظر** **المن** روزی که بنزد آدمی **ما** **قد**
یبداه در آنچه پیش فرستاده باشد دوست او یعنی با و بد کردار و عذر خود را
از خبر و **شتر** **و یقول** **لکافر** و گوید ناگردد در آن دوزخ **یا** **الشی** ای کاشکی من **نکنت**
نرا با بودی خاک بعضی هرگز آفریده نشدی یا امر و نه خاک بودی و مرا زنده نکردی
و گفته اند بعد از حشر که ایشان را خاک سازند کافران تمنا کنند و قوی آنت که
مراد از این کافر بلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شد و خود را می
ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان من من
او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را ببیند آن روز که کاشکی من آن
خاک بودی و نسبت بآدم داشتی ای درویش این همه دید بد و منطقه که با کانت
هم طبقه از طبقات مخلوقات است **ه** خاک را خوار و تیره و بد بلیس
کرد انکارش آن حسود خسیس ماند غافل از تو باطن او نشد آنکه تر کمال
بهر کجی که هست در دل خاک این صدا داده اند در افلاک که بخیر خاک است و غیر آن
خاک شقا بر و بدت این کل **سورة** **النار** **عنا** **بشر** **الله** **الرحمن** **الرحیم**
و النار سوختن یکشتن کان **سرفا** بقوت و شدت بعضی ملایکه که جاهل
کافران سخن نزع کنند **و النار** **شقا** و فرشتگان پیورده اند ارواح و مناد

نزدیک خداوند عز و جل و منزلت مطهر فرموده شد در میان ملائکه یعنی
هر چه که در فران بودند **شرف امین** در آسمانها با امانت در وی گذاشت و اگر رسول کبر
محمد باشد صلی الله علیه و سلم او صاحب قنوت در طاعت و نزد بکرها و خلایق
قد و مکانست و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین و اسرار غیب و **صلوات** است
شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و سلامه و عیبه **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
لنزل او بدستی که در بدین جبرئیل بار صورت اصل او **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
مطلع آفتاب **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
نحوه بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
عن دیو **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
جرال حاضر میکند **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
محمد صلی الله علیه و سلم مرکز فی اصل عالم **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
موضع است هر کجی را که خواهد **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و به روی کند و در اسباب نزل آورده که او چنانکه این آیت شنید گفت چون این کار
ما را است و وابسته بخداست اگر خواهی مستقیم شویم و اگر نخواهی هم نشویم
آیت آمد که **و ما تشاءون** نخواهید شما استقامت و مداره **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
خواهد خدای **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
قد بر حق فرمود که حق سبحانه و تعالی ترا در همه و صفها عاجز ساخته است
نخواهی مگر شکیبایی و وکیله مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاچه
نشوی مگر بجنون لای او پس آنچه داری بکدام فضل می نازی و حال آنکه ترا هیچ
نرسد با همه **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
انگاه که آسمان شکافته شود **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
آورده که کلب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک سلسل نهد و بجنه اند
و ان سلسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بپایند سلسل از دست ایشان
بافتند و کلب بر زمین بپزد **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و

یعنی از بعضی راه در بعضی کثایند و همه یک در برابر کرد **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
زیب و زیور کرده شود یعنی خالها را بشویند تا مذهب فوات و بی انقوائت و غیر آن ظاهر
کرد و مردگان نهند شوند **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
ان عمل خیر یا معیبه **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
یعنی که چه کرده است با اول عمر و آخر عمر آنکه خطاب رسد بکافران که **یا ایها الناس اذی**
ادی ما عرکم چه چیز ترا بفریفت که کافر شدی **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و بپند فریبند او دشمن مسلط بود یعنی شیطان یا جبریل او یا متابعت موایا محبت دنیا
آورده اند که ترویج در شان ائمه الایدین است که حضرت رسول هم را بسیار در حق
ند و رسید با شما میگوید چه چیز تلافی کرد اندک از عذاب خدای ایمن شدیدی و
با ممالا ای که مغرور شد و در جمیع از علمایانند که این خطاب عام است همه آدمیان
میچنانکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاچه شدی در خدای و در لیر کشی
در نافرمانی شیخ منصور رحمه فرمود که اگر خدای از من این سوال کند بگویم غرتی
که مک و در معامالت نزل آورده که اهل اشارت میگویند ابراد اسیر کریم و درین مجلس
از همه اسماء و کتب است بندگان و تا کی بفریفته شدم بکرتی **و**
چون تو آدمی مرده لا تقنط **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و اسازی در دست **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
ترا و تو چه بودی **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و تمیز ساخت بخلی دیگر که مفارقت خلقت ایشانست **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
خواست **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
نباشد **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
ان ملائکه **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
و اقول شما را **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
دانش میگویند **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و
در هشتاد و یک **و** **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و **نحوه** بیوانه چنانچه کان میبرد و

سبک و حفصه بفتح نا خواند یعنی در آید بلال انش **سبح** اشامید شوند یعنی بوقت
غلبه عطش بیاشامند ایشان را **عَبْرَةُ** از چشمه آب بغایت گرم و کفنه اند
از آن روز که آتش آفرید شد این آب را میوشند **لَيْسَ لَهُ** نیست مرد و زخیان را
طَعَامُ خوردنی **الْأَمْنُ** **غُرَابٌ** مکر ضریح و آن کجا هستن خان را چون نباشد شرف گویند و حجاز
خود را چون خشک شود ضریح خوانند و هیچ دایه کرد آن نکرد و در آخره شجر بلبل و در شکل
آن آورده اند که ابو جهم چون این آیت شنید گفت چه شد ضریح را فریاد خواهد کرد جناحه
شتران را این آیت آمد که **لَا يَسْمَعُ** فریاد نمیکند ضریح و در خبر که **لَا يَنْفَعُ** و دفع نمیکند و **يُجْعَلُ**
گرسنگی را یعنی مقصود از طعام که ازین دو امر است هیچ کلام دست نمیدهد و **يُجْعَلُ** بر میزد
و بهادران دون **لَا يَسْمَعُ** تاز باشد اثر نعمت بر وی و بعد از این ابواب و جوی منتقم و مرغ
باشد **لَا يَسْمَعُ** امر علی خود را **رَاضِيَةً** بسند گفتند یعنی بسندند کاری را که کرد باشند و
شوند از عمل خود چون ابواب آنرا بختی **فَجَعَلَهُ** در هشت بلند قدر باشند **لَا تَسْمَعُ**
نشوند خداوندان و جوی با تو نشنوی ای مخاطب **فِيهَا** در آن بهشت عالی **لَا حِجَابَ**
پهلو چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد **فِيهَا** در آن جنت **عَيْنٌ جَارِيَةٌ**
چشمه روان بود که آب آن منقطع نکرد **فِيهَا سُرُورٌ** در آن بجا نختها سرور
بلند برداشته اصل آن از در مکل زبرد و با قوت در عالم گفته که مرفوع
باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند زمین آید و چون بروی
قرار گیرد باز مرتفع گشته بوضع خود باز رود و **أَسْكَاتٌ** و در آن جنت
کوزها باشند با دسته و قلعه **مَوْضِعَةٌ** نموده بهشت بهشتیان و **وَمِنْ رَقٍّ**
و بالشها **مَصْفُوفَةٌ** نموده بر یکدیگر و **وَرِثَةٌ** و فرشتها **مَبْنُوتَةٌ** گسوده
امام فاهد رحمه الله علیه آورده که چون کفار فقط سرور و موعده شنیدند با
یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و خیاب و امثال ایشان را
کار افتاد بجه وقت باید تا بر آلاء آن تخت بلند رود و بسوی فرصت باید تا
از آن بلند فرود آید آیت آمده که **أَفَلَا يَنْظُرُونَ** آیا نظر نمیکند و نمی نگرند
ایشان را **إِلَى الْأَبْلِ** بسوی شتر که بقدرت ماست **كَيْفَ خَلَقْتُ** چگونه آفرید
شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی رشته مسخر کردی می شود و بر وی

و فرود آید پس هر آن تخت بهشت متوجع میشود که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند
خلق شتر و السند بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگ است بار کمال را نابل و
همه کس را فرمان برده قانع است از همه کجاها بهاء مجرد و مقل است در شتر شکیبایی
و زهد و بدین جرعت است که بیا بان به آب قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان
مثل نسل و حمل و شیر و لحم و گوشت همه از او حاصلست بر روی قدرتی و فرزند
که **بِرِجْوَانٍ** افلا بنظر قدرت مبین **يَكْرَهُ** بشت منکر صنع خلایق **دَرَجَاتٍ**
قانع در بار کعبه رافقه این وصف آن جوی به در اهل صفین **در تیان** آورده که صاحب
عربند و اکثر ایشان اهل ربه باشد و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز امان
و زمین و کوخ نمی بینند لایم بعد از ذکر شتر میفرماید که **وَاللَّهُ** آیا نمی نگرند آسمان
که بحکمت مایه **رَفُوتٌ** چگونگی برداشتن شده است **يَسْتَوِي** **إِلَى الْجِبَالِ** و با نظر
نمیکند که همها که بقدرت ماست **كَيْفَ نَصَبْتُ** چگونه نموده شده است زمین و مستحکم
گشته و **إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ يُدْبِرُ** نمی نگرند زمین که چون زمین شده است تا جای آرام خلق
باشد **فَذَكِّرْ** پس بیدار کوی ایشان بعد از نظر در دلایل قدرت **فَمَا أَنْتَ مُدْرِكُ**
جزین نیست که تو بند دهنده **أَنْتَ عَلَيْهِمْ** تسلط تو بر ایشان **تَسْلُطُ** مسلط
تا اگر می کنی بر ایمان و آیت قتال این را نسخ کرده **لَا يَسْمَعُ** لیکن هر که روی برگرداند
بعد از تذکر **يَكْفُرْ** و نکر دو حق را پس شد **فِي رِجْوَانٍ** پس عذاب کند خدای
او را **الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ** عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخر چه در درجه بقطر و قتل و اس و عذاب
بود **نَارُ الْإِبْنِ** بدستی که بسوی ماست یعنی مجزاء **مَا لَا يَنْفَعُ** بآن کشت ایشان
إِنْ عَلَيْنَا پس تحقیق بر است **حَسَابُهُمْ** شمار ایشان **سُورَةُ النَجْمِ** شجر الله الرحمن الرحیم
وَالْفَجْرِ سو کند بهی که وقت مناجات دوستانست یا با آن جمع که آرام جان بیدار است
و بقول مراد رون اول محرم است که سال از او منفر میشود یا اول ذی الحجه که با پای
عشر مقرر بدست یا امداد آید که حج مسکینانست یا صبح روز عرفه که وظیف
دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفید دم روز عید یا اول روز قیامت و در آن
کوی اشارت است با انجمن آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
یا انجمن آب از حجر موسی علی نبینا و عم یا انجمن طراز صحاب یا روان شدن

افريدگار تو سوط عذاب تو عذاب چون عرب ضروب تان يا در سخت ترين عذابها ميلا
هر گونه از عذاب در سوط ميگفتند حق سبحانه بقانون كلام ايشان عذابها را خود در سوط
گفت و گفته اند درين كلمه اشعار است بآنكه عذاب ديني ايشان را به نسبت عذاب اخري
چون نسبت ضروب تان يا به است بعضي بشتين **يا ايها الذين آمنوا** بدست قائلان **يا ايها الذين آمنوا**
خداوند كذا گاه است يعني چنانچه فوت نشود چيزي از آنكه در هر صراط نشسته و
گذرد كاست همچو چنين فوت نميشود ان حق سبحانه چه همه را مي بيند و ميشود و بيد
پوشيد بستم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد بعلوم السرا و اخفي صفت حضرت
اوست **خفاها** اما آدي يعني آئي اين سخن را **يا ايها الذين آمنوا** چون مبتلا كنند مردان **يا ايها الذين آمنوا**
برورد كار و يعني آنرا بشود بگوئي و نيكي و حال **يا ايها الذين آمنوا** پس كراي كذا عذابها را
و نفقه و نفقه دهدش و معيشت بر و فراخ گرداند و باسايه كاري بسازد **فبقول**
پس كويد **يا ايها الذين آمنوا** برورد كار من را بزرگ داشت و با من اين كرامتها فرمود **يا ايها الذين آمنوا**
يا ايها الذين آمنوا اما چون او را بيان يابد بدو عيشي و محني **فبقول** پس تنگ سازد
عليكم بر روزي او را **فبقول** پس كويد آفريدگار من **يا ايها الذين آمنوا**
خوان كرد مرا كافر كرامت خود را بگوئي هاند و امانت خود را بدو عيشي و اين
از قصور نظر و قلت فهم است چه آسايش در ربي بجد و آراش در رويان
فزون از عذاب است **يا ايها الذين آمنوا** اي دل كريد بدو تخفيع بنكري در ربي اخيار بكن
بر توانكري **علا** نه چنانست كه گمان برده ايداي كافرين بلكه كرامت بطاعت
و مذلت بعبادت آن اگر **علا** عذرا الله انقيس كرم و بدانيد كه من نه شمارا
بمفقر و تنگدستي امانت ميكنم **يا ايها الذين آمنوا** بلكه امانت شما بدانست
كه كراي نميداريد بتميز و نفقه نميدويد **يا ايها الذين آمنوا** و تحريم نميكنيد بلكه بكن
عليكم طعام **يا ايها الذين آمنوا** بر دادن طعام بدو عيش **يا ايها الذين آمنوا** و مال ميراث
را **علا** خوردن سخت و بسيار بجمع ميكند جلال و حرام و زنان و كودكان
ميراث نميدويد و بمرها ايشان را ميخورد **يا ايها الذين آمنوا** و دهست ميداريد
مال را **يا ايها الذين آمنوا** و سقي فراوان با حرم و غنم **علا** و **يا ايها الذين آمنوا** و چون
شكسته شوند درين **يا ايها الذين آمنوا** شكستي بعد از شكستي يعني پاي پاي كرد

يا ايها الذين آمنوا

يا ايها الذين آمنوا و ببايد ياد قدرت و انان هيبت پروردگار تو بغير قضا هر شوي
يا ايها الذين آمنوا و ببايد فرشتگان هر صده **عشر** صده **عشر** صده پس از صيفي بحسب منازل
و مراتب خود و در تفسير امام ابوالميثان مذکور است كه اهل هر آسماني علاوه بر
باشند و **عشر** و آورده شود از جهنم در خبر است كه هفتاد هزار نام
باشد مرد و نوح و هفتاد هزار فرشته بر هر نوح جمع شده ميكنند و دوزخ از
خشم كافرين ميچو شد و بخور شد تا برصاات آن در و چون جبرئيل برانند و دران محل
همچو ملك مقرب و پيغمبر مصل تماند الا كه از هر اول و هيبت ترانند و آيد و ميگويد بديت
نفيس و حضرت پيغمبر مصل الله عليه وسلم ميفرمايد كه يارب ايقه ايقه و جهنم ميگويد
مايي و ما يدي يا محمد ترا با من چه كار تو بجهنم را بر تو حرام گردانيد است **يا ايها الذين آمنوا**
آن روز **يا ايها الذين آمنوا** باد كر انسان كمال خود را پاي بند كند و كاه شود از قباحت اعمال
خويش **يا ايها الذين آمنوا** و كجا باشد **يا ايها الذين آمنوا** و كجا باشد كراي و باي بند كراي بجهنم
دني باشد نه عقي و چون بند بند كراي و كراي سود نميدارد از دوي **يا ايها الذين آمنوا**
كويد **يا ايها الذين آمنوا** كاشكي من **يا ايها الذين آمنوا** بيش ميفرستادم عمل خيري **يا ايها الذين آمنوا**
من درين عالم **يا ايها الذين آمنوا** پس آن روز **يا ايها الذين آمنوا** عذاب نكند كسي را **يا ايها الذين آمنوا**
خداي احد **يا ايها الذين آمنوا** همچو يك از مردمان **يا ايها الذين آمنوا** و در بند بسلاسل و اغلال همچو كراي
يا ايها الذين آمنوا مانند بند كردن خدای به همچو كراي و كراي كراي بر عذاب كردن
و مقيد ساختن كراي دران روز نيكه فرمان مر خدا را باشد و پس و كويد خدای
در دني به نزد يك مر كراي من **يا ايها الذين آمنوا** كاشكي **يا ايها الذين آمنوا** نفس اماره گرفته بذكر من شاكي
بودي در امانت و صبر نمودي در محنت **يا ايها الذين آمنوا** بان كرد از دني **يا ايها الذين آمنوا** پسوي عذ
پروردگار خود **يا ايها الذين آمنوا** در حال كراي كراي كراي بجهنم داده اند **يا ايها الذين آمنوا** پسنديد
نزد يك خدای و چون روز قیامت شود كويد **يا ايها الذين آمنوا** پس در ايقه عباد **يا ايها الذين آمنوا**
در هر مر بندگان خايسته من **يا ايها الذين آمنوا** و دراي در محنت من بان مر مقتديان
سورة البلد **يا ايها الذين آمنوا** **يا ايها الذين آمنوا** **يا ايها الذين آمنوا** **يا ايها الذين آمنوا**
يعني هم **يا ايها الذين آمنوا** بدین شهر يعني مکه **يا ايها الذين آمنوا** و حال آنكه تو فرود آيد **يا ايها الذين آمنوا**
بدین شهرها آنكه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مكاني بيت الحرام است قسم

احد

[illegible]

بالاء سینه یا ناف من بشکافت و میکا یسل طشق از امان منم آورد و در روی بینه
و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا پرور آورد و بشکافت و نشست
و در آخر طشق از طلا عروان حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از ان پر ساخته باز بجا
انما دند و نقل هست که غلیقه از نور مهر کرد چنانچه انوار حیات و لذت آنرا هنوز
در عروق و مفاصل می یام **س** دلم خزانده اسرار بود دست قضا در لایه بست و کینش
بدلستانی داد و **وَضَعْنَا** و بر کفر **عَتَكْ** از تو و **رُكَّ** بار کران ترا **الَّذِي انْقَضَى** آن بار
که کران ساخت **ظَهَرَ** پشت ترا که اندوه کفای بود و احوال ایشان بکفر و تعارض غفلت
و گفته اند مراد عمر کنه است که بدان کران بار بودی آنرا گرفتیم و شفاعت ترا
در بار ایشان قبول فرمودیم **وَرَفَعْنَا** و برداشتم **لَكَ** برای اظهار قدیر حق
ذِكْرَكَ ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاقانیه یا آنکه نام ترا قرین نام خود ستیم
و در اذان و اقامت و نشهد و خطبه تا چون مراد کند با خود بر تو صلوات
فرستادیم و دیگر آنرا کردیم بدرود دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره
فرموده که رفعت ذکر اشراف با آنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند
و طایب منت آنحضرت بالا عرش پر و آن یک **س** سیم غ روح هیجکس از انبیا
آنجا که تو ببالا کر امت پرید **ه** هر یک بقدر بخشش بچله رسید **ای** آنجا که جای نیست و لایحه
ای محمد صبر کن **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ** پس بدستی که بادشوار بی در دنیا **يُسْرًا**
آسانست در آخر **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ** بد رستی که بادشوار بی که در مکه هست **يُسْرًا** آسان
بود در مدینه و در موضع آورد که با عسری که در مدینه باشد بسیریت در است
فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت **فَانْصَبْ** بس ریخ کش در من اسم
عبادت یلچون از عازن فارغ کردی بعد کن در دایا چون از کارش احکام فرافتایند
باستغفار او و اذاعت مشغول شود در سفر تا سح از فتوحات می آرد که شیخ ابو یونس
مغربی قدس سره در نایل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده او آن خوب
کن دل خود را برای مشاهده جمال حق **وَالَيْكَ رُكَّ** و بدعا پروردگار خود **فَارْغَبْ** رغبت
در هدایت و هر چه خواهی از او خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجام حرادات و بخشش
او نیست و سخن تو بود در کاه قریب مقبولست و دعوات طیبیات تو در محل قبول

توانی که به مالست نزد اهل کمال که مال بگورست و بعد از آن اعمال آورده اند که این عمل
 می گفت اگر به بیم محمد را در سجده هر آینه بسپرم کردی اول بگویم خود روزی آنحضرت
 میگردانید و او را خبر کردند بستان بجان آنحضرت روان شد و در قمار رسید باز گشتند و آن
 روی او رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد
 دیدم آنانش و از دهان دهان بازم کرد و مرغان و پر پر بافته این خبر حضرت رسید
 فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه تو بودی غصه و غضب و این آیه آمد که **اَکَلَتْ اَيَّاهُ بَيْتُ**
تَوَالِيهِ يَوْمَئِذٍ آنرا که باز میباید **عَبْدًا** بنده کامل که محمد است هم **اِذَا صَبَرَ** وقتی که غم
 میگذارد **اَنَّهُ** آبی بیقی تو **اَنَّهُ** اگر باشد بنده منیع از نماز **عَلَى الْهَلَكَةِ** برده را
اَمَّا تو باید خلق **بِأَيِّ شَيْءٍ** به هر کاری او را باز توان داشت از آن **اَنَّهُ** اگر از آن
 ناکند است آبی بیفران **اَنَّهُ** اگر نگذرد کند او چهل سال یا سخن حق را مطلقا **وَلَوْ**
 بگرداند ایمان و بگرداند از طرف فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب
الرَّيْبُ آیا ندانسته است او چهل بیعتی دانایست **اَنَّهُ** آنکه از روی تحقیق خدا
 می بیند قصد او را بزمکان گفته اند هر کله **اَنَّهُ** بری هم وعده مندرج است
 هم وعید ای زاهد بسترهای که ترا میبندد در پیشی بعد از گناه توبه کرده بود
 و پیوسته میبکست گفتند چند میبکست خدای عفو است گفت آری هر چند عفو کند
 بخلت آنرا که او میدید چگونه از خود دفع کنم **اَنَّهُ** کبرم که توان سرکته در گذشتی آن
 شرم که دیدی که چه کردم چکنم آورده اند که تو بی درک حضرت بی غم میگذارد
 او چهل میبکست و گفت ای محمد ترا چه کردم از نماز آن حضرت او را نیکو بسیار داد
 و بعد از آن فرمود او چهل گفت مرا میترساند و حال آنکه مجلس من از همه اهل مادی بزرگتر
 و اهل مجلس من بیشتر از آن شد **اَنَّهُ** حقا که اگر او چهل بان نایستد از آید
 محمد **اَنَّهُ** بکسیر او را بکسیری و بدو رخ کشمش **اَنَّهُ** بکسیری و بدو رخ کشمش
 کو **اَنَّهُ** خطا کار و وصف ناصیه بکذب و خطا بطور اسناد مجاز است و مراد صا
 ناصیه است **فَلْيَدْعُ** کو بخوان او چهل **اَنَّهُ** اهل مجلس خود را **اَنَّهُ** و بدو
 که با بخوانیم نایب و دوزخ را برای بردن او بدو دوزخ **اَنَّهُ** است سخن که او میگوید
اَنَّهُ فرمان میرا و بزرگ نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باشد **اَنَّهُ** و بجز که

۵۷۰
 برده و ام خدایت **اَنَّهُ** نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمد که وقتی بند بر پودر کجا
 خود اترق باشد که در سجده بود این سجده چنان کردم است در فتوحات این را بعد از طهارت
سُورَةُ الْقَدَرِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** حضرت پیغمبر صم میفرمود که در سجده
 که یکی از بزرگان اسرا را به سلاح پوشید در راه خلاصا کرد اصحاب عجب شدند گفتند این
 عرصه که باه بخندین دولت چو که تو با فرسید حق بهانه این سور را فرستاد که **اَنَّهُ**
 که ما فرستادیم قرآن کتابه غیر مذکور است دلالت بر قدرت و شهرت او میکند این از بزرگانی
 مستغنی است از تعجب بآن و دیگر اترال را بخود استاد فرمود در وقت منبر که خواجه
 گفت **فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ** در شب قدر یعنی استلا نزول آن در آن شب بوده با تمام قرآن در آن
 شب از لوح باسمانی دنیا آمد و در بیت القدر بسفر سپرده اند و روح الامیر در میان
 بیست و سه سال از آیه و سور و سوره بحسب مصالح دنیا آورد **اَنَّهُ** و چهره چهره ترا
 دانا کرد اینها مدانی که **اَنَّهُ** در شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که در حق
 کند عزت و مشرف کرد با عجل که در واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته قدر
 یعنی حکمت یعنی در وقت قبل گذر کاری مشون حکمت که نفر را ندوید بود یا بعضی یکی
 که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بیستاد ای ایشان که زمین آیند **لَيْلَةِ الْقَدَرِ**
هِيَ سِتْرُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ از هزارا که غازی اسرا را در آن جهاد کرده میگوید که در این وقت
 روز آورد و شب قدر بقول امام اعظم در دایره در سال و حضرت شیخ قدس می فرماید
 آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول و در ام و بیشتر در رمضان یافته ام و
 اغلب علمای بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه اخیری در شعبان و تو امید و لذت
 اصحاب امام شافعی و شب بیست و یکم و بیست و دوم را احیا کنند و حنیفه و شب بیست
 را و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه **اَنَّهُ** که از کلمات این سور
 بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را نایب میکنند حکمت در اقصاء شب قدر و غایت
 همه فیما است و احیاء آن بعبادت **اَنَّهُ** ای خواهر که چو بی شب قدر نشانی هر شب
 قدر است اگر قدر بدانی **اَنَّهُ** فرود آیند فرشتگان زمین با آسمان دین
اَنَّهُ چو بی شب قدر در میان **اَنَّهُ** درین شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملائکه عظیم
 که روح نام است یا صنفی از ایشان که روح که بندار روح بخادم یا حضیث عیسای نبینا

کردن تابان مرد دهند و دیگری گناه خود را خورد میدانست و میگفت ما را بر نظر و خط و عمل
خواهد بود بلکه بکبار عذاب خواهند کرد حق تعالی در شان این دو کو میفرماید **شَرُّ عَمَلٍ**
عَمَلٌ كُنْتُ مَقَالًا لَهُمْ هم سنگ و وجه خود **خَيْرٌ لِّكَ** بر بیند پاداش آنرا **مَنْ يَجْعَلْ** و هر کس کند
مَقَالًا لَهُمْ بوند گناه صغیر **شَرُّ** بدی **يُرَى** بیاید مکافات آنرا بر عباس فرمود که هیچ نیستی
و کافر نباشد که بکند مردی صغیر و قریبی که خدای بنماید عمل را بوی در قیامت انبیا
بمن بسیارند و حسنا و اولاد دهند و حسنا کافر بدارد که حسناست معذب سازد
این سوره در فرموده که حکم نرسد آیه در قرآن نیست و خبر صم از جاسعه فارگفتی در این
آورده که صغیر و نالیده رخ که جز فرزند ق بود نزد رسول صم آمد و گفت از آن خبر تو فرمودی
بمن بخوان اخضر صم این آیت روی خواند گفت خبیث خبیث همین پسند است چون کی نشانی
که در آن عرصه کو بیا از در و حبه و قیوت قطین خواهند رسید و هیچ که فرو گذشتن نخواهد
بود هر اینده امر و حساب خود خواهد پرداخت و گناه حساب اول است حساب اولی العین
خاطر خواهد ساخت **حساب** کار خود را و در آن کافر هست و خیر و شر را چنانست
اگر نیت کنی بکفر و خوش باش و در بغیر بدی هست و ای بر دل **سورة العاديات**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضور رسول صم مندر بر عمل نصاری را در
باخیل از محاربه بقیله از گناه فرستاد و فرمود که فلان روز وقت هم باید که بدیشان رسید
و غارت کنید و فلان روز با نایب ایشان چنان کردند و در میان آمدن بسبب عیوریت
زد که تو قتی افتاد و منافقان زبان طعن در آن کرده بایک یک میگفتند که تمام آن سیه در
بادیه بلیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان رسانده اند این سخن بمومنان رسید و اندک
شدند و بجهان را می خوشی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خیر داد
وَالْعَادِيَاتِ سوکن با سپاه دوز که وقت دیدن نرسد **خَبْرًا** نرسد زدی با و از که
صمیل بود **وَالْمُحِيطَاتِ** پس بیرون آن دکان آتش از سنگ سماء خوشی بجهت بسم و سنگ
زیر آتش زدنند **وَالْمُحِيطَاتِ** آتش زدی **وَالْمُحِيطَاتِ** پس بلیق آتش آن سپاه **خَبْرًا** وقت سفید
دم **وَالْمُحِيطَاتِ** پس بدان وقت جمع **وَالْمُحِيطَاتِ** غیاری در کنار آن بقیله **وَالْمُحِيطَاتِ** پس بدان در آمدن
وَالْمُحِيطَاتِ بدان وقت **وَالْمُحِيطَاتِ** کو و از دشمنای دین **وَالْمُحِيطَاتِ** بدی که انسان مراد این است
است یا جمع خود که از جمع در میان مردم می افتد و یا مطلق انسان **وَالْمُحِيطَاتِ** مراد در کار

وَالْمُحِيطَاتِ تا سپاس است و گویند آیت در شان ابو جحاش است امام الیث رح آورده که سده نفر
از عرب در یک عصر یکانه بود در هر یک در صفتی آتش در طبع و ابو جحاش در محل و حاتم در حاتم
حق بهانه قسیم را می کند که ابو جحاش بخیل است و اندک خیر و گفته کند آن باشد که حاتم
بر شمارد و از اوقات یاد یار و در حدیث این امامه حضرت دکنده است که تنها خورد و
ندهد و بیند و اینند **وَالْمُحِيطَاتِ** و بدیستی که خدای **وَالْمُحِيطَاتِ** و بخیل و کفران او **وَالْمُحِيطَاتِ**
هر اینده که است با انسان بر کند خود که است محله ظهور آن از **وَالْمُحِيطَاتِ** و بدیستی که است
وَالْمُحِيطَاتِ برای دویست مال **وَالْمُحِيطَاتِ** سخت بخیل و بی غایت رسید شیخ الاسلام قدس
فرموده که اگر مال را دوست بد تا بان بود و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل و غم
مال همان به کیاران دیه که بدی به که بخاکش می درختی منفعتی ای چنان
هر نهادن چه سفال و هم سیم **وَالْمُحِيطَاتِ** آید امید ندا انسان که **وَالْمُحِيطَاتِ** چون ظاهر کرده
و بیرون آورده شود **وَالْمُحِيطَاتِ** آنچه در کرد هاست یعنی اوقات **وَالْمُحِيطَاتِ** و حاضری که در
وَالْمُحِيطَاتِ آنچه در بین هاست یعنی با میان آنند و خیر و شر آن امتی و سنانند جواب اذات
که خدا پاداش خواهد داد **وَالْمُحِيطَاتِ** هر مرد مسقی که آفرید که ایشان **وَالْمُحِيطَاتِ** با فعال و افعال ایشان
وَالْمُحِيطَاتِ آن روز را سخن **وَالْمُحِيطَاتِ** داناست و بجز دادن تو **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
وَالْمُحِيطَاتِ روزی که بید **وَالْمُحِيطَاتِ** چیست و **وَالْمُحِيطَاتِ** و چه چیز نداد آنرا که دانید
تا بدایه که **وَالْمُحِيطَاتِ** چیست که بید مراد روز قیامت است که بگوید که اهل رسول و هیبت
وَالْمُحِيطَاتِ روزی که باشند مردمان از شدت سخن **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
بر واد بر اندک ناچون غوغای طبع که هم بر بی آید و با مال و بریشان حال میشوند **وَالْمُحِيطَاتِ**
وَالْمُحِيطَاتِ و کرد که همان سول **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
شدن **وَالْمُحِيطَاتِ** و فی معنی که مراد از تفرق **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
باشند چه رنگ مر پیشتر است کند و زدن زود متفرق و منش کرد **وَالْمُحِيطَاتِ**
وَالْمُحِيطَاتِ پس اما در آن روز هر که گران باشد **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
مقادیر انواع حسنا و امراض بود **وَالْمُحِيطَاتِ** پس او **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
پسندید **وَالْمُحِيطَاتِ** و اما آنکه سبک بود **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**
باراج است سیات او **وَالْمُحِيطَاتِ** پس جای او **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ** **وَالْمُحِيطَاتِ**

که هر چه در وی افتاد در عالم شکسته شود و سوخته گردد و ما اگر بیک وجه چیزی را نماند
نماند این که **ما الخطیئة** چیست خطیئة **نار الله الموقدة** آتش خدای برافروخته شده یعنی
خدای آن برافروخته و هر چه حق برافروزد در بیکری نتواند که فرو نشاند **الله یطیع**
آن آتشی که بر آید و غالب شود **علی الاقدار** مدد لها و بیان آن در آید و تخصیص این آتش
بدل کافر چه آتشی که دل و عمل عقایدنا باشد و منشاء اخلاقنا باشد است
انها بدیعی که آن آتش یعنی مکان آن **علیهم** و کافران **موقد** فرو بسته شده است
فی عذابهم بستن آنها در آن یعنی در آن در که در بسته اند و سوزنهای آن زده و حکم
ساخته که هر کس تواند کشاد و این اشارت بقا و طول ایشای است در آتش صاحب
الاسراف فرموده که آتشی که بدل باد آتشی عجب است حسین منصوب قدس سره فرموده
که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدن تا تمام سوخته شد تا گاه شری
از مقدس حد **انا الحق** بیرون جت و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته باید که آتش
ما خبر ده **س** ای چشم بیانا من و تو ندانیم که کمال دل سوخته هم سوخته داند
سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم
در کتب سیرت نقل شده معتبر مذکور است که ابرهه صبح که از قبل بخایش رحمة الله وای
این بود در موسم حج دید که مردانی از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم
کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوش در حرکت آمد داعیه کرد که
در مقابلت آن خانه بسازد و وجوهی قجاج را بدل آن مصروف کرد و این در صفا از
نرخام ملون کیلسی به ساخت فلین نام و در روی آن از بزرگ و جواهر مرصع متین
کرد انید و طوایف خلق را در ولایت بی بطواف آن تکلیف نمود و این صورت توجه
بر قرائش شاق بود اما جاش شکایت چنان داشتند که بیانی که از بخند تا خانه
مشغول شده زنبه عجاوین یافت و شبی آن بیت محدث را حدیث آورد و ساخت
و قهار خود این خم در افاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متعجب
شدند ابرهه این حال متاثر گشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی بیکر مهیب بقصد
تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیش از آن که به مکه جسته مشابه که پاره بود
هیكل قوی را است چون کو قاف چون شیر غریب جایک اندام صاف با خود برد و با

مکه معظنه آمد و آتشی قرائش قرائت کرد و اکابر مکه بگوها متحده شدند و ابرهه را از اول
روزی لشکر بر نشاند و بیلان را بر ایگنه روی بیکر نهاد پس چون رومی از دیوار
بر گردانید متوجه لشکر گاه شد و هر چند بیلانان و کشیدند که روی او بجانب پیش
میترسند و بیلان دیکر بجمه اعراض او از خانه پیش نمی رفتند ابرهه درین حال فرو
ماند و جماعت قرائش انجیلان نظر بکاشته که آیا بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا
جوق جوق مرغان سیاه بالگردنهای سبز بدید آمدند و حمله آوردند بر آن لشکر سنگباران
کردند و بیک نفس قوه ابرهه مستاصل شدند گما قال الله تعالی **المرق کفیا** یا انداخته
که چکن **فعل یزک** کرد پرده کار و **فیا صغایا فیل** بخدا و در فیل یعنی ابرهه و لشکر
او **المرق** یا ان ساخت و بیفکنند **کفهم** مگر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند
فی تضلیل در تبايه و بطلان **وان سل** و فرستاد **علیهم** بر ایشان از طرف ساحل دریا
هند **طیلا** یا بیل مرغان کرو و کرو منقار هاء ایشان چون منقار هاء مرغ و چاه
ایشان چون پنجه سگ و سر هاء ایشان چون سر و کوبند مرغان سبز بودند و منقار
زرد **فیه** می افکند آن لشکر **یا یحیایة من یحیی** بسنگی از سنگ کل یعنی کل
شد **فعلکهم** پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگ **کصف** چون یک کلاه
ما کولی خود را شد یعنی خور و روی افاده و نابود کرده گنا بخت از استیصال ایشان
آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجه و بر هر عضوی که از بدن
کافران زدند از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگها که نیت
خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بخریت رفته خود را پیش خنایه انداخت
و از مکه تاحبشه مرغی که آن سنگها را ابرهه موسوم و بجای هلاک او مقرر بوده
در منقار داشته ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالا سر ابرهه بود و از هر یک چون
ابرهه صورت حال عرض میسایند از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چنین
مبارزان را هلاک ساختند ابرهه در این حال نظر بر آن مرغ افاده گفت ای
مردکی که اینان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی داشت بر سرش افکند و مردم در نظر
هلاک شد و این صورت آیت عبرتی بصیقلند و نجاشی منقش گشت
نوشت نامه تقیر بر جید دهر خطی که فاعتروا الی الایمان **سورة الفیل**

بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد آورده که قریش را با تجارت
دو مقرر بود نهستان بزم رفتند و باستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتند
و حرمت داشتند و قریش با صحت روایات لقب فزونی که انداخت و هر کس از عرب که نسب او بنصر
منتهی میشود قریبه است و بعضی از علماء انساب بر آنند که قریش لقب قهر بن مالک است که
نیره نظر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شکفت
بمانید و متعجب نشوید **لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشٌ** برای بوسه قریش بیکدیگر **لَا فَهْمٌ** بوسه است ایشان
رَحْمَةُ الشَّامِ در سفر نهستان **وَالصِّيفِ** و تابستان و برای عبادت ایشان هر امام را
یعنی محل تعجب است که ایشانرا از نعت و حرمت داده ایم و ایشانرا از پیشتر من به پیشتر من
مشغول شد **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** پس باید که هر مستند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** خداوند را بر خانه مغفله
و که تعظیم ایشان بسبب آنست **الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ** که طعنه را در ایشان بدارد
دو در حاکم و سیر **وَمِنْ جُوعٍ** از گرسنگی **وَمِنْ كَيْدٍ** و این کرد اندیکه این حرم محترم
من خوف از قریش آنکه در حاکمی مکرر و یکدیگر را می کشند و غارت میکنند **سُورَةُ الْاِنْفِقِ**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مفسران بر آنند که بنده اول این سوره
در شان کافر است و نصف اخیر در باره منافقان آورده اند که او مثل تکیه قیامت کرد به
و هرگاه وصی تیم بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوف از آل خود بزدی و براندی و پستی
مردمان را از اتفاق بازشی حق سبحانه فرمود که **الْآيَةُ** آیه بدی و اناسی **الَّذِي يَكْذِبُ**
آنکس را که تلبیس میکند **بِالدِّينِ** و در جز او باور نمیدارد یعنی **قَدْ كَذَّبَ** پس
او آنکس است که بعنف و ستم **يَدْعُ الْاِتْمَارَ** دفع میکند بتم را و میبازد و گفته اند ابوسفیان
با ولید مشغول گشته بود و بخش میگردیدیم از وی طبع پیدا و با عصا بر دوش سحانه میزد
میکند که میزدیم **وَالْاِحْصَانِ** و نمیفرماید و غیب نمی نماید اهل خود را **عَلَى طَعَامٍ**
الشَّعْبِ بر طعام دادند در ویش و محتاج یعنی نه خود میدهند و کسی را میفرماید بیک
از احسان منع میکند **و** چون از کمر سفله بود بر کمران منع کند از کمر دیگران
سفله نخواهد کرد کمری را بکام **و** خسر نکند از کسی را بکام **و** پس در شان منافقان
میگوید **قَوْلٌ** پس سختی عذاب **لِلْمُكَلِّينَ** برای نماز کنندگان یا به یعنی این ای و احباب
او **لَا يَنْهَمُ** آنانکه ایشان **عَنْ صَلَاتِهِمْ** از نماز خود **سَاهَوْنَ** بخیر اند و غفلت و درنگ

یعنی از آن حساسه نیکند و هر کس خود مردم نکند از نماز است که اهل نفاق در خلوت
بروای نماز نمانند و چون بصفت رسالت بر ابط و آداب میگذرانند
کلید در درخت آن نماند که در چشم مردم گذاردی **وَمِنْهُمْ مَّنْ يَأْتِي** آنانکه
ایشان را میبکنند در کوره خود را میبندند **وَمِنْهُمْ مَّنْ يَأْتِي** و این میبازند
مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع عباد است که مردمان بدان بکلی بگردان
معونه کنند چون دیک و کاسه و تیر و دلو و قوی آنست که مراد از آن عول سده جینت
که منع آن نشاید آب و آتش و غلک **سُورَةُ الْاَكُوْفِ** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
در معالمر آورده که عاصم بن وائل از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزد یک باب بی سهم ملاقات
کردند و را به با هم سخن گفتند حفص بن رسول صلی الله علیه و سلم بیرون رفت و عاصم
مسجد درآمد جمیع از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با کس سخن
میکفتی گفت با این ابناء و عادت عرب آن بود که هر که او را بر سر نبودی این را گفتند یعنی
از و عقب نخواهد ماند و در آن ایام بر سر شخصی طاهر نام که از خدیجه داشت بود چون
این خبر حفص پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید دل مبارکش اندوخت و گفت حق سبحانه
برای تفریح دل اخفوت و تسلی خاطر مبارکش فرستاد **اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ** ما عطا کردیم ترا
الْكُفَى بسیاری این لفظ فوق است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار
و علم و عمل بسیار و در عین المعافاة آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر نور در
زیر و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و یاران و شهر است که کثرت جویش
بهشت و در حدیث معراجیه آن که ابوالاسان هفتر جویش دیدیم و بر لب جوی خیمه
از بافت و لولو و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدیم از جبرئیل عم پرسیدیم
که این چیست فرمود که این جوی کثرت است حق سبحانه بقعطا فرموده و در عالم التخیل از
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که کثرت جویش در بهشت کناره ها و از آن
و مجرای او بر در و بافت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی
دیگر است که خوشتر من یعنی خوشتر کسی است که یکه است آب و سفید تر از شیر و بوی
خوشتر از مشک و کوزه ها و او مانند ستارگان آسمان هر که از آن خوش آب خورد
هر کس تشنه نشود صاحب دایات فرموده که کثرت معرفت کثرت است برودت و شوره

وحدت در عین کثرت و این خبر است در پوستان معرفت که هر که از ان سیوا باشد از ان تشنه
 جمالت ایمن است و این معنی خالصه حضرت و سالت و اکل اولیاء امت است **فصل** پس
 نماز گذار **سوره** برای پروردگار خود نماز برای رضای او **و انحر** و شوق برای
 کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز
 نزدیک نحر و آن موضع فلاحه است از سینه و گفته اند مراد نماز عبادت و قربانی کردن
ان شایک بدوستی که دشمن تو یعنی عام **سوره** است دم بریدن و منقطع از خیر
 و نسل و ذریه اما تو از ذریه بسیار و حرمت و انشمار و آثار فضل و شماره قیامت
 باقی خواهد بود اما وقت از دنیا و آخرت منصل خصم سیاه روی تو حاصل و بخت
سوره الکافرون **بسم الله الرحمن الرحیم**
 از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن زید بن عباس رضی الله عنهم فرستاد
 به پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تو یکسال خدا را بمان پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت
 خدای تو بجای آوریم و پیغام بدی حضرت رسید و مفاد و جبریل علیهم السلام نازل شده این
 سوره فرود آورد که **قل یأایها الکافرون** ای کافران مرا دعای جماعه اند که مذکور شد
 و خدای مبدل است که ایشان ایمان نیادند لاجرم گفت با ایشان یکی **لا تعبدوا** نخواهم
 بن ستید **ما تعبدوا** آنچه شما می پرستید **ولا انتم** و بن ستید شما **عابدون** پرستندگان
 در حال **اعبدوا** آنرا که می پرستیم **ولا انا عابدون** و بن ستید در حال **ما تعبدتم** آنچه
 شما پرستش میکنید **ولا انتم** و بن ستید شما **عابدون** پرستندگان در استغیال **اعبدوا**
 آنرا که من پرستش میکنم **لکم دینکم** و شما را کیش شما که بدان معتقدانید و دست بانی
 نخواهید داشت **یأایها الذین** و مرا درین و آیین من که بگویم و نخواهم گذاشت با شما است جزای
 کردن شما و مراست پاداش اعمال من و دین من عادت بنزهت و این آیه بابت التیف
 منسوخ شده این عباس رضی فرمود که در قرآن سوره نیست و شیطان مغرور و صغیر
 ازین سوره زود که تو حیدر حضرت است و تا می خوانند او را بر تو واجب و ربهی از قرآن
 هست و الله اعلم **سوره النصر** **بسم الله الرحمن الرحیم**
اذ جاء نصر الله چون پیادای کردن خدای یعنی ظفر ادا **قل و الفتح** و فتح
 مکه ترا و فتح سیاه بلدان امت تو **و انک انت الغالبون** و می بینی سر دمان که در می

ی آید **سوره** در دین خدای که اسلام است **اقبلا** کرده که در حال نزول این
 سوره تابع و فرود بود چون بنی اسرائیل و قرآن و بنی سرور و بنی البکا و کانه و بنی هلال
 و بنی نخب و دام و غیر ایشان از انجا و اطراف بخدمت آنحضرت آمدند بشرف اسلام
 مشرف میشدند **سوره** پس شنیدند که خدایا ان تنزل فی مفتح **سوره** **بسم الله الرحمن الرحیم**
 پروردگار تو یا یاکوی سبحان الله و بحمده از عبادشده و من منقولست که بعد از نزول این سوره
 تردید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از بی گناهی الا که گفته سبحانک اللهم اغفر لی و گفته
 اند نماز کن با من برای **سوره** و آمنه شرط بود و ای یحیی برای حضرت نفس و انقضا
 عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود **الله کان** بدوستی که خدای هست
سوره قبول کنند و بدان مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود
 و درین سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه و سلم و روایتی که نازل شد و پیغمبر صلی
 الله و سلم علیه بر خواند عباس رضی بر گریست و چون آنحضرت رسید که چو امیر
 عباس جواب داد که خبر دادند از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و تو
 عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این سوره دو سال بنیست و آخر سوره که بتمام فرمود
 رسول خدای صلی الله علیه و سلم فاطمه را رض طلبید و گفت ای دختر خیر و وفا
 من دادند یعنی **سوره** نامه رسید از آن جهان هر چه اجبت بر من عزم رجوع میکنم
 رخت بپوش میبوم فاطمه بر گریست و آنحضرت فرمود که مری که تو اول کسی هستی از اهل
 من که بمن روی **سوره الخطیب** **بسم الله الرحمن الرحیم**
 چون آیت و آنند عشرتنگ الا فرین حضرت بگو صفا بر آمدند کرد که با صبا حاه و سباء
 قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم یا نه در برای این که جمعی آمدند از یثرب
 آنکه بر شما بشنوند کرده دست بقتل و غارت بکشیدند مرا در آن تصدیق میکنند یا نه گفتند
 چرا انکیم و تو پیش از بد و رخ متهم شده حضرت فرمود که راستی نزد تو لگم من بدی علی
 بودم رسیدم او لب برخواست و گفت هلاکت باد تو را برای این خواندی و روایتی هست
 که بدو دست سستی برداشت که آنحضرت افکند در همان حال خویشان فرستاد که **تبت**
 هلاکت و نجات **سوره** هر دو دست ای لب که سنگ برداشته خواست که حبیب
 من نزد ای لب عمر رسول بود و عبدالمعزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادانات

این آیه است و معانی این سوره و درین
 سوره خبر وفات رسول است

چون و کمر بکن که گفت احد گفت از معنای آن تیرا فرمود و بعدی گفته اند که کسر
ان کلمه هم می کرد و ارواح از ذکر الله ارتجاس یابد لها از نور احد محفوظ شود
عقل از سواد عقل ضعیف یابد نفس از عقل کبریا و کمال و کمال منزه کرد شخصی
معقوله که گفته که گفت احد مراد رسد و گفته که حق قسم و الهانست لفظ الله
و انش و الاستقام احد حفظ عیانست گفت الله الضمیر ضعیف عار فانت الساطع
لیرید و کبریا و کمال قسط عاقلانست و کلمات کبریا که گفت الله ان عامه موت
هر که بترسد و الله است هر که الله را داند عالم است و هر که احدیه در بلاد محبت هر که
کبریا و کمال و کمال اعتقاد کند عاشق است هر که کبریا که گفت احد تصدیق نماید
است و هر که این معنی را جمع کند موافق خالص است و شمه از حقایق این سوره در تفسیر خواهد
یا توان یافت **سوره الفلق** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که گوئی که این سوره بخودت رسول صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختران
لبیک من اعظم از هیبت الله بسیار و مقداری از مشاطه را من اغفوت و در نهان چند
از مشطوبی بستند بنام اغفوت بر سبی هر کرده در جهاد و دیوان و بی سبکی
نمادند و جبرئیل عم سید انام را خبر کرد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی رفر
فرستاد تا آن رس را بیاورد بازده که بران زده بودند خوشبختانه معوذتین
را فرستاد یا زده آن وجهی که قرأت فرمود هر کس بگوید آن از آن رس بشود عقیقه
بر عامر رضی الله عنده رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ما بعد از التوحید
بمثل المتعوذتین **قل هو الله** بگویناه میگویم **سوره الفلق** با او یکار می و گفته اند فلق
و شکافته شود چون حب و نواحه رستایان اندک سکون و من جوده بیرون
آمدن آید یا ن تالیست در دفع و هر تقدیر بخداوندان پناه باید که فرستاد **سوره**
الفلق از بدی آنچه آفریده است از سوزنات و سوزن و سبای و هیام و هوام **سوره**
الفلق و از شر شب تا یک **سوره الفلق** چون در لیل ظلمت او بر همه چیزها با از قزاقاب
چون غروب کند یا ماه چو لیل یازد چون ساقط کرد که آن محل کفر و استقام
و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام **سوره الفلق** و از شر دمنده کان یعنی
فنان کلمات محسوس یکنند و میدهند **سوره الفلق** در هر که هم مراد دختران لبیک دند

سوره الفلق و از بدی عاصد **سوره الفلق** چون غلامی که در خود پنداشته ای آن عمل باید
اگر بوشد غلامی که از بدی عاصد است مراد بود که حضرت سید امام حسن و حضرت
کرد شد و این سوره را بخشد بدین صفت است بن عباس رضی فرمود که اگر در عالم از حسیل
بدی ختم این سوره بران کردی و اول خطبه که در آسمان واقع شد حسیل الیسن بود بر آدم حق
کنا که بر زمین صادر گشت خیر قابل بود بر هایش **سوره الفلق** حسیل آتش دان که چون بر زمین
حسره لعین را همان لحظه سخت که هم بصورت می دهد در شوی حسیل که گذارد که حق
سوره الفلق **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق**
بر آورد کار و ادب میان **سوره الفلق** پادشاه مردمان **سوره الفلق** معبود انسان **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق**
و سوره گفتند **سوره الفلق** همان شوند و قی که با خدای کند عادت شیطان آنست که چون بدی
خدا را با داند و ی بکند و چون از ذکر حق غافل باشد و سوره در بلاد **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق**
میکنند **سوره الفلق** در سینه ها مردمان **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق** **سوره الفلق**
و در لیل آورده که درین سوره پنج لفظ ناس واقع شد و معنی آن مکن نیست مراد اول طفلان
و در هیبت دالت بران و بیایه جوانان و لفظ مذکر که بقر و بیست دلیل باشد شریعت آن
و بیات بران و اسم الله که بیست است از طاعت و عبادت مناسب با آن و بیایه سلطان و سول
مبلغ است باغوا و ایشان و بیست مفسدان و عطف او بر خود منه دلالت میکند بران و بیست
بر لاند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن حضرات خوانند شخصی در دست دلالت بر نهایت
و تمامی دلمه و بدین حجه او را دایر گویند و بران او اشارت بر آنست که هر چند او را در هر
ضمیم می کنند و حاصل را با در و در و غمی نمایند لای غیر نهایت و آن پنج بصورت اصل خود
باز آید و در نهایت آن عدد خود را با در و در و غمی نمایند و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس
خلاصه گویند که انسانست و حدود پیکر با پنج خطر پنج عضو منتهی شود و باس و بدین
و اطراف هر یک از اینها با پنج انتها یافته و در میان و جلین با عدد اصاب طاهر و در این
که بطرف و عداقه بیشتر دارد ظاهرش بخمس شمس ظاهری و باطنش پنج حس دیگر دانسته
شد و می دانند و قولت که در سوره که سوره قرآنی بدو منتهی میگردد پنج با لفظ لفظ
الناس نکات یافته و درین عدد اسرار نهایت مندرج است و بیان شطری از آن در
التفسیر است بخبر یافته و الله علیم قیید و در افتاح کلام **سوره الفلق** با و اخلاص است **سوره**

